



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تأملی در نہضت عاشورا

رسولِ مہربان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأملی در نهضت عاشورا

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

مورخ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	تأملی در نهضت عاشورا
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	آغاز سخن
۱۱	درباره‌ی منابع تاریخ عاشورا
۱۳	ابومخنف و مقتل الحسین
۱۴	محمد بن سعد و مقتل الحسین
۱۶	بلاذری و مقتل الحسین
۱۷	دینوری و مقتل الحسین
۱۷	طبری و تاریخ عاشورا
۱۸	احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین
۲۰	خوارزمی و مقتل الحسین
۲۱	مقتل الحسین امام طبرانی
۲۱	آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری
۲۲	منابع داستانی، ادبی و روضه‌ای
۲۴	تحلیلی از وضعیت قریش و جناح‌های داخلی آن تا کربلا
۲۵	سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول خدا
۲۵	سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول خدا تا حکومت معاویه
۲۶	برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری‌ها
۲۷	چگونگی عقاید عامه‌ی مردم در مناطق مختلف
۲۸	راه‌های منحرف کردن عامه‌ی مردم توسط امویان
۲۹	چگونگی امر تحریف دین در این دوره
۳۰	گزارش نامه‌ی واقعه‌ی کربلا

- ۸۵ مخالفت امام حسین با خلافت یزید
- ۸۶ اعزام مسلم به کوفه
- ۸۹ حرکت امام به سمت عراق
- ۹۰ موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا
- ۹۲ فشار ابن‌زیاد بر مردم کوفه
- ۹۴ ارزیابی سفر به عراق
- ۹۸ امام در برابر سپاه عراق
- ۱۰۳ آگاهی از شهادت در کربلا
- ۱۰۵ انحرافات دینی و کربلا
- ۱۰۷ آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه‌ی شیعه
- ۱۰۸ عدد چهل
- ۱۰۹ عدد «اربعین» در متونی دینی
- ۱۰۹ اربعین امام حسین
- ۱۱۰ بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا
- ۱۱۱ میرزا حسین نوری و اربعین
- ۱۱۱ شهید قاضی طباطبائی و اربعین
- ۱۱۲ حکمت شهادت امام حسین
- ۱۱۴ عاطفه و برداشت سیاسی
- ۱۱۵ دو تجربه‌ی صلح و انقلاب
- ۱۱۵ تجربه‌ی سیاست یا فرهنگ
- ۱۱۶ مفهوم امام
- ۱۱۶ تأثیر غالیان
- ۱۱۸ حکمت شهادت و امر سیاست
- ۱۱۹ نگاه صوفیانه

- ۱۲۰ هدف و آگاهی پیشین
- ۱۲۳ به سوی برداشت سیاسی
- ۱۲۴ هدف سیاسی: شهادت
- ۱۲۵ سخن آخر
- ۱۲۵ تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان
- ۱۲۶ قیام امام حسین یک قیام اسوه
- ۱۲۸ تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام‌های پس از آن
- ۱۲۸ امامان شیعه و مسأله‌ی قیام
- ۱۲۹ تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه‌ی شیعه
- ۱۲۹ بعد معنوی کربلا
- ۱۳۰ مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن‌قولویه
- ۱۳۶ ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین
- ۱۳۶ ویژگی عمده‌ی این سه صورت شعاری
- ۱۳۷ ویژگی شعارها
- ۱۳۷ تغییر پذیری قالب شعائر
- ۱۳۸ شعائر و هنر
- ۱۳۸ عوارض منفی شعائر تازه‌یاب
- ۱۳۹ روضه‌خوانی و شعار
- ۱۴۰ بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین
- ۱۴۰ درآمد بحث
- ۱۴۱ ابوحنیفه شیعه‌ی زیدی
- ۱۴۲ مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد
- ۱۴۵ عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری
- ۱۴۷ خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین

۱۴۸	برخی از آثار علمای حنفی درباره‌ی امام حسین
۱۴۹	خاتمه
۱۵۰	مسأله‌ی تحریف در نهضت عاشورا
۱۵۱	زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا
۱۵۱	انگیزه‌های تحریف در تاریخ عاشورا
۱۵۲	نقلهای تاریخی و عاطفی
۱۵۳	روضه‌الشهداء و مسأله‌ی تحریف
۱۵۳	حکومت‌ها و مسأله‌ی تحریف در وقایع عاشورا
۱۵۵	راه‌های جلوگیری از تحریف در عاشورا
۱۵۵	تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا
۱۵۶	پیشینه‌ی مبارزه با تحریف درباره‌ی عاشورا
۱۵۸	میرزا حسین نوری و مسأله‌ی تحریف در عاشورا
۱۵۹	استاد مطهری و مسأله‌ی تحریف
۱۶۰	روضه‌الشهداء ملاحسین کاشفی
۱۶۱	احوال کاشفی
۱۶۳	آثار کاشفی
۱۶۴	مذهب کاشفی
۱۶۸	کاشفی و تألیف روضه‌الشهداء
۱۷۰	منابع کاشفی در روضه‌الشهداء
۱۷۳	کاشفی و نقد و بررسی نقلها
۱۷۴	نفوذ دیربای روضه‌الشهداء
۱۷۶	روضه‌الشهداء جایگزین ابومسلم نامه‌ها
۱۷۷	روضه‌الشهداء و رواج تشیع در ایران
۱۷۸	روضه‌ی‌الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست

۱۷۸ کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا

۱۷۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تأملی در نهضت عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - عنوان و نام پدیدآور: تأملی در نهضت عاشورا / رسول جعفریان. مشخصات نشر: قم: مورش، ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۳۷۶ ص. شابک: ۲۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۵-۱۸۶-۴؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم) یادداشت: کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است. یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۶۱] - ۳۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق. موضوع: عاشورا رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/ج۶۷ ۲ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳ شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۱۹۶۵۵

آغاز سخن

آغاز سخن تویی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک بسم الله الرحمن الرحیم سخن گفتن از امام حسین علیه‌السلام و آنچه در کربلا بر وی خاندان و اصحابش گذشت، بسی سهل و ممتنع است. چرا که از یک سو، دریایی از اطلاعات و اخبار در اختیار ماست که می‌توانیم از آن بهره ببریم؛ او از سوی دیگر، آمیخته شدن اخبار سره و ناسره، و واقعی و داستانی در روایت تاریخی کربلا چندان بالا گرفته است که نوشتن و سخن گفتن را سخت دشوار می‌کند. به راستی، آیا می‌توان عظمت حسین علیه‌السلام و بزرگی و منزلت و جایگاه آن امام را براساس همین روایات و اخبار به دست آورد؟ پاسخ به این پرسش دشوار است. حقیقت آن است که انسان هر بار که در این باره می‌اندیشید و چیزی می‌گوید و می‌نویسد، احساس می‌کند که نتوانسته است حق مطلب را درباره‌ی آن حماسه‌ی جاودانه‌ی تاریخ ادا کند. با این همه، دامنه‌ی نهضت عاشورا، از شروع ماجرا تا عصر عاشورا و از آنجا تا پیامدها و آثار، چندان گسترده است که هر چه در این باره گفته آید و نوشته شود، باز در برابر آن دریای بیکران، اندکی بیش نیست. طبعاً همچنان جای سخن گفتن و تحقیق و تأمل باز است. به علاوه، نوشتن درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام هیچ‌گاه تکراری نیست، به همین جهت، هر چه نوشته یا گفته شود، زیاد نخواهد بود. هر زمان باید درباره‌ی آن نوشت و آن را تفسیر مجدد کرد؛ با قلمی تازه، با تأمل بیشتر و با درس‌های نو برای نسل جدید؛ به ویژه اگر منابع کهنی درباره‌ی آن به چاپ رسیده که تاکنون در اختیار نبوده است. (صفحه ۱۲) نویسنده با این استدلال، و با اذعان به ناتوانی خود در پدید آوردن اثری تازه، قلم به دست گرفت تا از بابت دینی که امام حسین علیه‌السلام بر مسلمانان به ویژه بر شیعیان دارد و سهم عظیمی که در نشر ارزشهای انسانی و الهی موجود در میان جامعه‌ی اسلامی دارد، مطالبی بنگارد. پیش از این، آثار علمی فراوانی در این باره پدید آمده بود و بعد از این هم، کتاب‌ها و مقالات بیشماری نوشته خواهد شد؛ اما بر ما فرض است تا در حد وسع خود در این باب، چیزی بنگاریم و تلاشی در شناساندن نهضت عاشورا به جوانان و پیران خود داشته باشیم. در نخستین بخش، به معرفی کهن‌ترین و مهم‌ترین متون تاریخی مربوط به تاریخ عاشورا پرداخته‌ایم. پس از آن ضمن فصلی کوتاه، به شرح زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و وظایف‌ای و دینی رخداد کربلا مشغول گشته‌ایم. در ادامه، در دو فصل مفصل، تاریخ کربلا را مرور کرده‌ایم که مستقل از یکدیگر نوشته شده و هر کدام ویژگی خاص خود را داراست. اساس و پایه‌ی نگارش هر دو بخش، به خصوص «گزارش نامه‌ی واقعه کربلا» که یک مقتل است، متون کهن تاریخی است. گفتارهایی درباره‌ی اربعین امام حسین علیه‌السلام حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام آثار نهضت امام حسین علیه‌السلام، مرور بر محتوای کتاب کامل الزیارات ابن قولویه، ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین علیه‌السلام، تاریخ عزاداری سنیان برای امام حسین علیه‌السلام تحریفات عاشورا و بررسی و نقد کتاب روضه الشهداء از ملاحسین کاشفی در ادامه آمده است. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین. رسول جعفریان - بهمن ماه ۱۳۸۰. (صفحه ۱۳)

درباره‌ی منابع تاریخ عاشورا

درباره‌ی منابع تاریخ عاشورا بدون تردید تحول عظیم عاشورا برای همه‌ی مسلمانان، حادثه‌ای شگفت و دردناک بوده و در مقایسه با رخدادهایی که در قرون نخستین اسلامی رخ داده، و بی‌تردید پس از حادثه‌ی ظهور اسلام، مهم‌ترین حادثه شناخته شده است. (۱) به همین دلیل، عنایت به آن و نگارش تاریخ آن، جدی‌تر از سایر رخدادها بوده و تواریخ متعددی در این باره نوشته شده است. مع‌الاسف بسیاری از این تواریخ از میان رفته است؛ با این حال، در میان آثار برجای مانده، هنوز می‌توان امیدوار بود که نه تنها کلیت حادثه بلکه بسیاری از جزئیات آن ثبت، و سیر تاریخ این رخداد از حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه تا شهادت آن حضرت و اصحابشان در کربلا، در منابع ضبط شده باشد. طبعاً اختلافاتی در نقل‌ها، درباره‌ی برخی رخدادها و اشخاص و گفته‌ها و مکان‌هاست هست که جای نقد و بررسی دارد. در آغاز یک پرسش را باید پاسخ دهیم و آن این که نویسندگان تواریخ مربوط به عاشورا چه کسانی و با چه گرایش‌های مذهبی بوده‌اند؟ امروز سلفی‌ها که سنیان متعصبی هستند، بر این باورند که منابع تاریخ اسلام را شیعیان تدوین کرده‌اند. این سخن را سنیان متعصب قرن سوم و چهارم نیز مطرح کرده، بسیاری از مورخان بنام قرون اولیه را شیعه می‌دانستند. آنچه در این باره می‌توان گفت این است که اصولاً بکار بردن تغییر شیعه درباره‌ی این گروه می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. عثمانی مذهب‌ها که سخت‌گیری مذهبی زیادی داشتند، (صفحه ۱۴) روزگاری هر کسی را تمایل جدی به امام علیه‌السلام داشت، شیعه معرفی می‌کردند. اگر فردی امام علی علیه‌السلام را بر عثمان مقدم می‌داشت، از نظر آنان یک شیعه به حساب می‌آمد. اگر شخصی امام علی علیه‌السلام را بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌داد، حتی اگر آنان را قبول داشت، شیعه‌ی غالی و حتی رافضی شناخته می‌شد. طبعاً جرم کسی که از اساس به مشروعیت خلفای اولیه باور نداشت، بسیار بیش از این بود! این افراد متعصب که از قرن دوم تا چهارم، کتابهای رجالی را برای ارزیابی سند روایات تدوین می‌کردند (۲) با همین نگاه، بسیاری از روایان عراقی را شیعه معرفی کردند و با ادعای آن که اینان از اهل اهواء بوده و بدعت‌گرا هستند، آنان را قذح می‌کردند. از همین جا بود که مورخان عراق که به تحولات عراق با دید بازتری می‌پرداختند و احیاناً از زاویه‌ی یک عراقی، از شام و تسلط امویان متنفر بودند، به تشیع متهم می‌شدند. در واقع، عثمانی‌ها مورخی را می‌پسندیدند که هیچ‌گونه اشکالی به صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نکند؛ و طبعاً از معاویه نیز به عنوان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و خال المؤمنین ستایش کند. همچنین از نقل فضائل امام علی علیه‌السلام به ویژه فضائلی که برتری امام را نسبت به خلفا روشن می‌کند، خودداری ورزد. در غیر این صورت، او را متهم به تشیع می‌کردند. کافی بود یک راوی، خبری را که به نوعی قذح در یک صحابی است، نقل کند؛ در این صورت متهم به رافضی‌گری می‌شد. با این مقدمه می‌توان به این نکته پی برد که چرا نویسندگان سلفی از قدیم و جدید مورخان صدر اسلام را که تا اندازه‌ای با دیدی بازتر وقایع عراق دوره‌ی امویان را نقل می‌کنند، متهم به تشیع کرده‌اند. از سوی دیگر، سخن گفتن درباره‌ی این که مورخان به لحاظ مذهبی چه گرایش‌هایی داشته‌اند، صرف‌نظر از اتهامات وارد شده در منابع رجالی اهل حدیث، فوق‌العاده دشوار است. اگر بخواهیم در قالب‌های معمول و تعریف‌های شناخته شده (صفحه ۱۵) از تشیع، تسنن یا هر گرایش مذهبی دیگر، از گرایش‌های مذهبی این افراد سخن بگوییم، نخستین اشکال آن است که بسیاری از این قالب‌ها در طول زمان شکل گرفته و تطبیق آنها بر یک دوره‌ی تاریخی یا شخصی که در آن دوره بوده، کار دشواری است. دومین اشکال این است که علائم نقل شده از گرایش مذهبی آن‌ها گاه به قدری مبهم است که با آنها نمی‌توان به طور قاطع درباره‌ی گرایش مذهبی مشخص یک فرد سخن گفت. به علاوه، و در واقع سومین مشکل آن که برخی از امور مثل محبت اهل بیت علیهم‌السلام میان فرقه‌های مختلف مشترک است و به صرف وجود آنها در آثار یک مورخ، نه شیعه می‌تواند مدعی شیعه بودن آن شخص بشود و نه سنی افراطی می‌توان آن فرد را شیعه دانسته، آثارش را رد کند. به هر روی سخن گفتن در این باره دشوار است. می‌کوشیم تا با مروری مختصر بر زندگی

آنها، در این باب و آثار آنان در باب امام حسین علیه‌السلام و گرایش مذهبی‌شان هم سخن بگوییم. طبعاً درباره‌ی برخی اساس تردیدی وجود ندارد. باید گفت، محدثان که روی سند احادیث تکیه‌ی فراوانی داشتند، مورخان را - که آنان را اخباری می‌خواندند - به عنوان راویان غیر قابل اعتماد می‌شناختند؛ چرا که شاهد بودند که اینان به هر روزی بر آنند تا همه‌ی اخبار موجود، اعم از درست و نادرست را نقل کنند، کتاب‌هایشان را پرچم کرده و جزئیات بیشتر را ارائه کنند چنین روشی برای محدثی که فوق‌العاده به سند حدیث اهمیت می‌داد، قابل قبول نبود. این قاعده تقریباً کمتر استثنا داشت. ابن اسحاق، ابومخنف، مدائنی، واقدی همه مشمول این نگاه محدثان می‌شدند. در این میان، گهگاه مورخی مانند ابن سعد که همبستگی فکری با اهل حدیث داشت، مورد تأیید قرار می‌گرفت. در میان مقتل‌های اصیل موجود که می‌توان با اعتماد کلی بر آنها به بررسی رویداد کربلا پرداخت. پنج مورد وجود دارد که قابل توجه است. این پنج مورد مربوط به قرن دوم تا اوائل قرن چهارم هجری است. در قرون بعد آنچه نگاشته شده، منهای مطالبی که به نوعی از این پنج مأخذ گرفته‌اند و همانها نیز نیاز به بررسی دارند، دشوار می‌توانند به عنوان منبع و مأخذ اولیه به حساب آیند. این پنج منبع عبارتند از: مقتل الحسین علیه‌السلام ابومخنف، ابن سعد، بلاذری، دینوری و ابن اعثم. در این میان آنچه طبری و (صفحه ۱۶) شیخ مفید در الارشاد و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین آورده‌اند، تقریباً برگرفته از ابومخنف است؛ همین طور آنچه خورازمی در مقتل الحسین علیه‌السلام آورده، به طور عمده از برگرفته از فتوح ابن عثم است. پیش از آن که به سراغ مقتل‌های موجود برویم، لازم است اشاره کنیم که چندین مقتل کهن وجود داشته که امروزه از آنها خبری در دست نیست. از آن جمله مقتل الحسین علیه‌السلام محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ یا ۲۰۹) است که ابن ندیم و یاقوت حموی از آن یاد کرده‌اند. (۳). کتاب دیگر با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام از ابو عبیده معمر بن مثنی (م ۲۰۹) است که کتابی با این عنوان داشته و در دست ابن طاوس م ۶۶۴ بوده است. (۴) کتاب دیگر با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام از نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲) صاحب کتاب وقعه صفین است. ابن ندیم و نجاشی از این کتاب یاد کرده‌اند. (۵) ابو عبید قاسم بن سلام هروی (م ۲۲۴) هم کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است. (۶) ابوالحسن علی بن محمد مدائنی (م ۲۲۵ - ۲۲۴) کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است که ابن شهر آشوب از آن یاد کرده است. (۷) عبدالله بن محمد معروف به ابن ابی‌الدنیا (م ۲۸۱) نویسنده‌ی آثار متعدد از جمله مقتل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که به چاپ رسیده، کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است. (۸) یعقوبی که در کتاب تاریخ خود صفحات اندکی به جریان عاشورا اختصاص داده، کتابی مستقل با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است. (۹) ابو عبدالله محمد بن زکریا الغلابی (م ۲۹۸) که کتاب الجمل وی یافت شده و به چاپ رسیده، کتابی با عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام داشته است. (۱۰) ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن شاهنشاه (صفحه ۱۷) بغوی بغدادی (م ۳۱۷) کتابی با عنوان مقل الحسین علیه‌السلام داشته است. (۱۱). (۱) ابوریحان بیرونی بر این باور است که این حادثه حتی در میان امت‌های دیگر هم مانند نداشته است. بنگرید: الاثار الباقیه. (تصحیح پرویز اذکائی، تهران ۱۳۸۰) ص ۴۲۰. (۲) بخشی از کتابهای کهن در این باره عبارتند از: کتاب الکامل فی الضعفاء ابن عدی (م ۳۶۵) الجرح و التعديل رازی (م ۳۲۷) التاريخ الكبير بخاری الضعفاء عقیلی، تاریخ ابن معین، تاریخ ابی‌زرعه‌ی دمشقی، احوال الرجال جوزجانی (م ۲۵۹) المجروحین ابن حبان (م ۳۵۴) آثار متعدد دارقطنی (م ۳۸۵) از جمله المؤلف و المختلف او، و همچنین آثار متعدد خطیب بغدادی (م ۴۶۳) از جمله تاریخ بغداد. (۳) الفهرست، ص ۱۱۱؛ معجم‌الادباء، ج ۷، ص ۵۸؛ اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۲، ش ۶۹۱. (۴) اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۳؛ ش ۶۹۲. (۵) رجال النجاشی ش ۱۱۴۸؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۱۰۶، اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۴، ش ۶۹۳. (۶) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۰۶، اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۵، ش ۶۹۴. (۷) معالم العلماء، ش ۴۸۶، اهل البيت فی لمکتبه العربیة، ص ۵۳۵، ش ۶۹۵. (۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۴۰۳؛ اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۶، ش ۶۹۶. (۹) اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۷، ش ۶۹۷. (۱۰) الفهرست ابن ندیم، ص ۱۲۱؛ رجال النجاشی، ش ۹۳۶؛ اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۸، ش ۶۹۸. (۱۱) کشف

الظنون، ج ۲، ص ۱۷۹۴؛ اهل البيت في المكتبة العربية، ص ۵۳۸، ش ۶۹۹، مرحوم طباطبائی از چند عنوان دیگر هم در همانجا، ص ۵۴۷ - ۵۴۶ یاد کرده است.

ابومخنف و مقتل الحسين

ابومخنف و مقتل الحسين قدیمی‌ترین مورخ کربلا ابومخنف لوط بن یحیی (م ۱۵۷) است که کتاب مشخصی با عنوان مقتل الحسين علیه‌السلام داشته است. وی از خاندانی عراقی بود (جدش مخنف بن سلیم از یاران امام علی علیه‌السلام) که تشیع کوفی داشتند؛ تشیعی که مانند آن را بسیاری از محدثان آن زمان کوفه مانند اعمش و بسیاری از عراقی‌ها، داشتند. ابومخنف توسط رجال شناسان سنی تضعیف شده و ابن عدی (م ۳۶۵) او را شیعی افراطی خوانده است. نگاهی به اخبار وی در طبری و کتاب‌های دیگر نشان می‌دهد که وی موضع تندی بر ضد خلفا ندارد. ممکن است کسی بگوید که وی چنین موضعی داشته و طبری آن گونه اخبار وی را نیاورده است، ولی باید توجه داشت که علمای شیعه از آثار وی فراوان نقل کرده‌اند؛ اگر واقعا در اخبار او چیزی در باب مطاعن خلفا وجود داشت، دست کم در آثار شیعیان روایت می‌شد. با این حال می‌توان پذیرفت که وی نوعی عقیده به تشیع دارد؛ در همان حدی که در کوفه رایج بوده است، یعنی راجع به خلفای اول و دوم اثباتا و نفیا حرفی نداشتند؛ نسبت به خلیفه‌ی سوم انتقادهای تندی می‌شده و معاویه را اصلا نمی‌پذیرفتند. این همان چیزی است که در کربلا در خبر راجع به بریر بن حضیر منعکس شده است: ابومخنف به نقل از یوسف بن یزید از عفیف بن زهیر که خود در کربلا حضور داشته است نقل می‌کند که: خرج یزید بن معقل... فقال: یا بریر! کیف تری الله صنع بک؟ قال: صنع الله و الله بی خیرا و صنع الله بک شرا. قال: کذبت و قبل الیوم ما کنت کذابا. هل تذکر و أنا أما شیکک فی بنی لوزان و أنت تقول: ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفا، و ان معاویه بن (صفحه ۱۸) ابی سفیان ضال مضل، و ان امام الهدی و الحق علی بن ابی طالب. (۱) یزید بن معقل از دل سپاه دشمن در آمد و خطاب به بریر از اصحاب امام حسین علیه‌السلام گفت: ای بریر! کار خدا را با خود چگونه می‌بینی؟ گفت: کار خدا با من بسیار خیر و خوب و با تو بسیار شر بوده است. یزید گفت: دروغ می‌گویی، در حالی که پیش از این دروغگو نبودی. خاطرت هست که من و تو در میان بنی لوزان قدم می‌زدیم و تو می‌گفتی: عثمان بر نفس خود زیاده‌روی کرد و معاویه فردی گمراه و گمراه‌کننده است و علی بن ابی طالب امام هدایت و حق است؟ این سه قضاوت درباره‌ی عثمان، معاویه و امام علی علیه‌السلام مبنای تشیع عمومی عراقی‌ها بود که به ویژه در کوفه وجود داشت. در حال حاضر، نگرش اهل حدیث باز در عربستان حاکم شده و نسبت به مرویات ابومخنف و امثال آن حساسیت نشان داده می‌شود؛ به طوری که در نقد آن کتاب و رساله می‌نگارند. برای نمونه کتاب مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری از یحیی بن ابراهیم بن علی الیحیی در سالهای اخیر در ریاض به چاپ رسیده و در اصل پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد نویسنده بوده است. ریاض، دارالعاصمه، نویسنده گاه در نقد روایات ابومخنف انتقادهایی را مطرح کرده که بر اساس آنها انسان در عربی خوانی مؤلف هم تردید می‌کند. برای مثال در نقد این روایت ابومخنف که سخنان ابوبکر را در سقیفه آورده؛ آن جا که خطاب به انصار می‌گوید: و أنتم یا معشر الانصار من لاینکر فضلهم فی الدین و لا سابقتهم العظمیة فی الاسلام، رضیکم الله أنصار لدینه و رسوله و جعل الیکم هجرته و فیکم جلة أزواجه و أنصاره، فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا أحد بمنزلتکم (، چنین نقد کرده است که این سخن ابوبکر خطاب به انصار که «و فیکم جلة أزواجه (نمی‌تواند از ابوبکر باشد: «اذ عامه أزواجه علیه الصلاة و السلام من قریش بل انه لم یثبت بسند صحیح زواجه من الأنصار قط» (۲) زیرا زنان آن حضرت همگی از قریش بودند؛ بلکه به سند صحیح ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز زن انصاری نگرفت. بنابراین چگونه ابوبکر در سقیفه گفته است که عامه یا بیشتر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله انصاری هستند. «مع الاسف این نویسنده‌ی عرب، حتی مقصود از یک متن ساده‌ی عربی (صفحه ۱۹) را دریافته است. مقصود ابوبکر این نیست که پیغمبر زن یا زنان انصاری گرفته است؛ بلکه مقصود این است که زنان پیغمبر و

انصار او همه در مدینه و در میان شما انصار زندگی می‌کنند!» البته ممکن است برخی انتقادهای وی یا دیگران بر ابومخنف وارد باشد؛ اما به هر حال، موضع‌گیری او به لحاظ همین نسبت تشیع به ابومخنف تند است. حقیقت آن است که اگر ابومخنف شیعه‌ی بسیار افراطی یا به اصطلاح رافضی بود، اساساً همین مقدار اخباری نیز که نقل کرده، دست کم با این لحن و سبک و سیاق نقل نمی‌کرد. به هر روی، ابومخنف، با توجه به آن که تولدش در حوالی سال هشتاد هجری و یا حتی اندکی پیش از آن بوده، قدیمی‌ترین نویسنده‌ای است اخبار کربلا را نوشته و به دست ما رسیده است. بر اساس تحقیق آقای یوسفی غروی در مصادر ابومخنف که در مقدمه‌ی متن استخراجی مقتل ابومخنف از تاریخ طبری نوشته، (و نام آن را وقعه‌الطف نهاده) بسیاری از اخبار وی از کسانی است که در کربلا حضور داشته و یاد در آن زمان زنده بوده و اخبار کربلا را روایت کرده‌اند. برای مثال وی خبری را از همسرش زهیر بن قین روایت می‌کند: قال ابومخنف: فحدثتني دلهم بنت عمرو امرأة زهير بن القين. (۳) طبعاً در این مسائل هیچ مشکلی به لحاظ سال وجود ندارد. در بسیاری از موارد نیز با یک یا حداکثر دو واسطه اخبار کربلا را روایت می‌کند. مثلاً اخباری را با یک واسطه‌ی از سرماع بن عدی بن حاتم طائی نقل می‌کند. یا اخباری را از عقبه بن سمعان که در شب عاشورا کنار امام حسین علیه السلام بوده و روز زعاشورا مجروح شده و سالم مانده، با یک واسطه نقل کرده است. (۴). گفتنی است که به رغم آن گزارش ابومخنف نزدیک‌ترین گزارش به واقعه‌ی کربلاست، به هیچ روی کامل نیست. محتمل است که برخی مطالب آن را طبری تلخیص کرده باشد؛ اما گاه از متن یک داستان بر می‌آید که ناقص نقل شده و در مقایسه، آنچه را که بلاذری، دینوری و یا ابن سعد در انساب، اخبار الطوال یا طبقات آورده‌اند، کامل‌تر است. در میان آثار شیعه، شیخ مفید (م ۴۱۳) در کتاب الارشاد بیشترین استفاده را از مقتل (صفحه ۲۰) ابومخنف کرده است. این امر از تشابه نقلهای ایشان با آنچه در تاریخ طبری آمده است، قابل درک است. گرچه تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود که می‌تواند ناشی از استفاده‌ی شیخ مفید از متن اصلی مقتل ابومخنف افزوده باشد. یک متن داستانی هم درباره‌ی حادثه‌ی کربلا به ابومخنف منسوب است که محققان در درستی آن تردیدی جدی دارند؛ چرا که اشکالات زیادی در آن وجود دارد. (۵) در این باره در مقدمه‌ی کتاب وقعه‌الطف توضیحاتی آمده و موارد تعارض آن با مقتل اصلی ابومخنف که طبری در کتاب خود جای داده، بیان شده است. به طور طبیعی مقایسه‌ی اخبار این متن با آنچه در متن اصلی ابومخنف آمده، نشان می‌دهد که یک نفر آن را به صورت داستانی و به احتمال برای مجالس تعزیت و سوگواری تحریر کرده و اطلاعاتی را بر آن افزوده است. مقاتل الطالبيين اثر ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ - ۲۸۴) اثری جاودانه در شرح مبارزات علویان با دولت‌های غاصب اموی و عباسی است؛ اثری منحصر به فرد که در روزگار خود ماندهایی داشته که از میان رفته است. بخشی از این کتاب (صص ۱۲۱ - ۸۴) به حادثه‌ی کربلا اختصاص دارد و در این بخش، عمده‌ی نقل‌ها برگرفته از ابومخنف است. افزون بر آن روایاتی از ابن سوری و آن سوی بر آن افزوده شده که در این میان، روایاتی از امام باقر و گه گاه از امام صادق علیه‌السلام است که در منابع دیگر نیامده و بنابراین معتنم است. (۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۱. (۲) مرویات ابی‌مخنف، ص ۱۲۴، ۱۰۷. (۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۶. (۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۳، ۴۰۷، ۴۰۶. (۵) مرحوم حاج شیخ عباس برای این که روشن کند از متن اصلی ابومخنف نقل کرده نه این متن ساختگی، در مقدمه‌ی نفس المهموم می‌نویسد، و از مقتل ابی‌مخنف به توسط طبری و از سید ابن طاووس تعبیر می‌کنم به سید و از ابن‌اثیر به جزری و از محمد بن جریر طبری به طبری و از ابی‌مخنف به ازدی (تعبیر می‌کنم) تا مردم گمان نبردند از این مقتل معروف به ابی‌مخنف که با عاشر بحار به طبع رسیده است، آن را نقل کرده‌ام؛ چون نزد من ثابت و محقق گردیده است که این مقتل از آن ابی‌مخنف معروف و یا مورخ معتبر دیگری نیست و چیزی که در آن مقتل یافت شود، و دیگر نقل نکرده باشد، اعتماد را نشاید... و اکثر بلکه جل منقولات تاریخ طبری در مقتل، از ابی‌مخنف گرفته شده است و هر کس این مقتل معروف را با آنچه طبری نقل کرده است، مقابله و تأمل کند، داند که این مقتل از وی نیست.

محمد بن سعد و مقتل الحسین در آغاز این بحث اشاره‌ای به نقد اهل حدیث نسبت به مورخان داشتیم که هر کدام (صفحه ۲۱) آنان را با اتهامی از میدان اعتماد کنار می‌گذارند و کسی از مورخان سالم از دست آنها رها نشده است. این مطلب شامل کسانی چون ابن اسحاق، واقدی، ابومخنف و هشام کلبی و پدرش محمد بن سائب و دیگران می‌شود. با این حال، کسانی از مورخان، ولو گرفتار زبان تند اهل حدیث شده‌اند. اما بعدها توسط ذهبی و ابن جریر تبریته گشته‌اند. دلیل این اقدام آنان این است که خود ذهبی و ابن حجر هر دو مورخ بوده‌اند و آگاهند که تخطئه‌ی این افراد ضربه‌ی سنگینی به معارف تاریخی مسلمین می‌زند. بنابراین نخواستند با قدح اینان، حجم زیادی از معارف تاریخی - اسلامی را بی‌اعتبار سازند. به علاوه نسبت به برخی از مورخان که همدلی بیشتری با اهل حدیث داشته‌اند، توجه بیشتری معطوف داشته‌اند. نمونه‌ی این گروه محمد بن سعد (م ۲۳۰) مشهور به کاتب الواقدی است که ولو در مورد یحیی بن معین سخن نقل شده از او را دروغ خوانده، اما از قدمای رجالین سنی، ابوحاتم رازی او را صدوق خوانده و بعدها شمس‌الدین ذهبی از وی دفاع کرده است. (۱) به هر روی در سنی بودن ابن سعد و حتی اهل حدیث بودن او تردیدی وجود ندارد. محمد بن سعد، متن مهمی از واقعه‌ی کربلا در ذیل شرح حال امام حسین علیه‌السلام در طبقات خود آورده است که متنی پرمطلب و به لحاظ تاریخی غنی است؛ گرچه به هر روی ممکن است برخی از اخبار وی قابل نقد باشد. از آن جایی که چاپ نخست کتاب الطبقات الکبری در اروپا بر اساس نسخه‌ی ناقصی صورت گرفت، مقدار زیادی از شرح حالها از آن چاپ افتادگی داشت که در دهه‌ی اخیر بخش‌های چاپ نشده در سه جلد مستقل به چاپ رسید. از جمله‌ی آنها شرح حال حسین علیه‌السلام بود. ابتدا این بخش را مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی بر اساس نسخه‌ای از قرن هفتم که در ترکیه نگهداری می‌شود، چاپ کرد و بعدها با تحقیق محمد بن شامل السلمی تحت عنوان «الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة من الصحابة» مطالب سقط شده از چاپ نخست را که از آن جمله شرح حال حسین علیه‌السلام است، در دو جزء به چاپ رساند (طائف، مکتبه الصدیق، ۱۴۱۴). شرح حال امام حسین علیه‌السلام و مقتل آن حضرت در پایان جزء نخست (صفحه ۲۲) این کتاب آمده است. این شرح حال در دو بخش است: نخست شرح حال کلی از نسب و تولد و ویژگی‌ها و فضائل و مناقب، و بخش دوم مقتل الحسین علیه‌السلام. شیوه‌ی ابن سعد روایت تاریخ به سبک حدیثی است که مطالب را بخش بخش به صورت مستند نقل می‌کند و این ارزش علمی این متن را بالا می‌برد. در بخش اول ۹۰ خبر آمده است؛ اما در بخش مقتل که متأسفانه حالت سندی آن برای تک تک در بیشتر موارد از بین رفته، تنها چند سند کلی به دست داده شده است. در بخش مقتل نزدیک به ۵۰ خبر مستند هم آمده، اما همان‌گونه که گذشت، بخش عمده مقتل بدون سند و با استناد به اسنادی که در ابتدای مقتل آمده، نقل شده است. در بخش اسناد، وی به چند سند اشاره کرده که منبع مورد استفاده‌ی خود ابن سعد، واقدی است که او با اسناد خود مطالبی نقل کرده است. ابن سعد به دنبال آن به استفاده از ابومخنف لوط بن یحیی و چند مأخذ دیگر اشاره می‌کرده و سپس می‌نویسد: و غیر هؤلاء أيضا قد حدثني في هذا الحديث بطائفة، فکتبت جوامع حدیثهم فی مقتل الحسین رحمه الله علیه و رضوانه و صلواته و برکاته. (۲). توجه ابن سعد به گزارش مقتل الحسین علیه‌السلام جالب است. در طبقات تقریباً این شیوه وجود ندارد که در ذیل شرح حال اشخاص، تحولات مهمی تاریخی زندگی آنان را بیان کند؛ اما عظمت کربلا در ذهن ابن سعد وی را بر آن داشته است که به این مسأله توجه ویژه مبذول دارد. البته نقلهای زیادی هم آمده است که به نظر می‌رسد ابن سعد هدفش از ارائه‌ی آنها، صرفاً گردآوری بوده و درستی و نادرستی آنها امری است که باید محققان به آن پردازند. برای مثال، روی اخباری که جهت‌گیری آن چنان است که یزید را در واقعه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام بی‌تقصیر نشان دهد و گناه را بر گردن ابن زیاد بگذارد، فراوان تکیه شده است. (۳) در این باره دو احتمال وجود دارد: یا آن که یزید واقعا این رفتارها را داشته و هدفش نوعی کار سیاسی بوده است؛ چنان که هیچ بازخواستی از ابن زیاد نکرد و او همچنان حکومت عراق را در دست داشت و حتی به (صفحه ۲۳) او نوشت که بر عطایای مردم

کوفه بیفزاید؛ یا آن که مورخان اموی این اخبار را که حکایت از برخورد ملاطفت‌آمیز یزید با بازماندگان حادثه‌ی کربلا دارد، جعل کرده‌اند. همچنین ابن سعد، اخبار زیای آورده است که نشان از بروز برخی علائم غیر طبیعی در وضع آسمان و زمین در زمان شهادت امام حسین علیه السلام دارد. به روایاتی مانند آن که هر سنگی را که بر می‌داشتند، خون زیر آن می‌یافتند، یا آنکه پس از عاشورا سرخی در آسمان پدید آمد و غیر اینها. از حوادث غیر طبیعی دیگر در روز عاشورا که برای کسانی از سپاهیان عمر بن سعد رخ داده، اشارت رفته است. (۴) نقل ابن قییل روایات از سوی ابن سعد که خود از علمای اهل حدیث عراق در نیمه‌ی نخست قرن سوم هجری است، شگفت می‌نماید. (۱) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۶۰. (۲) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۳. (۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۸۴-۸۳. (۴) همان، ص ۹۱-۸۹.

بلاذری و مقتل الحسین

بلاذری و مقتل الحسین احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹) مورخ و ادیب و نسب‌شناس برجسته‌ی عصر مأمون تا مستعین عباسی، در کتاب عظیم نسبی - تاریخی خود با عنوان انساب الاشراف، تاریخ اسلام را در قالب بیان شرح حال خاندان‌های برجسته‌ی عرب به دست داده است. وی در شرح نسب ابوطالب و فرزندانش، به تفصیل درباره‌ی امام علی علیه السلام و فرزندانش سخن گفت و از جمله درباره‌ی امام حسین علیه السلام و مقتل او هم فصلی مفصل را در کتاب خود آورده است. بخش طالبیان این کتاب در دو مجلد در سال ۱۳۹۷ قمری توسط محقق برجسته محمد باقر محمودی در بیروت چاپ شده و اخیراً هم در چاپ متن کامل این کتاب که با اسم جمل انساب الاشراف چاپ شده، آن مطالب آمده است. از چاپ دو جلدی انسانی که اختصاص به طالبیان دارد، در مجلد دوم (که در ارجاعات از آن با عنوان ج ۳ هم یاد می‌شود؛ بدان دلیل که پیش از این دو جلد، یک جلد هم در سیره‌ی نبوی چاپ شده) ضمن صفحات ۲۲۸-۱۴۲ به اخبار کربلا اختصاص داده شده است. با توجه به زمان تألیف این اثر، می‌توان تصور کرد که وی از متون مکتوب پیش استفاده کرده و گاه از اسناد مستقلی هم بهره برده است. بلاذری پس از ارائه‌ی چند (صفحه ۲۴) حدیث درباره‌ی امام حسین علیه السلام، تولد آن حضرت و فرزندانش به شرح وقایع کربلا می‌پردازد و مطالبش را از تمام شیعیان کوفه با امام حسین علیه السلام از زمان صلح امام حسن به این سو، بدون آن که در بیشتر موارد مستندی ارائه دهد، با تعبیر «قالوا» آغاز می‌کند. طبعاً در مواردی هم سند نقل می‌کند؛ از جمله از ابومخنف (۱) هیشم بن عدی (۲) هشام کلبی، (۳) و عوانه بن الحکم (۴) یا با تعبیر «قال العتبی» (۵) «حدیثی بعضی الطالبیین»؛ (۶) در مواردی هم از آثار عمر بن شبه (۷) مورخ معروف و نویسنده‌ی کتاب تاریخ المدینه المنوره مطالبی نقل کرده که نشان می‌دهد او نیز در این باره نوشته‌ای داشته است. اخبار بلاذری تفاوت‌هایی با اخبار دیگران دارد و این نشان می‌دهد که از مصادر متنوعی استفاده کرده است این اخبار در مقایسه با آنچه در منابع دیگر آمده، می‌تواند روشن‌گر برخی از نکات ریز در واقعه‌ی عاشورا باشد. یک خبر جالب را که در تاریخ طبری هم آمده، برای نمونه نقل می‌کنیم: قال حصین (۸) فحدثنی سعد بن عبیده: قال: ان اشیاخنا من أهل الكوفة لوقوف علی تل بیکون و یقولون: اللهم أنزل علیه نصرک، فقلت: یا أعداء الله! ألا تنزلون فتنصرونه. (۹) به هر روی، انساب بلاذری، یکی از منابع مهم کربلاست که به نوعی با روایت ابومخنف، ابن سعد و دینوری توافق دارد و مطالب آنها را به رغم اختلافاتی که دارند، مؤید یکدیگر هستند. (۱) انساب، ج ۳، ص ۲۰۷، ۱۵۶. (۲) همان، ص ۲۱۳. (۳) همان، ص ۲۰۴. (۴) همان، ج ۳، ص ۲۱۸. (۵) همان، ص ۱۵۶. (۶) همان، ص ۲۰۶. (۷) برای نمونه، ر.ک همان، ص ۲۲۷، ۲۱۷، ۲۱۱، ۲۰۹. (۸) مقصود حصین بن عبدالرحمن است که در طبری نیز روایاتی در مقتل از وی به نقل از همین سعد بن عبیده و افراد دیگر نقل شده است. بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۳-۳۹۱. (۹) همان، ص ۲۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲.

دینوری و مقتل الحسین

دینوری و مقتل الحسین ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (م ۲۸۲) گیاه‌شناس و مورخ است که دو اثر مهم یکی کتاب الانواء و دیگری اخبار الطوال از وی برجای مانده است. وی با این که فردی مسلمان است، اما علائق ایرانی دارد و به واقع، نه تاریخ اسلام بلکه تاریخ ایران را (صفحه ۲۵) می‌نگارد وی تاریخ ایران را از پیش از اسلام آغاز کرده، با ورود اسلام به ایران بحث را ادامه می‌دهد؛ یعنی از سیره‌ی نبوی و خلافت شیخین سخنی نمی‌گوید. پس از آن اخبار ایران و عراق را که دست در دست هم دارد تا دهه‌ی سوم قرن سوم هجری ادامه می‌دهد. مهم‌ترین بخش کتاب، از فتح ایران تا سال ۲۲۷ هجری است و در میان این حوادث، از تحولات عراق با تفصیل بیشتری سخن گفته و از جمع ۴۰۰ صفحه‌ی کتاب، صفحات ۲۲۹ تا ۲۶۲ را به اخبار امام حسین علیه‌السلام و عاشورا اختصاص داده است. هیچ‌گونه علائق مذهبی در اینجا وجود ندارد و به نظر می‌رسد که مؤلف مسلمان سنی مذهبی است که تعصب مذهبی ندارد. کتاب وی یک تاریخ عمومی همانند تاریخ یعقوبی است و لذا به شکل حدیثی مانند آنچه طبری یا واقدی و ابن‌سعد دارند - به گزارش حوادث نپرداخته و در هر قسمت، سخن را با قالوا آغاز کرده و به شرح رخدادها پرداخته است. تنها یک خبر را از حمید بن مسلم - یکی از منابع مهم اخبار کربلا - که ابومخنف هم از مطالب وی استفاده کرده - آورده است که حکایت از پشیمانی عمر بن سعد - دوست خود حمید بن مسلم - پس از بازگشت از کربلا دارد؛ حمید می‌گوید: عمر بن سعد با من دوست بود. وقتی از جنگ باحسین علیه‌السلام بازگشت حالش را پرسیدم؛ گفت: لا- تسأل عن حالی، فانه ما رجع غائب الی منزله بشر مما رجعت به، قطعت القرابه القریبه، و ارتکبت الامر العظیم (۱). در میان اخبار این کتاب، گاه نکات بکر و تازه‌ای هست که در منابع دیگر نیست. مقایسه‌ی اخبار وی با آنچه در منابع پیشین آمده، نشان از آن دارد که هر چند مضامین اخبار بسیار مشترک است، اما تعابیر و عباراتی که وی آورده، در مآخذ دیگر نیامده است. به همین دلیل باید این کتاب را از منابع درجه‌ی اول عاشورا تلقی کرد. احساس خاص دینوری درباره‌ی عاشورا و فاصله‌ی زمانی آن با وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در این تأکید به دست می‌آید که پس از اشاره به این نکته: و أمر عمر بن سعد بحمل نساء الحسین و أخواته و بناته و جواریه و حشمه فی المحامل المستوره علی الابل، می‌نویسد: و کانت بین وفاة رسول الله صلی الله علیه و سلم و بین قتل الحسین (صفحه ۲۶) خمسون عاما. (۲) میان رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تا کشته شدن امام حسین «پنجاه سال» فاصله بوده است! مؤلف در شرح کیفیت یافتن محل اختفای مسلم در شهر کوفه از طریق مسلم بن عوسجه و فریب او توسط یکی از غلامان ابن‌زیاد نکته‌ای درباره‌ی اخلاق دینی شیعیان آورده است با این عبارت که هؤلاء الشیعه یكثرون الصلاة و از آن طریق دریافته که مسلم بن عوسجه که نامز فراوان می‌خواند، شیعه است. (۳). (۱) اخبار الطوال، ص ۲۶۰. (۲) اخبار الطوال، ص ۲۵۹. (۳) همان، ص ۲۳۶ - ۲۳۵؛ در روضه الشهداء (تصحیح شعرانی، ص ۲۱۸) توضیح فارسی این سخن با این عبارت آمده است: نگاه نظرش بر شخصی افتاد که جامه‌های سفید و پاکیزه پوشیده بود و بسیار در نماز رعایت مراسم خضوع و خشوع می‌نمود. با خود گفت که شیعه جامه‌های سفید پاک می‌پوشد و در نماز اکتفا می‌کنند؛ غالب آن است که این شخص از آن طایفه باشد.

طبری و تاریخ عاشورا

طبری و تاریخ عاشورا بی‌تردید کتاب تاریخ طبری، اثر پر حجم محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰) گرچه درست‌ترین تاریخ‌های تدوین شده از دوره‌ی اسلامی نیست، اما بزرگترین آنها است. در این کتاب با نگاهی وسیع به مجموعه‌ی تحولات تاریخ اسلامی در سه قرن نخست هجری (علاوه بر تاریخ انبیاء و ایران قبل از اسلام) پرداخته شده و روایاتی از منابع مختلف گردآوری شده است. هدف طبری جمع‌آوری روایات و نگهداری آن برای نسلهای بعد و واگذاری بررسی و تحقیق در آنها به دیگران بوده است. طبری

در ذیل رخدادهای سال ۶۰ و ۶۱ هجری به بیان حوادثی که به عاشورا منجر شده پرداخته و در این باره از چندین مأخذ مهم استفاده کرده، و روایات ارجمندی را از گزند نابودی نجات داده است. در این که طبری سنی مذهب است، کمترین تردیدی نمی‌توان داشت؛ اما این منافات با آن ندارد که کتابی درباره طرق حدیث غدیر نوشته باشد؛ (۱) چیزی که خشم اهل حدیث را برانگیخته و به همین دلیل به او نسبت تشیع داده‌اند. این مطلبی است که خود ذهبی به صراحت بیان کرده و نوشته است که به خاطر تألیف این اثر، متهم به تشیع شده است. ذهبی می‌نویسد، و أظنه بمثل جمع هذا (صفحه ۲۷) الکتاب نسب الی التشیع (۲) مهم‌ترین بخش مقتلی که در تاریخ طبری آمده، مطالبی است که از کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام ابومخنف برگرفته شده است این متن را طبری از طریق هشام بن محمد بن سائب کلبی روایت کرده و به علاوه، از خود مقتل هشام کلبی هم بهره‌ی زایدی برده است. در واقع، هشام کتاب ابومخنف را همراه با اضافاتی که با اسناد خود داشته، به صورتی کتابی درآورده که مورد استفاده‌ی کامل طبری قرار گرفته است؛ با اسنادی از این قبیل: قال هشام بن محمد عن أبي مخنف... حدثت عن هشام عن أبي مخنف... (۳) و در مواردی هم از هشام بن محمد بدون آن که از ابومخنف نقل کرده باشد (۴) طبری همچنین از آثار واقعی استفاده کرده است (قال محمد بن عمر، حدثني شرحبيل بن ابي عون عن أبيه...) (۵) با این همه، نمی‌توان گفت که بخش عمده‌ی مقتل که در طبری آمده، از ابومخنف می‌باشد. مطالب نقل شده از مقتل الحسین علیه‌السلام ابومخنف در تاریخ طبری، تنها مطالبی است که از این مقتل باقی مانده و به احتمال در اصل کتاب اخبار دیگری هم بوده است که به خاطر مفقود شدن آن، امروز در دسترس ما نیست. مجموعه‌ی بخش کربلای تاریخ الطبری تحت عنوان استشهاد الحسین با کوشش السید الجمیلی به ضمیمه‌ی رساله‌ی رأس الحسین ابن تمیمه به چاپ رسیده است. (۶). متن پارسی شده‌ی این بخش طبری به قلم بلعمی از روی نسخه‌ای که از قرن ششم بر جای مانده به چاپ رسیده است (۷) گفتنی است که همه‌ی مطالب طبری در بخش مقتل، از ابومخنف نیست؛ وی نقلهای مهمی از امام باقر علیه‌السلام به روایت عمار دهنی دارد که مأخذ مکتوب آن بر بنده روشن نیست. وی گاه خبری را از این طریق نقل کرده و بعد به گفته‌ی خودش، مفصل‌تر از آن را از طریق ابومخنف نقل می‌کند. (۸). (۱) بقایای این کتاب تحت عنوان «کتاب فضائل علی بن ابی طالب و کتاب الولاية» به کوشش نگارنده و توسط نشر دلیل به سال ۱۳۷۹ در قم به چاپ رسیده است. (۲) رساله طرق حدیث من کنت... ص ۶۲، ش ۶۱. (۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۰. (۴) برای نمونه بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶. (۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۴. (۶) دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۷. (۷) تحت عنوان: قیام سیدالشهداء حسین بن علی علیه‌السلام و خوانخواهی مختار، به کوشش محمد سرور مولائی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷ ش. (۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۷ و مقایسه کنید با ص ۳۵۱.

احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین

احمد بن اعثم کوفی و مقتل الحسین ابن اعثم کوفی (م حدود ۳۱۴) در کنار مورخان کهنی مانند یعقوبی، مسعودی، طبری (صفحه ۲۸) دینوری و بلاذری، یکی از چهره‌های تاریخ‌نگار برجسته‌ای است که بسیاری از تحولات تاریخ صدر اسلام و را در کتاب الفتوح خود حفظ کرده و کتابش مانند آثار دیگران مملو از اخبار و آثاری است که نیاز به نقد و بررسی دارد. وی در این کتاب اخبار امت اسلامی را از پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تا دوران خلافت مستعین در نیمه‌ی قرن سوم هجری آورده و در این میان، سهم عمده‌ای تقریباً در حد یک نهم کتاب، به کربلا و نهضت امام حسین علیه‌السلام اختصاص داده است. ما در جای دیگری درباره‌ی ماخذ این کتاب سخن گفته‌ایم. (۱) آنچه یاد کردنی است این که ابن‌عثم نیز همانند برخی مورخان دیگر، اسناد تک تک نقلها را نیاورده و تنها فهرستی کوتاه از آن در آغاز کتاب و برخی موارد دیگر به دست داده است. بخش کربلای کتاب فتوح، حاوی اخبار ریز و دقیقی است؛ گرچه ساخت عبارات در برخی از موارد داستانی شدن شماری از رخدادهای نشان می‌دهد و این طبعاً از ارزش کلی کتاب در قیاس با سایر متون می‌کاهد، با این حال، از آن جایی که بسیاری از اخبار این کتاب در آثار دیگر

هم آمده، و با مقایسه‌ی میان آنها صحت آنها قابل اثبات است، نباید چندان در درستی بسیاری از مطالب آن تردید کرد. بسیاری از خطبه‌های امام حسین علیه‌السلام و نامه‌های آن حضرت که در فتوح آمده، در مآخذ دیگر نیز آمده که همراه با تفات‌های چندی است. در این که ابن‌اعثم گرایش شیعی دارد یا سنی، اطلاعاتی خارج از کتاب در اختیار نیست؛ آنچه در کتاب آمده، گرایش ویژه‌ای است که با قالب‌های رسمی تعریف شده از شیعه و سنی سازگار نیست، نگاهی به بخش‌های نخست این کتاب درباره‌ی جنگ‌های رده، گرچه حاوی اخباری است که متفاوت با نگرش حاکم بر تاریخنگاری رده در دید اهل سنت است، اما در مجموع، بسان دیدگاه‌های شیعی منتقدانه نیست؛ اخبار مربوط به خلافت دو خلیفه‌ی نخست، مطابق همان مطالبی است که در سایر متون تاریخ آمده و این قبیل تاریخنگاری با آنچه که در مآخذ شیعی در این باره آمده، به لحاظ نگرش، قابل انطباق نیست. معنای این سخن آن است که شیعه دانستن ابن‌اعثم، (صفحه ۲۹) به هیچ روی روا نیست مگر بسان گرایش شیعی که در کوفه بوده و پیش از آن از آن سخن گفتیم، و حتی خود ابوحنیفه و اعمش و عده‌ای دیگر نیز همین گونه بودند، مورد نظر باشد. بی‌تردید ابن‌اعثم، مطالب تازه‌ای را درباره‌ی کربلا برای ما حفظ کرده که در منابعی چون ابومخنف و دیگران نیامده است؛ هر چند این اخبار نیاز به بررسی دارد؛ اما به هر روی برای تکمیل بحث، اخبار مذکور می‌تواند بسیار مفید باشد. یکی از اخبار مهم و تازه‌ی ابن‌فتوح، وصیت نامه‌ای است که آن حضرت برای محمد بن حنفیه در مدینه نوشتند. ابن‌اعثم متن آن را آورده و جمله‌ی مشهور امام حسین علیه‌السلام که فرمود: «انی لم اخرج اشرا و لا یطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و سیره اُبی علی بن ابی طالب» در همین وصیت نامه آمده است. تا آنجا که جستجو کردیم. این مطلب جز در فتوح نیامده است؛ هر چند ابن شهر آشوب جمله‌ی بالا را نه به عنوان وصیت‌نامه، بلکه از قول امام در گفتگو با ابن‌عباس آورده است. (۲) با این حال صورت وصیت نامه‌ی آن به صورت یک متن مکتوب تنها در فتوح آمده و بحار نیز از منبعی گرفته که در مقایسه با فتوح، روشن می‌شود که آن هم در اصل از فتوح بوده است. (۳). در موارد متعددی متن نامه‌ها و گزارش‌هایی که در منابع دیگر به اختصار آمده، در فتوح به شکل کامل‌تری ضبط شده است. از نکات دیگری که در مقتل ابن‌اعثم جلب توجه می‌کند آن است که اخبار فراوانی درباره‌ی آگاهی امام حسین علیه‌السلام از شهادتش طی مسیر به وسیله خواب یا ندای یک منادی ناپیدا - هاتف - و حتی احادیثی از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در این باره آمده است. این اخبار را در برخی از کتب حدیثی می‌توان یافت؛ اما در منابع تاریخی دیگر که پیش از این، از آنها یاد کردیم، تنها اشارات مختصری در این باره آمده است. نمونه‌ی آن خواب دیدن امام حسین علیه‌السلام در شب قبل از خروج از (صفحه ۳۰) مدینه است که طی آن پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: «یا بنی! یا حسین! کانک عن قریب أراک مقتولا مذبوحا بأرض کرب و بلاء من عصابه من أمتی فی ذلک عطشان لا تسقی و ظمان لا تروی». (۴). نمونه‌ای از داستانی شدن برخی از نقلها، بحث مقدمات حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به مکه است. در نقل ابن‌اعثم، برخلاف همه‌ی نقلها، ابتدا از امام حسین علیه‌السلام دعوت به بیعت می‌شود؛ پس از مخالفت او، ولید بن عبتة خبر آن را به شام می‌فرستد و با رسیدن پاسخ یزید، برخورد تندی با امام حسین علیه‌السلام شده و آن حضرت حرکت می‌کند. (۵) در منابع دیگر، این وقایع چنان آمده است که امام حسین علیه‌السلام شب اول به قصر حاکم مدینه رفت و شب بعد مدینه را به قصد مکه ترک کرد. با این حال، در همین تفصیل که مشابه آن در بسیاری از موارد دیگر هم وجود دارد، جزئیاتی به چشم می‌خورد که در عین آن که دقیق و جزئی و قابل توجه به نظر می‌آید، اما در مآخذ دیگر نیامده است. برای نمونه، نحوه‌ی شهادت علی‌اکبر متفاوت با مطالبی است که در مآخذ کهنه پیشگفته در این باره آمده و نزدیک به مضمونی است که در روضه‌خوانی‌ها مورد توجه است. در این نص برای نمونه آمده است که «فلم یزل یقاتل حتی ضج أهل الشام من یده» (۶) علی‌اکبر؛ چنان جنگید که شامیان از دست وی به ناله و فغان درآمدند. این در حالی است که اساسا در ساپه کوفه، شامی وجود نداشته است. بخش‌های دیگری از فتوح نیز مبنای همان مطالبی است که بعدها در مرثیه‌سرایی‌های امام حسین علیه‌السلام در محافل

شیعی استفاده شد. برای مثال، تقریباً همه‌ی منابع کهن از عبدالله بن حسین، کودکی که در دامان امام حسین علیه‌السلام با تیر حرمه به شهادت رسید، یاد کرده‌اند؛ در این میان ابی‌اعثم و یعقوبی حکایت علی اصغر را دارند که طفل شیرخواری است و امام حسین علیه‌السلام او را از دم خیمه گرفت تا با وی وداع کند. در این وقت تیری به طفل اصابت کرد که وی را به شهادت رساند؛ سپس امام با نوک شمشیر خود حفره‌ای کنده او را دفن (صفحه ۳۱) کرد و اشعاری هم که هفده بیت است، همانجا خواند! (۷) به نظر می‌رسد بیشتر این رجزها مربوط به روزگاری دیگر است که به لحاظ تاریخی، متصل به اخبار کربلا گشته است. همچنین در میان منابع کهن، تنها منبعی که خطبه‌های برخی از زنان کربلا مانند حضرت زینب علیها‌السلام را آورده‌اند، همین ابی‌اعثم است (۸) که از همان طریق بعدها به منابع دیگر هم وارد شده است. آنچه در مناقب ابن شهر آشوب (م ۵۵۸) درباره‌ی کربلا آمده، تلفیقی است از اطلاعاتی که از طبری، ابی‌اعثم و برخی از منابع دیگر گرفته است. اشاره وی به این که امام حسین علیه‌السلام پیش از شهادت خود یک هزار و نهصد نفر را کشته است، (۹) می‌تواند به استفاده‌ی وی از برخی از منابع داستانی در این زمینه اشاره کند. (۱) منابع تاریخ اسلام، صص ۱۶۸-۱۶۷. (۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹. (۳) بحار الانوار ۷ ج ۴۴، ص ۳۲۹ از محمد بن ابی طالب الموسوی (بدون یاد از نام کتاب خاصی). (۴) الفتوح، ج ۵، ص ۲۸. (۵) الفتوح، ج ۵، ص ۲۹-۱۵. (۶) الفتوح ج ۵، ص ۲۰۹. (۷) الفتوح، ج ۵، صص ۲۱۲-۲۱۰ روایت یعقوبی (ج ۲، ص ۲۴۵) کوتاه است و نام علی اصغر در آن نیامده است. (۸) بنگرید: الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۳-۲۲۲. (۹) مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۰.

خوارزمی و مقتل الحسین

خوارزمی و مقتل الحسین ابوالمؤید موفق به احمد مکی خوارزمی (م ۵۶۸) اثری مفصل و ارجمند درباره‌ی عاشورا فراهم آورده است. وی را به اخطب خوارزم و خلیفه‌ی الزمخشری می‌شناسد؛ چرا که شاگرد وی بوده و همانند او مذهب حنفی داشته و به لحاظ عقاید، معتزلی بوده است. وی کتابی تحت عنوان مناقب ابی‌حنیفه دارد که در دو جزء در هند به چا رسیده است. خوارزمی از روی تشییعی که داشته، چندین اثر درباره‌ی اهل بیت تألیف کرد که از آن جمله همین مقتل الحسین است. برخی از کتاب‌های دیگر وی عبارتند از: کتاب قضایا امیر المؤمنین علیها‌السلام کتاب رد الشمس علی امیر المؤمنین علیها‌السلام، مناقب امیر المؤمنین علیها‌السلام، الاربعین فی مناقب النبی الامین صلی الله علیه و آله و وصیه امیر المؤمنین علیها‌السلام وی در کتاب مقتل الحسین علیها‌السلام (۱) خود، پس از یک مقدمه‌ی کوتاه طی پانزده فصل مباحثی را در فضائل و تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام آورده است. از فصل اول تا هفتم، فضائل پیامبر، علی علیه‌السلام فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام و (صفحه ۳۲) حسنین علیهما‌السلام آمده و در ادامه به اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و سپس وقایع کربلا تا ماجرای مختار پرداخته شده است. بخش‌های نخست کتاب که در فضائل است. به صورت روایی و مستند است و مؤلف ضمن آن، روایات را با ذکر مشایخ خود نقل کرده است. از آغاز بحث کربلا، مطالب بیش از همه از فتوح ابن‌اعثم روایت شده و مؤلف با تعبیر ذکر الامام احمد بن اعثم الکوفی مطالب را آغاز کرده است (۲) وی پس از نقل مطالب فتوح که با تلخیص و تهذیب همراه است، گاه حدیث و نقلی را بر آن افزوده و باز نقل از فتوح را ادامه داده است. (۳) در مورد دیگری پس از مطالبی که از ابن‌اعثم آورده، نکته‌ای را افزوده و در ادامه به کتاب فتوح باز می‌گردد (رجعنا الی حدیث ابن‌اعثم الکوفی). (۴) مطالب افزوده، معمولاً نقلهایی است که مؤلف به طور مستند و از طریق مشایخ خود نقل کرده است؛ وی در مواردی به مقایسه‌ی اخبار ابن‌اعثم با منابع دیگر هم پرداخته است. (۵) در بخش‌های مربوط به اخبار مختار مطالبی از کتاب المعارف ابن‌قتیبه و نیز ابومخنف آورده شده است. (۶) مطالبی هم از تاریخ عبدالکریم بن حمدان نقل شده (۷) که دانسته نشد، چیست. این احتمال هم وجود دارد که خوارزمی از نسخه‌ی کاملتری از فتوح بهره برده که امروزه آن نسخه در اختیار ما نیست. (۱) درباره‌ی این کتاب، نسخه‌ها و راویان آن بنگرید: اهل البیت فی المکتبۃ العربیه، صص ۵۴۶-۵۴۱. (۲) مقتل الحسین

علیه‌السلام ج ۱، ص ۲۵۴. (۳) همان، ج ۱، ص ۲۶۳. (۴) همان، ج ۱، ص ۲۷۰. (۵) همان، ج ۲، ص ۱۰۴. (۶) همان، ج ۲، ص ۲۰۴، ۱۹۹. (۷) همان، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۲، ۲۵۴، ۲۱۰، ۲۰۰.

مقتل الحسین امام طبرانی

مقتل الحسین امام طبرانی ابوالقاسم سلیمان بن احمد شامی طبرانی (۳۶۰ - ۲۶۰) از بزرگترین محدثان قرن چهارم هجری است که دو اثر شگرف او با عنوان معجم اوسط و معجم الکبیر مجموعه‌ای عظیم از روایات را در خود جای داده است. کتابی که تحت عنوان مقتل الحسین علیه‌السلام با تحقیق محمد شجاع صیف الله (۱) از وی به چاپ رسیده، مشتمل بر ۱۴۸ روایت است که هر کدام به بخشی از زندگی امام (صفحه ۳۳) حسین علیه‌السلام از فضائل تا رخدادهای کربلا اختصاص دارد. بیش از وی، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی این بخش را در کتاب الحسین و السنة (۲) به چاپ رسانده بود. (۳) طبعا این کتاب، کتاب مقتل به معنای معمول آن نیست، اما روایات آن می‌تواند گوشه‌ای از مسائل مربوط به عاشورا را روشن کند. بسیار از نقلها، به تحولات غیر طبیعی که در پی شهادت امام حسین علیه‌السلام رخ داده، اختصاص یافته است. طبعا طرق این روایات، طرق اهل سنت است و طبرانی هم به عنوان یک محدث برجسته‌ی سنی، شخصیتی شناخته شده می‌باشد. (۱) کویت، دارالاوراد، ۱۹۹۲. (۲) تهران، مدرسه‌ی چهل ستون، ۱۳۹۷ ق. (۳) و همچنین بنگرید به مطالبی که ایشان درباره این کتاب در اهل البیت فی المکتبۃ العربیه، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ ش ۷۰۲، ۷۰۱ نوشته است.

آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری

آثار دیگری از قرن سوم و چهارم هجری برخلاف انتظار در کتاب تاریخ یعقوبی که بنا به شیعه بودن وی انتظار می‌رفت اطلاعات بیشتری درباره‌ی کربلا در اختیار ما بگذارد، تنها اندکی در این باره سخن گفته شده است. (ج ۲، صص ۲۴۵ - ۲۴۳) همین طور که در کتاب الامامة و السياسة نیز که اثری از قرن سوم یا اوائل چهارم هجری است، چند صفحه‌ای بیشتر در این باره نیامده است. در این اخبار وی درباره‌ی ورود اسرا به شام و برخورد با یزید قابل توجه است. (۱) صفحاتی چند هم در کتاب المحن محمد بن احمد بن تمیم التمیمی (م ۳۳۳) درباره‌ی خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام آمده است. (۱۵۵ - ۱۴۲) در این متن غلطهای شکاری وجود دارد که از آن جمله بکار بردن نام «شهر بن حوش» به جای شمر بن ذی‌الجوشن است (۲) با این حال، جسته گریخته آگاهی‌هایی در آن یافت می‌شود؛ به ویژه اخباری که درباره‌ی آثار غیر طبیعی حادثه‌ی کربلا آمده، بسان آنچه در طبقات ابن سعد یا منابع دیگر آمده، فراوان است. نمونه‌ی آن پیدایش «حمره» در آسمان و برآمدن خون از زیر سنگهاست. (۳) در البدء و التاریخ از مظهر بن طاهر مقدسی که در حدود سال ۳۵۵ هجری تألیف شده، صفحاتی به رویداد کربلا اختصاص یافته است. (ج ۶، صص ۸ -) (صفحه ۳۴) (۱۳). وی بیعت یزید، سفر مسلم به کوفه و سپس واقعه‌ی کربلا را با کوتاهی نقل کرده و اشعار یزید را همزمان با زدن چوب بر لبان آن حضرت بوده، گزارش کرده است. کتابی با عنوان تاریخ الخلفاء (نسخه‌ی قرن پنجم هجری) بدون نام مؤلف برجای مانده که به صورت عکسی در سال ۱۹۶۸ در مسکو به چاپ رسیده است. در این کتاب به تفصیل تمام واقعه‌ی کربلا گزارش شده است. (۷۰ ب تا ۸۷ آ). مع الاسف مؤلف این اثر روشن نیست، چنان که اسناد اخبار نیز در آن یاد نشده است؛ با این حال آشکار است که از منابع کهن بوده و گزارش آن موافق دیگر متون اصیل است. در یک مورد نامی از حمید بن مسلم به میان آمده (۴) که به طور معمول یکی از منابع ابومخنف است. در پایان شرح مقتل حسین علیه‌السلام می‌نویسد: ما درباره‌ی ایام حسین و مقتل او سخن را بط دادیم گرچه در مقابل آنچه راویان در این باره نوشته‌اند، اندک است. دلیل تفصیل ما آن بود که مانند چنین حادثه‌ای پیش و پس از اسلام رخ نداد؛ و گمان ما بر آن است که در سایر ادیان هم تا زمان ما چنین چیزی رخ نداده؛ حتی نزدیک به آن هم انجام نشده.

و سپس می‌گوید: اللهم جدد اللعن عليهم و علی من يبخل عليهم باللعن و كن المنتقم لاهل بيت نبيك بفضلک و رحمتک (۵). (۱) الامامة و لاسياسه، ج ۲، ص ۱۲. (۲) کتاب المحن، ص ۱۴۷. (۳) همان، ص ۱۵۴-۱۵۳. (۴) تاریخ الخلفاء، برگ ۸۶. آ. (۵) تاریخ الخلفاء برگ ۸۷. آ.

منابع داستانی، ادبی و روضه‌ای

منابع داستانی، ادبی و روضه‌ای آنچه گذشت، معرفی اهم منابع تاریخی بود که حتی در برخی از همانها نیز داستان‌نویسی رسوخ کرده است. با این حال، می‌توان آنها را به عنوان مبنای کار پژوهش در بررسی حادثه کربلا پذیرفت. در ادامه‌ی همان منابع اصولی، بعدها آثاری دیگر تدوین شد که در تدوین آنها به طور اساسی از آثار پیشگفته استفاده شده بود. با این حال، باید گفت، دانش تاریخ از قرن پنجم به این سوی، ضعیف شد. البته تاریخنگاری روز، در برخی از مناطق نیرومند بود، اما تاریخنگاری عصر نخست اسلامی، به دلیل دور شدن تدریجی ماخذ اولیه یا حذف عمدی آنها توسط گروه‌های مذهبی متعصب سنی راه را برای نگارش آثار تحقیقی مسدود کرد؛ به طوری که مردم بر اساس نگرش‌های (صفحه ۳۵) مذهبی خود و بیشتر بر اساس رویکردهای ادبی و اجتماعی، با آن برخورد می‌کردند. نتیجه‌ی آن پدید آمدن آثاری بود که بیش از آن که به تاریخی باشد، اثری غیرتاریخی اما در عین حال، به جهات دیگر ارجمند است. نکته‌ی مهم آن که روشن نیست دقیقا از چه زمانی، شماری کتاب درباره‌ی حادثه‌ی کربلا نگاشته شده که چندان به بعد واقعی تاریخی ماجرا توجهی ندارد. بلکه این حادثه را به عنوان یک پدیده‌ی ویژه در قالب متونی خاص به شکل داستانی، ادبی، و روضه‌ای تصویر می‌کند. آنچه باید به عنوان یک احتمال مورد بررسی قرار گیرد، آن است که نویسنده‌ی داستان‌نویس با نام ابوالحسن بکری - ذبیح الله منصوری روزگار کهن - که بخش عمده‌ای از تاریخ اسلام را به صورت داستانی در قرن پنجم یا در آورده، می‌تواند حلقه‌ی مهمی برای داستانی کردن روایت عاشورا باشد. وی مقتل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دارد که نسخه‌ای از آن در مرعشی (ش ۲: ۱۱۴۹۹) موجود است. وی همچنین مقتل الحسین علیه‌السلام دارد که نسخه‌ای از آن در کشور مغرب، دانشگاه قرویین ضمن مجموعه‌ی شماره‌ی ۳: ۵۷۵ در صص ۸۶-۷۷ آمده است. گرچه به نظر می‌رسد این نسخه کوتاه است، اما ادبیات بکری می‌بایست به گونه‌ای در این بخش نیز نفوذ کرده باشد. (۱) همچنین می‌توان گفت، بخشی از این رویکرد در جریان روضه‌خوانی‌های داخل جوامع شیعه پدید آمده که در بسیاری از آنها، با توجه به ضعف تفکر تاریخی و عدم آشنایی با متون اولیه، محصول متفاوت اما به لحاظ عامیان، مؤثر و پرنرژگی پدید آورده است. نمونه‌ی برجسته‌ی آنها کتاب لهوف سید بن طاوس و مثير الاحزان ابن‌نمای حلی است که همیشه مورد استفاده این قبیل محافل بوده و اساسا به هدف استفاده در همین محافل، تألیف شده است. در واقع، از قرن ششم به بعد، در آثار عمومی به این حادثه پرداخته شده است. با علاقه‌مندی جامعه‌ی سنی - شیعی در نقاط مختلف ایران به برگزاری مراسم عاشورا، از قرن ششم به بعد، در ادبیات فارسی اعم از نثر و نظم آثاری درباره‌ی واقعه‌ی کربلا پدید (صفحه ۳۶) آمد. آخرین کتاب از این دست، روضه‌الشهداء ملاحسین کاشفی است که در اوائل قرن دهم هجری، در هرات تألیف شد. این کتاب داستان کربلا را در یک قالب دینی بسیار زیبا ریخته و صرفنظر از مستند بودن نقلها یا عدم آن، رخداد کربلا را به هیجانی‌ترین شکل ارائه کرده است. او در این راه از نثر زیبای خود و هم از اشعار خود و دیگران بهره گرفته و تحولی عمیق در مقتل‌خوانی که پیش از آن نیز باب بوده، ایجاد کرده است. ما در مقالی مستقل در همین مجموعه درباره‌ی روضه‌الشهداء سخن گفته‌ایم. با روی کار آمدن دولت صفوی، مراسم عاشورا جایگاه رسمی تری یافت و متونی تازه در مقتل تألیف شد؛ گرچه موقعیت روضه‌الشهداء همچنان استوار بوده و «روضه‌خوانی» به معنای خواندن همین کتاب بوده است. همین طور «واقعه‌خوان» نیز کسی بود که متون مربوط به حادثه‌ی کربلا را در محافل می‌خواند. این وضعیت همچنان در تزیاید بوده و تا انتهای دروه‌ی قاجار و پس از آن ادامه یافته و هر سال تألیف یا تألیفاتی در این زمینه از نثر و نظم بر میراث پیشین افزوده شده است. یکی

از آثاری که در اواخر دوره‌ی صفوی تدوین شد، کتاب المنتخب (۲) از فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۵) است که محتوی مطالبی است که برای مجالس روضه‌ی عربی تنظیم شده و به رغم آن که بخش مهمی از ادبیات مرثیه‌خوانی عربی را برای کربلا نگاه داشته، از دقت تاریخی لازم در نقلها برخوردار نیست. به هر روی از این زمان به بعد دقت تاریخ وجود ندارد و همانگونه که گذشت از مصادر دقیق در تدوین آثار جدید استفاده نشده است. آنچه از لحاظ بیشنی در مقتل نویسیهای این دوره وجود دارد که آن عمدتاً از زاویه اندوه و غم و مصیبت و ابتلا به قضیه نگاه شده و پیش از آن که تدوین یک متن تاریخی درست در نظر باشد، تدوین یک اثر حزن‌زا به قصد روضه‌خوانی مورد توجه بوده است. غالب این آثار، برای مجالس سوگواری تألیف شده و هدف عمده‌اش فراهم کردن زمینه برای گریه بوده است. نمونه‌هایی از این کتابها را که از دوره‌ی صفوی به بعد تألیف شده و عمده‌ی آنها (صفحه ۳۷) از دروه‌ی قاجاری است نام می‌بریم: ابتلاء الاولیاء (ادبیات فارسی، استوری، ۹۹۳ «از این پس با نام استوری»)، ازاله الاوهام فی البكاء (ذریعه ۶۱:۱۱)، اکسیر العبادۃ فی اسرار الشهاده از ملا آقا دربندی (استوری، ۹۸۶) امواج البكاء (استوری، ۹۷۹، مرعشی، ۷۱۶۵)، بحر البكاء فی مصائب المعصومین (ذریعه ۸۴:۲۶) بحر الحزن (استوری، ۹۹۰)، بحر الدموع (مرعشی ۲۵۹۲)، بحر غم (استوری، ۹۶۴) بستان ماتم (استوری، ۱۰۰۱) بیت الاحزان (استوری، ۹۷۶)، خلاصه المصائب (استوری، ۱۰۱۷)، داستان غم (استوری، ۹۶۴، مرعشی ۲۹۱۶) دمع العی علی خصائص الحسین علیه السلام (استوری ۹۹۵)، الدمعة الساکبة فی المصیبة الراتبه (الذریعه ۸:۲۶۴) ریاض البكاء (ذریعه ۶:۱)، روضه‌ی حسینی (استوری، ۹۵۱، مرعشی، ۶۵۴۵، ۶۲۲۴)، روضه‌ی الخواص (مرعشی، ۳۰۰۱)، روضه‌ی الشهداء یزدی (مرعشی، ۱۵۶)، ریاض الاحزان (استوری، ۹۷۲) ریاض الاحزان، (فهرست مسجد اعظم، ص ۲۱۵) ریاض الشهاده فی ذکر مصائب السادة (استوری، ۹۵۸)، سر الاسرار فی مصیبة ابی‌الانمۃ الاطهار (استوری، ۹۹۶)، طریق البكاء (ذریعه ۱۵:۱۶۴)، طوفان الکباء (استوری، ۶۹۷) عمان البکاء (استوری، ۹۸۲) عین البكاء (استوری، ۹۴۱)، عین الدموع (مرعشی، ۴۴۰)، فیض الدموع (استوری، ۹۸۸)، قسبات الاحزان (استوری، ۹۸۹) کنز الباکین (استوری، ۹۶۹)، کنز الباکین (مرعشی، ۴۵۵۰)، کنز المحن (استوری، ۹۹۱) کنز المصائب (استوری، ۹۸۷، ۹۶۹) لب عین البكاء (استوری، ۹۴۲)، لسان الذاکرین (استوری، ۹۷۰) ماتمکده (استوری، ۹۷۵، ۹۶۳) مبکی العیون (مرعشی، ۵۰۰۶) مجالس المفجعة (استوری، ۹۴۵)، مجری البكاء (ذریعه ۲:۴۰)، مجمع المصائب فی نوائب الاطائب (مرعشی، ۶۶۴۳، ۵۴۲۵، ۳۳۶۹)، مجمع المصائب مازندرانی (مرعشی، ۶۵۷۲) محرق القلوب (استوری، ۹۴۳) محیط العزاء (استوری، ۹۴۵) مخازن الاحزان فی مصائب سید شباب اهل الجنان، مخزن البكاء (مرعشی، ۱۶۴۵، استوری، ۹۶۹) معدن البكاء فی مقتل سیدالشهداء (مرعشی، ۳۰۱۷) مفتاح البكاء فی مصیبة خامس آل عبا (مرعشی، ۲۳۶۳) مفتاح البكاء (کتابخانه‌ی مطهری، ۵:۱۹۲) مناهل البكاء (مرعشی، ۳۴۵۵) منبع البكاء (ذریعه ۲۲:۳۵۸)، مهیج الاحزان (استوری، ۹۵۹) نجات (صفحه ۳۸) العاصین (استوری، ۱۰۰۰)، نور العین فی جواز البكاء (ذریعه ۲۴:۳۷۲)، وسیله البكاء (مرعشی، ۵۵۰۰) وسیله النجاة (استوری، ۹۶۱)، ینبوع الدموع (مرعشی، ۳۰۸۳) هم و غم فی شهر المحرم، ملاحسین بن علی حسن (مرعشی ۵۶۲۷) نوحه الاحزان و صیحة الاشجان، محمد یوسف دهخوارقانی، (مرعشی ۱۷۳۱)، ابصار الابکار لانتصار سید الابرار (مجلس، ۹:۱۲) ریاض الکوین فی مصائب الحسین علیه اسلام (کتابخانه‌ی شهید مطهری، ف ۵:۷۷). طغیان البكاء، فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ۳:۳۷ تذکار الحزین، همان ۳:۹۳؛ اکیلی المصائب الاطایب، ۳:۳۴۰؛ تأثر الاخیار، همان ۳:۲۸۴؛ مجالس الاحزان همان ۲:۱۸ (معدن البكاء، ۲:۴۵۷). دقت در اسامی این کتابها، نشانگر آن است که چند مفهوم کلیدی در آنها وجود دارد که عبارت است از بکاء، حزن، ابتلات، اشک، مصیبت. کربلا در این دروه بیشتر از زاویه این مفاهیم مورد توجه قرار گرفته و همانگونه که اشاره شد کمتر دید تاریخی در آن مد نظر بوده است. نکته‌ی دیگر در این آثار، آن است که تعجب از شکست اصحاب امام حسین علیه‌السلام سبب شده است تا آمار کشته‌های دشمن رو به ازدیاد بگذارد. در این باره نگاهی به اسرار الشهاده ملا آقا دربندی و حتی تذکره الشهداء ملاحیب الله کاشانی، این قبیل ارقام نجومی را که با هجی ملاک تاریخی قابل اثبات نیست، نشان می‌دهد. این قبیل آثار به قدری دور از وقایع

بود که میرزا حسین نوری را که خود عالمی اخباری بود و بخش اعظم روایات ضعاف را در مستدرک الوسائل فراهم آورد، بر آن داشت تا با نوشتن کتاب لؤلؤ و مرجان به جنگ مقتل نویسان و مقتل خوانان برود. مقتل نویسی در دروهی معاصر، با اندکی تغییر موضع، صورت تازه‌ای به خود گرفته است. این گرایش مربوط به رخدادهای پس از مشروطه در ایران است که به نحوی برداشت از اسلام را سیاسی‌تر کرده است. آثاری که طی یک صد سال گذشته در این زمینه، به ویژه در محافل مذهبی نوگرا تدوین شده، متفاوت با آثار پیشین است. این مسأله تحقیق ویژه‌ای را می‌طلبد که باید حکایت آن را تا شهید جاوید و آثار دیگری از این دست که نگارش یافته دنبال کرد. (صفحه ۳۹) (۱) درباره‌ی ابوالحسن بکری اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد که بخشی از آنها در گفتاری کوتاه در فهرست مرعشی ج ۲۹، صص ۱۳۳-۱۲۸ آمده است. (۲) چاپ شده تحت عنوان «المنتخب للطریحی فی جمع المرانی و الخطب المشتهر بالفخری» قم، منشورات الشریف لرضی، ۱۴۲۰.

تحلیلی از وضعیت قریش و جناح‌های داخلی آن تا کربلا

تحلیلی از وضعیت قریش و جناح‌های داخلی آن تا کربلا الف: در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع داخلی میان قریش در بدر و احد به نوعی، به صهرت برخورد میان بنی‌هاشم و دیگر طوایف قریش درآمد. در ادامه، بنی‌هاشم مکه را فتح کردند و در نظام اخلاقی - دینی جدید، بسیاری از سران طوایف دیگر قریش، به عنوان طلقا شناخته شدند. از زاویه‌ی نگرش قبیله‌ای روشن بود که این نزاع خاتمه‌یافتنی نیست و قریش به رغم آن که در احد انتقامش را گرفته و حتی حمزه را کشته بود و ابن‌زبیری آن اشعار را سروده بود، باز در انتظار انتقام‌گیری از بنی‌هاشم بود. ب: در عصر خلفای ثلاثه، ابتدا خط میانی قریش - نه بنی‌امیه و نه بنی‌هاشم - پیروز می‌شود و پس از آن خط افراطی اموی در پوشش یک مسلمان قدیمی متعلق به این طایفه، یعنی عثمان، به قدرت می‌رسد. زمانی عثمان به امام علی علیه السلام می‌گوید: ما ذنبی ان لم یحبک قریش، و قد قتلت منهم سبعین رجلا کان وجوههم سیوف الذهب، گناه من چیست که قریش تو را دوست نمی‌دارند؛ تو هفتاد نفر آنان را که صورتشان چون طلا می‌درخشید، کشته‌ای (۱) در انتهای این دوره، پای قبایل دیگر که طی این بیست و پنج سال برآمده بودند، به میان کشیده شد. آنان بنی‌امیه را سرنگون کردند و بنی‌هاشم را سر کار آوردند. (صفحه ۴۰) ج: در عصر خلافت امام علی علیه السلام خط میانی و خط اموی بر ضد امام علی علیه السلام شورید. جنگ جمل سمبل نزاع خط میانی با بنی‌هاشم و جنگ صفین، نشان جنگ خط اموی با خط هاشمی است. در این حرکت، و در نهایت، خط اموی بر خط هاشمی غلبه کرد. پس از غلبه‌ی حرکت اموی که معاویه رهبری آن را عهده‌دار بود، قریش در قالب خاندان اموی قدرت خود را استوار کرد. معاویه با تحقیر بنی‌هاشم - در رسمی کردن لعن بر علی بر منابر و تحقیر انصار با نامیدن آنان به اوس و خزرج - می‌کوشید تا آنان را از میدان بدر کند؛ اما چندان مصلحت‌اندیش بود که در فکر انتقام بیشتر نیفتاد؛ جز آن که با با شهادت رساندن امام حسن علیه السلام راه را برای خلافت فرزندش یزید هموار کرد و همین خود آشوبی را در جهان اسلام پدید آورد. د: با روی کار آمدن یزید، این بار خط میانی قریش و خط هاشمی بر ضد بنی‌امیه وارد عمل شدند؛ اما با یکدیگر متحد نشدند. طبعاً سه نبرد مهم امویان که یک مورد با خط طالبی - و نه هاشمی به معنای مطلق آن؛ چون عباسیان در کربلا شرکت نداشتند - در کربلا صورت گرفت، و دو مورد در حمله به مدینه و سپس مکه با خط میانی رخ داد، همه حاصل تعارضات قبیله‌ای این مقطع از تاریخ است. این بار در کربلا از طالبی‌ها انتقام گرفته شد و در حره، از انصار. اکنون تمسک یزید را به شعر ابن‌زبیری بهتر درک می‌کنیم که ای کاش مشایخ ما که در بدر کشته شدند، می‌بودند و می‌دیدند که ما در اینجا انتقام خود را از آنان گرفتیم. مروان در همان ابتدای طرح مسأله‌ی بیعت با یزید در مدینه، خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: فانکم آل ابی‌تراب قد ملتئم کلاما و أشربتم بغض آل بنی‌سفیان و حق علیکم ان تبغضوهم و حق علیهم أن یبغضوکم. شما خاندان ابوتراب - علی علیه السلام - بغض آل ابو سفیان را در دل دارید و حق شماست که از آنان در خشم باشید و حق آنان است که از

شما در غضب باشند. امام حسین علیه‌السلام بغض طرفینی را درمی‌یافت با این تفاوت که این جنگ و بغض، از نظر او طایفه‌گری نبود؛ امام به مروان چنین جواب داد: ویلک یا مروان! الیک عنی، فانک رجس، و انا اهل بیت طهاره الذین انزل الله عزوجل علی نبیه (صفحه ۴۱) محمد: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس (۲) ای مروان! تو را به ما چکار! تو پلید هستی و ما اهل بیت پاکیزه و طاهر که خداوند دربارهی ما آیه‌ی تطهیر را بر رسولش نازل کرد. (۱) معرفه الصحابه، (ابونعیم اصفهانی، تحقیق محمد راضی حاج عثمان، مدینه، ۱۴۰۸) ج ۱، ص ۳۰۱. (۲) الفتوح، ج ۵، ص ۲۴.

سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول خدا

سه نوع برخورد با دین اسلام پس از رحلت رسول خدا طرز برخورد با اسلام در سه دوره‌ی تاریخی، از پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این سور متفاوت بوده است: الف: یکی برخورد مصلحت‌جویانه دست کم از سر ناآگاهی و تأویل گرایانه که در دوره‌ی پیش از عثمان مطرح بود. یعنی خط میانی قریش که ملاحظات مختلفی داشت و از نظر دین‌شناسی هم نگرش مصلحت‌جویانه و بدعت‌گرایانه را دنبال می‌کرد. دقیقاً همین مصلحت‌اندیشی بود که خط ولایت را به خط خلافت تبدیل کرد. ب: برخورد سودجویانه با دین و ارائه‌ی تعبیری اشرافی از آن. همان چیزی که در سوره‌ی عبس و تولی قرآن از آن نهی کرده؛ یا در آیه‌ی کثر با آن مقابله نموده و یار در قصص انبیاء آن را مذمت کرده است. از اواخر دوره‌ی عثمان، تعبیر اشرافی از دین برای امویان و حتی بسیاری از اصحاب به نظر طبیعی و قابل توجیه درآمد. ادعای این که بیت‌المال ملک خلیفه است (چون مال، مال الله است و خلیفه هم، خلیفه الله!) (۱). یا ادعای این که «او» آیه‌ی کثر جزو آیه نیست؛ و نزاع ابوذر و عثمان یا کاخ سبز معاویه در شام که به بهانه‌ی عظمت اسلام و امثال اینها ساخته شد و همه نموداری از رشد تعبیر اشرافی از اسلام در این دوره بود. تعبیر امام علی علیه‌السلام بر این که دین اسیر دست اشرار بوده و آنرا وسیله‌ی سودجویی قرار داده بودند. (فان هذه الدین کان أسیراً فی أیدی الاشرار، یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنیا) (۲) صراحت در همین نگرش دارد. فراموش کردن سیره‌ی عملی پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرصه‌ی سیاست و زندگی، نتیجه‌ی غلبه‌ی همین نگرش است. ج: برخورد ارادتمندانه‌ی امام علی علیه‌السلام با کتاب و سنت که می‌توان از آن با عنوان خط (صفحه ۴۲) اهل بیت علیهم‌السلام یاد کرد؛ حرتی که اسلام را از دریچه‌ی خود اسلام و منابع اصلی آن یعنی کتاب و سنت می‌نگرد. آن هم بدور از مصلحت‌اندیشی‌ها و بدعت‌گرایی‌ها. چنان که وفاداری امام علی علیه‌السلام به قرآن و سنت نبوی، به خوبی در نهج‌البلاغه منعکس است. روبرو شدن ایشان با بدعت‌ها و تصورات مصلحت‌اندیشانه‌ی کسانی که معتقد بودند اسلام ناقص است و آنان باید تکمیلش کنند، نشانگر همین نگرش در امام است. وفاداری شخصی به سیره‌ی نبوی، زندگی ساده، حفظ و حراست از قرآن و حدیث همه نشان از وجود این نگرش در امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام دارد. برای توجیه این برخوردهای متفاوت - و همچنین به عنوان محصول این قبیل برخوردها با دین - میتوان به مسأله‌ی ایجاد شبهات در دین اشاره کرد. حتی کم مانده بود که قرآن را هم ضایع کنند وجود شبهه در شناخت دین و این که کدام نگرش درست است، زمینه اختلاف و فتنه را در جامعه فراهم می‌کند که کرد. از آثار این شبهات، یکی آن بود که مرز مسلمان، مؤمن، کافر، فاسق و منافق درهم آمیخته شد. از یک سو گفتن شهادتین برای اسلام آوردن کافی دانسته می‌شد و از سوی دیگر، بسیاری از مسلمانان سودجویی و نفاق و فسق و فجور را پیشه می‌کردند و حتی به بغی می‌گرویدند؛ بدتر از آن که گاه به نام دین، با دین به مبارزه برمی‌خاستند. (۱) بنگرید التذکره الحمدونیه، (تصحیح احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۶) ص ۳، ص ۴۳. (۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول خدا تا حکومت معاویه

سه نوع نظام سیاسی از زمان رسول خدا تا حکومت معاویه از ابتدای حکوم اسلامی مدینه تا کربلا، سه نوع نظام سیاسی تجربه

می‌شود: الف: نظام نبوی و ولایی به ریاست پیامبر صلی الله علیه و آله و در چهارچوب مفاهیمی که در قرآن و سیره به آن پرداخته شده و رابطه‌ی مردم با پیامبر را بر اساس اطاعت از احکام الهی و بیعت بر سر اسلام تبیین و تعیین کرده است. نظام نبوی الگویی است که شیعه آن را در نظام ولایی پی می‌گیرد. ب: دو نظام خلافت که نوعی جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه است. نظام خلافت، طبعاً نظام موروثی نیست: قرار است شایسته سالاری باشد، ساده‌زیستی دست کم در ظاهر هنوز یک ارزش است. این نظام تا نیمه‌ی دوره‌ی عثمان ادامه دارد؛ اما (صفحه ۴۳) بعد از آن، به آرامی وضعیت تغییر می‌کند و به سمت نظام نوع سوم حرکت می‌کند. ج: سوم نظام سلطنتی - خلافتی که شبیه نظام شاهی رومی‌ها و ایرانی‌های پیش از اسلام با همه‌ی لوازم آن است. از رفتار عثمان برای تعیین امویان به حکومت شهرها، می‌توان بوی موروثی‌گری را دریافت. معاویه سر کار آمد، نظام پادشاهی را کاملاً استوار کرد. وی هم خودش از این که او را سلطان بنامند خوشنود بود و هم برخی از صحابه که نظام خلافتی را دیده بودند و تفاوت آن را بنظام سلطنتی اموی جدید درک می‌کردند، به طعنه او را سلطان می‌خواندند. سعد بن ابی وقاص از روی طعنه او را پادشاه (ملک) خواند، نه خلیفه. (۱) چنان که خود معاویه هم می‌گفت: أنا اول الملوک (۲). چنین رویه‌ای از سوی امویان برای ائمه‌ی شناخته شده بود. لذا امام حسن علیه‌السلام در وقت صلح، در سخنانی که در مسجد ایراد کرد، خطاب به معاویه فرمود: انما الخلیفه من سار بسیره رسول الله و عمل بطاعته و لیس الخلیفه من دان الجور و عطل السنن و اتخذ الدنيا ابا و اما. خلیفه کسی است که به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرده و از او اطاعت کند. خلیفگی به این نیست که خلیفه‌ستمگری بورزد، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را رها نماید و دنیا را به عنوان پدر و مادر خود بگیرد. (۳) (۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۲۱۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ المصنف، عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۹۱ (۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲؛ ص ۲۳۲؛ مصنف ابن ابی‌شیبه، ج ۱۱، ص ۱۴۷ (طبع هند) و نک الفتنة و وقعة الجمل، ص ۷۱؛ در آنجا معاویه از خلافت به ملک تعبیر می‌کند. حصنی نیز درباره‌ی معاویه آورده است که «کان میالا بفطرته الى التحال الملك» نک: منتخبات التواریخ لدمشق ص ۸۰، نقل از: من دولة عمرالی دولة عبدالملک، ص ۱۴۷؛ در جای دیگری از معاویه نقل شده که گفت: أنا اول الملوک و آخر خلیفه؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۵۵. (۳) ترجمه الامام الحسن علیه‌السلام صص ۱۷۲، ۱۷۱.

برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری‌ها

برخورد امام علی و آل علی با مشکلات و دشواری‌ها الف: سکوت امام علی علیه‌السلام به خاطر حفظ اصل اسلام همراه با انتقاد در فرصت‌های مناسب یک اصل اساسی در رفتار سیاسی آن حضرت است؛ آن هم با این تعبیر صریح امیرمؤمنان علیه‌السلام در خطابه‌ی شفشقیه که فرمود: صبرت و فی الحلق شجی و فی العین قذی أری تراثی نهبا. امام حسین علیه‌السلام هم در نامه‌ای که از مکه به اهل بصره نوشتند، همین (صفحه ۴۴) مضامین را درباره‌ی نگرش تاریخی خود مطرح کردند. کلام امام این بود: فاستاثر علینا قوما بذلک، فرضینا و کرهنا الفرقة (۱) قوما - قریش - در این بار بر ما ستم کردند، ما هم راضی شدیم چون از اختلاف پرهیز داشتیم. ب: مرحله‌ی دوم تلاش برای به دست گرفتن خلافت بود که البته بعد از سقیفه هم وجود داشت. پس از خلافت عمر، امام در شوری شرکت کرد و تا مرز خلیفه شدن پیش رفت. با کشته شدن خلیفه‌ی سوم، امام تمایل چندانی در به عهد گرفتن خلافت نداشت؛ اما به اصرار مردم آن را پذیرفت و سیاست اصلاح را پیشه کرد. چهار سال و نه ماه تلاش، صرف نظر از آثار جانبی آن در برجای گذاشتن میراث گرانهای سخنان و مکتوبات امام و تأثیری که بر روند تاریخ تشیع در عراق داشت، نتیجه‌ی عملی در پی نداشت و معاویه که خود را در امتداد تاریخ خلافت می‌دانست و در این ادعا راست نمی‌بود، به قدرت رسید. ج: حکومت ششم ماهه‌ی امام حسن در ادامه‌ی حکومت امام علی علیه‌السلام یعنی تلاش برای اصلاح است؛ پس از آن، کوتاه آمدن اجباری و پذیرفتن معاویه مشروط به آن که این وضعیت موروثی نباشد و ادامه نیابد. یعنی هنوز فرصت برای در دست گرفتن رشته‌ی امور

وجود دارد. د: تمام شدن مدت صلح تحمیلی؛ روی کار آمدن یزید و عدم بیعت امام حسین علیه‌السلام با یزید و آغاز نهضت و مخالفت که باز به هدف اصلاح صورت می‌گرفت. چه به قدرت برسد و چه نرسد. امام حسین علیه‌السلام در برابر اصرار بر بیعت با یزید، به عتب بن ابی سفیان می‌فرماید: یا عتبه! قد علمت، انا أهل بیت الکرامة، و معدن الرسالة، و أعلام الحق الذین أودعه الله عزوجل قلوبنا و أنطق به ألسنتنا، فنطقت باذن الله و لقد سمعت جدی صلی الله علیه و آله يقول: ان الخلافة محرمة علی ولد أبی سفیان (۲) ای عتبه! تو آگاهی که ما اهل بیت کرامت، معدن رسالت و نشانه‌های حق هستیم که خداوند آنها را در قلوب ما به ودیعت نهاده و بر زبان ما جاری کرده است. من به اجازه‌ی خداوند سخن گفتم و خود از جدم شنیدم که فرمود: خلافت بر فرزندان ابو سفیان حرام است. (صفحه ۴۵) (۱) بنگرید: البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۵۸-۱۵۷. (۲) امالی شیخ صدوق، ص ۱۵۱.

چگونگی عقاید عامه‌ی مردم در مناطق مختلف

چگونگی عقاید عامه‌ی مردم در مناطق مختلف مردم عراق یا ساکنان دو شهر بصره و کوفه که ترکیبی از قبایل مختلف مهاجر، به ویژه یمنی‌ها بودند، از سلطه‌ی شام در هراس بودند و طالب آن نبودند. جدای از بصری‌ها که به خاطر جنگ‌جمل بیشتر عثمانی مذهب شدند، و البته شماری شیعه هم در میانشان بود، بسیاری از مردمان کوفه شیعه مذهب بودند؛ کسانی هم بعد از صفین خارجی مذهب شدند. عده‌ی فراوانی هم، هیچ کدام از این دو را نمی‌خواستند؛ همان‌طور که بنی‌امیه را نمی‌پسندیدند. شیعیان عراق نیرومند بودند و اصرار بر حمایت از امام حسین علیه‌السلام داشتند. شاهد آن که، وقتی امام حسن به شهادت رسید. آنان تسلیت نامه‌ای فرستاده و ارادت خود را به عنوان شیعه‌ی امام حسین علیه‌السلام به وی ابلاغ کردند و از وی خواستند تا نزد آنها برود. اما امام فرمود: و اما انا فلیس رأیی الیوم ذاک، فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا فی البیوت. (۱) متن این نامه را به طور کامل تر یعقوبی آورده است. (۲). مردم مدینه و مکه به ویژه انصار غالباً از امویان متنفر بودند. اینها طرفدار خط میانی قریش بوده و پس از جمل و صفین که شمار فراوانی از انصار در آن از امام علی علیه‌السلام حمایت کردند، ساکنان مدینه، طالب خط علوی نبوده و بیشتر جانبدار مشی عبدالله بن زبیری و یا عبدالله بن عرم بودند. با این تفاوت که یکی از اینها انقلابی بود و دیگری غیرانقلابی. امید انقلابی‌های این جمعیت ابن‌زبیر بود که پس از رفتن او به مکه، طرفدارانش از جمله مصعب پسر عبدالرحمان بن عوف و عبدالله بن مطیع عدوی دستگیری و زندانی شدند. مردم شام هم که شامل مردم سوریه و اردن و فلسطین می‌شد، همه هوادار امویان بودند. جمعیت و اقتصاد این مردم فوق‌العاده زیاد و به همین دلیل امکانات فراوانی در اختیار امویان بود. مردم شام با تمام وجد از معاویه دفاع می‌کردند تا سلطنت میانشان بماند. وقتی معاویه در حال احتضار بود، آنان به دیدار معاویه آمده و پس از آن با ترس اظهار می‌کردند: و کان البیعة من بعده تخرج من ال ابی سفیان الی آل (صفحه ۴۶) ابی‌تراب، لا والله، لا نرضی بذلک ابداء. (۳) گویی بیعت بعد از معاویه از آل ابوسفیان بیرون رفته به آل ابوتراب برسد؛ نه خیر به خدا سوگند ما به این امر راضی نخواهیم بود. سران شام در حضور معاویه که در حال احتضار بود جمع شدند: انهم سبوا علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، و قال فیہ القبیح، و قالوا: انه سار الینا من العراق فقتل سراتنا و اباد حضارانا، و لسنا نحب أن تصیر الخلافة الی ولده، فاجعلها فی ولدک یزید. فانه لنا رضی و لجمیع المسلمین (۴) خلاصه این که از علی بدگویی کردند و به خاطر جنگ صفین که ضمن آن بسیاری از شامیان کشته شدند. به معاویه گفتند که اجازه نخواهند داد خلافت به فرزندان او برسد. بنابراین معاویه! خلافت را در پسرت قرار ده. یزید در همان اولین سخنرانی به مردم گفت که جنگ سختی میان او و مردم عراق واقع خواهد شد؛ و البته خیر در میان شما مردم شام است! (۵). (۱) اخبار الطوال، ص ۲۲۳. (۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳. (۳) الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۲. (۴) همان، ج ۴، ص ۲۵۴-۲۵۳. (۵) همان، ج ۵، ص ۶.

راه‌های منحرف کردن عامه‌ی مردم توسط امویان

راه‌های منحرف کردن عامه‌ی مردم توسط امویان الف: در شام، مردم خاندان اموی را از انسل پیغمبر می‌شناختند و از خود معاویه هم نقل شده است که به آنها می‌گفت: نحن شجرة رسول الله. (۱) آنها همچنین خود را وارث خون عثمان می‌دانستند. یزید در اولین سخنرانی خود، لباس خونی عثمان را بر تن کرد و به منبر درآمد: فخرج یزید و علی رأسه عمامة معاویة و معه سیفه و خاتمه، و قد لبس قمیص عثمان الذی قتل عثمان فیه ملطخا بالدم (۲) یزید در سخنانی به مردم گفت: نحن أهل الحق و أنصار الدین. (۳) زمانی که امویان سقوط کردند، و عباسیان به قدرت رسیدند، چهل نفر از پیران شام نزد سفاح قسم خوردند که برای پیامبر صلی الله علیه و آله خویشانی (صفحه ۴۷) بجز امویان نمی‌شناخته‌اند. ب: برای معاویه فضائلی جعل می‌شد که از آن جمله این بود که او خال المؤمنین و کاتب وحی است. حرمت و قداستی هم که به تدریج برای صحابه درست شده بود، شامل حال او نیز می‌شد؛ چیزی که سبب شد بعدها هم اهل سنت، بر همان اساس، از عیوب آشکارا او چشم‌پوشی کنند و اجازه ندهند تا دیگر فرقه‌های اسلامی از وی به بدی یاد کنند. ج: در مذمت امام علی علیه‌السلام و علویان احادیثی جعل می‌شد که برخی از صحابه‌ی وابسته به خط معاویه به آن کمک می‌کردند. حتی امویان حاکم بر مدینه در پیش چشمان امام حسین علیه‌السلام بر علی بن ابی‌طالب دروغ می‌بستند، بد می‌گفتند: کاری که چند بار سبب خشم امام حسین علیه‌السلام شد و با مروان برخورد کرد. مروان در پیش مردم به امام حسین علیه‌السلام و مادرش فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام توهین کرد.. د: استفاده از مفاهیم اساسی دو پهلو برای قانع کردن مردم و آرام کردن آنان، یکی از راه‌های رسیدن به هدف برای امویان بوده است. استفاده از تعبیر جماعت یکی از این تعبیر است. همان شبی که صحبت بیعت گرفتن از امام حسین علیه‌السلام و ابن‌زبیر بود، ابن‌عمر به آنها گفت: اتقوا و لا تفرقا جماعة المسلمین (۴) این عقیده‌ی فردی چون عبدالله بن عمر بود که می‌گفت تنها وقتی جماعت باشد، او بیعت می‌کند. خود امویان بیش از امثال ابن‌عمر، روی این مسأله تأکید می‌کردند. مفهوم دیگر، مفهوم نقض بیعت است که با کمال شگفتی با زور از افراد بیعت گرفته می‌شد و بعد هم، اگر کسی نقض عهد می‌کرد، به خاطر آن مؤاخذه می‌شد. معاویه به عایشه می‌گفت: أخذت الیعة لابنی یزید، و قد بایعه كافة المسلمین، أفترینی انقض بیعة قد ثبتت و تأکدت، و ان یخلع الناس عهدهم؟ فقالت عایشة: انی لا أری ذلک، و لن علیک بالرفق و التأنی. (۵) من برای پسر یزید بیعت گرفته‌ایم و عامه‌ی مسلمانان هم با او بیعت کرده‌اند. آیا عقیده‌ی من این است که بیعتی که تا این اندازه تأکید شده، نقض کنم و مردم پیمان خویش را نقض کنند؟ عایشه پاسخ داد: عقیده‌ی من این نیست، اما با نرمی و مدارا با مردم برخورد کن. (صفحه ۴۸) معاویه به مردم شام یاد داده بود که خلافت آنان را خلافة الله بدانند لذا وقتی یزید در اولین نطق خود از پدرش ستایش می‌کرد، کسی از جمعیت فریاد زد که دروغ می‌گویی، و سپس در جمعیت گم شد به طوری که مأموران یزید را نیافتند. شخصی از طرفداران یزید برای دلگرمی یزید به او گفت: نگران مباش، و قد أعطیت خلافة الله من بعد أیک فأن خلیفتنا. (۶) خلافة الله پس از پدرت به تو رسیده است؛ تو خلیفه‌ی ما هستی. از برخی از مفاهیم دینی - سیاسی دیگر هم مثل فتنه استفاده می‌شد. این تعبیر را ابن‌عمر برای برخی از مخالفین بیعت به کار برده، و از هر آنچه برخورد مخالفانه بود با تعبیر فتنه یاد می‌کرد. برخی از رجال طایفه‌ی بنی‌عدی که عمر هم از این جماعت بود، از عبدالله بن عمر خواستند تا برای آزادی عبدالله بن مطیع عدوی و ساطت کند، وی گفت: لا تعجلوا بالفتنه و لا تسارعوا الیها (۷) مروان بن حکم همان زمان معاویه به او نامه‌ای نوشت و در آن گفت: انی لست امن أن یکون حسین مرصدا للفتنة. (۸) البته امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ی معروفش به معاویه فرمود که من فتنه‌ای بالاتر از سلطه‌ی تو بر امت نمی‌شناسم. بعدها در زمان مرگ معاویه، ضحاک بن قیس که از ایادی نزدیک او بود - و چند سال بعد به دست مروانی‌ها کشته شد - در سخنانی گفت: خداوند به وسیله‌ی معاویه فتنه را از میان برد و سنت را احیا کرد! (۹). ه - استفاده از نظام قبیله‌ای و خریدن رؤسای قبایل عراق و اشراف که نقش مهمی در هدایت مردم داشتند. سیستم قبیله به گونه‌ای بود که همه‌ی افراد تحت سلطه‌ی رئیس قبیله بودند و به راحتی دستور و سخن او را می‌پذیرفتند. (۱) مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص

۸۷؛ گفته‌اند که در آن زمان کسانی در شام بودند که می‌گفتند: اگر معاویه پیغمبر نباشد لااقل نصف پیغمبر هست، نک: بهجة المجالس ج ۱ ص ۵۵۰ و زمانی یکی از علاقمندان او که از مصر بر وی وارد شد خطاب به او گفت: سلام بر تو ای رسول خدا نک: الاوائل تستری، ص ۱۶۳؛ و احنف بن قیس درباره‌ی کسی که در حضور معاویه و او به علی دشنام داد گفت: به خدا سوگند که اگر او بداند رضایت تو در لعنت به همه انبیا است چنین خواهد کرد؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۱۳. (۲) الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۶. (۳) الفتوح، ج ۵، ص ۶. (۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۲. (۵) الفتوح، ج ۴؛ ص ۲۳۸ - ۲۳۷. (۶) الفتوح، ج ۵، ص ۸ - ۷. (۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۲. (۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۴. (۹) عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۴.

چگونگی امر تحریف دین در این دوره

چگونگی امر تحریف دین در این دوره یک معضل مهم در جامعه‌ی اسلامی در پنج دهه‌ی نخست، عدم وجود راهبران دینی بود؛ یعنی وقتی بحث امامت کنار رفت، خلفایی آمدند که شم دین شناسانه نداشتند. در (صفحه ۴۹) جامعه اسلامی نیز مدرسه‌ای وجود نداشت تا نیرویی علمی تربیت کند. تنها تعدادی از صحابه بودند که راهبری مردم را عهده‌دار بودند. برای مثال، عایشه با ابوبهریره در مدینه و کسانی هم در کوفه چنین بودند. نسل صحابه که تمام شد، تعدادی از تابعین که از روی علاقه در اطراف صحابه زندگی کرده و از آنان مطالبی شنیده بودند، این نقش را عهده‌دار شدند. با این حال، آموزش و تعلیم و تربیتی برای رهبری دینی وجود نداشت و به همین دلیل سطح فهم دین پایین بود. نفس وجود قرآن و حفظ آن و اندکی هم حدیث کمک به حفظ دین می‌کرد. آنچه پدید آمد، اختلاف و تفرقه‌ی شدید در آراء و اندیشه‌ها بود. اگر عامل جعل و تزویر را هم بیفزاییم، یا دخالت حکام را هم ضمیمه کنیم، مقدار آسیبی که از نواحی به دین خورده است را می‌توانیم دریابیم. این به جز آن است که بسیاری از مسلمانان حکام ساده‌ی دینی را هم نمی‌دانستند. این ناآگاهی، زمینه‌ی تحریف دین را فراهم می‌کرد. در این دوره، چند گونه تحریف در دین به وجود آمد، پیش از آن باید توجه داشت، همان گونه که گفتیم سطح دین‌شناسی مردم در جامعه پایین بود. در این میان، تلکیف بدوی‌ها روشن بود؛ غیر بدوی‌ها هم آموزش صحیح نمی‌دیدند. داستان تحریف از اوائل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است. تحریف در عقاید: جدای از آن که دین خوب تبیین نمی‌شد برخی از مفاهیم دینی که ارتباط با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌توانست داشته باشد، تحریف می‌شد یا تلقی از آنها به گونه‌ای دیگر بود. مثلاً- اعتقاد به نقش خدا در تحولات اجتماعی؛ به طوری که باید توجه به جنبه‌ی دوگانه‌ی آن، از این مسأله برای استوار کردن مبانی سلطنت استفاده می‌شد. استفاده از قضا و قدر هم برای تحمیل خواسته‌های حکام به مردم، بکار می‌رفت. معاویه سلطنت خود را الهی می‌دانست و از این بابت نوعی تقدس برای آن قائل بود. معاویه در برابر مخالفت عایشه با زمامداری یزید، در سال ۵۶ در مدینه به عایشه گفت: ان امر یزید قضاء من القضاء، و لیس للعباد الخیرة من امرهم. (۱). (صفحه ۵۰) تحریف در نگرش دین نسبت به خلافت هم مبتنی بر تحریف بود. اینان نظریه‌ی امامت و ولایت را ابتدا از میان بردند و نوعی خلافت را مستقر کردند. معلوم نیست این حدیث که خلافت از آن قریش است چه زمانی جعل شد؛ اما طبیعی است که این حدیث می‌توانست قبایل دیگر را از ادعای خلافت بر حذر دارد. خلیفه‌ی منتخب که به اصطلاح باید مردم او را بر می‌گزیدند، و اصلاً چنین نشد، به گونه‌ای برای وی تعیین اختیارات کردند که قدرت جایگزینی احکام جدید شرعی را حتی برخلاف آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح کرده، داشته باشد. یا درباره‌ی اموال بیت المال، آن را ملک طلق خویش بدانند. الگوهای اخلاقی امارت هم تغییر کرد؛ سخت‌گیری زمان عمر درباره‌ی والیان از یاد رفت و کاخ‌سازی رواج یافت. تغییر خلافت به سلطنت و تحت تأثیر نظام رومی واقع شدن آن، و حتی پیش از آن رفتار خلیفه‌ی سوم، دربار آلوده‌ای درست کرده بود. اساساً روی کار آمدن طلقاً خود مشکل‌زا شده بود امام حسین علیه السلام در رویارویی با مروان فرمود: قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان و علی الطلقاء و ابناء الطلقاء، فاذا رأیتم معاویه علی منبری فافقروا

بطنه. (۲). اینها نسبت به دین و ارزش‌های دینی توجهی نداشتند. تنها اندکی حساسیت در مدینه وجود داشت که آن هم بازیچه دست عبدالله بن زبیر بود. رشد عنصری مثل یزید در دربار معاویه، امری عادی و خلق‌الساعه نبود. اصرار معاویه هم برای سلطنت یزید نمی‌توانست بی‌مقدمه و یا آن‌گونه که معاویه و طرفداران او برای تحمیق مردم اظهار می‌کردند، از روی مصلحت‌اندیشی برای اسلام و مسلمانان باشد. آشکارا بود که وضع به جایی رسیده بود که این امر طبیعی می‌نمود و معاویه خود را قادر می‌دید تا آن را به انجام برساند. اینجاست که به اعتقاد امام حسین علیه‌السلام: و علی الاسلام السلام، از بلیت الامه براع مثل یزید. (۳) در عمل، حدود الهی ترک می‌شد. سنت نبوی به کناری می‌رفت و بدعت‌های جایگزین می‌گردید. می‌دانیم که جایگزینی بدعت به جای سنت، از همان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شد و بعدها این مسأله، مهم‌ترین نکته در تحلیل‌های امام علی علیه‌السلام (صفحه ۵۱) در انحراف جامعه‌ی اسلامی بود. پس از وی امام حسین علیه‌السلام هم به مردم بصره نوشت: ان السنه قد امیتت، و ان البدعه قد احييت و نعشت (۴) این مطلبی است که امام حسین علیه‌السلام بارها به آن اشاره فرمود. همچنین در برابر گسترش فساد بی‌توجهی می‌شد و به تدریج خانه‌ی خلیفه که می‌بایست پاک‌تر از همه جا می‌بود، به بهانه‌های مختلف نجس‌تر از همه جا می‌شد. استفاده از مسکرات به بهانه‌ی این که در قرآن خمر آمده نه مسکر حلال شمرده می‌شد که متأسفانه بعدها هم به برخی از مذاهب فقهی اهل سنت رسوخ کرد. در حالی که پیغمبر فرموده بود: کل مسکر حرام. بحث شیوع منکرات در این دروه، در کلمات امام حسین علیه‌السلام فراوان است. امام در بیان معرفی سرچشمه‌ی این فساد به خود یزید و دربار او می‌پردازد. حضرت در برابر سخن مروان و فراخوانی امام حسین علیه‌السلام به بیعت با یزید، فرمود: فکیف تولی علی امه محمد من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، و لیس شارب المسکر بأمین علی درهم و فیکف علی الأمه؟ (۵) چگونه کسی که مشروب مست‌آور می‌خورد، می‌تواند بر امت محمد حکومت کند، در حالیکه چنین کسی فاسق است؛ خورنده‌ی مشروبات مست‌آور از اشرار است؛ چنین کسی حتی بر یک درهم نمی‌تواند امین باشد؛ چه رسد به آن که امین بر امت باشد. به هر حال، وجود فساد در جامعه‌ی دینی که شعارش اجرای شریعت است، عامل فتور و سستی در ارکان دینی آن است. جامعه‌ای که به ارزش‌هایی اعتقاد داشته باشد اما در عمل پایبند آن نباشد، به طور عادی در همه چیز در جا می‌زند و نمی‌تواند به اندیشه و اراده‌ی خود اطمینان داشته باشد. (صفحه ۵۳) (۱) تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۶۰. (۲) الفتوح، ج ۵، ص ۲۳. (۳) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۴. (۴) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۸. (۵) دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۱.

گزارش نامهی واقعه‌ی کربلا

گزارش نامهی واقعه‌ی کربلا ۱. امام حسین علیه‌السلام در سوم شعبان (۱) سال چهارم (۲) هجرت به دنیا آمد. آن حضرت در تمام سالهای کودکی در کنار جدش رسول‌خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت مأنوس بوده و هیچگاه، حتی در وقت نماز، از آن حضرت جدا نمی‌شد رسول‌خدا صلی الله علیه و آله سخت به او و برادرش اظهار علاقه کرده بود و با جملاتی که درباره‌ی آنها فرمودند، گوشه‌ای از فضایل آنها را برای مردم بازگو کردند. در آثار حدیثی، شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه‌السلام نقل شده است که بسیاری از آنها مانند حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة متواتر است علاقه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به این دو فرزند، برای همه‌ی اصحاب آشکار بود و در این باره، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کوشید تا مردم را از علاقه‌ی خود به این دو فرزندش آگاه کرد و حتی فرمود، خدایا دوست بدار کسیکه آنها را دوست بدارد. و می‌فرمود: کسی که مرا دوست دارد، دو فرزند مرا هم باید دوست بدارد: من احبنی فلیحب هذین (۳) و فرمود: من احب الحسن و الحسین فقد احبنی، و من ابغضهما فقد ابغضنی، (۴) کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و آن کسی با این دو بغض بورزد، با من دشمنی ورزیده است. آن حضرت درباره‌ی این دو برادر (صفحه ۵۴) فرمود: هما ریحانی من الدنیا، (۵). درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام فضایل

اختصاصی نیز آمده است که یکی از مشهورترین آنها، روایت «حسین منی و انا من حسین» است. (۶). یحیی بن سالم موصلی که از دستداران امام حسین علیه‌السلام بود می‌گوید: با امام در حرکت بودیم، به در خانه‌ای رسیدند و آب طلبیدند. کنیز با قدحی پر از آب بیرون آمد. امام پیش از خوردن آب، انگشتر نقره‌ی خود را از دست درآورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسپار، آنگاه به نوشیدن آب پرداختند. (۷). ابوبکر بن محمد بن حزم گوید: امام حسین علیه‌السلام از کنار صفا‌ی می‌گذشتند؛ در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد. آنگاه پایین آمده با آنها غذا خوردند. پس از آن به آنان فرمودند: شما مرابه سفره‌ی خود خواندید و من اجابت کردم؛ اکنون من شما را به سفره‌ی خویش می‌خوانم و شما اجابت کنید. (۸) از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که امام حسین علیه‌السلام در سفر حج پیاده حرکت می‌کرد؛ در حالی چهارپایان او پشت سر او حرکت می‌کردند. (۹). ۲. امام حسین علیه‌السلام در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و در کنار پدر به جنگ با پیمان‌شکنان و ظالمان پرداخت. از آن حضرت خطبه‌ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می‌کردند. (۱۰) امام حسین علیه‌السلام در همان مراحل مقدماتی صفین در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت. امام علی علیه‌السلام پس از آن پیروزی فرمود، هذا اول فتح بركة الحسين عليه السلام (۱۱) زمانی عیبالله بن عمر در صفین امام را صدا کرد و گفت که پدر تو قریش را چنین و چنان کرده است. (صفحه ۵۵) امام او را متهم به پیروی از قاسطین کرده و فرمودند که اینان به زور اسلام را قبول کردند؛ اما در اصل مسلمان نشده‌اند (۱۲). امام حسین علیه‌السلام در دوره‌ی امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع می‌کرد. آن حضرت در برابر درخواست‌های مکرر مردم عراق، برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند، تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد. معنای این سخن آن بود که امام در فاصله‌ی ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. در مواضع سیاسی امام حسین علیه‌السلام این نکته‌ی مهمی است که کمتر مورد توجه قرار گرفت است. دلیلش آن است که ما، امام حسین علیه‌السلام را بیشتر از زاویه‌ی اقدام انقلابی در کربلا می‌شناسیم؛ در حالی که امام تابع وظیفه‌ای بود که بر عهده‌اش گذارده شده بود. ۳. رهبری شیعیان پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام (سال ۴۹) در اختیار امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت و مردم کوفه ضمن یک نامه‌ی تعزیت، از رهبری و امامت امام حسین علیه‌السلام استقبال کرده و وفاداری خود را به عنوان یک شیعه به ایشان اعلام کردند. در ضمن از آن حضرت خواستند تا هر چه زودتر دست به اقدام (نظامی) بر ضد امویان بزند. حضرت در پاسخ به آنان نوشتند: تا معاویه زنده است، دست به اقدامی نخواهد زد. این نامه حکایت از دو مطلب اساسی دارد: نخست آن که شیعیان کوفه، به طور منسجم از پس از شهادت امام علی علیه‌السلام و صلح امام حسن علیه‌السلام مغشول فعالیت بوده‌اند؛ دو دیگر آن که سیاست امام حسین علیه‌السلام بر اساس همان سیاست امام حسن علیه‌السلام استوار بوده است. به علاوه، تعبیر موجود در این ناهم‌نشانگر آن است که شیعیان کوفه، به لحاظ اعتقادی و احساسی، در یک فضای شیعی پرورش یافته‌اند. و نحن شیعیتک، المصائب بمصیبتک، المحزونة بحزنک، المسرورة بسرورک، السائرة بسیرتک، المنتظرة لأمرک. (۱۳) یک چنین احساسی مشترکی، دقیقاً یک احساس شیعی و ولایی است. پاسخ امام به درخواست مردم کوفه این بود: ان بینہ و بین معاویة عهدا و عقدا (صفحه ۵۶) لا- یجوز له نقضه (۱۴). ۴. حادثه‌ای که فضای جدیدی را به لحاظ رقابت میان معاویه و مخالفان فراهم کرد، طرح بیعت با یزید بود. این اقدام، مخالف با قرارداد صلح امام حسن علیه‌السلام با معاویه بود. به علاوه، شخصیت پست یزید راه را برای مخالفت بیشتر هموار می‌کرد. معاویه در حوالی سالهای ۵۵-۵۲ (و در واقع پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه‌السلام) شروع به بیعت گرفتن از مردم برای یزید کرد. اقدام معاویه با مخالفت‌های زیادی در شهرهای مختلف به ویژه مدینه و کوفه روبرو شد؛ اما تهدیدها و تطمیع‌ها و خریدن اشراف قبایل، راه را هموار کرد. طبعاً شهادت امام حسن علیه‌السلام هم که طرف اصلی معاهده‌ی معاویه برای عدم نصب شخصی به جانشینی‌اش بود، به همین هدف صورت گرفته بود.

معاویه بنای آن داشت تا حکومتش را پس از خود میان امویان موروثی کند. در این کار، مغیره بن شعبه که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود در خدعه و نیرنگ و مکر ید طولایی داشت، پیشقدم شده بود. مروان حاکم پست فطرت مدینه، (۱۵) از طرف معاویه، از مردم این شهر خواست تا با او به عنوان نماینده‌ی معاویه و برای ولیعهدی یزید، بیعت کنند. مروان گفت که یزید روش خلفای راشدین مهدیین! را در پیش خواهد گرفت. عبدالرحمان بن ابی بکر اعتراض کرد؛ عایشه هم به دفاع از برادرش برخاست، دیگران هم مخالفت کردند. وقتی حرکت اعتراض آمیز اینان را دید، به معاویه نامه نوشت. او هم گفت که این کار، باید به دست خود او انجام شود؛ سپس به بهانه‌ی حج عازم مدینه شد. در این میان، امام حسین علیه‌السلام موقعیت بهتری داشت و مروان ضمن نامه‌ی خود به معاویه نوشت: انی لست آمن أن یکون الحسین مرصدا للفتنة، و أظن یومکم من حسین طویلا. (۱۶) اعتراض مردم به (صفحه ۵۷) موروثی شدن خلافت بود؛ چنان که عبدالرحمان پسر ابوبکر گفت: تریدون أن تجعلوها هرقلیه، کلما مات هرقل، قام هرقل (۱۷) می‌خواهید خلافت را هرقلی کنید؛ هر هرقلی که مرد، هرقلی دیگر جانشین او گردد! ۵. معاویه از هر راهی برای خاموش کردن صدای مخالفان استفاده می‌کرد. او حتی مقدس‌ترین افراد را از راه تطمیع آزمایش می‌کرد. زمانی در شام، کوشیده بود تا ابوذر را از این راه، آرام کند. در اینجا نمونه جالبی از سیاست معاویه در برابر امام حسین علیه‌السلام داریم؛ سیاستی که ضمن آن معاویه کوشید تا با فرستادن هدیه‌ی ای جالب، از خشم امام حسین علیه‌السلام نسبت به امویان بکاهد؛ اما تیرش به سنگ خورد. اصمعی گوید: برای معاویه کنیز زیبایی آوردند. از قیمت او پرسید، گفتند: صد هزار درهم، معاویه آن را خرید. آنگاه نگاهی به عمرو بن عاص کرد و گفت: چه کس شایستگی این کنیز را دارد؟ عمرو گفت: امیرالمؤمنین. دیگران نیز که نشسته بودند همین را گفتند. معاویه گفت: نه، این برای حسین بن علی علیه‌السلام مناسب است. او سزاوارترین است، چون هم شرف خانوادگی دارد و هم به خاطر رفع کدورت‌های ناشی از اختلاف ما و پدرش آن وقت دستور داد تا او را آماه کرده به رسم هدیه برای امام ببرند. پس از گذشت چهل روز، او را آماده سفر کردند، و همراه او اموال بسیار زیاد و البسه‌ی فراوان و چیزهای دیگر برای امام فرستادند. معاویه نیز نامه‌ای به امام نوشت و ضمن آن گفت: امیرالمؤمنین کنیزی خرید و از او خوشش آمد، اما برای تو ایثار کرد. زمانی که کنیز را نزد امام حسین علیه‌السلام آوردند، امام از زیبایی او شگفت زده شد. آنگاه پرسید: نامت چیست؟ کنیز گفت: هوی. امام فرمود: الحق که اسم و مسمی مناسب یکدیگر است. آیا می‌توانی چیزی بخوانی؟ کنیز گفت: آری! هم قرآن و هم شعر. امام فرمود قرآن بخوان. کنیز شروع کرد: «و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو...» امام از او خواستند تا اگر شعری می‌داند بخواند. کنیز گفت: آیا در امان هستیم؟ امام فرمود: آری. زن چنین خواند: أنت نعم المتاع لو كنت تبقى غیر أن لا بقاء للانسان (صفحه ۵۸) امام با توجه به مضمون شرع به گریه افتادند و فرمودند: تو آزاد هستی، اموالی نیز که معاویه فرستاده همه از آن تو باشد. آیا چیزی درباره‌ی معاویه گفته‌ای؟ کنیز گفت: آری، رأیت الفتی یمضی و یجمع جهده رجاء الغنی و الوارثون قعود و ما للفتی الا نصیب من التقی اذا فارق الدنیا علیه یعود امام دستور داد تا هزار دینار دیگر به او بدهند. آنگاه فرمود: پدر من نیز در همین باره چنین می‌فرمود: و من یطلب الدنیا لحال تسره فسوف لعمری عنه قلیل یلومها اذا أدبرت کانت علی المرء فتنه و ان اقبلت کانت قلیلا دوامها پس از آن اما گریه کرد و به نماز ایستاد. (۱۸). در نقلی دیگر هم آمده است که کنیزی دسته‌ی ریحانی را تقدیم امام حسین علیه‌السلام کرد. حضرت در برابر او را آزاد کردند. به حضرت گفته شد که شما تنها برای یک دسته گل او را آزاد کردی؟ حضرت فرمود: خداوند در قرآن ما را چنین ادب آموخته است که «و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها أو ردوها» بهتر از دسته‌ی گل، آزاد کردن او بود. (۱۹). پیش از این در ضمن بحث از موروثی شدن خلافت، مواضع امام را در برابر اقدام معاویه در این زمینه نقل کردیم. در این فاصله امام یکی از سخت‌ترین مخالفان بود و از هیچ کوششی برای ابراز مخالفت در این زمینه خودداری نمی‌کرد. در فاصله‌ی زیادی از سالهای که امام حسین علیه‌السلام و برادرشان در مدینه بودند، مروان حکومت این شهر را داشت. او فردی کثیف و فحاش بود و به اندک مناسبتی می‌کوشید تا به دیگویی از امام علی علیه‌السلام پرداخته و به او دشنام دهد. ابویحیی می‌گوید: من نشسته

بودم که مروان و امام حسین علیه‌السلام به یکدیگر پرخاش می‌کردند امام حسن علیه‌السلام مانع برادر را می‌شد. مروان به قدری تندی کرد و گفت: شما اهل بیت ملعون هستید. این سخن نشان دهنده‌ی عمق خباثت ذاتی مروان است. همان لحظه امام حسن علیه‌السلام به مروان فرمودند: و الله لقد لعن الله أباک علی لسان نبیه و أنت فی صلیبه. خداوند بر زبان (صفحه ۵۹) رسولش پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت پدرت بودی (۲۰) و مروان این گونه از پیامبر صلی الله علیه و اله انتقام می‌گرفت. یکبار نیز معاویه کوشید تا دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. عبدالله با امام حسین علیه‌السلام مشورت کرد. حضرت فرمود: اتزوجه و سیوفهم تقطر نم دمائنا؟ آیا در حالی که از شمشیرهاشان خون ما می‌چکد، دختر به او می‌دهی؟ دخترت را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد بدر آر. (۲۱) چنان‌ه.ک در نقلی دیگر آمده، هدف معاویه از این اقدام ایجاد اشتی میان بنی امیه و بنی‌هاشم یا به عبارتی تسلیم کردن‌هاشمیان در برابر امویان بوده است. (۲۲). ۶. معاویه برای گرفتن بیعت از مردم مدینه و مکه، به بهانه‌ی سفر حج به حجاز آمد و (در رجب سال ۵۶) در مدینه در جمع مردم شرکت کرد؛ اما باز شماری از فرزندان صحابه در برابر سخنانی وی سکوت کردند و معاویه نیز آن را به فرصتی دیگر موکول کرد. سیاست وی دست کم در مدینه آن نبود تا به زور دست به این اقدام بزند. در مکه نیز با مخالفانش بارها سخن گفت؛ اما هر بار پاسخ منفی شنیدن زمانی که امام حسین علیه‌السلام در مکه بود، حاکم شهر، از دیدار مردم عراق با وی، جلوگیری می‌کرد. (۲۳). معاویه بدون آن که بتواند همه‌ی مخالفان را آرام کرده و موافقت آنان را با بیعت فرزندش یزید جلب کند، در رجب سال شصت هجری درگذشت. عمده‌ی مخالفان این بیعت در زمان معاویه، عبدالله فرزند عمر، عبدالرحمان فرزند ابوبکر، عبدالله فرزند زبیر و امام حسین علیه‌السلام بودند. بعد از آن، مرتب مردم با امام حسین علیه‌السلام رفت و شد داشتند که این تردید حاکم اموی شهر را برانگیخت و درباه ری امام حسین علیه‌السلام گزارش به معاویه فرستاد. اما معاویه گفت: تا وقتی حسین آرام است، با او کاری نداشت باش و تنها از وی سخت مراقبت کن. (و اکمن عنه مالم یبدک صفحه ۲۴) معاویه که خبر مخالفت‌های امام حسین علیه‌السلام و مکاتبات مردم عراق را با وی شنید، خود نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام (صفحه ۶۰) نوشت و از او خواست تا دست از شقاق و اختلاف‌افکنی بردارد و به مردم عراق اعتماد نکند. وی به امام نوشت: و اتق الله، و لا تردن هذه الامه فی فتنه. (۲۵) و در عبارتی دیگر: واتق شق عصا الامة و ان يرجعوا علی یدک الفتنة. (۲۶) مراقب باش بار دیگر این امت را در فتنه باز نگردانی. از اختلاف‌افکنی پرهیز کن و مراقب باش فتنه به دست تو برنگردد. ۷. امام حسین علیه‌السلام از نامه‌ی معاویه برآشفست و ضمن نامه‌ای که پس از قتل حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی و ولایتعهدی یزید به معاویه نوشت، سخت از وی انتقاد کرد؛ آن حضرت در این نامه به معاویه نوشت: آیا تو قاتل حجر بن عدید و اصحاب نماز گزار و عابد او نبودی که با ظلم درافتادند. بدعت‌ها را انکار کردند و در این راه از چیزی نهراسیدند؛ تو هم از روی ستم آنان را کشتی، بعد از آن که با قسم‌های محکم و عهد و پیمان آنان را امان بخشیده بودی. آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی صحابی رسول الله نبودی که عبادت زیاد او را به سختی درافکنده، رنگ چهره‌اش را عوض کرده و جسمش را نحیف و لاغر ساخته بود... آیا تو نبودی که زیاد بن سمیه را که در خانه‌ی عیبید به دنیا آمده بود به ابوسفیان بستنی... و به این ترتیب سنت رسول الله را ترک کرده، به طور عمدی فرمان او را رها ساختی و هوای نفس خود را به رغم راه هدایت الهی، پیروی کردی. آنگاه وی را بر عراقین مسلط ساختی، آنچنان که دست مردم را قطع کرده، چشمانشان را کور ساخته و آنان را به شاخه‌های نخل می‌آویخت. آیا تو دو حضرمی را نکشتی، آن دو نفری که زیاد به تو نوشت: آنان بر دین علی هستند و تو پاسخ دادی که هر کسی را که بر دین و رأی علی بود بکش و او نیز به دستور تو آنان را کشت و مثله کرد؛ آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد است...؟ من برای خود چیزی را بهتر از جهاد با تو نمی‌بینم؛ اگر آن را انجام دهم، تقرب به خداوند جسته‌ام و اگر جهاد با تو را ترک کنم، باید به خاطر تقصیری که کرده‌ام، استغفار کنم... ای معاویه! تو را بشارت به قصاص میدهم، یقین به حساب کن و بدان که خداوند کتابی دارد که هر گناه کوچک و بزرگی را در آن ثبت می‌کند. و خداوند تو را فراموش (صفحه ۶۱) نخواهد کرد که

مردم را با ظن و گمان دستگیر می‌کنی، و با اندک شبهه و تهمت آنان را به قتل می‌رسانی و مردم را وادار به بیعت با فرزندت یزید می‌کنی، بچه‌ی سفیهی که شراب می‌خورد، و با سگ بازی می‌کند بدان که بر خودت زیان وارد ساختی، دینت را خراب کردی، خیانت در امانت کردی، رعیت را فریب دادی و جایگاهت را پر از آتش کردی. دور باشند قوم ستمگر از رحمت خداوند. (۲۷).

دیدگاه‌های امام در این نامه که در منابع مختلف، به صورت‌های متفاوتی آمده، قابل توجه است. امام در این نامه، معاویه را به خاطر نصب فرزندش متهم به خیانت کرده، اقدام او را اسباب خرابی رعیت می‌داند (فخت، امانتک، و آخرت رعیتک). همچنین امام، شارب خمر را از اشرار دانسته و می‌فرماید: فرد شرابخوار ایمن بر یک درهم نمی‌تواند باشد؛ چطور ممکن است که بر کار امت امین باشد. (فکیف تولی (صفحه ۶۲) علی‌امه محمد من یشرب المسکر؟ و شارب المسکر من الفاسقین، و شارب المسکر من الاشرار، و لیس شارب المسکر بأمین علی درهم. فکیف علی‌الامه؟ (۲۸). تکیه روی مسکر و نه خمر. شاید به این معنا هم باشد که هر نوع مسکری حرام است؛ برخلاف برخی که معتقد بودند در قرآن فقط خمر آمده و جز آن سایر مسکرات حرام نیست! اما روی اتهام فتنه‌گری هم تکیه خوبی کرده و به آن پاسخ داده است. و آنها این که هیچ فتنه‌ای بالاتر از خود معاویه که بر مسند حکومت نشسته، نیست. فا علم فتنه علی‌الامه اعظم من ولایتک علیها (۲۹). انتقادهای امام به معاویه در قالب این نکته که معاویه، کسانی را کشته است که اولاً با ستمگری مخالف بوده‌اند و ثانیاً با بدعت. (ینکرون الظلم و يستعظمون البدع). به خصوص که آنان عابد و زاهد هم بوده‌اند. سپس نمونه‌هایی از ستمگری‌های معاویه و زیاد را در عراق بیان کرده و به ترک سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در قصه‌ی بستن زیاد به پدرش ابوسفیان تصریح می‌کند. (۳۰). بعدها، وقتی معاویه رو در رو با حسین بن علی علیه‌السلام قرار گرفت، به او گفت: آیا شنیدی ما چه بر سر حجر و اصحاب او و شیعیان پدرت آوردیم؟ امام فرمود: چه کردید؟ معاویه گفت: آنها را کشتیم، کفن کردیم، نماز بر آنها خواندیم و دفن کردیم. امام فرمود: اما اگر ما یاران تو را بکشیم، نه آنها را کفن می‌کنیم و نه نماز بر آنها می‌خوانیم و نه دفن می‌کنیم. (۳۱) ۵. پس از آن که یزید به قدرت دست یافت، در نخستین مرحله، از حاکمش ولید بن عبتة بن ابی‌سفیان خواست تا از مردم مدینه برای خلافت او بیعت بگیرد و برای این کار از امام حسین علیه‌السلام شروع کند! منابع نوشته‌اند که یزید تمام تلاشش آن بود تا از این چند نفر مخالف بیعت گرفته شود. (۳۲) در بیشتر منابع این تعبیر از سوی یزید (صفحه ۶۳) مطرح شده است که فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن‌الزبیر بالبیعة اخذا لیس فیہ رخصه حتی یبایعوا. (۳۳) اما در برخی از منابع هم آمده است که اگر حسین بیعت نکرد، او را بکش: ان ابي عليك فاضرب عنقه، و ابعث الی رأسه. (۳۴) در خبری هم ابن‌اعثم آورده است که یزید به ولید نوشت، اگر حسین بیعت نکرد، و لیکن جوابک الی رأس‌الحسین. (۳۵) در برخی از منابع سنی آمده است: و لیکن اول من تبدأ به الحسین و ارفق به. (۳۶) سخت‌گیری برای آن بود که زودتر بیعت کنند تا فرصت جمع‌آوری هوادرا از این گوشه و آن گوشه‌ی جهان اسلام نداشته باشند. گریختن آنان از مدینه، و رفتن به مکه یا عراق، به طور طبیعی برای امویان گرفتاری به وجود می‌آورد. مروان گفت: باید از آنها بیعت گرفت، پیش از آن که خبر مرگ معاویه را بشنوند؛ در غیر این صورت: ان علموا و ثب کل واحد منهم فی جانب، و أظهر الخلاف و المنابذه و دعا الی نفسه. (۳۷) اگر بدانند هر کدام یک طرف سر به شورش برمی‌دارند و مخالفت و دشمنی ابراز کرده مردم را به خویش دعوت می‌کنند. او به ولید حاکم مدینه تأکید کرد، پیش از آن که فتنه‌ای پدید آید، از آنان بیعت بگیر و اگر بیعت نکردند گردن آنان را بزند. (و الا فاضرب اعناقهم!) (۳۸) ولید درخواست او را نامعقول خواند و با اشاره به امام حسین علیه‌السلام گفت: فانه بقیه ولد النبیین (۳۹) من چگونه می‌توانم او را بکشم. ۹. به هر روی ولید، امام حسین علیه‌السلام و ابن‌زبیر را که در مسجد نشسته بودند، به دارالاماره فراخواند. آن دو دریافتند که باید اتفاقی مثل مرگ معاویه رخ داده باشد. به همین دلیل احتیاط را پیشه کردند. امام حسین علیه‌السلام گفت که تنها بدون همزاه نزد حاکم مدینه نخواهد رفت؛ به همین دلیل به منزل آمد. لباس پوشید، وضو گرفت و دو رکعت نماز خوانده همراه (نوزده نفر (۴۰) از) طایفه و عشیره‌ی خود به دارالاماره رفت و به (صفحه ۶۴) آنان فرمود: در صورتی مکه اوضاع وخیم شد، - مثلاً

سر و صدایی بلند شد - آماده باشند. (۴۱) وقتی نزد حاکم مدینه سخن از بیعت با یزید شد، امام فرمود: لا خیر فی بیعه سر، و الظاهره خیر. (۴۲) و بدین وسیله خود را از آن وضعیت بیرون آورد. وقتی امام رفت، مروان بر ولید برآشت؛ اما ولید به او گفت که حاضر نیست با امام حسین علیه‌السلام برخوردی داشته باشد که دینش را در آن از دست بدهد. و بخ غیرک مروان! انک اخترت لی التی فیها هلاک دینی... و انی قتلت حسینا، سبحان الله (۴۳) بعدها که خبر برخورد ولید بن عتبّه به گوش یزید رسید، وی را عزل کرده و عمرو بن سعید عاص را - که همزمان حاکم مکه هم بود - به حکومت مدینه گماشت. (۴۴) گویا آن شب باز ولید (و شاید هم مروان با اصرار) درخواست بیعت از امام حسین علیه‌السلام کرد و امام این بار تندتر برخورد کرد. از جمله امام حسین علیه‌السلام پس از اصرار ولید بر بیعت فرمود: کسی مثل من، با کسی مثل یزید بیعت نخواهد کرد؛ او قاتل نفس محرمه، شارب خمر و معلن به فسق است؛ پس از آن از قصر خارج شد. (۴۵). امام صبح روز بعد با مروان روبرو شد و او به امام حسین علیه‌السلام گفت: انی امرک بیعه امیرالمؤمنین یزید، فانه خولک فی دینک و دنیاک. در این وقت امام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. و علی الاسلام السلام. (اذ بلیت الاسلام براع مثل یزید) بحث میان آنان بالا- گرفت و امام فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که حکومت بر آل ابوسفیان و طلقا حرام است. مروان گفت: تو می‌بایست با یزید بیعت کنی، آن هم در حالی که در حالت تحقیر قرار داری (صاغرا) پس از آن اشاره به نزاع تاریخی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه کرد. امام فرمود: یا مروان! الیک عنی، فانک رجس و انا اهل بیت الطهاره. (۴۶). ۱۰. وقتی به دنبال ابن‌زبیر فرستادند، وی پیغام می‌داد که الان می‌آیم، الان می‌آیم. باز تأخیر می‌کرد؛ مجدداً در پی او می‌فرستادند. وقتی فرصت گذشت، آخر شب ابن‌زبیر مدینه را به سوی مکه ترک کرد. (صفحه ۶۵) امام حسین علیه‌السلام نیز که می‌دانست با وجود کثرت امویان در مدینه، این شهر امن نیست، پس از خداحافظی با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه را رها کرده، همراه با شماری از خویشان و نزدیکان و زن و فرزند، به سوی مکه راه افتاد. حاکم مدینه که از رفتن این دو، در باطن خشنود بود، در مدینه شروع به دستگیری برخی از هواداران ابن‌زبیر افتاد. عبدالله بن مطیع عدوی از آن جمله بود که با فشار طایفه‌ی بنی‌عدی آزاد شد. (۴۷). گویا ملاقات وی با امام حسین علیه‌السلام در حین خروج امام از مدینه، پیش از دستگیری او باشد. در این ملاقات او به امام هشدار داد تا به کوفه نرود: فاذا أتیت مکه، فائق الله و لا تأت الکوفه. (۴۸). ۱۱. به گزارش ابن‌اعثم، امام حسین علیه‌السلام در حین خداحافظی با قبر مادر و پیامبر صلی الله علیه و آله و برادرش امام حسن علیه‌السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه‌ای خوابش برد و آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب أراک مقتولاً- مذبوحاً بأرض کرب و بلا من عصابه من امتی. (۴۹) این خبر، از جمله اخباری است که به نوعی آگاهی امام حسین علیه‌السلام را از رخداد کربلا نشان می‌دهد. مانند این خبر در منابع مختلف آمده و در این باره، بحث‌های زیادی صورت گرفته است. مع الاسف در این باره تنها خبر فتوح نمی‌تواند مقبول واقع شود. محمد بن حنفیه برادر امام حسین علیه‌السلام گفتگویی با حضرت دارد که در منابع به صورت‌های متفاوتی آمده است. بر اساس برخی نقلها، وی از امام حسین علیه‌السلام خواست تا می‌تواند در بیعت با یزید کوتاهی کند و در این فرصت، نمایندگان به شهرهای مختلف بفرستد؛ اگر توفیقی به دست آورد، اقدام کند و در غیر این صورت، با ماندن در مدینه مشکلی برای او پیش نخواهد آمد. (۵۰) پاسخ امام این بود که او هم همین فکر را دارد، جز این که در مکه خواهد بود، و در آن جا این اقدام را خواهد کرد. پس از آن وصیتی برای برادرش نوشت و در آنجا بود که هدف اصلی از قیام خود را یاد کرد: انی (صفحه ۶۶) لم اخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و سیره ابي علی بن ابي طالب. (۵۱) این متن نیز تنها در فتوح ابن‌اعثم آمده است. بنا به نقل دینوری، تمامی اهل بیت امام حسین علیه‌السلام همراه با وی از مدینه خارج شدند و تنها کسی که بر جای ماند، محمد بن حنفیه بود. (۵۲) نوشته‌اند که امام حسین علیه‌السلام از وی خواست بماند و اخبار مدینه را به او برساند. از اخبار دیگر بر می‌آید که در زمان اقامت امام حسین علیه‌السلام در مکه، وی نیز به آنجا آمده و بار دیگر برادر را از رفتن به عراق

نهی کرده است. (۵۳) وی در مکه با رفتن امام به کوفه مخالفت کرد و حتی اجازه‌ی همراهی فرزندان را با امام حسین علیه‌السلام نداد. (۵۴) امام حسین علیه‌السلام در حال خروج از مدینه (که شب شنبه ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری بود) (۵۵) این آیت قرآنی را که حکایت حضرت موسی و خروج او از میان فرعونیان بود می‌خواند: «فخرج منها خائفاً يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين»؛ (۵۶) ابن‌زبیر شب قبل از آن از مدینه خارج شده بود. ۱۲. انتخاب شهر مکه توسط امام حسین علیه‌السلام انتخاب درستی بود؛ زیرا یمن یا هر نقطه‌ی دیگری، امنیت مکه را نداشت؛ در مکه این امکان بود که آن حضرت، اوضاع را بسنجد و تصمیم بگیرد. تا اینجا علت اصلی خروج از مدینه، در وهله‌ی نخست، گریز از شرایط حاکم بر این شهر برای گرفتن بیعت به زور اس. در وهله‌ی دوم پیدا کردن شرایط مناسبی برای مبارزه با یزید. و احیاناً اگر زمینه مساعد بود، ساقط کردن وی و به دست گرفتن حکومت. (صفحه ۶۷)

۱۳. امام حسین علیه‌السلام در بیست و هشتم ماه رجب از مدینه به سوی مکه براه افتاد و سوم شعبان (شب جمعه) که از قضا روز تولد خود امام حسین علیه‌السلام است، آن حضرت به مکه وارد شد. امام حسین علیه‌السلام اندکی بیش از چهار ماه - از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه - در مکه ماند وقت ورود، اما به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب وارد شد. (۵۷) دینوری نوشته است که حضرت در شعب علی وارد شد؛ مردم هر روز نزد وی آمده، اطرافش حلقه می‌زدند. حتی ابن‌زبیر هم در جمعی که اطراف امام بودند، حضور می‌یافت. (۵۸) روشن بود که ابن‌زبیر احساس می‌کرد که با وجود امام در مکه کسی با او همراهی نخواهد کرد. چرا با ورود امام حسین علیه‌السلام به مکه ففرح به أهلها فرحا شدیداً و جعلوا يختلون اليه بكرة و عشية. (۵۹) با آمدن امام به مکه مردم آنجا خوشحال شده صبح و شام نزد وی رفت و آمد داشتند. ۱۴. امام حسین علیه‌السلام در مکه تلاش خود را برای فراهم کردن زمینه‌ی قیام آغاز کرد. دنیای اسلام در آن شرایط تنها دو بال داشت: عراق و شام. شام در انحصار امویان بود و این تنها عراق بود که می‌توانست نیروی لازم را برای یک قیام عمومی بر ضد امویان فراهم کند. بنابراین اگر کسی، انقلابی می‌اندیشید، تنها می‌بایست به عراق فکر می‌کرد. اگر این انقلابی فردی مانند امام حسین علیه‌السلام بود، آگاه بود که اگر شیعه‌ای هم برای او وجود داشته باشد، تنها در کوفه و احیاناً در بصره است و بس. برای همین امام چشم انتظار اعلام آمادگی شیعیان کوفه و بصره بود. در یمن نیز شیعیانی بودند؛ اما یمن از مرکزیت دنیای اسلام دور بود. ۱۵. اما در کوفه؛ با مرگ معاویه، و بیعت نکردن امام حسین علیه‌السلام با یزید، شیعیان کوفه جان تازه‌ای گرفتند و احساس کردند که رهبرشان برای مبارزه با یزید آماده شده است. حکومت سهل گیرانه‌ی نعمان بن بشیر، حاکم انصاری کوفه از طرف معاویه، (که درباره‌اش گفته شده است: كان النعمان عثمانياً مجاهراً، يبغض علي، سيء القوال فيه (۶۰) و (صفحه ۶۸) در عین حال درباره‌اش گفته شده است: كان رجلاً حليماً يحب العافية) (۶۱) زمینه را برای رفت و آمد شیعیان با یکدیگر فراهم می‌کرد. سکوت شیعیان تا این زمان، به خاطر آن بود که امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به آنان می‌گفتند تا معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی بزنند. بنابراین همه‌ی صداها در گلو فرومانده بود؛ اکنون با آمدن یزید، آماده‌ی اعتراض و فریاد بودند. آنان از پیش انسجام سیاسی خود را داشتند و چند شخصیت معتبر که از اصحاب امام علی علیه‌السلام بودند، آنان را رهبری می‌کردند. برترین آنان سلیمان بن صرد خزاعی بود. دست کم یک سوم مردم کوفه احساس شیعی داشتند؛ اما به هر روی عامه‌ی مردم این شهر، تابع اشراف و رؤسای قبایل بودند که جدای از ویژگی‌های شخصی، حکومت به آنان اعتبار می‌داد. ۱۶. در این زمان، شیعیان کوفه تنها یک راه در پیش داشتند و آن دعوت از امام حسین علیه‌السلام بود جلساتی میان خود آنان و در منزل سلیمان بن صرد برگزار شد. وی با آنان سخن گفت و اظهار کرد: اگر واقعا می‌دانید که می‌توانید امام حسین علیه‌السلام را یاری کنید، از وی دعوت نمایید (۶۲) (فان كنتم تعلمون انكم ناصره و مجاهدو عدوه، فاكتبوا اليه). (۶۳) و در جای دیگر: ان خفتم الفشل فلا تغروه؛ اگر آگاهید که سست خواهید شد، او را فریب مدهید. (۶۴) پس از آن که از آنان عهد و پیمان گرفت، آنان شروع به نامه‌نگاری، به امام حسین علیه‌السلام کردند. تجربه‌ی گذشته در سستی حمایت مردم کوفه از امام علی علیه‌السلام و فرزندش امام حسن علیه‌السلام نشان می‌داد که شیعیان در راهی که انتخاب می‌کردند، چندان استوار نبودند. این مطلبی

بود که همه‌ی مخالفان حرکت امام حسین علیه‌السلام به کوفه، به آن حضرت گوشزد می‌کردند؛ اما چه می‌شد کرد. ۱۷. شعیان کوفه که خبر عدم بیعت امام حسین علیه‌السلام با یزید را شنیده و آماده برای مبارزه شده بودند. تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه بیاورند: اجتمعت الشیعة فی منزل سلیمان بن سرد و تذاکر و أمر الحسین و مسیره الی مکة، قالوا: نکتب الیه یأتینا الکوفه. (۶۵). (صفحه ۶۹) آنان در منزل سلیمان اجتماع کردند و از کار حسین و آمدنش به مکه آگاه شدند و گفتند: به او نامه می‌نویسم تا به کوفه بیاید. پس از آن نامه‌نگاری آغاز شد. سلیمان که مردی با تجربه بود، نپذیرفت تا به تنهایی نامه بنویسد، بلکه از همه خواست تا به طور مستقل نامه‌نگاری کنند. این امر طبیعتاً همه آنها را درگیر ماجرا می‌کرد. طبق تصریح همه‌ی مورخان، کوفیان نامه‌های فراوانی به امام حسین علیه‌السلام نوشتند. هر گروهی نامه‌ای را می‌نوشتند و دسته جمعی آن را امضا کرده، برای امام می‌فرستادند. در میان این افراد، افزون بر بزرگان شیعه، برخی از اشراف فرصت طلب هم مشارکت داشتند که از آن جمله می‌توان به شبت بن ربیع، حجاز بن ابجر عجلی و عمرو بن حجاج و عده‌ای دیگر (۶۶) اشاره کرد که پس از برگشتن ورق، در کربلا حاضر شده و در رأس سپاه کوفه بر ضد امام حسین علیه‌السلام جنگیدند. این چند نفر با هم یک نامه نوشتند (۶۷) که این نشان از هماهنگی آنان در یک توطئه دارد. بعدها برخی از کوفی‌ها که به امام حسین علیه‌السلام پیوستند، درباره‌ی نامه نوشتن این قبیل اشراف نوشتند که هدف آنان این بود: لیجعلوک سوقا و کسبا. (۶۸) تو را وسیله‌ای برای بهره‌مند شدن بیشتر از مال دنیا قرار دهند. شاید برای جذب شیعیان به خود یا به گونه‌ای دیر پس از پیروزی احتمالی امام حسین علیه‌السلام و یا حتی انداختن امام در دامی که امویان تدارک دیده بودند. رهبران شیعه که عبارت از سلیمان بن سرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظهر بودند، با هم یک نامه نوشتند. اینان بعد از کربلا، رهبر جریان توأیین شدند. ۱۸. محتوای این نامه‌ها تقریباً یکنواخت بود و مطالب مهم آنها، همانی است که در نامه‌ی سلیمان بن سرد آمده است: سپاس خدای را که دشمن جبار تو را شکست؛ کسی که بر این امت شورید؛ اموال آن را غضب کرد و بدون رضایت بر آن حاکم شد؛ پس از آن بهترین‌ها را کشت و بدترین‌ها را بر جای گذاشت و مال خدا را میان ثروتمندان بگرداند؛ دور باد همان گونه که نمود؛ اما اکنون، لیس علینا امام، فاقدم علینا، (صفحه ۷۰) لعل الله یجمعنا بک علی الحق (۶۹) اکنون امامی نداریم، بیا، شاید خداوند همه‌ی ما را زیر سایه‌ی رهبری تو بر راه حق وحدت بخشد. یک متن نمونه که کوتاه و گویا بود، این بود: اما بعد: فحی هلا! فان الناس ینتظرونک لا امام لهم غیرک، فالعجل، ثم العجل. و السلام. (۷۰) و در تعبیر دیگر: قد فشا فینا الجور، و عمل فینا بغیر کتاب الله و سن نبیه. (۷۱) دو سوژه «ستم و بدعت» از اعتراض‌هایی بود که همیشه شیعیان نسبت به دستگاه خلافت داشتند. این درسی بود که در خطبه‌های امام علی علیه‌السلام در کوفه فراگرفته بودند. (۷۲). ۱۹. پس از آن که شمار نامه‌ها به حجمی رسید که نشان می‌داد حدود دوازده هزار نفر آماده‌ی حضور امام در کوفه هستند، امام حسین علیه‌السلام که تا این زمان سکوت کرده بود، اقدام به دادن پاسخ کرد. این پاسخ، همراه با یک اقدام عملی برای سنجش وضعیت کوفه و گرفتن در صد اطمینان به کوفیان صورت گرفت. در این نامه امام پیام نامه‌های متعدد کوفیان را با این عبارت بیان فرمودند که: و مقالة جلکم: انه لیس علینا امام، فأقبل لعل الله أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق. بر این اساس، من، برادرم، عموزاده‌ام، و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم را می‌فرستم. به او گفته‌ام تا از حال و کار و عقیده‌ی شما مرا آگاه سازد. اگر او به من نوشت که آرای شما همان است که در نامه‌هایتان آمده، نزد شما خواهم آمد. سپس امام افزودند: فعلمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله و السلام. (۷۳) امام، امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را اجرا کند، باور به دین حق داشته باشد و خود را وقف خداوند کند. ۲۰. مسلم که شجاع‌ترین فرزندان عقیل بود، این زمان، در حدود چهل و پنج سال سن داشت. وی - بنا به نقلی همراه قیس بن مسهر صیداوی - (۷۴) از مکه عازم مدینه (صفحه ۷۱) شد و از آنجا همراه دو راهنما، راه عراق را در پیش گرفت. امام حسین علیه‌السلام از او خواسته بود تا بر هانی بن عروه وارد شود. (۷۵) بر اساس برخی اخبار ابتدا نزد هانی آمد. (۷۶) اما اخبار دیگری اشاره دارد که بر مختار وارد شد. (۷۷) خبر دیگری حکایت از آن دارد که بر مسلم

بن عوسجه وارد گردید. (۷۸) قاعدتا برای آن که محل وی چندان مشخص نباشد، ممکن است چندین خانه را به عنوان محل استقرار خود معین کرده باشد. مسلم در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به راه افتاد و در پنجم شوال همان سال - یعنی بیست روز بعد - وارد کوفه شد و تا هشتم ذی حجه که شهید شد، در این شهر بود. به محض ورود وی، رفت و آمد شیعیان با او آغاز شد و آنان با مسلم به عنوان نماینده‌ی امام حسین علیه‌السلام بیعت کردند. مبنای بیعت، عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه با ستمگران، دفاع از مستضعفان و تقسیم غنائم به طور عادلانه بود. بر طبق نقل مورخان، دوزاه تا هیجده هزار (۷۹) نفر با مسلم بیعت کردند. ۲۱. از شرایط کوفه چنین به دست می‌آید که شیعیان کوفه، خود مبتکر حرکت سیاسی خویش بودند و امام در پاسخ دعوتشان، مسلم را فرستاد، اما شیعیان بصره اندک بودند (۸۰) و امام برای فعال کردن آنان، نامه‌ای به سرانشان نوشت و از آنان خواست تا ماده باشند. این نامه‌ها که محتوای واحدی داشت به این مضمون بود: ابتدا از رسالت رسول خدا و این که حضرت در انجام آن موفق بوده، سخن به میان آمده. پس از آن این سخن که اهل بیت وارث به حق اویند و سزاوارتر از همه به خلافت مورد تأکید قرار گرفته و سپس آمده بود: ما ابتدا سکوت کردیم؛ چون از اختلاف هراس داشتیم (فاستأثر علینا قومنا بذلک، فرضینا و کرهنا الفرقه)؛ (۸۱) اما اکنون بدعت‌ها ظاهر شده و اساس دعوت من، به کتاب خدا و سنت رسول است. (۸۲) به نقل بلاذری، امام به (صفحه ۷۲) رؤسای بصره نوشتند: ان السنه قد امیتت، و ان البدعه قد احییت و نعشت. (۸۳) سنت از میان رفته و بدعت احیا شده و مبنای عمل قرار گرفته است. سلیمان غلام امام این نامه‌ها را به بصره برد. عبیدالله بن زیاد حاکم بصره از آمدن سلیمان آگاه شد، او را دستگیر کرد، به دار آویخت. (۸۴) از میان مردم بصره، یزید بن مسعود از طایفه‌ی بنی سعد با شماری از بزرگان قبایل جلسه‌ای گذاشت و پس از جلب حمایت آنها نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت و گفت که اهل بیت، حجت خدا روی زمین هستند و راهنمای مردم و ما در اجرای فرمان تو آماده‌ایم. برخی دیگر هم مانند یزید بن نبیط پاسخ مثبت دادند. وی از طایفه‌ی عبدالقیس بود. وی با دو فرزندش به مکه رفت و از همان جا همراه امام بود تا در کربلا به شهادت رسید. فعالیت امام برای جذب شیعیان بصره در این مقطع، بدان هدف بود تا آنان نیز کمک کنند تا در صورتی که امام عازم کوفه شد، بتوانند به وی پیوندند. ۲۲. مسلم در اوج فعالیت خود، زمانی هک شرایط را فراهم دید، برای آن که مبادا امویان مشکلی برای کوفه ایجاد کنند، نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا به سرعت خود را به کوفه برساند و اصلا در آمدن تأخیر نکند. تا اینجا، همه چیز روی روال طبیعی جلو می‌رفت شرایط از هر جهت برای آمدن امام حسین علیه‌السلام مناسب می‌نمود. نعمان بن بشر حاکم کوفه، از شدت احتیاط، حاضر به مبارزه با مسلم بن عقیل و شیعیان که در این زمان گویش هر را در اختیار داشتند نبود. در این باره از وی مطالب مختلفی نقل شده است. وقتی هواداران بنی امیه او را متهم به ضعف کردند، گفت: آن آکون مستضعفین فی طاعة الله أحب الی م آن آکون نم الاعزین فی معصیه الله. (۸۵) این که من در طاعت الهی از مستضعفین باشم - متهم به ضعف شوم - بهتر از آن است که در معصیت خدا عزیزترین‌ها باشم. البته در سخنانش از مردم خواست تا وارد فتنه و اختلاف نشوند. (۸۶) در این زمان، برخی از طرفداران بنی امیه - مانند عمر بن سعد، محمد بن اشعث بن قیس، مسلم بن سعید حضرمی و عماره بن عقبه و عبدالله بن مسلم - (۸۷) گزارش وضعیت کوفه دائر بر آمدن مسلم و بیعت شیعیان با او را به یزید نوشتند و از وی خواستند که اگر به کوفه نیاز دارد، فردی نیرومند را که مانند خودش با دشمنان عمل کند، (رجلا قویا ینفذ أمرک، و یعمل مثل عملک فی عدوک) به کوفه بفرست. (۸۸) یزید تنها چاره‌ی کار را فرستادن فرد جبار و خونریز و بی حساب و نسبی مانند عبیدالله بن زیاد به کوفه دید. زبان و شمشیر تیز او می‌توانست شهر را آرام سازد؛ و به دلیل سستی مردم کوفه و بی‌برنامگی چنین هم شد. سختگیری ابن زیاد، یکباره اوضاع کوفه را دگرگون کرد. ابن زیاد هم روش استبدادی داشت، هم اشراف را به همراه داشت و هم دین و ایمان نداشت؛ همه این خصوصیات از وی عنصری خشن و سختگیر ساخته بود. وی هانی را دستگیر کرد که منجر به شورش قبیله مذحج شد. اما شریح قاضی آد و شهادت داد که هانی زنده است؛ مذحجیان متفرق شدند؛ باز خبر رسید که هانی اذیت شده است؛ شیعیان گرد

مسلم جمع شدند و قصر را در محاصره گرفتند. طولی نکشید که با حمایت اشراف و تبلیغات آنان، و شاید ضعف رهبری شیعیان، مردم پراکنده گشتند. مسلم در کوفه تنها ماند و در حال که در خانه‌ی زنی بانام طوعه پناه بسته بودند، با گزارش فرزند وی، توسط نیروی اعزامی ابن‌زیاد دستگیر شد. پس از آن هانی و مسلم در جلوی دارالاماره‌ی کوفه به شهادت رسیدند. آن‌گاه چند نفر دیگر نیز که به حمایت از مسلم برخاسته بودند، از جمله عبدالاعلی کلبی، دستگیر شده و به شهادت رسیدند. (۸۹) بدین ترتیب حرکت شیعیان کوفه در آغازین مرحله‌ی خود، کور شد. در این لحظه دشواری اصلی آن بود که مسلم نتوانست نامه‌ی دیگری برای امام حسین علیه‌السلام بنویسد و آن حضرت را از شرایط دشوار کوفه آگاه گرداند. در وصیتی که وقت شهادت برای عمر بن سعد کرد، از او خواست تا امام حسین علیه‌السلام را از اوضاع بد کوفه مطلع سازد و به او بنویسد که (صفحه ۷۴) به این شهر نیاید؛ اما عبیدالله مانع این اقدام شد. درست روزی که مسلم به شهادت رسید، یعنی روز هشتم ذی‌حجه یا روز ترویه، امام حسین علیه‌السلام با عجله‌ی هر چه تمامتر، مکه را به قصد عراق ترک کرد. امام که عمره‌ی حج انجام داده بود، آن را تبدیل به عمره‌ی مفرده کرده، از مکه خارج شد. (۹۰). ۲۳. احتمال حرکت امام حسین علیه‌السلام به کوفه، از پیش مطرح بود و همین امر سبب شده بود تا کسانی از روی مصلحت‌اندیشی، امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه نهی کنند. این اعتراض‌ها در منابع، فراوان بوده و به طور عمده از سوی کسانی است که با اهداف اصلی امام آشنایی نداشته و صرفاً در اندیشه‌ی حفظ جان و سلامتی امام بودند؛ آن‌هم بدون آن که توجه داشته باشند که مکه نیز چندان امنیتی برای امام حسین علیه‌السلام ندارد. این اعتراض‌ها بیشتر با استناد به تجربه‌ی منفی کوفه در حمایت از پدر و برادر امام حسین علیه‌السلام بود. آنان از بی‌اعتمادی به مردم کوفه سخن می‌گفتند. نخستین این افراد، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر بودند. عبدالله بن عمر با اشاره به فریب مردم به خاطر پول امویان (لمکان هذه الصفراء و البیضاء) از امام خواست تا همراه با مردم شده و همان‌طور که معاویه را تحمل کرد، یزید را هم تحمل کند! (آن تدخل فی صلح ما دخل فیہ الناس، و تصبر کما صبرت لمعاویة من قبل). وی افزود: شاید یزید به زودی مرد و شما راحت شدید. (۹۱) پاسخ امام کوبنده بود. اف لهذا الکلام ایدا ما دامت السماوات و الارض. امام از ابن‌عمر پرسید: به نظر تو آیا من در اشتباهم؟ وی گفت: نه. اما ترسم آن است که تو را بکشند. امام فرمود: در هر حال، اگر من بیعت نکنم مرا خواهند کشت. (۹۲) به جز این، امام یک پاسخ دیگر هم در برابر اعتراض عبدالله بن عباس و ابن‌زبیر داشت: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد أمرنی بأمر و أنا ماض فیہ. (۹۳) این خبر با این که در منابع سنی هم آمده، در قرون اخیر بیشتر مورد توجه نویسندگان شیعه قرار گرفته است. این زمان، یزید طی نامه‌ای ضمن تهدید مردم مدینه از حمایت امام حسین علیه‌السلام، (۹۴) (صفحه ۷۵) از ابن‌عباس، به عنوان بزرگ بنی‌هاشم خواست تا مانع حرکت امام حسین علیه‌السلام بشود. (۹۵) ابن‌عباس، نامه‌ی نصیحت‌گرانه‌ای به یزید نوشت و از وی خواست تا به تلاوت قرآن، نشر سنت، نماز و روزه و پرهیز از لهو و لعب مشغول شود. در ضمن اشاره کرد که امام حسین علیه‌السلام از دست عمال تو در مدینه، پناه به حرم خدا آورده است. (۹۶) ابن‌عباس، ترس از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام داشت و مرتب بر این نکته پای می‌فشرد که اگر قصد رفتن به کوفه را داری، زن و فرزندت را همراه نبر. اما امام اصرار بر بردن آنان داشت. (۹۷) وی پیشنهاد رفتن به یمن را نیز مطرح می‌کرد. چرا که فان فیها عزلة، و لنا بها أنصار و أعوان، (۹۸) و یا به تعبیر دیگر: فان به حصونا شعابا، و لایبیک به شیعة. (۹۹) هم قلعه‌های استواری دارد و هم شیعیانی در آنجا هستند. در برابر، امام به نامه‌ی مسلم استناد می‌کرد. که خبر از اجتماع کوفیان بر بیعت با وی دارد (کتب الی باجماع أهل المصر علی بیعتی و نصرتی)؛ در این وقت ابن‌عباس به تجربه‌های بد کوفیان اشاره می‌کرد. (۱۰۰) پاسخ دیگر امام هم این بود که اگر در بیرون مکه کشته شود، بهتر از آن است که در داخل حرم خدا کشته شود. (۱۰۱) رفتن امام حسین علیه‌السلام از مکه، سبب خوشحالی عبدالله بن زبیر شد؛ چرا که با عدم وجود آنحضرت، عبدالله می‌توانست انظار مردم این شهر را به خود جلب کند. نوشته‌اند که وی امام حسین علیه‌السلام را تحریک بر رفتن به عراق می‌کرد و می‌گفت: هم شیعتک و شیعة ایبک. (۱۰۲) در نقلهای دیگری آمده است که وی نیز از سر خیرخواهی، امام را از رفتن به عراق برحذر می‌داشت؛

گرچه گفته‌اند، چنین می‌کرد تا متهم نشود. (۱۰۳) به هر روی، برخی رفتن امام حسین علیه‌السلام به کوفه را با تشجیع ابن‌زبیر دانسته‌اند. (۱۰۴). ۲۴. مخالفان رفتن به کوفه فراوان بودند و یا دست کم در منابع، این مخالفت‌ها (صفحه ۷۶) این چنین فراوان نشان داده شده است. عبدالله بن جعفر - شوهر حضرت زینب علیه‌السلام - امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه بر حذر داشت و گفت: می‌تواند از یزید برای او امان بگیرد؛ اما امام حسین علیه‌السلام خوابی را که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بود، مطرح کرده و فرمود: امرنی بأمر و أنا ماض له. (۱۰۵) عبدالله بن جعفر، گویا این نامه را به توصیه‌ی عمرو بن سعید حاکم مکه به امام حسین علیه‌السلام نوشته بود. (۱۰۶) گفته‌اند که عون و جعفر فرزندان عبدالله بن جعفر، نامه پدرشان را آوردند و خود نزد امام حسین علیه‌السلام باقی ماندند. (۱۰۷) عمرو بن سعید هم به امام نامه‌ای نوشت و به او گفت: دست از شقاق بردارد؛ من می‌توانم از یزید برایت بیعت بگیرم. امام به او نوشت: کسی که به خدا و عمل صالح دعوت می‌کند، دعوتش به شقاق نیست. بهترین امان هم، امان الهی است. (۱۰۸) عمر بن عبدالرحمان مخزومی هم با متهم کردن مردم به این که بند و برده‌ی دنیا هستند، امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه، آن هم در حالی که امرای اموی در آنجا هستند، منع کرد. امام از او که روی نصیحت‌گری این سخنان را گفته بود، تشکر کرد. (۱۰۹). یک پرسش مهم در اینجا، این است: آیا ممکن است که امویان کسانی را تحریک می‌کردند تا امام حسین علیه‌السلام را از رفتن به کوفه منع کنند؟ به نظر می‌رسد احتمال مذکور بسیار قوی باشد؛ زیرا درخواست افرادی مانند عمرو بن سعید، از نرفتن به کوفه، همراه با سوءظن بود. چنان که یزید از عبدالله بن عباس خواسته بود تا نگذارد حسین بن علی به عراق برود. شاهد دیگر آن است که مخالفان به طور عمده، گوشزد می‌کردند که امام حسین علیه‌السلام دست از شقاق برداشته، به جماعت و طاعت بیندیشد. عمره دختر عبدالرحمن بن سعد بن زراره‌ی انصاری امام حسین علیه‌السلام را امر به طاعت و لزوم جماعت کرد و هشدار داد که به قتلگاه خود می‌رود: تأمره بالطاعة، و لزوم (صفحه ۷۷) الجماعة و تخبره انه انما یساق الی مصرعه. (۱۱۰) ابوسعید خدری هم به امام حسین علیه‌السلام گفت: اتق الله فی نفسک و الزم بیتک، فلا تخرج علی امامک (۱۱۱) به هر روی، انگیزه‌های دیگری هم برای تکثیر این قبیل اخبار درباره‌ی مخالفت بوده که از آن جمله باید به انگیزه‌ی تحقیر شیعیان کوفه اشاره کرد؛ همچنین به طور تلویحی این اخبار در صدد محکوم کردن خود امام حسین علیه‌السلام برای دست زدن به این انتخاب و چیزهای دیگری است که مورد رضایت اموی مسلکان بوده است؛ همچنان که توجیهی برای عافیت‌طلبان که برای توجیه عدم حرکت انقلاب خود به این بهانه‌ها دست می‌یازیدند. طبعاً مخالفت بسیاری هم از روی دلسوزی و مصلحت‌اندیشی برای وجود شریف امام بود؛ بدون آن که به وظایف امامت توجه داشته باشند. ۲۵. اخباری که به نوعی اشاره به آگاهی امام حسین علیه‌السلام از ماجرای کربلا، پیش از رخداد آن دارد، به طور عمده در منابع شیعه آمده است؛ با این حال، چندین روایت در طبقات ابن‌سعد و فتوح ابن‌اعثم و برخی از مصادر حدیثی اهل سنت نیز هست. در این باره، بحث‌های فراوانی صورت گرفته و دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده که ما مجموعه‌ی آنها را در مقالی مستقل در همین مجموعه تحت عنوان «حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام» و بخشهای دیگر آورده‌ایم. ۲۶. امام حسین علیه‌السلام از مکه حرکت کرد در حالی که همراه وی از بنی عبدالمطلب، نوزده نفر و قریب شصت نفر از مشایخ و جوانان کوفه حاضر بودند. (۱۱۲) آن حضرت روز سه‌شنبه یا چهارشنبه (۹ ذی‌حجه یا هشتم) از مکه خارج شد (۱۱۳) برخی شمار تمامی افراد همراه آن حضرت را در وقت خروج از مکه به عراق ۸۲ نفر نوشته‌اند. روز ترویبه که عمدتاً آن را روز خروج امام از مکه نوشته‌اند، همان روزی است که مسلم در کوفه خروج کرده و پس از دستگیری کشته شد. عمرو بن سعید، والی مکه کوشید تا جلوی رفتن امام را بگیرد. گروهی برای (صفحه ۷۸) اجرای دستور وی به سوی امام آمدند و درگیری مختصری با تازیانه هم صورت گرفت؛ امام حرکت کرد و آنان نیز فریاد می‌زدند: یا حسین! الا تتقی الله؟ أخرج عن الجماعة؟ (۱۱۴) در وقت خروج امام از مکه، یزید بن نبیط بصری از راه رسید و با فرزندش به کاروان امام که هنوز در ابطح - یعنی داخل خود مکه - بود، پیوست و تا کربلا همراه آن حضرت بوده، همراه با دو فرزندش به شهادت رسید. (۱۱۵) امام حسین علیه‌السلام در

تنعیم با کاروانی از یمن روبرو شد که هدایایی را از سوی حاکم امویان در یمن برای یزید می‌برد. حضرت آن را تصرف کرد از افراد آن خواست اگر مایلند می‌توانند همراه او به کوفه بروند و اگر نمی‌خواهند، آزاد هستند. چند نفر همراه امام شدند که در نهایت سه نفر آنها تا کربلا کنار امام ماندند. (۱۱۶). ۲۷. زمانی که خبر حرکت امام به یزید رسید نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و با آگاه کردن وی از این دشورای که برای شهر او یعنی کوفه به وجود آمده، از او خواست تا به شدت شهر را کنترل کرده و به علاوه، کسانی از مردم که اهل سمع و طاعت‌اند و فرمانبردار، صد در صد بر بخشش‌های بیت‌المال به آنان بیفزاید. (۱۱۷) وی ابن زیاد را تهدید کرد، در صورتی که نتواند از پس از این مسأله برآید، به همان نسب پیشین خود که منسوب به عبید نام برده‌ای در ثقیف بود، باز خواهد گرداند. (۱۱۸) همچنین تأکید کرد که *فضع المناظر و المسالح، و احترس علی الظن و خذ علی التهمه*. (۱۱۹) محافظان و مراقبان را در هر جا بگمار، موارد مشکوک را مراقبت کرده، با وجود اتهام افراد را دستگیر کن. ۲۸. امام در آغاز مسیر به فرزدق شاعر که آن زمانی جوانی بیش نبود، برخورد. از وی درباره‌ی وضعیت کوفه پرسش کرد. فرزدق گفت: *أنت احب الناس الی الناس، (صفحه ۷۹) و القضاء فی السماء، و السیوف مع بنی امیه*. (۱۲۰) و در نقلی دیگر: *قلوبهم معک و سیوفهم عیلک*، (۱۲۱) *قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی امیه*. (۱۲۲) فرزدق بعدها شاعر امویان شد و اشعار زیای درباره‌ی خلفای اموی سرود. گفته‌اند که شعری هم درباره‌ی امام سجاد علیه‌السلام سرود که مشهور است. بر اساس نقل همان منابع، امام به طور ضمنی سخن فرزدق را تأیید کردند که نشان از آن دارد که کمابیش از بدی اوضاع آگاه بوده‌اند. خطاب امام حسین علیه‌السلام به فرزدق این بود: *ما أشک فی أنک صادق، الناس عیید الدنیا، و الدین لغو (العق) علی ألسنتهم، یحوظونه ما درت مبه معايشهم، فاذا استنبطوا قل الدیانون*. (۱۲۳) تردیدی ندارم که تو راستگو هستی. مردم بنده‌ی دنیایند و دین تنها بر زبانشان جاری است؛ از آن سخن می‌گویند تا وقتی که معیشتان بگذرد، اما در وقت سختی، دیندار واقعی اندک است. ۲۹. امام از منازل مختلفی - در حدود بیست منزل میان مکه و کربلا - گذشت که نام آنها و برخی از رخدادهایی که در هر یک از آنها صورت گرفته، در منابع تاریخی آمده است. دو منزل از منازل نخستین صفاح و ذات عرق نام دارد. امام در هر منزل تلاش خود را برای جذب افراد و یا روشن کردن اذهان اطرافیان داشت. در ذات عرق، شخصی با نام بشر بن غالب اسدی به امام رسید و اوضاع کوفه را بد وصف کرد و حضرت هم سخن او را تأیید کردند. بعد از آن، آن شخص از امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی این آیه پرسید: *«یوم ندعو کل اناس بامامهم»* (۱۲۴) حضرت فرمود: *یا أبا بنی اسد! هم امامان: امام هدی، دعا الی هدی و امام ضلاله دعا الی ضلاله*. فهدی من أجاها الی الجنه، و من أجاها الی الضلاله دخل النار. (۱۲۵) دو دسته امام و جود دارد. دسته‌ای که مردم را به هدایت می‌خوانند و گروهی که به ضلالت دعوت می‌کنند. کسی که امام هدایت را پیروی کند به بهشت و کسی که امام ضلالت را پیروی کند، داخل در جهنم خواهد شد. بشر بن غالب با امام همراه نشد؛ بعدها او را دیدند که سر قبر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کند و از (صفحه ۸۰) این که او را نصرت نکرده پشیمان است. (۱۲۶) در راه - در منطقه‌ی ثعلبیه - فردی با نام ابوهره‌ی ازدی به امام رسید و علت سفر را جویا شد. حضرت فرمود، امویان مالم را گرفتند، صبر کردم. دشنام دادند، تحمل نمودم. خواستند خونم را بریزند، گریختم. ای ابوهره! بدان که من به دست فرقه‌ای باغی کشته خواهم شد و خداوند لباس مذلت را به طور کامل به تن آنها خواهد پوشاند و شمشیری برنده بر آنان حاکم خواهد کرد؛ کسی که آنان را ذلیل سازد. (۱۲۷) این اخبار نگرانی‌های امام را از وضع بدی که در انتظار کاروان آن حضرت بوده است، نشان می‌دهد، گرچه هنوز به طور جدی، خبر ناگواری از کوفه به دست امام نرسیده بود. ۳۰. بحث از ظاهر این حرکت، یعنی شرایطی تاریخی، جز آن چیزی است که به بطن و علم امام باز می‌گردد. شرایط ظاهری به رغم آن که شواهدی نشانگر بر سختی اوضاع آتیه ارائه می‌داد اما هنوز مثبت بود؛ اما باطن ماجرا بر امام آشکار بود و آن حضرت کمابیش در سخنانش به آن بعد قضیه هم اشاره می‌کردند. وقتی شیخی از بنی‌عکرمه از امام خواست تا به کوفه نرود، بدان دلیل که اسیر شمشیرهای دشمنانش خواهد شد، حضرت فرمود: *یا عبدالله! لیس یخفی علی الرأی ما رأیت، و لکن الله لا یغلب علی أمره* (۱۲۸) آنچه به نظر تو آمده، بر

من هم مخفی نیست، اما خداوند در کار خود مغلوبه نخواهد شد. این به روشنی می‌توانست نشان از آگاهی امام از تقدیری باشد که برای او مقدر شده بود. ۳۱. رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی، مهم‌ترین خبر منفی و ناگوار از وضعیت کوفه بود. این خبر در منطقه‌ی زرود (۱۲۹) یا ققطانه (۱۳۰) یا شراف (۱۳۱) یا زباله (۱۳۲) به امام رسید و ناقل آن هم فردی از بنی‌اسد بود که گفت در کوفه شاهد بوده‌است که جنازه‌ی این دو نفر را (صفحه ۸۱) در بازار به خاک می‌کشیدند. عقاید مختلفی در اینجا از ناحیه نزدیکان مطرح شد. علی‌اکبر سخن از بازگشت گفت و این که مردم کوفه اهل غدر و خیانت و بی‌وفایی هستند، بنابراین باز گردیم. (۱۳۳) فرزندان عقیل که برادرشان کشته شده بود، گفتند: آیا در حالی که برادر ما کشته شده است باز می‌گردیم؟ این مقدار نامه برای شما آمده است که به آن اطمینان داریم (قد قتل اخونا و قد جاءك من الكتب ما نثق به). (۱۳۴) خود امام حسین علیه‌السلام هم فرمود: فما خیر فی العیش بعد هؤلاء؛ بعد از شهادت اینان، خیری در زندگی نخواهد بود. (۱۳۵) خبر شهادت مسلم که طبعاً همراه با اخبار دیگری از سخت‌گیری ابن‌زیاد بود؛ نشان می‌داد که وضعیت کوفه دگرگون شده است. اما هنوز بحث از نامه‌ها و دعوت‌ها و بیعت‌ها مطرح بود. به هر حال شیعیان فراوانی در این شهر بودند، و امید آن می‌رفت که اگر با امام حسین علیه‌السلام روبرو شوند، به حمایت وی بشتابند. (طبعاً به نظر نمی‌رسد که امام تنها به خاطر سخن برادران عقیل به راه ادامه داده باشد!) با رسیدن این اخبار شهادت مسلم و هانی، برخی از اصحاب به آن حضرت گفتند: انک والله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الکوفه لکان الناس الیک أسرع. تو مانند مسلم نیستی. اگر به کوفه در آیی، مردم به سوی تو خواهند شتافت. (۱۳۶) نوشته‌اند که اندکی بعد نامه‌ای هم از محمد بن اشعث و عمر بن سعید به دست امام رسید که در آن خبر کشته شدن مسلم بن عقیل را به وی داده بودند. (۱۳۷) پس از خبر شهادت مسلم بود که امام حسین علیه‌السلام یارانش را گرد آورد و فرمود: می‌بینید که وضعیت چگونه است؛ من بر این عقیده‌ام که این قوم مرا تنها خواهد گذاشت (و ما أرى القوم الا سيخذلوننا)، هر کسی اراده‌ی رفتن دارد، برود. کسانی که در راه به او ملحق شد بودند، رفتند و کسانی که از مکه او را همراهی می‌کردند و شمار اندکی از آنان که در راه به او پیوسته بودند، نزدش ماندند. در این وقت سی و دو اسب با آنان بود. (۱۳۸). ۳۲. امام حسین علیه‌السلام پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم، دو نفر را با فاصله به کوفه (صفحه ۸۲) فرستاد تا خبری از مسلم بیاورند. یکی از اینها عبدالله بن بقطر (یا یقطر) برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام بود و دیگری قیس بن مسهر صیداوی. هر دو نفر به دست مأموران ابن‌زیاد اسیر شده و به شهادت رسیدند. متن نامه‌ی امام به کوفیان آن بود که نامه‌ی مسلم که در آن خبر از اجتماع شما و اشتیاق شما برای ورود ما داده بود، به من رسید. من این نامه را از بطن‌الرمه می‌نویسم و به سرعت به شما خواهم رسید. (۱۳۹) امام در این نامه تصریح کرد که در روز هشتم ذی‌حجه، یعنی روز ترویه از مکه خارج شده است. (۱۴۰) مفصل‌ترین متن گزارش شده از این نامه، در کتاب ابن‌اعثم آمده که نکات بسیار جالبی دارد؛ امام ابتدا این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقل کرد که کسی که سلطان جائری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و سنت رسول او را ترک می‌کنند، و با بندگان خدا به گناه و ستم عمل می‌کنند و با قول و فعل خود تغییر نمی‌دهند، همراه او در آتش‌اند. پس از آن درباره‌ی امویان فرمودند که اینان طاعت شیطان را پیشه کرده‌اند و أظهوروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استأثروا بالفیء و أحلوا حرام الله و حرموا حلاله. آنگاه اشاره کردند که من با شما هستم و خانواده‌ام با خانواده‌ی شما. من اسوه‌ی شما خواهم بود. اگر نقض بیعت کنید، البته کار شگفتی نکرده‌اید که با پدر و برادرم و پسر عمم چنین کردید! (۱۴۱) از قسمت پایانی نامه چنین برمی‌آید که به احتمال این نامه پس از شهادت مسلم بوده است. هر چه هست، در منابع این دو نامه با یکدیگر خلط شده است؛ اما به هر دوی، مضمون آنها مطالبی است که گذشت. گفتنی است، متنی که به عنوان متن مفصل در این نامه گذشت، در نقل ابومخنف، به عنوان سخنرانی امام در حضور سپاه حر بن یزید ریاحی گزارش شده است. (۱۴۲). ۳۳. کوفه‌ی بعد از شهادت مسلم و هانی، رنگ خشونت و استبداد کامل و کنترل شدید را به خود گرفت. ابن‌زیاد که خطر وجود شیعیان کوفه را با تمام وجود حس (صفحه ۸۳) کرده بود، دستور داد همه راه‌های ورودی و خروجی کوفه را بسته و بر سر همه‌ی پلها محافظانی گماشته شوند و رفت

و آمد افراد را مراقبت کنند. این اقدام به هدف قطع ارتباط میان امام حسین علیه‌السلام و شیعیان کوفه و نیز ممانعت از پیوستن شیعیان به امام حسین علیه‌السلام صورت گرفت. همچنین با این اقدام، آنان از گریختن اشخاص متهم جلوگیری می‌کردند. ابن‌زیاد دستور داد تا فاصله‌ی میان دروازه‌ی شام تا دروازه‌ی بصره را مراقبت کرده، اجازه‌ی ورود و خروج به احدی را ندهند (فلا یترک أحدًا یلج و لا یخرج) (۱۴۳) همچنین یک سپاه چهار هزار نفری به فرماندهی حصین بن نمیر را برای مراقبت از منطقه‌ی میان قادسیه تا ققططانه اعزام کرد تا اجازه‌ی خروج احدی را به ستم حجاز - که ممکن بود به امام حسین علیه‌السلام ببینند - ندهند (فیمنع نم أراد النفوذ من ناحیه الكوفه الی الحجاز) (۱۴۴) سپاه یک هزار نفری حر که سر راه امام در آمد، بخشی از همین سپاه حصین بن نمیر بود. (۱۴۵) در این سوی، افراد مشکوکی که در کوفه دیده شدند، دستگیر و برای نمونه چند نفر اعدام شدند تا عبرت دیگران شوند. امام حسین علیه‌السلام در مسیر آمدن، از اعراب آن نواحی شنید که هیچ‌گونه جابجایی را ندارند. (۱۴۶) و در خبر دیگر آمده است که کنترل حدی شدید بود که فلیس أحد یقدر أن یجوز الا فتش. (۱۴۷). ۳۴. دو تن از یاران امام حسین علیه‌السلام که عنوان فرستاده‌ی ایشان به کوفه اعزام شده بودند، توسط مأموران ابن‌زیاد دستگیر و به شهادت رسیدند. نخستین آنها عبدالله بن بقطر بود که توسط مالک بن یربوع تمیمی دستگیر و به ابن‌زیاد تحویل داده شد. در خبری آمده است که دستگیری عبدالله بن یقطر، پیش از دستگیری هانی و مسلم بوده و وی نامه‌ای از مسلم را برای امام حسین علیه‌السلام حمل می‌کرده که در آن باز خبر از بیعت مردم کوفه و دعوت امام حسین علیه‌السلام در آن بوده است. (۱۴۸) در کوفه، وی را از بالای قصر ابن‌زیاد به پایین پرتاب کردند. وقتی بالای قصر رسید، از همانجا بر ابن‌زیاد و پدرش لعنت کرد. پس از آن که او را پایین انداختند، و رمقی در تنش مانده بود، عبدالملک بن (صفحه ۸۴) عمیر لخمی، سر او را از تنش جدا کرد. (۱۴۹) فرد دیگر قیس بن مسهر صیداوی بود که به دست حصین بن نمیر دستگیر شد و طبعاً دستگیری وی پس از شهادت مسلم بوده است. وی از دستگیری خود احساس خطر می‌کرد، نامه‌ای را که همراه داشت، با دندانش ریز ریز کرد. ابن‌زیاد از وی پرسید: کیستی؟ گفت: من یکی از شیعیان امیرالمؤمنین حسین بن علی هستم. ابن‌زیاد از وی خواست تا بر بالای منبر رفته لعن بر امام حسین علیه‌السلام کند. او هم بالای منبر رفت و گفت: حسین بن علی بهترین مردم است. من در منطقه‌ی حجاز از او جدا شدم. او را اجابت و نصرت کنید. آنگاه بر زیاد و عییدالله لعنت کرد. پس از آن، او را از بالای قصر پایین انداختند و کشتند. (۱۵۰). ۳۵. رسیدن اخبار شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن بقطر و قیس بن مسهر صیداوی، اوضاع کوفه را سخت تیره و تاریک نشان می‌داد. امام حسین علیه‌السلام خطاب به اصحابش فرمود: أیها الناس! قد خذلتنا شیعتنا... فمن أراد منکم الانصراف، فلینصرف. عده‌ای رفتند؛ اما شماری که از حجاز او را همراهی می‌کردند، کنارش ماندند. (۱۵۱) افرادی که رفتند، از اعراب بودند که به تصور موفقیت امام حسین علیه‌السلام در راه به او پیوستند. (۱۵۲) (کان الحسین لا یمر بماء من مایه العرب و لا بحی من أحياءها الا تبعه أهل و صحبوه) اما وقتی خبر شهادت اینان را شنیدند، همه‌ی این اعراب متفرق شدند. (۱۵۳) خواهیم دید که خبر شهادت قیس به مسهر دیرتر از این زمان به امام رسیده است. ۳۶. امام حسین علیه‌السلام در روز ۲۱ ذی‌حجه در منطقه‌ی زرود وارد شدند. در نزدیکی کاروان آن حضرت، زهیر بن قین بجلی همراه با خانواده و برخی اطرافیانش در حال بازگشت به کوفه بود. تا این زمان، شهرت داشت که زهیر فردای عثمانی است و با خاندان علی علیه‌السلام میانه‌ای ندارد. امام در پی وی فرستاد، اما او حاضر به ملاقات امام حسین علیه‌السلام نشد. در این وقت، همسرش او را نکوهش کرد و پس از آن که زهیر با امام ملاقات کرد، یکباره دگرگون شد. وی زنش را همراه برادر زنش فرستادند تا به خانه (صفحه ۸۵) برود و خود به امام پیوست و گفت: انی قد و طنت نفسی علی الموت مع الحسین. (۱۵۴) ابومخنف این خبر را از همسر خود زهیر بن قین نقل کرده است. (۱۵۵) بر اساس روایتی که شیخ مفید آورده، زهیر این تصمیم را از آن روی گرفت که پیش از آن خبری از سلمان فارسی - در یکی از غزواتی که در آن غنائم زیادی به دست آورده - شنیده بود. سلمان به او گفته بود: اذا أدرکتهم سید شباب آل محمد، فکونوا أشد فرحاً بقتالکم مما أصبتکم الیوم من الغنائم. (۱۵۶). ۳۷. نخستین برخورد امام حسین علیه‌السلام با سپاه هزار نفری حر بن

یزید ریاحی بود که بخشی از نیروی چهار هزار نفری حصین بن نمیر بود. این سپاه به سمت ققطانه اعزام شده بود تا منطقه را کنترل کند. امام این زمان در منطقه‌ی ذو چشم (ذی حسم) (۱۵۷) یا وادی السباع بوده و در حال حرکت به سوی کوفه بود. وقتی سپاه حر رسید، امام که امید به حمایت کوفیان داشت، از حر پرسید که به کمک آنان آمده یا بر ضد آنهاست؟ حر گفت: بر ضد شما. (۱۵۸) پس از آن بود که امام درباره‌ی دعوت کوفه و نامه‌های آنها سخن گفت و این که اگر مردم از دعوت خود برگشته‌اند، او حاضر است از راهی که آمده، برگردد. حر پاسخ داد که از نامه‌ها آگاهی ندارد و خودش هم جز نویسندگان نامه‌ها نیست؛ وظیفه‌ی او هم این است که وی را به کوفه نزد عبیدالله ببرد امام حاضر به حرکت به سمت کوفه نشد امام مخالفت کرده و گفت: چون دستور جنگ ندارم، راه میانه را انتخاب می‌کنیم تا دستور برسد و چنین تصمیم گرفته شد. (۱۵۹) حر تنها به وظیفه‌ی خود می‌اندیشید و بر آن بود تا امام را به کوفه برساند و خود را از این که با فرزند فاطمه درگیر کند، رها سازد و در عافیت بماند. وی به امام حسین علیه‌السلام گفت که بعد از رسیدن به کوفه فلعل الله الی ذلک أن یأتی بأمر یرزقی فیہ العافیة من أن أبتلی بشیء من أمرک. (۱۶۰) او در همانجا گفت که فکر نمی‌کند، مسلمانی باشد که انتظار شفاعت جد تو را نداشته (صفحه ۸۶) باشد؛ و اگر من با تو بجنگم، در دنیا و آخرت زیان خواهم دید. (۱۶۱) اینها نشان می‌داد که زمینه‌ی تحول درونی در حر وجود دارد. ۳۸. صحبت از بازگشت، یکی از اساس‌ترین نکاتی است که امام از این پس تا زمانی که فرصت طرح آن را دارد، عنوان می‌کند. پس از رسیدن سپاه دشمن، و حرکت به سمتی که به کربلا منتهی شد، امام نماز ظهر و عصر را خواند و هر بار پیش از نماز یا بعد از آن برای مردم سخنرانی کرد. این سلسله سخنرانی‌ها تا صبح عاشورا در هر فرصت ادامه داشت. امام روی نامه‌ها و دعوت مردم تکیه می‌کرد؛ به علاوه درباره‌ی ماهیت حکومت اموی سخن می‌گفت و امامت را از آن خود می‌دانست. (و نحن أهل البیت أولى بولایة هذا الأمر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم، و السائرین فیکم بالجور و العدوان) پس از آن امام فرمود که اگر ما را نمی‌خواهید و حق ما را نمی‌شناسید، و رأی شما بر خلاف نامه‌هایی است که فرستاده‌اید، از همین جا باز می‌گردم. (۱۶۲) اما برای سپاه دشمن این پذیرفتنی نبود و با آن مخالفت می‌شد. ۳۹. امام همچنان مسیر را به سمت قادسیه کج می‌کرد تا هر چه بیشتر از کوفه دور شود. این مسیر ادامه یافت تا به منطقه‌ی بیضه رسیدند. در آنجا امام باز سخنرانی کرد و ضمن آن مطالبی درباره‌ی لزوم مخالفت با حکام ستمگر که حرام خدا را حلال کرده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل کرده، و مال بیت‌المال را غارت می‌کنند، مطرح کرد. (۱۶۳) از امام حسین علیه‌السلام در منطقه ذی حسم نیز سخنرانی نقل شده است که به صورت خطابه ایراد گردید. امام در این سخنرانی از این که چهره‌ی دنیا عوض شده و از خوبی به بدی گراییده است، سخن گفتند: انه قد نزل من الامر ما ترون؛ و ان الدنيا قد تغیرت و تنکرت، و أدبر معروفها... سپس با کوتاه بودن عمر دنیا فرمودند: الا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه... انی لا- أری الموت الا- شهادة و لا- الحیاء مع الظالمین الا- برما. آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود؟... در مبارزه با این وضعیت، مردن چیزی جز شهادت نیست و زندگی با ستمگران جز مایه‌ی (صفحه ۸۷) رنج نخواهد بود. زهیر به تأیید سخن آن حضرت، از جای برخاست و گفت: حتی اگر دنیا برای همیشه باقی باشد، و حمایت از تو، این ابدیت را از ما بگیرد، باز ما ترجیح می‌دهیم که با تو باشیم. (۱۶۴) سخنرانی در برابر دشمن تنها از سوی امام حسین علیه‌السلام نبود؛ بلکه اصحاب سخنور امام هم کمابیش با استفاده از زبان و نفوذ خود تلاش می‌کردند تا حقائق را به مردم تفهیم کنند. بنابراین باید سیاست روشنگری را یکی از اصول اساسی دعوت حسینی به حساب آورد. ۴۰. دو سپاه در عرض هم در حال حرکت بودند و حر مراقب امام بود تا به حجاز باز نگردد. در روز ۲۸ ذی‌حجه سال ۶۰ که امام در منطقه‌ی عذیب الهجانات بود، یک گروه چهار نفری از مردم کوفه که نافع بن هلال در میان آنان بود، قصد پیوستن به امام حسین علیه‌السلام را داشتند. حر خواست تا آنان را حبس کرده مانع از پیوستن آنان به امام بشود. امام حسین علیه‌السلام فرمود: در این صورت من مجبور به دفاع از آنها هستم؛ چون اینان از اعوان و انصار من هستند. قرار بود تا قبل از آمدن نامه‌ی ابن‌زیاد، متعرض من نشوی. (۱۶۵) آمدن این چهار نفر نویدی بر این بود

که کسان دیگری هم به امام خواستند پیوست؛ اما مسدود بودن راه‌ها، مانع از چنین اقدامی بود. این افراد، خبر از وضعیت کوفه دادند: اشراف پول گرفته‌اند و ظرف خویش را پر کرده‌اند و همه بر ضد تو متحد هستند. اما سایر مردم، برخی دل‌هایشان با تو است، اما فردا به روی تو شمشیر خواهند کشید. امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی فرستادن خود قیس بن مسهر سؤال کرد. و تازه در اینجا بود که از شهادت او آگاه گردید. امام حسین علیه‌السلام از شنیدن خبر شهادت قیس به گریه افتاد و آیه‌ی «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» (۱۶۶) را قرائت کرده از خداوند خواست که شیعیان را در بهشت کنار یکدیگر قرار دهد. (۱۶۷) (اللهم اجعل لنا و لشیعتک منزلاً- کریمنا عنک، واجمع بینا و ایاهم فی مستقر رحمتک) (۱۶۸). ۴۱. این اخبار، امام حسین علیه‌السلام را باز نسبت به وضعیت کوفه ناامید کرد. تقریباً (صفحه ۸۸) روزنه‌ی امیدی از سوی کوفه باقی نمانده بود؛ گرچه با توجه به فراوانی شیعیان در کوفه، هنوز جایی برای امید وجود داشت. طرمح بن عدی بن حاتم طائی که از کوفه آمده بود، به امام حسین علیه‌السلام خبر داد که جمیع زیادی را در کوفه دیده است که ماده اعزام به کربلا - برای جنگ با شما - بودند. وی افزود: بهتر است در همین جا، با سپاه هزار نفره‌ی حر بجنگید، پیش از آن که اسیر دست سپاهیان بعدی شوید. امام درخواست او را نپذیرفت و فرمود: ما با حر قراردادی که از آن تخلف نخواهیم کرد. به علاوه روشن نیست که عاقبت کار چه خواهد شد. (۱۶۹) طرمح باز گشت تا آذوقه‌ای را که از کوفه برای خانواده‌اش تهیه کرده بود به آنان برساند و به سوی امام حسین علیه‌السلام برگردد. اما در مسیر بازگشت، وقتی به منطقه‌ی عذیب رسید، خبر شهادت امام را شنیده و نزد طایفه‌اش بازگشت. (۱۷۰) بارها اشاره کرده‌ایم که این گونه ارزیابی‌ها و اظهار نظرها از سوی امام بر حسب شرایط ظاهری است نه علم و اطلاع باطنی. ۴۲. از پیش از آن که امام حسین علیه‌السلام با سپاه حر برخورد کند، بیابان‌های طولانی آغاز شده بود و امام در منطقه‌ی شراف دستور داده بود تا افراد آب بیشتری بردارند. (۱۷۱) درست زمانی که امام با سپاه حر برخورد کرد، سپاه تشنه‌ی حر، به آب نیاز داشت و حر از امام خواست تا به آنان آب بدهند. در این وقت حضرت از اصحابش خواست تا آب ذخیره‌ی خود را به آنان بدهند. (۱۷۲) از این پس، مسأله‌ی آب به تدریج یکی از مسائل اصلی سپاه شد. عیدالله در نخستین نامه‌ای که به حر بن یزید نوشت، از او خواست امام حسین علیه‌السلام را در جایی نگه دارد که آب و آبادی نباشد. (۱۷۳) زمانی هم که عمر بن سعد را فرستاد به او گفت: حل بینه و بین الفرات آن یشرب. (۱۷۴) به گونه‌ای نیروهایت را مستقر کن که اجازه‌ی استفاده‌ی از آب فرات را به امام حسین علیه‌السلام ندهی. ۴۳. زمانی که امام به منطقه‌ی قصر بنی مقاتل رسید، خیمه‌ای را سر پا دید. در آنجا شخصی از اشراف کوفه به نام عیدالله بن حر سکنا داشت که از کوفه بیرون آمده بود (صفحه ۸۹) تاسر راه حسین یا دشمنان او قرار نگیرد و هیچ یک از دو گروه را یاری نکند؛ اما از اتفاق با امام حسین علیه‌السلام برخورد کرده بود. وقتی امام از او دعوت به همراهی کرد، وی همین مطلب را گفت و امام به این رضایت داد که اگر او را یاری نمی‌کند، بر ضد او نباشد. عیدالله گفت که چنین خواهد کرد. (۱۷۵) بعدها اشعاری در ندامت و پشیمانی از عدم حمایت از امام حسین علیه‌السلام سرود و در حالی که از ابن‌زیاد خشمگین بود، کوفه را به قصد جبل ترک کرد، در حالی که برخی از مردمان بی‌خاندان کوفه (صعالیک) نیز او را همراهی کردند. (۱۷۶) افرادی مانند عیدالله بن حر می‌توانستند فراوان باشند. کسانی که با وجود ادعای علاقه‌ی به اهل بیت، تنها حاضر بودند اسب و شمشیر خدا را در اختیار امام حسین علیه‌السلام بگذارند. عیدالله به امام عرض کرد: اگر واقعا می‌دانست که در کوفه کسانی هستند که از امام حسین علیه‌السلام دفاع کنند، او هم چنین می‌کرد؛ اما شیعیان کوفه از ترس بنی‌امیه در خانه‌هایشان خزیده‌اند. وی حاضر شد اسب و شمشیرش را در اختیار امام حسین علیه‌السلام بگذارد - اما نه جانش را - امام فرمود: ما جئناک لفرسک و سیفک انما أتیناک لنسألک النصره؛ و افزود: اگر از دادن جانت بخل می‌ورزی، ما نیازی به مال نداریم و از آدم‌های گمراه هم استفاده نمی‌کنیم. از رسول خدا شنیدم که فرمود: من سمع واعیه اهل بیتی و لم ینصرهم علی حقهم، اکبه الله علی وجهه فی النار. (۱۷۷) نوشته‌اند که بعدها عیدالله از عدم حمایت امام حسین علیه‌السلام اظهار ندامت کرد (۱۷۸) که روشن نیست تا چه اندازه جدی بوده‌است. انس بن حارث کاهلی هم با همان هدف عیدالله بن حر از

کوفه خارج شده بود؛ اما پس از آن که گفتگوی امام را با عیب‌الله شنیدن، نزد امام آمد و گفت: با این که من هم برای گریز از شرکت در جنگ، له یا علیه تو بیرون آمدم، اما اکنون نصرت تو به قلبم افتاد. امام از پیوستن او استقبال کرد. (۱۷۹) کاروانیان در این منزل نیز آب برداشتند و حرکت کردند. دو نفر کوفی دیگر هم نزد امام آمدند و ابراز کردند که عیال فراوان دارند و امانت زیادی از مردم در دست؛ اجازه می‌خواستند تا رخصت (صفحه ۹۰) رفتن یابند. (۱۸۰) این هم راهی برای گریز بود؛ و امام حسین علیه‌السلام که مصمم بود یارانش در این لحظاتی که شهادت نزدیک است، بهترین‌ها باشند، نه تنها به آنان اجازه‌ی رفتن دادند، خودشان هر چه خطر نزدیک‌تر می‌شد، اعلام می‌کردند، هر کس که مایل است تا برود، می‌تواند برود. زمانی که فراس بن جعه بن هبیره‌ی مخزومی احساس کرد که کار دشوار است، از امام اجازه خواست تا برود؛ امام هم اجازه داد و او شبانه آنجا را ترک کرد. (۱۸۱). ۴۴. امام حسین علیه‌السلام در قصر بنی‌مقاتل بود که روی اسب خواب کوتاهی کرد و در آن حال، اسب سواری را دید که می‌گفت: القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم. این قوم در حال حرکت هستند و مرگ نیز به سوی آنان در حال حرکت. امام بیدار شد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون؛ (۱۸۲) علی اکبر علت تلاوت آیه را پرسید. امام فرمود که خبر از مرگ ما می‌دهد. علی اکبر گفت. ألسنا علی الحق؟ قال: بلی. قال: یا اُبت اذا لا نبالی نموت محقین. فقال: جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده. (۱۸۳) برخی گفته‌اند که این می‌تواند اشاره به سلام بر علی اکبر در کنار سلام بر امام حسین علیه‌السلام باشد. در این مسیر بود که امام می‌کوشید تا از کوفه دور شده به سمت بادیه حرکت کند؛ اما حرمانعت می‌کرد تا به کربلا رسیدند؛ جایی که به آن نینوا می‌گفتند. (۱۸۴) با رسیدن به این منطقه بود که نامه‌ی ابن‌زیاد به حر رسید که «لا تنزله الا العراء علی غیر حصن و لا ماء» (۱۸۵) او را در جایی بدون آب و سبزه فرود آر. در ضمن حامل نامه را مسؤول کرده بود تا مراقب اجرای فرمان عیب‌الله باشد امام اجازه خواست تا در قریه‌ی نینوا یا غاضریه توقف کند، اما حر اجازه نداد. (۱۸۶) بالاخره در جای که آب و آبادی نبود توقف کردند؛ زهیر از امام خواست تا جمعیت دشمن اندک است، جنگ را آغاز کنند؛ اما امام فرمودند: تا جنگ را آغاز نکنند؛ ما شروع کننده نخواهیم بود. (۱۸۷). (صفحه ۹۱) ۴۵. اصحاب امام اندک، اما بسیار فداکار بودند. در تمام این روزها که اخبار سخت می‌رسید، ترسوها و دنیا پرست‌ها پراکنده شدند و اصحاب مقاوم و پایدار باقی ماندند. برخی از آنان چنان روحیه‌ی مقاوت‌گراانه‌ای داشتند که نه تنها اظهار ضعف نمی‌کردند، بلکه هر لحظه با گفتن سخنان ایثارگراانه، حمایت خود را از امام نشان می‌دادند. بسیاری از این اصحاب با سن بالا، از کسانی بودند که در جمل و صفین در کنار پدرش امام علی علیه‌السلام بودند. برخی از آنان در شمار قراء کوفه بوده و از چهره‌های متدین و مقدس این شهر به شمار می‌رفتند. یکی از آنان نافع بن هلال بجلی است. وی به امام حسین علیه‌السلام گفت: نگران مباشید. جد شما گرفتار منافقان بود. پدرتان هم تا آخر با منافقین اعم از قاسطین و مارقین و ناکثین درگیر بود؛ و امروز شما همین گرفتاری را دارید. اما ما، به شرق بروی یا به غرب، در کنار تو هستیم. با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن هستیم. (۱۸۸). ۴۶. امام روز پنج‌شنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجری، در کربلا فرود آمد. در آنجا خیمه‌ای برای خود و فرزندانش زد و سایر اهل بیت نیز در اطراف خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام خیمه زدند. (۱۸۹) هم در اینجا بود که امام حسین علیه‌السلام خطاب به یارانش فرمود: الناس عیب‌الدنیا، و الدین لعق علی ألسنتهم یحوظونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلای قل الدیانون. (۱۹۰) ام کلثوم گریه می‌کرد و می‌گفت: جد و پدر و برادر و مادرم فاطمه را از دست داده‌ام و اکنون باید در انتظار از دست دادن برادرم باشم. امام از اهل بیتش خواست تا پس از کشته شدن وی، گریبان چاک نزنند و به سر و صورت نکوبند. (۱۹۱). ۴۷. درباره‌ی شما جمعیتی که همراه امام به کربلا آمد و عدد کسانی که تا لحظه‌ی شهادت امام در کنارش بودند، اختلاف نظر فراوانی در منابع دیده می‌شود. برخی آمارها مربوط به روزهای نخست است که طبعاً احتمال رفتن شماری از آنها وجود داشته است به گزارش ابن‌سعد، همره امام حسین علیه‌السلام پنجاه نفر به کربلا آمدند؛ بیست (صفحه ۹۲) نفر از سپاه کوفه به امام پیوستند؛ و نوزده نفر از اهل بیت همراهش بودند. (۱۹۲) در منابع دیگر از ۴۵ اسب سوار و یک صد پیاده یاد شده است. (۱۹۳) این روایتی

است که از امام باقر علیه‌السلام حکایت شده است. (۱۹۴) گزارش یعقوبی چنان است که در وقتی که عمر بن سعد با چهار هزار نفر به کربلا آمد، امام حسین علیه‌السلام ۶۲ یا ۷۲ نفر همراهش بودند. (۱۹۵) باز هم در این باره آمارهایی داریم که خواهد آمد. ۴۸. زمانی که عیدالله توقف امام حسین علیه‌السلام در کربلا را شنید، نامه‌ای به آن حضرت نوشت و در آن خطاب به امام گفت: ای حسین! امیرالمؤمنین به من دستور داده است خوب نخوابم و سیر نخورم تا آن که یا تو را بکشم یا تسلیم دستور یزید کنم. وقتی نامه به امام رسید، آن را دور انداخت و جوابی بدان نداده فرمود: رستگار نخواهند شد کسانی که رضای مخلوق را به قیمت سخط خالق می‌خرند. (۱۹۶) عدم پاسخ دادن امام حسین علیه‌السلام، خشم عیدالله را بیش از پیش برانگیخت و عمر بن سعد را که قرار بود بر ری و همدان حکومت کند و آماده‌ی رفتن بود، مأمور جنگ با امام حسین علیه‌السلام کرد. وی ابتدا نمی‌پذیرفت، اما وقتی قرار شد حکم حکومت ری و همدان (۱۹۷) را پس دهد، به رغم مخالفت طایفه‌اش - بنی‌زهره که از خاندان‌های قریش بود - آن را پذیرفت. (۱۹۸) در همین خبر آمده است که عیدالله او را تهدید به رفتن نیز کرد که بعید می‌نماید درست باشد. در خبر بلاذری چنین چیزی نیامده و تنها تهدید به باز پس گرفتن عهد ری شده است (۱۹۹) (ان سرت بجندنا و الالفابعث الینا بعهدنا. و زمانی که دید ابن‌زیاد اصرار می‌کند، پذیرفت. (۲۰۰) شیرینی امارت ری عمر بن سعد را فریب داد؛ چنانکه ابن‌مسکویه می‌نویسد: ثم حلافی قلبه الامارة، فاستجاب! (۲۰۱) انتخاب عمر بن سعد برای این کار، با این هدف نیز صورت می‌گرفت که وی در کوفه، نزدیک‌ترین فرد از خاندان‌های موجود قریش به امام حسین علیه‌السلام بود؛ کسی که مسلم بن عقیل در وقت شهادت، از فرط بی‌کسی، وصیت‌های خود را به وی گفته بود. گویا در شب عاشورا، وقتی امام حسین علیه‌السلام بریر بن حضیر را نزد عمر بن سعد فرستاد تا او را نصیحت کند، او پاسخ داد: می‌دانم که هر کسی با این گروه بجنگد و آنان را بکشد، در آتش است؛ اما ای بریر! اتشیر أن ترک ولایة الری فتصیر لغیری؟ آیا تو به من می‌گویی ولایت ری را رها کنم و آنجا به دیگری برسد؟ آن وقت بریر نزد امام برگشت و عرض کرد: ان عمر بن سعد قد رضی أن یقتلک بملک الری (۲۰۲) عمر سعد راضی است تا برای رسیدن به حکومت ری شما را بکشد. اشعاری هم به او نسبت داده‌اند. (۲۰۳). ۴۹. عیدالله برای مجبور کردن امام حسین علیه‌السلام به بیعت با یزید یا جنگ کردن با وی، اعزام سپاه به کربلا را با فرستادن عمر بن سعد به عنوان فرمانده اصلی آغاز کرد. عمر بن سعد همراه با چهار هزار نفری که قرار بود به دستی، یعنی محل مأموریت خود اعزام شود، به کربلا رفت. تا اینجا پنج هزار نفر از سپاه کوفه در کربلا بود. (۲۰۴) سپاه جدید روز دوم اقامت امام در کربلا به این منطقه رسید. عمر بن سعد، به رغم آنکه از زشتی کار خود آگاه بود، بنای آن داشت که کار با او مصالحه تمام کند و به گمان خود، در گیر جنگ نشود. وقتی به کربلا رسید، فرستاده‌ای را نزد امام فرستاده، از علت آمدن امام به این خطه، پرسش کرد. امام به فرستاده‌ی عمر بن سعد فرمود: به او بگو، مردم این شهر به من نامه نوشتند و گفتند: امام ندارند و از من خواستند نزد آنان بیایم. آمدم؛ اما با آن که دوازده هزار نفر بیعت کرده بودند، به من خیانت ورزیدند. وقتی وضع را چنین دیدم، خواستم به همانجا که از آنجا آمدم بازگردم که حر مانع شد. اکنون هم اجازه بدهید بازگردم. وقتی این خبر به عمر بن سعد رسید، خوشحال شد و تصور کرد ابن‌زیاد به بازگشت رضایت داده و او هم از جنگ با حسین بن علی در امان خواهد بود (و الله انی لأرجوا ان أعمی عن محربة الحسین). (۲۰۵). (صفحه ۹۴) ۵۰. بحث پیوستن شماری از شیعیان کوفه به سپاه امام، چیزی بود که مورد انتظار امام و یارانش از قبیل حبیب بن مظاهر و دیگران بود. وقتی قر بن قیس حنظلی از طرف عمر بن سعد آمده بود تا از امام علت آمدن امام را بپرسد، در وقت بازگشت، حبیب بن مظاهر به او فت: و یحک یا قره! اترجع الی القوم الظالمین؟ قره گفت: من رسول او هستم، برمیگردم، پیغام را می‌بردم و بعد: ثم أری رأیی. (۲۰۶) حبیب با دین این شخص گفته بود که من درباره‌ی این شخص حسن ظن داشتم (أنت حسن الرأی فی أهل البیت) (۲۰۷) و تصور نمی‌کردم در اینجا حاضر شود: (ما کنت أراه یشهد هذا المشهد). (۲۰۸) به گزارش مورخان، ابن‌زیاد شنید که برخی از کوفیان، تک تک، دو به دو و یا سه نفره، در حال حرکت به سوی حسین بن علی هستند. در این جا بود که لشکرگاه نخيله را آماده کرده، عمرو بن حرث را بر کوفه گماشت و

مردم را به زور عازم آن کرد. وی دستور بستن پل را نیز داد تا کسی (برای پیوستن به امام حسین علیه السلام) از آن عبور نکند. (۲۰۹). ۵۱. زمانی که عمر بن سعد پیشنهاد بازگشت امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد فرستاد، وی پاسخ داد: مقصود تو را دریافتم. از حسین بخواه با یزید بیعت کند؛ اگر کرد، به من بنویس تا بگویم چه باید بکنی. عمر بن سعد دریافت که ابن زیاد در پی شر است. وقتی عمر نامه‌ی ابن زیاد را برای امام حسین علیه السلام فرستاد، امام حاضر به دادن جوان به آن نشد. این پیغام که ابن زیاد رسید، بر خشمش افزوده شد، اعزام سپاه را آغاز کرد. (۲۱۰) روشن بود که ابن زیاد، به بیعت امام حسین علیه السلام با یزید هم اکتفا نمی کرد؛ بلکه به نظر می رسد او قصد داشت ابتدا امام را به بیعت وادارد و پس از آن، به اعمال دیگری که چندان قابل پیش بینی نبود، وادار نماید. از نامه‌ی مبهم او که پس از بیعت تصمیم خواهیم گرفت، این مطلب به دست می آید: فاذا فعل ذلک رأینا رأینا. (۲۱۱). ۵۲. عیدالله که اصرار بر جنگ داشت و آگاه بود که امام حسین علیه السلام بیعت نخواهد (صفحه ۹۵) کرد، فرستادن سپاهیان بیشتری را به کربلا در دستور کار خود قرار داد. وی در کوفه بر منبر رفت و مردم را از فضائل و مناقب معاویه آگاه کرده! و گفت که او اجتماع و الفت را به آنان بازگردانده است. اکنون هم فرزندش یزید آمده که فردی است: حسن السیره و محمود الطریقه، محسن الی الرعیه، متعاهد الثغور، يعطی العطاء فی حقه. (۲۱۲) و بر سهمیه‌ی بیت المال تک تک شما صد در صد افزوده است. بنابراین همه‌ی شیوخ قبایل، تجار و سکنه‌ی کوفه می بایست به لشکرگاه بروند؛ در غیر این صورت ایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمه؛ پس از امروز، هر کسی را که دیدیم از رفتن به لشکرگاه تخلف ورزیده، ذمه‌ی خود را از او برداشته ایم. (۲۱۳) عیدالله، حصین بن نمیر را که با نیروهایش در قادسیه مستقر شده بود، به لشکرگاه نخیله فراخواند. پس از آن که اشراف کوفه را احضار کرده، از آنان خواست تا در میان مردم بگردند و آنان را امر به اطاعت از حکومت و پرهیز از فتنه کنند و از آنان بخواهند تا به سپاه بپیوندند. پس از آن اعزام نیرو به کربلا آغاز شد. حصین بن نمیر با چهار هزار نفر؛ حجار بن ابجر عجلی با هزار نفر؛ شبت بن ربیع (که ابتدا خود را به بیماری زده بود تا نرود اما ابن زیاد دریافت و او را فرستاد) (۲۱۴) با هزار نفر. یزید بن حارث با هزار نفر یا اندکی کمتر. برای این که کسی در کوفه نمانده باشد، ابن زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد با سپاهش در کوفه بگردد. (در همین گشتن بود که شخصی از قبیله‌ی همدان را یافت که برای گرفتن میراثش به کوفه آمده بود. او را دستگیر کرده، نزد ابن زیاد آورد؛ وی هم دستور داد گردنش را زدند. پس از آن بود که «فلم یبق بالكوفه محتلم الا- خرج الی العسکر بالنخیله» (۲۱۵) به علاوه: عیدالله دسته‌های بیست نفره، سی نفره و پنجاه نفر را هر لحظه برای پیوستن به عمر بن سعد به کربلا می فرستاد. همچنین برای این که کسی از کوفه نگریزد، دستور داده بود تا همه‌ی راه‌ها را کنترل کنند تا مبادا افراد فراری به امام حسین علیه السلام بپیوندند (مخافه لان یلحق الحسین مغیثا له). میان عمر بن سعد و کوفه هم رسولانی را برای بردن و آوردن اخبار گذاشته بود تا هر لحظه خبرهای کربلا را به وی برسانند. (۲۱۶) آمار ابن اعثم از سپاهیان اعزامی به کربلا، ریزتر است. (۲۱۷) رقم سپاه کوفه را تا ۳۵ هزار نفر نوشته‌اند، (۲۱۸) که ممکن است بسیاری از آنان از نیمه‌ی راه گریخته باشند. فرماندهان سپاه به طور عمده، از میان اشراف کوفه و مشایخ قبایل مختلف بودند که بنی امیه از روز نخست دل به تطمیع آنان بسته و با استفاده از ایشان، جمعیت قبایل را به دفاع از خود آماده می کردند ابن زیاد، مبالغ هنگفتی پول به اهل ریاست، یعنی همین اشراف داد: و وضع لأهل الریاسه العطاء و أعطاهم، و نادى فیهم ان یتهاؤا للخروج الی عمر بن سعد لیکونوا عوناً له فی قتل الحسین. (۲۱۹) برای اهل ریاست بخشش‌ها قرار داده و به آنان اطلاع دادند تا آماده خروج برای پیوستن به سپاه عمر بن سعد و کمک به او برای کشتن حسین باشند. این اشراف نقش مهمی در ایجاد انحراف در حرکت‌های انقلابی در تمام این دوران داشتند. لکشر کوفه به طور کامل در روز ششم محرم در کربلا حاضر بود. (۲۲۰). ۵۳. اما شیعیان کوفه چه کردند؟ این پرسشی است که تاکنون تحقیق جدی درباره‌ی آن صورت نگرفته است. طی پنج روز از زمانی که امام حسین علیه السلام به کربلا رسید تا روزی که لشکر عظیم کوفه - که شمارش بین ۲۲ تا ۲۸ هزار نفر می رسید - به کربلا رسید، شیعیان در یک حالت بی تصمیمی مانده، و تشکل لازم را برای

تصمیم‌گیری متمرکز نداشتند. این همان مشکلی بود که در زمان حضور مسلم بن عقیل در کوفه هم داشتند. ترس از شمشیر عبیدالله هم که بی‌امان افراد مظنون را به قتل می‌رساند، آنان را خانه‌نشین کرده و تنها در این اندیشه بودند که اولاً جان خود را از تهدید حکومت در امان بدانند و ثانیاً آن که به زور مجبور نشوند در سپاه کوفه حاضر شده، در کربلا برابر امام حسین علیه‌السلام قرار گیرند. شمار زیادی از کسانی که در شرایط عادی می‌توانستند در سپاه امام باشند، به اجبار در سپاه کوفه حاضر شدند، تلاش آنان این بود تا از این (صفحه ۹۷) سپاه فاصله گرفته بگریزند. به همین دلیل همراه سپاه از کوفه بیرون آمده و در طول مسیر می‌گریختند: و كان الرجل يبعث في الف، فلا يصل الا في ثلاثمائة و اربعمائة اقل من ذلك، كراهة منهم لهذا الوجه. گاه يك فرمانده با هزار نفر اعزام می‌شد، اما تنها با سیصد، چهارصد یا کمتر از آن به کربلا می‌رسید؛ چرا که مایل به آمدن به این جنگ نبود. (۲۲۱) هرثمه بن سلیم که از شیعیان علی بن ابی‌طالب بوده، از کسانی بود که به کربلا آمد و از آنجا گریخت. وی در این باره یادآور شد که وقتی در مسیر صفین با امام علی علیه‌السلام در اینجا آمدند، حضرت مشتی از خاک کربلا برداشت و فرمود: واهل لک یا ترهبا! لیحشرن منک قوم یدخلون الجنة بغير حساب. وی می‌گوید: وقتی در سپاه کوفه به کربلا رسیدم، خدمت امام رفتم و ماجرا را تعریف کردم و گفتم اکنون نه می‌خواهم با تو باشم و نه علیه تو. حضرت فرمود: از اینجا بگریز و شاهد کشته شدن من مباش که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود مگر آن که خداوند او را در آتش خواهد سوزاند و من هم از آنجا گریختم. (۲۲۲) ۵۴. پیوستن برخی از شیعیان تک تک در روزهای آخر ادامه یافت. یکی از آنان عبدالله بن عمیر کلبی بود که مجاهد در جبهه‌های جنگ با کفار بود. وقتی دید عده‌ای در نخیلای کوفه آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه‌السلام می‌شوند، گفت: من علاقمند بودم در جهاد با مشرکین شرکت کنم؛ اما اکنون احساس می‌کنم نبرد با کسانی که به جنگ حسین فرزند فاطمه می‌روند، اولی است. آن‌گاه به خانه آمد و این مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسرش از سخن وی استقبال کرد و گفت: درست دریافته‌ای؛ من هم با تو می‌آیم. ایندو شبانه از کوفه خارج شده به امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند (فخرج بها لیلای حتی أتت حسینا فاقام معه). (۲۲۳) حبیب بن مظاهر از شیعیان برجسته‌ی کوفه بود که در همین ایام به امام حسین علیه‌السلام پیوست. وی کوشید تا شماری از طایفه‌ی بنی‌اسد را که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند به امام حسین علیه‌السلام ملحق سازد؛ آنان را راضی کرد؛ اما سپاه ابن‌زیاد از راه رسید و مانع شد. (۲۲۴) نمونه‌ی دیگر مسلم بن عوسجه بود که وی نیز از شیعیان (صفحه ۹۸) مقیم کوفه بود که به امام حسین علیه‌السلام پیوست. این نشان می‌داد اگر شیعیان کوفه اراده می‌کردند، می‌توانستند به امام بپیوندند. حتی شماری از آنان با سپاه کوفه به کربلا آمدند و در آنجا به امام حسین علیه‌السلام پیوستند. عمار بن ابی‌سلامه‌ی دالانی کوشید تا در نخیله عبیدالله را ترور کند؛ نتوانست. پس از آن به سرعت گریخت تا به امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. در راه با سپاه زحر بن قیس که به کربلا می‌رفت، برخورد کرد. در آنجا با رشادت جنگیده و در حال جنگ به کربلا رفته، به امام حسین علیه‌السلام پیوست. (۲۲۵) ۵۵. از روز هفتم محرم، بر اساس فرمانی که عبیدالله فرستاد، قرار شد تا میان سپاه امام و آب فرات فاصله انداخته شود. یعنی آنها حق استفاده از آب را نداشته باشند. نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد این بود: حل بین حسین و أصحابه و بین الماء فلا یدوقوا منمه قطرة، کما صنع بالتقی الزکی المظلوم. همان طور که اجازه‌ی استفاده از آب به عثمان داده نشد، اجازه‌ی استفاده از آب را به حسین و یارانش ندهید. (۲۲۶) در خبر بلاذری افزوده شده است: این اقدام، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه‌السلام بوده است. در نقل صدوق آمده است: و حل بین الماء و بینة کما حیل بنی عثمان و بین الماء یوم الدار. (۲۲۷) تلاقی کردن این اقدام با اقدام محاصره کنندگان عثمان برای نرساندن آب، بسیار ناجوانمردانه بود؛ زیرا در آن روز، تنها کسی که کوشید تا مردم را قانع کند تا آب به عثمان بدهند، امام علی علیه‌السلام بود. به هر روی، به گزارش ابن‌اعثم، عمرسعد، سختگیری را آغاز کرده، عمرو بن حجاج را که خود از کسانی بود که به امام نامه نوشته بود، همراه پانصد نفر در کناره‌ی شریعیه‌ی فرات مستقر کرد. (۲۲۸) روز هشتم محرم، آب در اختیار کاروان امام حسین علیه‌السلام نبود و آنچه از پیش داشتند، استفاده می‌کردند. خبری در مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی آمده است که بر اساس آن امام پشت

خیمه حفره‌ای کند که قدری آب در آن آشکار شد، اما آن نیز اندکی بعد تمام شد. (۲۲۹) در خبر دیگری آمده است که ابن‌زیاد ضمن نامه‌ای به عمر بن سعد نوشت: «شنیده‌ام که حسین و اصحابش (صفحه ۹۹) دسترسی به آب داشته، چاه‌هایی کنده‌اند. هنگامی که نامه به دست رسید، آنها را حتی‌الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه‌ی بهره‌برداری از آب فرات را به آنان نده.» (۲۳۰) این نامه اشاره به کندن چاه توسط امام حسین علیه‌السلام دارد که ظاهراً سودی در بر نداشته است. روز نهم که تشنگی اصحاب کاروان جدی شد، امام یک سپاه پنجاه نفری را با بیست ظرف آب به فرماندهی عباس بن علی برادرش و نیز نافع بن هلال فرستاد تا لشکر عمرو بن حجاج را کنار زده، قدری آب بیاورند. زمانی که این گروه در برابر شریعه‌ی فرات رسیدند، عمرو بن حجاج جلوی آنان ایستاد. نافع جلو رفت؛ عمرو پرسید: برای چه آمده‌اید؟ گفت: از آب استفاده کنیم. عمرو پاسخ داد: تو می‌توانی. نافع گفت: أفأشرب و الحسین عطشان؟ پس از آن افراد وارد شریعه شدند و وقتی عمرو با سپاهش جلو آمد، با آنان درگیر شدند و به هر روی توانستند ظرف‌های خود را از آب پر کنند. (۲۳۱). ۵۶. گفتگوهای چندی میان امام حسین علیه‌السلام و عمر بن سعد در این روزها صورت گرفت. امام در صحبت‌ها، روی مسأله‌ی بازگشت تکیه داشت و بر آن بود تا وضعیت به گونه‌ای درآید که عجلتا بتواند از حیطه‌ی قدرت ابن‌زیاد خارج شود. در منابع، درباره‌ی محل پیشنهادی امام برای بازگشت. مطالب مختلفی آمده است. تقریباً در همه‌ی منابع کهن این خبر یا به عبارت بهتر شایعه آمده است که امام فرمود: یا اجازه دهید به جایی که از آنجا آمده‌ام بازگردم. یا آن که نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم. یا آن که به یکی از نقاط مرزی دنیا اسلام بروم و همانند یکی از مرزبانان باشم. (۲۳۲) با این همه بلاذری این خبر را نیز آورده است که: یقال: انه لم یسأله الا أن یشخص الی المدینه فقط. (۲۳۳) او فقط درخواست بازگشت به مدینه را داشت. چنان که عقبه بن سمرعان می‌گوید: من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق، تا وقت کشته شدن او همراهش بودم. (صفحه ۱۰۰) هیچ کلمه‌ای نگفت جز آن که شنیدم. به خدا سوگند که آنچه میان مردم شهرت دارد، و گمان می‌برند که حسین علیه‌السلام گفته است «اجازه دهید نزد یزید رفته دست در دست او بگذارم، یا به یکی از نقاط مرزی بروم» اشتباه میکنند؛ او چنین چیزی را نگفت، تنها چیزی که می‌گفت این بود: فلاذهب فی هذه الأرض العریضه، حتی نظر ما بصیر أمر الناس. (۲۳۴) در طبری متن نامه‌ای از عمر بن سعد آمده که سه درخواست بالا از زبان امام حسین علیه‌السلام در آن مطرح شده و ابن‌زیاد هم ابتدا می‌پذیرد، اما با اصرار شمر آن را رد می‌کند. (۲۳۵) بیم آن می‌رود که عمر بن سعد که به هر روی قصد داشت جنگ صورت نگیرد، خود این سه پیشنهاد را در تحلیل پیشنهاد اصلی امام در این نامه آورده باشد و از همین جا خبر در منابع به صورت بالا آمده باشد؛ آنچه مسلم است این که امام با توجه به وضعیتی که برای ایشان و کاروان تا آخر پیش آمد، نمی‌تواند چنین پیشنهادی را مطرح کرده باشد. ملاقات‌هایی نیز میان امام حسین علیه‌السلام و عمر بن سعد صورت گرفت که رقم آنها را سه یا چهار بار نوشته‌اند. (۲۳۶) شاید وقتی خبر این گفتگوهای خصوصی به ابن‌زیاد رسید: او به وی نوشت: من تو را برای منادمه (ندیم) با حسین فرستاده‌ام. (۲۳۷) یک گفتگوی شبانه میان این دو نفر در وسط سپاه دو طرف بدون حضور شخص ثالث صورت گرفت که کسی از محتوای آن آگاه نشد؛ گرچه حدس‌هایی زده می‌شد که در منابع تاریخی منعکس شده است. (۲۳۸) این حدس‌ها چنین است که امام از عمر بن سعد خواسته تا هر دو سپاه را رها کنند و نزد یزید بروند! اما عمر بن سعد گفته است که ابن‌زیاد خانه‌ام را منهدم می‌کند و املاکم را می‌گیرد. ابن‌اثعم گزارش تفصیلی‌تری آورده که در نهایت عمر بن سعد در خوست امام را در عدم جنگ با او نمی‌پذیرد و امام هم او را نفرین می‌کند. (۲۳۹). ۵۷. عمر بن سعد، بار دیگر خواسته‌ی امام را به ابن‌زیاد منعکس کرد؛ شاید پیشنهادهایی هم از خودش بر آن افزوده باشد. از جمله آن که حسین حاضر است نزد (صفحه ۱۰۱) یزید برود و با او بیعت کند یا به یکی از مرزها برود. متن نامه‌ی وی در منابع نقل شده و این که پس از طرح پیشنهادها نوشت: هذا لکم رضا و للامه صلاح. (۲۴۰) ابن‌زیاد در حال پذیرفتن آن بود که شمر رأی او را زد و گفت: اگر حسین بن علی از اینجا برود، به دست آوردن او دشوار است. (۲۴۱) ابن‌زیاد سخن او را پذیرفت و شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی را نزد عمر بن سعد فرستاد تا به حسین بن علی

علیه‌السلام بگوید: تنها راه، پذیرفتن حکم و فرمان ابن‌زیاد است. امام حسین علیه‌السلام از این سخن برآشفت و فرمود: آنزل علی حکم ابن‌الزانیة؟ لا والله لا أفعل، الموت دون ذلك و أحملي (۲۴۲) ابن‌زیاد، به شمر گفت: اگر عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. متن نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. متن نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد این بود: تو نفرستادم تا در جنگ با حسین تغل و رزی و عافیت جو باشی و شفاعت گر او نزد من. اگر حسین و یارانش حکم مرا می‌پذیرند، آنان را تسلیم شده نزد من بفرست و گرنه با آنان بجنگ تا ایشان را بکشی که مستحق کشتن هستند. وقتی حسین را کشتی، اسبان را بر جسد او بران. اگر مایل نیستی، بگذار شمر فرماندهی سپاه را بکند. (۲۴۳)

به هر روی، نقش شمر در بازگرداندن عقیده‌ی ابن‌زیاد مورد تأیید همه‌ی منابع است. تساهل عمر بن سعد در جنگ با امام، سبب برآشفتن ابن‌زیاد شده و مرتب پیام برای شروع جنگ می‌فرستاد. ۵۸. پیغام‌های مکرر عبیدالله بن زیاد به ابن‌سعد، همراه با آمدن شمر و آماده بودن وی برای فرماندهی، عمر بن سعد را بر آن داشت تا تصمیم به آغاز جنگ بگیرد. شمر عصر روز پنج‌شنبه نهم محرم وارد کربلا می‌شود (برخی جمعه را نهم محرم می‌دانند) و آخرین پیام ابن‌زیاد را به عمر بن سعد داد. (۲۴۴) عمر بن سعد، شمر را به خاطر این اقدامش که رأی ابن‌زیاد را زده، سرزنش کرد و گفت: لا یستسلم والله الحسین، به خدا سوگند حسین تسلیم نخواهد شد و حتما جنگ صورت خواهد گرفت. نه خیر! (صفحه ۱۰۲) من فرماندهی می‌کنم و تو فرمانده نیروهای پیاده باش.

(۲۴۵) عمر بن سعد پیغام ابن‌زیاد را برای تسلیم محض شدن به امام حسین علیه‌السلام فرستاد و حضرت فرمود: و الله لا أضع یدی فی ید ابن‌مرجانة ابدا. (۲۴۶). ۵۹. شمر از طایفه‌ی بنی‌کلاب بود؛ دوست او عبدالله بن ابی‌محل، فرزند برادر ام‌البینین (دختر حزام بن ربیع‌ی کلابی) همسر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و مادر عباس و برادرانش بود. اینان در وقت حرکت به سوی کربلا، امان‌نامه‌ای برای عباس و برادران وی عبدالله، جعفر و عثمان گرفتند. این امان‌نامه را یکی از موالی وی با نام کزمان به کربلا برد؛ اما جوانان در مقابل امان‌نامه پاسخ دادند: لا حاجة لنا فی أمانکم، امان الله خیر من امان ابن‌سمیة. (۲۴۷) در نقلی دیگر آمده است که خود شمر امان‌نامه را به کربلا آورد و چهار برادر پاسخ دادند: لعنک الله و لعن أمانک، أتؤمننا و ابن‌بنت رسول الله لا أمان له. (۲۴۸) خدا تو را و امان تو را لعنت کند و آیا تو به ما امان می‌دهی و پسر دختر رسول خدا امان نداشته باشد؟ ۶۰. ابن‌زیاد، مرتب افرادی را به کربلا اعزام می‌کرد تا عمر بن سعد را وادار به شروع جنگ کنند. و ابن‌سعد که فشار و تهدید ابن‌زیاد را جدی دید، عصر عاشورا، دستور حمله داد. امام که کنار خیمه‌اش به شمشیرش تکیه داده بود، صدای همه‌همه و هجوم را شنید. از برادرش عباس خواست تا خبری بیاورد. عباس خبر آورد که ابن‌سعد می‌گوید: یا باید تسلیم حکم ابن‌زیاد شوید یا آماده‌ی کارزار باشید. امام از برادرش خواست تا از آنان بخواهد، امشب را به آنان مهلت دهند. (۲۴۹) ابن‌سعد سپاه کوفه را با فریاد یا خلیل الله! ارکبی؛ ای سپاه خدا سوار شوید! پس از نماز عصر به نبرد فراخواند. ملاقات عباس با دشمن همراه بیست نفر از سپاهیان امام از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر صورت گرفت. شخصی به زهیر گفت: تو عثمانی مذهب بودی؟ زهیر گفت: البته من نامه ننوشتم، اما وقتی دیدم، شما به او خیانت کرده، نقض عهد (صفحه ۱۰۳) نموده و میل به دنیا پیدا کردید، وظیفه‌ی خود دانستم از او حمایت کنم و در حزب او قرار گیرم تا حقی را که شما از رسول‌الله ضایع کرده‌اید، حفظ کنم. (۲۵۰) حبیب بن مظاهر هم در این لحظه با کوفیان سخن گفت: بد مردمانی هستند کسانی که ذریه‌ی پیامبرشان را بکشند؛ و عباد و شب‌زنده‌داران این شهر را به قتل برسانند. تأخیر جنگ از آن شب، از سوی امام حسین علیه‌السلام به این هدف بود تا فرصتی برای عبادت داشته باشند: لعنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره، فهو یلعن انی قد کنت احب الصلاة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار. (۲۵۱) در اینجا باز روایت ابن‌اعثم افزوده‌ی دیگری دارد که متناسب با اخباری است که پیش از آن هم نقل کرده و آن این که لحظه‌ای که امام کنار خیمه نشسته و به شمشیرش تکیه داد بود، اندکی به خواب فرورفت؛ و وقتی بیدار شد، خطاب به زینب علیها‌السلام که او را از خواب بیدار کرد و خبر همه‌همه‌ی دشمن را به او داده بود، فرمود: یا اختاه! رأیت جدی فی المنام و ابی علیا و فاطمة امی، و أخی الحسن علیهم‌السلام، فقالوا: یا حسین! انک رائج الینا

عن قریب. (۲۵۲) در روایتی هم کلینی آورده است که در روز تاسوعا بود که ابن‌زیاد کاملاً مطمئن شد که از عراق هیچ نیروی کمکی به امام حسین علیه‌السلام نخواهد رسید. (۲۵۳) تاسوعا روز پنج‌شنبه بوده است. (۲۵۴) و بدون تردید همان طور که در بسیاری از منابع آمده، روز عاشورا روز جمعه. (۲۵۵). ۶۱. شب عاشورا، امام حسین علیه‌السلام اصحاب و افراد خاندانش را گرد آورد. حمد و ثنای الهی گفت و از این که خداوند نبوت را در میان خاندان او قرار داده، خدای را سپاس گفت. آن‌گاه به حاضران فرمود: فردا جنگ خواهد شد؛ شما از ناحیه‌ی من آزادید تا از تاریکی شب استفاده کرده، این محل را ترک کنید. دشمن در پی من است؛ اگر مرا در اختیار داشته باشد، به شما کاری ندارد. اهل بیت پاسخ دادند: لا أبقانا الله بعدك، لا والله، لا نفارقك حتی یصینا ما أصابك. و اصحاب نیز همان پاسخ را دادند؛ امام آنان را (صفحه ۱۰۴) دعا کرده از خداوند خواست تا بهشت را به ایشان پاداش دهد. (۲۵۶) آزاد کردن افراد به خاطر بیعتی بود که با امام کرده بودند و حضرت بیعت را از آنان برداشت: انتم من بیعتی فی حل. و لیس منی ذمام. (۲۵۷) در این شب، مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی و دیگر یاران، سخن گفتند. مسلم گفت: آن قدر با تو می‌مانم که نیزه‌ام در سینه‌ی آنان بشکند؛ تا شمشیر در دست دارم می‌جنگم؛ و اگر شمشیر نداشتم با سنگ از تو دفاع خواهم کرد تا بمیرم (۲۵۸) سعید حنفی گفت که دوست دارد هفتاد بار زنده شود و بمیرد و همچنان از امامش دفاع کند. زهیر گفت: به خدا دوست دارم کشته شوم، باز زنده شوم، باز کشته شوم تا آن که هزار نفر را به قتل برسانم تا آن که خداوند با این کشتن من، از تو و جوانان خاندانت دفاع کند. (۲۵۹) از اهل بیت، عباس (۲۶۰) و سپس دیگران سخن گفتند (۲۶۱) این محفل نزدیک شب، درست پس از بازگشت سپاه کوفه بود. (۲۶۲) امام حسین علیه‌السلام در همین خطابه به جمع اصحاب و اهل بیت فرمود: روی زمین خاندانی بهتر از خاندان خود و یارانی بهتر از یارانش نمی‌شناسد. (۲۶۳). ۶۲. در آن شب مسائل دیگری نیز رخ داد. امام از کسانی که بدهی دارند، خواستند تا همراه ایشان نجات‌یابند. (۲۶۴) ضحاک بن عبدالله مشرقی و مالک بن نضر آمدند و گفتند بدهی دارند و عیالوارند. امام بیعت خود را از آنان برداشت و ایشان رفتند. (۲۶۵) در همین حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر دادند که فرزندان توسط دیلمی‌ها اسیر شده، بیا برویم تا او را با پول آزاد کنیم. امام او را حلال کرد، اما حاضر به جدا شدن از امام نشد. امام پنج لباس خوب به او داد تا به پسرش دهد تا بفروشد و برادرش را آزاد کند. (۲۶۶) یک خبر از صدوق حکایت از آن دارد که شب عاشورا، علی‌اکبر همراه با (صفحه ۱۰۵) شماری از اصحاب به شط فرات رفته و آب آوردند. پس از آن امام به اصحاب فرمود: قوموا، فاشروبا من الماء یکن آخر زادکم، و توضاوا و اغسلوا ثیابکم لتکون اکفانکم. (۲۶۷) گویا این خبر در منابع دیگر نیامده است. ایضا در این شب، زینب علیها‌السلام در حالی که مشغول تیماری امام سجاد علیه‌السلام بود، با شنیدن شعری از امام حسین علیه‌السلام که اشاره به کشته شدنش داشت، برآشفته و بر سر و صورت زد و غش کرد. امام با پاشیدن آب بر سر و صورت خواهر، وی را به هوش آورد؛ آنگاه از او خواست تا اجازه ندهد شیطان، صبر و بردباری او را از میان ببرد (یا اخیه! لا یذهبن حلمک الشیطان). (۲۶۸) آنگاه فرمود: اسوه‌ی هر مسلمانی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله است. پس از آن هم از زینب علیها‌السلام خواست تا پس از وی گریبان پاره نکند و فریاد نکشد. امام سجاد علیه‌السلام راوی این خبر می‌افزاید: آنگاه پدرم، عمه‌ام را باز کنار من نشانند و به سراغ اصحابش رفت. (۲۶۹) ۶۳. در شب عاشورا، اصحاب، خیمه‌ها را نزدیک به هم کرده و طناب خیمه‌ها را به گونه‌ای از یکدیگر عبور دادند که رفت و آمد بین خیمه‌ها دشوار باشد. (أمر باطناب البیوت، فقرنت حتی دخل بعضها فی بعض، و جعلوها وراء ظهورهم لتکون الحرب من وجه واحد) (۲۷۰) این بدان دلیل بود که از یک طرف با دشمن دیگری باشند. خیمه‌ها به گونه‌ای ترتیب یافته که به صورت یک نعل اسب در آمد و شیعیان از پشت سر و چپ و راست ایمن بوده و تنها از روبرو با دشمن مواجه بودند. پس از آن، وقتی نیمه شب شد، همه به شب زنده‌داری پرداخته مشغول نماز شدند و تسبیح خدای را گفته، استغفار و تضرع به درگاه خدا می‌کردند: لما جن اللیل علی الحسین و أصحابه، قاموا اللیل کله یصلون، و یسبحون و یتستغفرون و یدعون و یتضرعون. (۲۷۱) صدای استغفار و دعای اصحاب در برخی نقلها، به صدای زنبوران تشبیه شده که منطقه‌ای را پر کرده (صفحه ۱۰۶) باشد (و

لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد.) (۲۷۲) به علاوه، اطراف خیمه‌ها خندق ماندی نیز کنده شد (حفروه فی ساعه من اللیل، فجعلوه کالخدق) (۲۷۳) و چوب و غیره در آن ریختند تا صبح عاشورا آن را آتش زده و مانع ورود دشمن به سمت خیمه‌ها باشد. (۲۷۴) نیمه‌های شب، شمر (یا عزرة بن قیس) همراه گروهی از سپاهیان کوفه به برای تجسس و جمع‌آوری اطلاعات به نزدیکی خیمه‌گاه امام حسین علیه‌السلام آمدند. در این وقت امام حسین علیه‌السلام این آیه را خواند که کفار گمان نکنند اگر عمر طولانی به آنان دادیم، برایشان خوب است؛ این فقط برای آن است تا گناه‌شان زیادتر شود و عذابی دردناک در انتظار آنهاست. آن وقت یکی از افراد دشمن فریاد زد: ما طیب هستیم. و بریر بن حضیر فریاد زد: شما خبیث هستید.. شمر فریاد زد: به زودی کشته خواهی شد؛ بریر گفت: اباالموت تخوفنی؟ و الله أن الموت احب الینا من الحیاء معکم (۲۷۵) آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند که مرگ برای من دوست داشتنی‌تر از زندگی با شماست. ۶۴. به نوشته‌ی برخی از مورخان، شب یا صبح (یا شب تا صبح) عاشورا، بیست تا سی نفر از سپاه کوفه به امام حسین علیه‌السلام پیوستند. این خبر در الاماره والسیاسه (۲۷۶) و برخی منابع دیگر سی نفر گزارش شده است. (۲۷۷) در آن شب، ابتدا امام حسین علیه‌السلام و سپس برخی از اصحاب خود را نظیف کرده و غسل شهادت کردند. بریر بن حضیر به مزاح با عبدالرحمان بن عبدالربه (یا حبیب بن مظاهر) پرداخت؛ وقتی عبدالرحمان گفت: اکنون وقت شوخی نیست؛ بریر گفت: اطرافیانم آگاهند که من نه در جوانی و نه پیری، در پی باطل نبوده‌ام؛ اما اکنون آگاهم که میان من و حور العین، تنها فرود آمدن شمشیر کوفیان فاصله است. دلم می‌خواهد هر چه زودتر شمشیر اینان بر من فرود آید. (۲۷۸) صبح (صفحه ۱۰۷) روز عاشورا - روز جمعه - ابن سعد، پس از نماز صبح! سپاهیان‌ش را منظم کرد. ترکیب سپاه طایفه‌ای بود؛ یعنی هر قبیله‌ای، یک فرمانده داشت: مذحج و اسد (عبدالرحمان بن ابی‌سبره‌ی جعفی)، ربعیه و کنده (قیس بن اشعث قیس) تمیم و همدان (حر بن یزید که به امام حسین علیه‌السلام پیوست) و گروهی از ساکنان عمومی شهر کوفه که یکجا، یک فرمانده (عبدالله بن زهیر ازدی) داشتند. این ترکیب، به صورت نظامی، شامل نیروهای سمت چپ و راست و پیاده و سواره تحت فرماندهی افرادی مانند عمرو بن حجاج (راست)، شمر بن ذی‌الجوشن (چپ) عزرة بن قیس (سواره) و شبت بن ربعی (پیاده) قرار گرفتند. (۲۷۹) جمعا عدد آنان ۲۲ هزار نفر، نه کمتر و نه بیشتر (و القوم اثنان و عشرون الفا و لا یزیدون و لا ینقصون) بوده است. (۲۸۰) برخی تا ۲۸ هزار نفر هم نوشته‌اند. (۲۸۱) گذشت که تا ۳۵ هزار هم نوشته شده است. ۶۵. امام حسین علیه‌السلام در صبح عاشورا سپاهیان‌ش را مرتب کرد. درباره‌ی شمار آنان، میان مورخان قدیم اختلاف است. بلاذری می‌نویسد: آنها ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بودند. زهیر بن قین فرماندهی سمت راست و حبیب بن مظهر (یا: مظاهر) فرماندهی سمت چپ را برعهده داشت و پرچم هم در اختیار عباس بود و خانه‌ها - یعنی خیمه‌ها - پشت سر آنان. (۲۸۲) در جای دیگر می‌نویسد: آنان جمعا حدود یک صد مرد یا قریب به آن بودند: پنج نفر از نسل امام علی علیه‌السلام شانزده نفر هاشمی، و دو نفر هم از همیمانان بنی‌هاشم، یکی از طایفه‌ی سلیم و دیگری از کنانه بود. (۲۸۳) دینوری همان ارقام را درباره‌ی شمار کلی رزم‌آوران سپاه امام حسین علیه‌السلام آورده است (۲۸۴) پیش از آغاز نبرد، امام حسین علیه‌السلام دستور داد تا داخل خندقی را که اطراف خیمه‌ها کنده بودند، آتش بریزند تا دشمن نتواند از اطراف به خیمه‌ها و حرم امام حسین علیه‌السلام وارد شود. (۲۸۵) شمر که فرد بی‌حیای بود، به امام حسین علیه‌السلام گفت: برای ورود در آتش عجله داری! امام پاسخ (صفحه ۱۰۸) دادند. تو اولی‌تر به ورود در آتش هستی؟ در این وقت، مسلم بن عوسجه از امام خواست اجازه دهد، تیری به شمر بزند، اما امام فرمود: فانی اگره ان ابداهم. نمی‌خواهم آغازگر این جنگ باشم. (۲۸۶) در آغاز نبرد امام حسین علیه‌السلام سر بر آستان الهی بلند کرد و با دعای اللهم أنت ثقتی فی کل کرب، و رجایی فی کل شده و أنت لی فی کل امر نزل بی ثقه و أنت ولی کل نعمه و صاحب کل حصنه (۲۸۷) و جملاتی دیگر، (۲۸۸) به استقبال نبرد رفت. حضرت سوار بر اسب شده، قرآنی در پیش رو گرفت و پس از آن نبرد آغاز گردید. (۲۸۹) قبل از آنی که نبرد میان طرف آغاز شود، امام پس از نماز صبح، اصحابش را به تقوای الهی و صبر و جهاد، دعوت کرد. (۲۹۰) هنگامی که دو سپاه برابر هم قرار

گرفتند، امام از بریر بن حضیر همدانی خواست تا با دشمن سخن بگوید و با آنان احتجاج کند. بریر خطاب به کوفیان گفت: اکنون نسل محمد صلی الله علیه و آله در میان شماست؛ اینان ذریه، عترت، بنات و حرم پیامبرند. از آنان چه می‌خواهید؟ گفتند: تسلیم شدن بر حکم ابن‌زیاد. بریر گفت: آیا نمی‌پذیرید به همانجا که آمده‌اند، باز گردند؟ آیا فراموش کرده‌اید که با نامه‌های شما به اینجا آمده‌اند؟ آیا از آبی که یهود و نصارا و مجوس بهره می‌برند، آنان را منع می‌کنید؟ با ذریه‌ی پیامبران بد رفتار می‌کنید؛ خداوند روز قیامت شما را سیراب نکند. (۲۹۱) برخورد دشمن جز تمسخر و خنده چیزی نبود. (۲۹۲). ۶۷. پس از آن امام خود با کوفیان سخن گفت و فرمود: من پس از رسیدن نامه‌های شما که در آنها گفته بودید، سنت از میان رفته، نفاق برآمده و حدود تعطیل گشته است، به اینجا آمدم. از من خواستید بیایم و امت محمد صلی الله علیه و آله را اصلاح کنم. اکنون آمدم؛ آیا سزاوار است که خون مرا بریزید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شما نیستم؟ (صفحه ۱۰۹) آیا حمزه و عباس و جعفر عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیدند که فرمود: هذان سیدا شباب أهل الجنة؟ اگر من در این نقل تصدیق می‌کنید که چه هیچ، و گرنه از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و زید بن ارقم پرسید. شمر پاسخ داد: هو یعبدالله علی حرف. (۲۹۳) او به ظاهر خدای را پرستنده است. حبیب بن مظاهر به او پاسخ داد که: انی أراک تعبدالله علی سبعین حرف. در همین جا بود که حضرت برخی از کسانی را که نامه نوشته بودند. و در سپاه کوفه بوده و حتی رهبری و فرماندهی داشتند، صدا زد: آیا شما نبودید که نامه نوشتید؟ گفتند: خیر. قیس بن اشعث بن قیس گفت: آیا حکم ابن‌زیاد را نمی‌پذیری؟ حضرت فرمود: و الله لا أظعی بیدی اعطاء الذلیل و لا أفر فرار العیید. (۲۹۴) امام با گروه گروه از مردم و حتی برخی افراد سخن گفت و پاسخ آنان این بود: ما ندری ما تقول: نمی‌دانیم چه می‌گویی. (۲۹۵) متن کامل این سخنان در روایت ابومخنف و منابع دیگر آمده است. (۲۹۶) امام در این سخنان، بر آن بود تا برای کسانی که او را نمی‌شناختند، خود را معرفی کند و آنان را به تأمل در رفتار زشتشان برانگیزد (راجعوا انفسکم) و در واقع، به نوعی اتمام حجت کند. (۲۹۷) اهل حرم که سخنان آن حضرت را می‌شنیدند، همه به گریه افتادند و امام حسین علیه‌السلام برادرش عباس را فرستاد تا آنان را ساکت کند. این طولانی‌ترین سخنرانی امام برای کوفیان بود که امام همه‌ی جنبه‌های مربوط به حرکت خود، معرفی خویش و رفتار نادرست کوفیان را در آن باز نمود. اما پس از آن هم باز با سپاه کوفه سخن گفت. در این سخنان که در تحف العقول به صورت نامه و در برخی مآخذ دیگر به صورت سخنرانی صبح عاشورا - درست وقتی که دشمن آنان را به صورت حلقه‌ای در میان گرفته بود - درج شده، امام پس از حمله به کوفیان و بیان بی‌وفایی آنان، آن جمله معروف را دارد که می‌فرماید: ألا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین (صفحه ۱۱۰) اثنین: بین السله و الذله، و هیهات منا الذله. (۲۹۸) ابن‌زیاد یکی از دو چیز را از من می‌خواهد، یا مرگ یا ذلت؛ و دور باد که من پذیرای ذلت باشم. ابن‌عساکر خطبه‌ی کوتاه دیگری نیز از حضرت نقل کرده است که در آن، مردمان را از دنیاطلبی پرهیز داده فرمود: اگر بنا بود کسی در دنیا بماند، انبیای الهی می‌ماندند. اما خداوند دنیا را برای مصیبت و اهلش را برای فنا آفریده و بهترین توشه، تقوای الهی است. (۲۹۹). ۶۸. نصایح امام حسین علیه‌السلام تأثیر گسترده‌ای را که شاید مورد انتظار بود، نداشت؛ تنها کسانی مانند حر بن یزید ریاحی یا برخی دیگر که گفته‌اند صبح عاشورا به امام پیوستند، در پی این سخنان منقلب شدند. وقتی امام حسین علیه‌السلام سخنانش را تمام کرد و برگشت، فردی عمر نام از بنی‌تمیم، نخستین تیر را رها کرد که در ناحیه‌ی کتف امام به زره آن حضرت اصابت کرد و متوقف شد. (۳۰۰) امام که بی‌اعتنایی دشمن را دید، آماده‌ی کارزار شد. روشن بود که این جنگ نابرابر، به لحاظ ظاهری به نفع دشمن تمام خواهد شد. با این حال، دو چیز آغاز جنگ را به عقب می‌انداخت؛ یا به عبارتی شروع آن را دشوار می‌کرد. یکی این که کوفیان، حتی اگر تا آن زمان توجه نداشتند، بعد از خطابه‌ی امام، به اهمیت این نبرد پی برده و شروع کردن آن برایشان دشوار شده بود. دوم آن که اصولاً، جنگیدن با یک‌صد نفر، برای سپاهی با بیش از بیست هزار نیرو، کار دشواری به نظر نمی‌آمد که در آن عجله کنند. برای همین، وقتی زهیر بن قین، پس از امام حسین علیه‌السلام جلو رفت تا سخنرانی کند، هنوز

زمینه برای شنودن سخنانش بود؛ گرچه شمر به هر صورت، کوشید تا مانع ادامه‌ی سخن او شود. زهیر خطاب به کوفیان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه، بیشتر از فرزند سمیه سزاوار است تا کمک شود. اگر یاریش نمی‌کنید. رهایش کنید تا خود با یزید سخن بگوید؛ یزید بدون کشتن او هم از اطاعت شما راضی می‌شود. شمر تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو. زهیر گفت: شمر! تو را در قیامت به آتش جهنم بشارت می‌دهم. شمر پاسخ داد: خداوند (صفحه ۱۱۱) همین الان تو و اطرافیانت را خواهد کشت. (۳۰۱). ۶۹. ابومخنف با تفصیل بیشتری خطابه‌ی زهیر را نقل کرده است: (و نحن حتی الان اخوه و علی دین واحد و مله واحده، ما لم يقع بیننا و بینکم السیف، و أنتم للنصیحه منا أهل، فاذا وقع السیف، انقطعت العصمه، و کنا أمه و أنتم أمه) ما تا به امروز برادر و بر دین واحد و ملت واحدی بودیم؛ تا وقتی که شمشیر میان ما نیامده بود و شما اهلیت پذیرش نصیحت از سوی ما را داشتید؛ اما وقتی شمشیر آمد، پرده‌ها دریده خواهد شد؛ آن وقت شما امتی جدا و ما امتی جدا خواهیم بود. خداوند امروز ما را با ذریه‌ی پیامبرش در معرض آزمایش قرار داده تا ببیند ما و شما چه می‌کنیم. من شما را به نصرت آنان و خوار کردن عیدالله دعوت می‌کنم. پس از آن شرحی از برخورد خشونت‌آمیز امویان با کوفیان و از جمله کشتن حجر بن عدی و هانی و قطع کردن دست و پای شیعیان و به دار آویختن آنان بیان کرد. بخش نخست خطابه‌ی زهیر، یک تحلیل عالی و نهایی است از این که شیعه از پس از حادثه‌ی کربلا، از بدنه‌ی امت عثمانی مذهب جدا شد و در دایره‌ی اختلاف مذاهب، گروه جدایی را تشکیل داد. وقتی شمر زهیر را تهدید به مرگ کرد، زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی! مرگ برای من بهتر از زندگی با شماست. آنگاه باز خطاب به مردم گفت: شما نبایست فریب چنین فرد سبک‌سر جلفی را بخورید؛ بدانید که قاتلین حسین و ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌ای از شفاعت او نخواهند برد. آنگاه مردی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام زهیر را صدا زد و گفت: حسین می‌گوید برگرد، تو وظیفه‌ی خود را در نصیحت و ابلاغ ادا کردی. (۳۰۲) امام در آخرین لحظه، عمر بن سعد را صدا کرد. او از آمدن کراهت داشت؛ اما بالاخره آمد. امام فرمود: آیا برای رسیدن به ملک ری با من می‌جنگی؟ بدان که بعد از من در دنیا و آخرت خوش و راحتی نخواهی دید و بد روزهایی در انتظار توست. (۳۰۳). ۷۰. زمانی که صفوف هر دو سپاه در برابر هم قرار گرفت، برای بسیاری تازه این (صفحه ۱۱۲) اطمینان حاصل شد که جنگ واقع خواهد شد. تا این زمان، مثنی از کوفیان بر این باور بودند که بالاخره صلح خواهد شد؛ اما اکنون شاهد آن بودند که تا دقایقی دیگر نبرد رخ خواهد داد و طبعاً بر اساس قدرت سپاه عیدالله، حسین بن علی و همراهانش کشته خواهند شد. در اینجا بود که حر بن یزید ریاحی که در شمار این افراد بود، گرفتار یک بحران روحی میان گروهش به امام حسین علیه‌السلام از یک سو، و آلت دست شدن برای دولت اموی و چهره‌های پستی مانند ابن زیاد و شمر از سوی دیگر شد. وی که بزرگترین گناه را تا این زمان مرتکب شده و امام حسین علیه‌السلام و سپاهش را به این وادی کشانده بود، اکنون که می‌دید جنگ در حال رخ دادن است، از کرده‌ی خویش پشیمان گشت. وی پس از شنیدن خطابه‌ی امام حسین علیه‌السلام نزد عمر بن سعد آمد و گفت: (آیا واقعا قصد جنگ با این مرد را داری؟) (۳۰۴) آیا هیچ یک از پیشنهادهای وی را نمی‌پذیرید؟ عمر سعد گفت: اگر تصمیم با من بود، آری. حر پاسخ داد، سبحان الله! چه قدر دشوار است که حسین این مطالب را بگوید و شما از پذیرش آن ابا کنید. پس از آن به سوی امام حسین علیه‌السلام رفت. (۳۰۵) حر به عمر سعد گفت: اگر چنین پیشنهادهایی را ترک و دیلم - که در آن زمان کافر بودند - می‌دادند، شما حق نداشتید آن را نپذیرید. (۳۰۶) وقتی حر نزد امام رسید، پرسید: من همان کسی هستم که آن کارها را کردم؛ اکنون آمده‌ام جانم را در راه شما بدهم. آیا به عقیده‌ی شما راه توبه باز است؟ (و قد أتیتک مواسیا لک بنفسی، افتری ذلک لی توبه مما کان منی؟) امام فرمود: نعم، انها لک توبه، فابشر، فانت حر فی الدنیا و أنت حر فی الاخره ان شاء الله). (۳۰۷) حر چنان به سوی امام آمد که کوفیان گمان کردند برای جنگ می‌رود؛ اما وقتی به این سوی رسید، متواضعانه در کنار امام قرار گرفت. (۳۰۸) تصور حر، همان گونه که خود به امام اظهار کرد، بر این بود که در برخی از امور، از این قوم - یعنی حکام اموی - اطاعت می‌کنم، به گونه‌ای که از طاعت خارج نشده باشم. آنان نیز یکی از پیشنهادهای حسین را خواهند پذیرفت. به

(صفحه ۱۱۳) خدا سوگند اگر می‌دانستم که نمی‌پذیرند، اصلاً دست به این کارها نمی‌زدم. (۳۰۹) خبر ابن‌اعثم چنان است که حر پس از فریاد استغاثه‌ی امام حسین علیه‌السلام به این سوی آمده است؛ زمانی که امام فریاد زد: «أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟» (۳۱۰) حر پس از آن که به امام حسین علیه‌السلام پیوست، مردم کوفه را مورد عتاب قرار داده گفت: «مادرتان در عزایتان بگریید. آیا حسین را دعوت می‌کنید؛ و وقتی آمد او را اسیر می‌گردانید و اجازه‌ی خوردن آب فرات را که یهود و نصارا و مجوس و حتی حیوانات می‌خورند، از او و خاندانش می‌گیرید؟ در حق بقایای خاندان محمد بسیار بد می‌کنید. اجازه دهید این مرد به زمین خدا (در هر کجا که هست) برود. آیا شما مؤمن نیستید؟ آیا نبوت محمد صلی الله علیه و آله را قبول ندارید؟ آیا یقین به معاد ندارید؟ در این وقت، پیاده‌ی دشمن تیر به سوی او انداختند و او نزد امام بازگشت. (۳۱۱) در برخی از مآخذ داستانی از فرزند حر سخن به میان آمده که به جنگ دشمن رفت و هفتاد تن را کشت، که بی‌اساس است. به جز حر، دو برادر که از خوارج بودند با نام‌ها سعد بن حارث و ابوالحوتوف برادرش، با شنیدن ناله‌ی فرزندان حسین علیه‌السلام به سربازان ابن‌زیاد یورش برد و با کشتن سه نفر از آنان، خود کشته شدند. (۳۱۲) از شخصی با نام ابوالشعنا نیز یاد شده است که همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و در آنجا به امام حسین علیه‌السلام پیوست (۳۱۳). ۷۱. عمر بن سعد با انداختن نخستین تیر، رسماً جنگ را آغاز کرد و گفت: نزد عییدالله شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (۳۱۴) عمر بن سعد خطاب به کوفیان گفت: منتظر چه هستید، اینان یک لقمه برای شما هستند. (۳۱۵) زمانی که عمر بن سعد تیر انداخت. دیگر سپاه ابن‌زیاد شروع به تیراندازی کردند. (فلما رمی عمر، ارتمی الناس) (۳۱۶) به گزارش ابن‌اعثم، باران تیر (واقبلت السهام كأنها المطر) از سوی کوفیان به سوی اصحاب امام حسین علیه‌السلام شدت گرفت و امام فرمود: اینها نماینده‌ی این قوم به سوی شماست؛ برای مرگی که چاره‌ای از پذیرش آن نیست، آماده باشید. پس از آن دو گروه بر یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را به طور دسته جمعی با یکدیگر جنگیدند، به طوری که بنا به برخی اخبار پنجاه و اندی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند. در این وقت، امام دستی به محاسنش کشید و فرمود: غضب خدا... بر کسانی که متحد بر کشتن فرزند دختر پیامبرشان شدند، شدید خواهد بود. به خدا سوگند که تسلیم آنان نخواهم شد تا با محاسنی خونی خدا را ملاقات کنم) (والله ما أجتهم الی شیء مما یریدونه أبدا حتی ألقى الله و أنا مخضب بدمی.) (۳۱۷) بلاذری می‌گوید که امام سوار بر اسبش، قرآنی پیش روی خود نهاده بود و همین خشم دشمن را بیشتر برمی‌انگیخت. در این وقت، عمر بن سعد، حصین بن نمیر تمیمی را همراه پانصد نفر تیرانداز به سوی امام حسین علیه‌السلام فرستاد. تیراندازی اینان سبب شد که همه‌ی اسبان سپاه امام کشته شدند و نیروهای امام پیاده گشتند. (۳۱۸). در این حمله، بسیاری از اصحاب با تیرهایی که بر بدنشان فرود آمد، به شهادت رسیده یا زخمی شدند. (فما بقی واحد من أصحاب الحسین الا أصاب من رمیهم سهم). (۳۱۹) ابن شهر آشوب اسامی شهدایی را که در حمله‌ی نخست دشمن به شهادت رسیدند، فهرست‌وار آورده است. این افراد جمعا ۲۸ نفر از اصحاب و ده نفر از موالی امام حسین علیه‌السلام و پدرشان امام علی علیه‌السلام بود که در مجموع ۳۸ نفر می‌شدند (۳۲۰) اینها افرادی هستند که اساساً فرصت نبرد تن به تن پیدا نکرده و در تیراندازی نخست کوفیان به شهادت رسیدند. دیدیم که ابن‌اعثم شمار آنان را بیش از پنجاه نفر یاد کرده است. (۳۲۱). ۷۲. با شهادت پنجاه نفر در یک حمله دسته‌جمعی، شمار اندکی از یاران امام (صفحه ۱۱۵) حسین علیه‌السلام باقی ماندند؛ کسانی که به نوعی مبارزه‌ی تن به تن با سپاه ابن‌زیاد داشتند. از آن جمله، عبدالله بن عمیر کلبی است که در برابر مبارزه‌ی خواهی یسار از موالی زیاد بن ابیه، پس از کسب اجازه از امام حسین علیه‌السلام عازم میدان شد. در همان حال همسرش او را تحریک به جنگ می‌کرد و خطاب به او گفت: قاتل بآبی و امی عن الحسین ذریه محمد. (۳۲۲) در واقع، اول حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر قصد رفتن به مبارزه را داشتند که امام اجازه نداد و پس از آن که عبدالله بن عمیر اجازه خواست، امام اجازه رفتن به میدان را به وی داد. وقتی در این نبرد یاسر را کشت، سالم از موالی عییدالله به میدان آمد که به رغم آن که انگشتان عبدالله کلبی در برابر شمشیر سالم افتاد، اعتنا نکرده، او را نیز کشت و در

میان میدان شروع به رجزخوانی کرد. زنش هم عمودی در دست گرفته به تحریض او می‌پرداخت و می‌گفت: قاتل دون الطیبین ذریه محمد و امام به همسر او دستور داد تا باز گردد و در عین حال آن‌ها را دعا کرد. (۳۲۳) یسار و سالم، نخستین کشتگان سپاه ابن زیاد بودند. خبر عبدالله بن عمیر به صورتی که گذشت، خبری معتبر می‌نماید. ابن اعثم، از وهب بن عبدالله بن عمیر به عمیر کلبی یاد کرده که همراه مادر و همسرش در کربلا بوده است. صورت نقل ابن اعثم، طبق معمول حماسی تر و طبعاً غیر قابل قبول تر است. وهب به میدان می‌رود، می‌جنگد و برمی‌گردد و به مادر می‌گوید: آیا از من راضی شدی؟ مادر می‌گوید: لا، ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین. او می‌جنگد تا آن که ابتدا دست راست و سپس دست چپش قطع می‌شود و بعد کشته می‌شود. (۳۲۴) طبعاً نباید این شخص کسی جز عبدالله بن عمیر کلبی باشد که خبر او در منابع معتبر آمده است. در امالی صدوق از وهب بن وهب یاد می‌شود که خود و مادرش نصرانی بودند و به دست امام حسین علیه‌السلام مسلمان شدند و به کربلا آمدند. (۳۲۵) این نیز همان شخص است و خبر یاد شده به این صورت چندان قابل اعتماد (صفحه ۱۱۶) نیست. تلفیقی از این دو خبر را خوارزمی آورده است. (۳۲۶) گفتنی است که عبدالله بن عمیر پس از کشتن یسار و سالم، سالم می‌ماند تا در حمله‌ی بعدی به شهادت می‌رسد که خبر وی را خواهیم آورد. پس از آن ابوالشعنا یزید بن زیاد کندی که همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد و به امام پیوسته بود، عازم نبرد شد. وی زمانی که مشاهده کرد دشمن همه‌ی پیشنهادهای امام را رد می‌کند (حین ردوا ما سأل) به آن حضرت پیوست. وی که تیرانداز ماهری بود، هشت تیر انداخت و پنج نفر را کشت. (۳۲۷) ابومخنف از تیراندازی‌های گسترده‌ی او و مهارتش یاد کرده می‌نویسد: صد تیر انداخت که پنج تایی آن خطا نرفت. امام حسین علیه‌السلام او را دعا کردند. خودش گفت حتماً پنج نفر را کشته است. ابومخنف می‌افزاید: و کان فی أول من قتل. (۳۲۸) شعر او این بود: یارب انی للحسین ناصر و لابن سعد تاریک و هاجر (۳۲۹). خود این شعر اشاره به ترک سپاه ابن سعد توسط او و پیوستش به امام حسین علیه‌السلام دارد. طبعاً در تقدم و تأخر برخی از مبارزان و شهادت آنان اختلاف نظرهایی در منابع وجود دارد. ۷۳. پس از تیرباران نخست و مبارزه‌ی عبیدالله بن عمیر و ابوالشعنا، سپاه عبیدالله ابتدا از سمت راست و سپس از سمت چپ به سپاه اندک امام نزدیک شدند. افراد باقی مانده از سپاه امام، روی زانو نشسته، نیزه‌های خود را به سوی اسبان گرفتند و آنها به اجبار برگشتند. پس از آن، شروع به تیراندازی به سوی سپاه عبیدالله کرده، عده‌ای را کشته و شماری را مجروح کردند. (۳۳۰) در این میان عبدالله بن حوزه که فریاد زده، بشارت جهنم به امام حسین علیه‌السلام داده بود! با نفرین امام، در مسیر برگشت، از اسب به زیر افتاد و پایش به رکاب گیر کرده، همین طور که حرکت می‌کرد، سرش به این سوی و آن سوی خورد تا به هلاکت رسید. (۳۳۱) مسروق بن وائل که خود ناظر این ماجرا بود، سپاه کوفه را (صفحه ۱۱۷) ترک کرده برگشت و بعدها می‌گفت: از این خاندان چیزی دیدم که حاضر به جنگ با آنان نمی‌شوم. (لقد رأیت من أهل هذا البیت شیئاً لا أقاتلهم ابداً). (۳۳۲). ۷۴. از آن پس تک تک اصحاب عازم میدان شده و پس از مبارزه به شهادت رسیدند. یکی از چهارگان کربلا بریر بن حضیر همدانی است که در کوفه به سیدالقرء شهرت داشت و از شیعیان بنام این شهر بود. وقتی یزید بن معقل مبارز طلبید، بریر عازم نبرد با وی شده، چنان ضربتی بر سر او زد که نه تنها کلاهخود او را بلکه نیمی از سرش را هم شکافت. پس از آن رضی بن منقذ عبدی به نبرد وی آمد. ساعتی به هم پیچیدند تا بریر بر سینه‌ی او نشست. رضی از دوستانش یاری طلبید. در این وقت کعب بن جابر به سوی بریر شتافت و نیزه‌ی خود را بر پشت بریر فرو کرد. (عقیف بن زهیر که خود در کربلا بوده، می‌گوید، به کعب گفت: این بریر همان است که در مسجد کوفه به ماقرآن تعلیم می‌داد) (۳۳۳) پس از آن بر وی حمله کرده، او را به شهادت رساند. در گفتگویی که میان یزید بن معقل و بریر صورت گرفت، یزید به عقاید سیاسی بریر اشاره کرده، گفت: به خاطر داری که در کوفه می‌گفتی: ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفاً، و ان معاویة بن ابی سفیان ضال مضل، و ان امام الهدی و الحق علی بن ابی طالب. (۳۳۴) بعدها خواهر کعب به برادرش کعب که بریر را به شهادت رسانده بود، می‌گفت: آیا بر ضد فرزند فاطمه جنگیدی و سید قرء را کشتی؟ به خدا سوگند دیگر با تو سخن نخواهم گفت. (۳۳۵) نوشته‌اند: کعب بن جابر بعدها نیز از کار خود نادم نبود

و تصورش بر آن بود که خیری برای خود کسب کرده است. کسی در روزگار حکومت مصعب بن زبیر از وی شنید که می‌گفت: یا رب! انا قد وفینا، فلا تجعلنا یا رب کمن قد غدر! خدایا ما به عهد خویش وفا کردیم؛ ما را با کسانی که عهدشکنی کردند، قرار مده. (۳۳۶) ابن اعثم، سخن بریر بن خضیر را خطاب به کوفیان آورده است که فریاد می‌زد: (صفحه ۱۱۸) نزدیک من آید ای کشتندگان دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه‌ی او (۳۳۷). ۷۵. در اینجا بلاذری خبر از نبرد حر بن یزید ریاحی داده است. در مقتل ابومخنف (مشهور که طبعا قصه‌ای و غیر قابل اعتماد است) آمده است: حر از امام اجازه‌ی رفتن به میدان گرفت و گفت: فانی اول من خرج الیک و أحب ان اقتل بین یدیک. امام به او اجازه داد. (۳۳۸) این مطلب که حر نخستین کسی بوده است که با این استدلال به میدان نبرد رفته، در فتوح نیز آمده است (۳۳۹) این خبر در منابع کهن دیگر نیامده است. ابومخنف می‌نویسد: همان وقت، یکی از کوفیان تمیمی با نام یزید بن سفیان، که پیش از آن آرزوی نبرد با حر را کرده بود، با آمدن حر به میدان، او را به مبارزه طلبید. آنان بلافاصله با یکدیگر گلاویز شدند و یزید در همان دم به دست حر کشته شد. (۳۴۰) بلاذری نوشته است که حر دو نفر را به نام‌های یزید بن سفیان و مزاحم بن حریث کشت. (۳۴۱) خواهیم دید که برخی منابع، قاتل فرد دوم را نافع بن هلال نوشته‌اند. برخی نبرد حر را همزمان با نبرد زهیر بن قین و نزدیک ظهر عاشورا پس از شهادت حبیب بن مظاهر می‌دانند. ۷۶. از این پس، باقی مانده‌ی اصحاب به صورت تک تک در مبارزه تن به تن با هجوم بخش‌هایی از سپاه ابن‌زیاد به شهادت رسیدند که خبر آنها در مآخذ آمده است. این افراد شجاعانه می‌جنگیدند و از آنجا که هیچ گونه تعلق خاطری در آن لحظه به دنیا نداشتند، با تمام وجود به جنگ با افراد رفته و مردانه نبرد می‌کردند. بعدها یکی از کسانی که در کربلا همراه عمر بن سعد بود، حکایت چگونگی جنگیدن این افراد را شرح داد: کسانی که دست در قبضه‌ی شمشیر داشته، مانند شیر ژیان بر ما می‌تاختند و قهرمانان را از چپ و راست فرومی‌ریختند؛ آنان آماده مرگ بودند؛ امان نمی‌پذیرفتند؛ در مال دنیا رغبتی نداشتند؛ هیچ فاصله‌ای میان ایشان و مرگ نبود و در (صفحه ۱۱۹) پی‌ملک نبودند. اگر ما در برابرشان نمی‌ایستادیم، همه سپاه را از میان برده بودند. (۳۴۲). یکی از یاران امام حسین علیه‌السلام عمرو (یا: علی) بن قرظ‌ی انصاری بود که برادرش کنار عمر بن سعد و خودش نزد امام حسین علیه‌السلام بود. برادریکه نزد عمر بن سعد بود فریاد زد و امام حسین علیه‌السلام را به گمراه کردن برادرش متهم کرد؛ امام فرمود: خدا او را هدایت کرده است. آن شخص بر امام حسین علیه‌السلام حمله آورد که نافع به هلال در برابرش برآمده، او را مجروح کرد و بعدها بهبودی یافت. (۳۴۳) از چهره‌های برجسته‌ی کربلا، یکی همین نافع بن هلال بجلی است. طایفه‌ی بجلیه، از طوایف شیعه‌ی کوفه است که بعدها نیز در میان آنان شیعیان زیادی شناخته شده‌اند. از وی نیز تعریفی برای تشیع رسیده که بسان آنچه درباره‌ی بریر گذشت، جالب است. وقتی به میدان مبارزه آمد، فریاد می‌زد: انا الجملی، انا علی دین علی. مزاحم بن حریث به مقابله با او آمد و گفت: انا علی دین عثمان. نافع پاسخ داد: أنت علی دین شیطان. پس از آن با هم گلاویز شدند تا نافع او را کشت. (۳۴۴). ۷۷. پس از مبارزه‌ی تن به تن برخی از اصحاب با کوفیان و کشته شدن شماری از سپاه عبیدالله، عمرو بن حجاج خطاب به سپاه عمرسعد فریاد زد: ای احمق‌ها! شما با قهرمانان این شهر می‌جنگید؛ کسی با آنان تن بن تن به مبارزه نرود. آنها اندک‌اند و شما با پرتاب سنگ می‌توانید آنها را از میان ببرید. عمر بن سعد رأی او را تصدیق کرده، از سپاهش خواست تا کسی مبارزطلبی نکند. پس از آن عمرو بن حجاج از سمت راست سپاه کوفه یورش برد. (عمرو به سپاه کوفه فریاد می‌زد: یا أهل الکوفه! الزموا طاعتکم و جماعتکم. و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خالف الامام!) (۳۴۵) ای کوفیان! اطاعت و جماعت خود را نگاه دارید و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و با امام خود مخالفت کرده، تردید به خود راه مدهید. به احتمال شمار سپاه امام در این لحظه ۳۲ نفر بوده است. (۳۴۶) خوارزمی با اشاره به این رقم، می‌نویسد: آنان به هر کجای سپاه کوفه که (صفحه ۱۲۰) یورش می‌بردند، آن را باز می‌کردند. (۳۴۷) لحظاتی دامنه‌ی جنگ بالا گرفت و در این میان، مسلم بن عوسجه‌ی اسدی به دست دو نفر از کوفیان به شهادت رسید. شهادت مسلم موجب شادی سپاه کوفه شد و شبث بن ربعی که خود امیر بخشی از سپاه کوفه بود، متأثر شد. وی به یاد

رشادت‌های مسلم بن عوسجه در جنگ با مشرکان در آذربایجان افتاد که مسلم در آنجا شش نفر از مشرکان را کشته بود. (۳۴۸)

امام حسین علیه‌السلام پیش از شهادت مسلم، زمانی که هنوز رمقی در وجود او مانده بود، خود را به وی رساند و فرمود: رحمک ربک یا مسلم. آنگاه حضرت آیهی فمّنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر را برای وی خواندند. حبيب بن مظاهر، دوست صمیمی مسلم بن عوسجه هم کنار او آمد و او را به بهشت بشارت داد و گفت: اگر در این شرایط نبودم، دلم می‌خواست به وصایای تو گوش می‌دادم. مسلم بن عوسجه گفت: اوصیک بهذا - و اشاره به امام حسین علیه‌السلام کرد - آن تموت دونه، در راه او کشته شوی و به دفاع از او جانت را بدهی. حبيب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد. (۳۴۹) تعبیر به این که مسلم بن عوسجه اول اصحاب الحسین بوده که شهید شده، می‌باید اشاره به آن باشد که نخستین شهید در حمله‌ی عمومی سپاه کوفه بوده است که طبعاً پس از تیراندازی عمومی اول و شهادت برخی از مبارزان به صورت تک تک شهید شده است. با این حال، در زیارت ناحیه، به طور کلی از وی به عنوان اولین شهید کربلا یاد شده است: کنت أول من شری نفسه و أول شهید من شهداء الله. (۳۵۰) (و الله اعلم). ۷۸.

پیش از این از عبدالله بن عمیر سخن گفتیم و این که یسار و سالم از موالی آل‌زیاد را در میدان کشت. در اینجا، وقتی شمر از سمت چپ سپاه دشمن حمله کرد، بقایای سپاه امام مقاومت کرد تا آن که دشمن یورش همه جانبه‌ای آورد. اینجا بود که عبدالله بن عمیر کلبی به شهادت رسید. در اینجا همسرش بر بالین او رفت و گریه (صفحه ۱۲۱) کرد. شمر به یکی غلامان خود با نام رستم دستور داد تا با عمودی آهنین بر سر او بکوبد. رستم چنین کرد و آن زن نیز به شهادت رسید. (۳۵۱) در گزارش طبری، آمده است که عبدالله پس از نبردی سخت، با حمله‌ی هانی بن ثابت حضرمی و بکیر بن حی تیمی روبرو شد که بر او یورش آوردند و عبدالله را به قتل رساندند. در انتهای این گزارش آمده است که عبدالله بن عمیر (کان القتیل الثانی من أصحاب الحسین) (پس از بریر) دومین شهید از اصحاب امام حسین علیه‌السلام است. (۳۵۲) در این نبرد، بقایای سپاه امام، چنان فشرده به یکدیگر قرار داشتند که دشمن نمی‌توانست در آنان نفوذی داشته باشد. به ویژه آنان اطراف خیمه‌ها را کنده و آتش در آنها روشن کرد بودند و دشمن تنها از یک سوی می‌توانست به آنان یورش برد. عمر سعد کسانی را برای نفوذ در چاه‌ها و کندن آنها از جای، به درون محوطه‌ی خیمه‌ها فرستاد که این افراد توسط سه چهار نفر از اصحاب امام، محاصره شده، کشته شدند. این امر سبب شد تا عمر سعد دستور دهد تا چادرها را آتش بزنند، امام حسین علیه‌السلام فریاد زد، اجازه دهید آتش بزنند، در هر حال جز از یک سمت نمی‌توانند بر شما حمله کنند. (۳۵۳) دشمن برای این که کار را یکسره کند، تصمیم حمله به خیمه‌ها و آتش زدن آنها را گرفت. شمر همراه سپاهش نیزه‌اش را به سوی چادر امام حسین علیه‌السلام پرتاب کرد و فریاد زد: علی بالنار حتی أحرق هذا البیت علی اهله، آتش برایم بیاورید تا این خانه را بر سر اهلش آتش بزنم. در اینجا بود که فریاد زنان و کودکان به آسمان رفته، همه از چادر بیرون ریختند. و در اینجا بود که شیب بن ربیع شمر را توییح کرده، حرکت او را زشت شمرد و شمر بازگشت. (۳۵۴) زهیر بن قین که فرماندهی ناحیه‌ی راست سپاه امام را داشت. همراه با ده نفر به سوی شمر حمله کرده او را از محل اقامت زنان و کودکان امام حسین علیه‌السلام دور کرد (۳۵۵) اما شمر بر او حمله کرده چند نفر از افراد وی را به شهادت رساند. (۳۵۶). نبرد ادامه یافت. اصحاب امام حسین علیه‌السلام یک یک به شهادت می‌رسیدند و هر کدام که شهید می‌شدند، نبود آنان کاملاً احساس (صفحه ۱۲۲) می‌شد؛ در حالی که کشته‌های دشمن به دلیل فراوانی آنان، نمودی نداشت. (۳۵۷) این حوادث تا ظهر عاشورا ادامه یافت. ۷۹. در نزدیکی ظهر بود که حبيب بن مظاهر به شهادت رسید. حکایت از این قرار بود که ابو ثمامه‌ی صائدی - که از اصحاب امام علی علیه‌السلام بود (۳۵۸) که شاهد بود اصحاب تک تک به شهادت می‌رسند، نزدیک امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: احساس می‌کنم دشمن به تو نزدیک می‌شود، اما بدان! تو کشته نخواهی شد مگر آن که من به دفاع از شما کشته شوم. اما من می‌خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با تو خوانده باشم. (أحب أن ألقى ربی و قد صلیت هذه الصلاة التي دنا وقتها) امام حسین علیه‌السلام فرمود: (ذکرت الصلاة! جعلک الله من المصلین الذاکرین) نماز را به یاد ما آوردی! خداوند تو را از نماز گزاران ذاکر قرار دهد. امام

ادامه داد: از دشمن بخواهید جنگ را متوقف کند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر تیممی فریاد زد: نماز شما قبل نمی‌شود! در این وقت، حبیب بن مظاهر فریاد زد: ای الایغ! نماز آل رسول الله قبول نمی‌شود، اما نماز تو قبول می‌شود؟ در این جا بود که حبیب با حصین بن تمیم درگیر شدند. (۳۵۹) حبیب در این حمله با زخمی کردن اسب حصین توانست وی را به زمین بیندازد که یارانش رسیدند و حصین را نجات دادند. به دنبال آن با بدیل بن صریم تیممی درگیر شده، او را کشت. در این وقت یک تیممی دیگر بر حبیب حمله کرده، او را مجروح کرد. حصین بن تمیم سر رسید و شمشیر را بر سر حبیب آورد. در این وقت آن فرد تیممی از اسب پیاده شد و سر حبیب را از تنش جدا کرد. حصین بن تمیم برای افتخار، ساعتی سر حبیب را گرفته بر گردن اسبش آویخت؛ سپس آن را به آن مرد تیممی داد تا نزد ابن زیاد برده، جایزه‌اش را بگیرد. (۳۶۰) شهادت حبیب، امام حسین علیه السلام را سخت تکان داد. (لما قتل الحسين هد ذلک حسینا و قال عند ذلک: أحتسب نفسي و حماة أصحابی) (۳۶۱) وقتی مرد تیممی به کوفه آمد، قاسم فرزند حبیب (صفحه ۱۲۳) بن مظاهر که آن زمان نوجوانی بیش نبود، از او خواست تا سر پدرش را به او بدهد تا دفن کند، آن مرد نداد. قاسم چندان صبر کرد تا زمان تسلط مصعب بن زبیر بر کوفه، آن تیممی را کشت. (۳۶۲). ۸۰. در مقتل منسوب به ابومخنف که بخش عمده‌ای از آن داستانی و بی‌ماخذ است، از شهادت دو برادر حبیب با نام‌های علی و یزید نیز سخن گفته شده است. بنابر خبر منابع موثق، در این هنگام حر بن یزید ریاحی و زهیر بن قین بر دشمن یورش بردند و با حمایتی که از یکدیگر می‌کردند، به نبرد با سپاه کوفه پرداختند. پیاده نظام‌ها به حر حمله‌ور شده، وی را به شهادت رساندند. (۳۶۳) منابع، برخی از رجزهای حر را نقل کرده‌اند. حر در این رجزها از مقاومت خود در برابر دشمن و عدم فرارش سخن گفته است. ابن اعثم می‌گوید: وقتی حر مجروح شد، اصحاب او را نزد امام حسین علیه السلام آوردند در حالی که هنوز رمقی در تن داشت. امام دستی بر صورت او کشیدند و فرمودند: انت الحر! کما سمتک امک حرا. و أنت حرافی الدنيا و الاخرة. (۳۶۴) حکایت آوردن حر نزد امام حسین علیه السلام در مقتل مشهور و منسوب به ابومخنف، کاملاً متفاوت نقل شده است. دشمن چندان حر را تیرباران کردند که بدنش مانند آبکش شد. آنگاه سر او را قطع کرده و به سوی حسین پرتاب کردند. آنجاست که امام دست به صورت او کشید. این روایت البته داستانی است. داستانی تراز آن حکایت مصعب برادر حر و فرزند حر با نام علی است که دومی در سپاه کوفه بود و وقتی دید پدر و عمو به شهادت رسیدند او نیز وارد معرکه شد؛ تنی چند نفر را کشت تا کشته شد! (۳۶۵). ۸۱. عاقبت ظهر شد و وقت نماز فرارسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب در اطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت در شکل نماز خوف اقامه کرد. (۳۶۶) به این (صفحه ۱۲۴) ترتیب که امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن عبدالله حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرده، آنگاه گروه اول رکعت دوم را به امام اقتدا کردند. در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از پایان نماز هم، هر چه امام به این سو و آن سوی می‌رفت، سعید میان امام و دشمن قرار می‌گرفت. به همین دلیل، چندان تیر به وی اصابت کرد که روی زمین افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگوید که من از این رنجی که می‌برم، هدفم نصرت ذریه اوست. وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود. (۳۶۷) در واقع سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شد و شدت گرفت، در شرایطی که حفاظت از امام حسین علیه السلام را برعهده داشت به شهادت رسید. (۳۶۸) در اینجا باز هم دشمن به تیراندازی به سوی اسبان باقی مانده‌ی سپاه امام ادامه داد تا همه‌ی آنان را از بین برد. در این وقت زهیر بن قین با رجزی که خواند بر دشمن حمله کرد. در شعری که از او خطاب به امام حسین علیه السلام نقل شده، آمده است که امام را هادی و مهدی نامیده که در حال رفتن به ملاقات جدش پیامبر، برادرش حسن، پدرش علی علیه السلام و عمویش جعفر و حمزه می‌باشد: اقدم هدیت هادیا مهدیا فالیوم تلقی جدک النبی و حسنا و المرتضی علیا و ذالجناحین الفتی الکمیا و أسدالله الشهدید الحیا دو نفر از کوفیان با نام‌های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله کرده او را به شهادت رساندند. (۳۶۹) در روایتی که در امالی صدوق آمده، گفته شده است که وی نوزده نفر را کشت تا

به شهادت رسید. (۳۷۰) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که وی یک‌صد و بیست نفر را کشت و سپس به شهادت رسید! (۳۷۱) این آمارها غیر واقعی است (صفحه ۱۲۵) که مانند آن در مناقب نسبت به برخی دیگر از یاران امام حسین علیه‌السلام نیز داده شده است. (و الله اعلم) ۸۲. تا این زمان هنوز شماری از یاران امام حسین علیه‌السلام سرپا بودند و به دفاع از آن حضرت، در برابر حملات دشمن مقاومت می‌کردند. در همین نبردها بود که یاران، تک تک به شهادت می‌رسیدند. خبر کشته شدن این افراد که حتی ممکن است برخی از آنان، پیش از ظهر به شهادت رسیده باشند، بیش از همه فتوح ابن‌اعثم (و به نقل از آن در مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی و گاه مناقب ابن شهر آشوب) آمده است که گرچه اخبار ریز قابل توجهی از کربلا به ما می‌دهد اما می‌باید با تأمل بیشتری مورد پذیرش قرار گیرد. عمرو بن خالد ازدی از این شمار است که رجزی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. (۳۷۲) فرزندش خالد بن عمرو ازدی نیز پس از پدر به شهادت رسید. (۳۷۳) خوارزمی از عمرو بن خالد صیداوی نیز یاد کرده و نوشته است: وی نزد امام آمد و گفت: قصد آن دارم تا به دیگر یاران منتقل شوم. امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: تقدم فانا لاحقون بک عن ساعة. پیش برو، ما نیز ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست. (۳۷۴). سعد (شعبه) بن حنظله‌ی تمیمی دیگر مجاهدی است که او نیز با خواندن رجزی به میدان رفته پس از نبردی به شهادت رسید. (۳۷۵). عمیر بن عبدالله مذحجی شهید بعدی است که رجزی خواند و به میدان رفت و به شهادت رسید. (۳۷۶). سوار بن ابی حمیر به میدان رفته مجروح شد و شش ماه بعد به شهادت رسید. (۳۷۷). عبدالرحمان بن عبدالله یزنی شهیدی است که به نوشته‌ی ابن‌اعثم، پس از مسلم بن (صفحه ۱۲۶) عوسجه به شهادت رسیده است. شعر وی در میدان، مضمون مهمی در تشیع او دارد؛ به طوری که شاعر خود را بر دین حسین و حسن معرفی می‌کند. انا ابن عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن أضربکم ضرب فتی من الیمن أرجو بذالك الفوز عند المؤتمن (۳۷۸). زیاد بن عمرو بن عرب صائدی همدانی معروف به ابو ثمامه‌ی صائدی که نماز ظهر را به یاد امام حسین علیه‌السلام آورد، شهید دیگر بعد از ظهر است. (۳۷۹) رجز زیبایی از وی توسط ابن شهر آشوب نقل شده است. (۳۸۰). ابوالشعاع یزید بن زیاد کنندی پیش روی امام حسین علیه‌السلام به سمت دشمن ایستاد و هشت تیر (و در برخی نقلها که پیش از این گذشت صد تیر) رها کرد که طی آن دست کم پنج نفر کشته شدند. آنگاه که دشمن درخواست‌های امام حسین علیه‌السلام را رد کرد، به سوی دشمن تاخت تا آن که کشته شد. (۳۸۱). نافع بن هلال بجلی که پیش از این اشاره به نبرد او با تنی چند از کوفیان داشتیم با تیراندازی دقیق خود دوازده تن از سپاه کوفه را کشت تا آن که بازویش شکست. دشمن وی را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد. (۳۸۲) نوشته‌اند که وی روی تیرهایش، نامش را نوشته بود و شعارش این بود: «أنا الجملی ان علی دین علی» وی در حالی به صورت اسیر نزد عمر سعد آورده شد که همچنان خون از محاسنش جاری بود و فریاد می‌کشید: لو بقت لی عضد و ساعد ما أستمونی؛ اگر بازو و دستی برآیم مانده بود، نمی‌توانستید مرا به اسارت درآورید. وقتی شمر خواست گردنش را بزند، به شمر گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو دشوار بود که پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدهی. ستایش خدای را که آرزوهای ما را (یعنی شهادت) برای اجرا در دست بدترین خلق خود قرار داد پس از آن شمر وی را به شهادت رساند. (۳۸۳) گفتنی است که نافع از یاران امام علی علیه‌السلام و از تربیت یافتگان آن حضرت بود. (۳۸۴). (صفحه ۱۲۷) ۸۳. به تدریج شمار یاران امام اندک و اندک می‌شد. افراد باقی مانده که نمی‌توانستند به جنگ رویاروی با دشمن بروند، تصمیم گرفتند تا کنار امام بمانند و تا پیش از شهادتشان، اجازه ندهند امام به شهادت برسد. آنان در این باره به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند (تنافسوا فی أن یقتلوا بین یدیه). دو برادر با نام‌های عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عزرة الغفاری (۳۸۵) که شاهد این اوضاع بودند جلو آمدند، و اظهار کردند که دشمن نزدیک شده است؛ اجازه دهید ما پیش روی شما بجنگیم تا کشته شویم. امام فرمود: مرحبا بکم. (۳۸۶) خوارزمی گفتگوی این دو برادر را با امام طولانی‌تر آورده است. آنان با گریه نزد آن حضرت آمدند. امام فرمودند: برای چه می‌گریید. شما تا ساعتی دیگر نور چشمان خواهید بود. گفتند: ما برای خود گریه نمی‌کنیم؛ برای شما می‌گرییم که دشمن این گونه شما را در محاصره‌ی گرفته است. (۳۸۷)

ابومخنف این حکایت را برای دو نفر دیگر با نام‌های سیف بن حارث همدانی و مالک بن عبدالله بن سریع نقل کرده که عموزاده و از یک مادر بودند، نقل کرده است. پس از حکایت گریه کردن و پاسخ امام، این دو جوان، طبق رسم عرب، سلام خداحافظی دادند: السلام علیک یا بن رسول الله. حضرت پاسخ داد: و علیکما السلام و رحمه الله. آنان به میدان رفتند تا به شهادت رسیدند. (۳۸۸). ۸۴. ابن اعثم در اینجا از چند تن از شهدای کربلا یاد کرده که در ماخذ دیگر شرح نبردشان نیامده است. از آن شمار یکی عمرو بن مطاع جعفی است که در فتوح از نبرد، رجز و شهادتش یاد شده است. (۳۸۹) بلاذری و ابومخنف از او نامی به میان نیاورده‌اند. همچنین ابن اعثم از یحیی بن سلیم مازنی یاد کرده که رجزی خواند و عازم نبرد شد تا به شهادت رسید. (۳۹۰) شهید دیگر که ابن اعثم از او یاد کرده اما بلاذری و ابومخنف نامی (صفحه ۱۲۸) از وی نیاورده‌اند، قره بن ابی قره غفاری است. از وی نیز رجزی نقل شده و آمده است، فقاتل حتی قتل. (۳۹۱) مورد دیگر، مالک بن انس باهلی است که وی نیز با رجزخوانی به سوی دشمن یورش برد و جنگید تا کشته شد. بیتی از رجز وی جالب است: آل علی شیعة الرحمان آل زیاد شیعة الشيطان (۳۹۲). احتمال فراوان دارد که مقصود از مالک بن انس باهلی، شخصی با نام انس بن حارث کاهلی یا باهلی باشد که روایتی از وی در منابع حدیثی سنی آمده و اشاره به شهادت وی با امام حسین علیه السلام شده است؛ روایت چنین است: عن الأشعث بن سحیم، عن أبیه، عن أنس بن حارث: قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: ان ابنی هذا یقتل بارض العراق: فمن أدر که منکم فلینصره، قال: فقتل أنس مع الحسین. (۳۹۳). انس بن حارث از رسول خدا نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: این فرزندم - یعنی حسین - در سرزمین عراق کشته می‌شود؛ هر کسی او را دریافت، حمایتش کند. ۸۵. یکی دیگر از شهدای کربلا حنظله بن أسعد شبامی عجلی است که خبر وی را طبری آورده است. وی پیش روی حسین به طرف دشمن ایستاد و آیات عذاب مربوط به قوم عاد و ثمود را خواند و فریاد زد: یا قوم! لا تقتلوا حسینا، حسین را نکشید، «فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری» آنگاه امام حسین علیه السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: همین که آنان دعوت تو را رد کردند، مستحق عذاب گشتند. پس از آن اجازه سفر آخرت و پیوستن به یارانش را خواست که حضرت به او اجازه داد. وی با سلام بر امام حسین علیه السلام و شنیدن پاسخ از امام راهی میدان شده، جنگید تا کشته شد. (۳۹۴). (صفحه ۱۲۹) بلاذری پیش از آوردن خبر شهادت عابس بن ابی شیب شاکری (همدانی) این نکته را یادآور شده که وقتی اصحاب مشاهده کردند نمی‌توانند بر دشمن حمله برند و از امام حسین علیه السلام دفاع کنند، از ایشان خواستند تا اجازه دهد پیش روی او بجنگند تا کشته شوند. عابس از این شمار بود نزد امام آمد و گفت که هیچ چیزی جز جانم ندارد که تقدیم کند. آنگاه با فعلیک السلام و خداحافظی با امام، راهی میدان شد. وی با شمشیر می‌جنگید و چون شجاع بود، کسی برابرش نمی‌آمد. اندکی بعد، یکباره بر سر او ریختند و او را کشتند (۳۹۵) شوذب که از غلامان آزاد شده‌ی همین خاندان شاکری بود، همراه عابس به میدان آمد. ابتدا شوذب و بعد عابس به شهادت رسیدند. (۳۹۶) عابس وقت رفتن برای نشان دادن صحت ایمانش به امام حسین علیه السلام عرض کرد: اشهدالله انی علی هدیک و هدی ائییک. ابومخنف می‌افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان گفت: شیر سیاه آمد، کسی به تنهایی به مقابله با او نرود. عمر سعد گفت: ابتدا او را سنگباران کنید. عابس که چنین دید، زره و کلاه خودش را درآورد و به سوی دشمن تاخت. راوی می‌گوید: گاه دسته‌های دویست نفری از برابرش می‌گریختند. آنگاه از هر چند سو بر او یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه‌ای که وقتی کشته شد، سرش میان دوستان چندین نفر بود که هر کدام ادعا می‌کرد وی او را کشته است. (۳۹۷). ۸۶. شماری دیگر از شهدای کربلا عبارتند از: بدر بن مغفل جعفی که خبر رجزخوانی و شهادت وی را بلاذری آورده است (۳۹۸). انیس بن معقل أصبجی که رجز وی و خبر شهادتش را ابن اعثم یاد کرده است. (۳۹۹) عبدالرحمان بن عبدالله بن الکلدن نیز رجزی خواند و به شهادت رسید. جز وی نشان از موضع شیعیانه‌ی او دارد: انی لمن ینکرنی ابن الکلدن انی علی دین حسین و حسن (۴۰۰). حوی از غلامان آزاد شده ابوذر غفاری است که پیش روی چشمان امام حسین علیه السلام جنگید تا به شهادت رسید. وی نیز در رجز خود دفاع از آل محمد را هدف مبارزه‌ی خود (صفحه ۱۳۰) خواند.

(۴۰۱) وی باید شیعه‌ای باشد که در مکتب ابوذر غفاری پرورش یافته است. خبر جناده بن حارث انصاری را نیز ابن اعمش آورد و رجز او را که ضمن آن بر وفاداری خود به بیعتش با امام حسین علیه‌السلام یاد می‌کند، نقل کرده است (۴۰۲) فرزندش عمرو بن جناده نیز که پس از پدر به میدان رفت، رجزی طولانی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. رجز وی یک تحلیل تاریخی از شرایطی است که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن در مناسبت مؤمنان واقعی از مهاجر و انصار با قریش در زمان کفرشان از یک سو و زمان فسق و فجورشان از سوی دیگر، وجود داشته است. ابتدا از دشمنی قریش با انصار و مهاجرین یاد می‌کند و این که مهاجرین و سواران انصار، خون کفار را در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ریختند. امروز هم خون فجار و اراذلی که به خاطر حمایت از قارون‌صفتان، قرآنی را کناری نهاده‌اند، باید از نیزه‌های مؤمنان ریخته شود. فجاری که به دنبال انتقام گرفتن از بدر هستند. آنگاه سوگند می‌خورد که با تمام وجود و امکانات در برابر فساق بایستد. (۴۰۳) از جعفیان، حجاج بن مسروق جعفی نیز کنار امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. ۸۷. چهار نفر یکجا شهید شدند و بنا به گفته‌ی ابومخنف، شهادت اینان در آغاز نبرد بوده است. این که مقصود از «اول قتال» چه زمانی است، محل تردید است. اما به هر روی ممکن است پس از تیراندازی عمومی دشمن و در آغاز نبرد رویاروی باشد. بسا باشد که مقصود نبردی باشد که پس از نماز ظهر رخ داده که احتمال آن اندک است. گفتنی است که در جریان شهادت اینان، عباس بن علی هنوز در میدان نبرد حاضر بوده است. ابومخنف می‌گوید: عمر بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلمانی، مجمع بن عبدالله عائذی و سعد غلام آزاد شده‌ی عمر بن خالد صیداوی، چهار نفری به سمت دشمن یورش بردند. وقتی وارد دل سپاه دشمن شدند، دشمن آنان را محاصره و از بقیه افراد امام حسین علیه‌السلام جدا کرد. در این جا بود که عباس بن علی حمله کرده آنان را از محاصره در آورد، در حالی که مجروح بودند. در ادامه‌ی نبرد دشمن با شدت بخشیدن (صفحه ۱۳۱) حمله بر آنان، این چهار نفر را در یکجا به شهادت رساند. (۴۰۴) به نوشته‌ی بلاذری آخرین کشته از سپاه امام، و حتی پس از شهادت امام، سوید بن عمرو خثعمی بود که مجروح افتاده بود؛ وقتی شنید امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده است، کاردی برداشت و با همان به نبرد با دشمن رفت تا آن که دو نفر از کوفیان وی را به شهادت رساندند. (۴۰۵). ۸۸. شروع به نبرد از سوی اهل بیت امام حسین علیه‌السلام زمانی بود که از یاران کسی باقی نمانده بود. (فلم یزل أصحاب الحسین یقاتلون و یقتلون حتی لم یبق معه غیر اهل بینه) (۴۰۶) آن گاه اهل بیت وارد کارزار شده و شماری از آنان به شهادت رسیدند که رقم آنان را کمتر از شانزده نفر نوشته (۴۰۷) و در برخی از منابع بیش از بیست نفر را نام برده‌اند. فهرست این افراد به نقل از محمد بن سعد (م ۲۳۰) به این شرح است: (۴۰۸). ۱. عباس بن علی بن ابی‌طالب: (فرزندانش او را سقا می‌نامیدند) (۴۰۹) (وی مردی زیباچهره و بلند قامت بود که وقتی سوار اسب می‌شد، پایش به زمین می‌رسید. او پرچمدار سپاه امام حسین علیه‌السلام بود و آنچه‌آنکه امام باقر علیه‌السلام فرموده است قاتلان وی زید بن رقاد جنبی و حکیم بن طفیل سنسی از قبیله‌ی طی بودند. (۴۱۰) وی زمان شهادت ۳۴ سال داشت. (۴۱۱) شیخ مفید نوشته است: وقتی عباس فراوانی کشته‌های یاران امام حسین علیه‌السلام را دید، به برادران خود یعنی فرزندان ام‌البین گفت: پیش بروید تا ببینم که برای خدا و رسول او نصحیت گردید. پس از آن هم‌اره حسین بن علی به سمت فرات رفتند تا آب (صفحه ۱۳۲) بردارند که سپاه عمر بن سعد مانع آنان شدند. اینجا بود که یکی از کوفیان تیری انداخت که به دهان امام حسین علیه‌السلام اصابت کرد و امام با دست آن تیر را کشید و خودش را به آسمان پرتاب کرد و در حق دشمن نفرین کرد. در اینوقت، دشمن عباس را محاصره و از امام حسین علیه‌السلام جدا کردند. عباس یک تنه می‌جنگید تا افتاد. زمانی که افتاد و به دلیل جراحات نتوانست حرکت کند، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل او را کشتند. (۴۱۲) بلاذری در جای دیگری می‌گوید: برخی برآند که حرمه بن کاهل اسدی والبی، با کمک گروهی از سپاه، عباس بن علی بن ابی‌طالب را کشته، بدنش را پایمال کردند (و تعاوروه)؛ آن گاه حکیم بن طفیل طائی لباسش را درآورد. همین حرمه تیری هم به امام حسین علیه‌السلام انداخت که به لباس آن حضرت اصابت کرد. (۴۱۳) ابوالفرج اصفهانی به نقل از امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌نویسد:

مادر این چهار فرزند - ام‌البین - به بقیع می‌آمد و ناله‌ها و گریه‌های سوزناکی سر می‌داد؛ به طوری که مردم اطراف او اجتماع می‌کردند؛ حتی مروان بن حکم نیز برای تماشا می‌آمد و در کنار بقیع به ناله و ندبه‌ی او گوش می‌داد. (۴۱۴) ابوالفرج خبری هم از قالت عباس نقل کرده است که بعدها صورتش سیاه شده و می‌گفت که این پس از آنی بوده است که جوانی از بنی‌هاشم را که روی پیشانی‌اش آثار سجود بوده، به قتل رسانده است. ۲. جعفر بن علی بن ابی‌طالب: (فرزند ام‌البین نوزده ساله) (۴۱۵) توسط هانی بن ثابت حضرمی کشته شد. در روایت امام باقر علیه‌السلام آمده است که خولی بن یزید اصبحی، قاتل جعفر بن علی بوده است. (۴۱۶). ۳. عبدالله بن علی بن ابی‌طالب (فرزند ام‌البین و ۲۵ ساله) (۴۱۷) که به دست هانی بن ثابت حضرمی کشته شد. بلاذری نیز همین شخص را کشنده‌ی عبدالله بن علی دانسته و افزوده است که وی سر او را آورده بود. (۴۱۸). (صفحه ۱۳۳) ۴. عثمان بن علی بن ابی‌طالب: (فرزند ام‌البین) که ابتدا خولی بن یزید تیری به او زد و سپس مردی از طایفه‌ی ابان بن دارم او را کشت. (۴۲۰) مادر هر چهار نفر گذشته، ام‌البین عامریه از آل وحید بود. دینوری با اشاره به این مطلب می‌نویسد: اینان از برابر امام حسین علیه‌السلام عبور کردند (یقونه بوجهم و نحورهم) و سر و گردن را سپر بلای او قرار دارند. آنگاه هانی بن ثابت بر عبدالله حمله کرده او را کشت. آنگاه بر جعفر حمله کرد، او را نیز کشت. (خولی) بن یزید اصبحی هم تیری به عثمان بن علی زد و او را کشت. سپس سر او را جدا کرده نزد ابن‌سعد آورد و جایزه می‌خواست. ابن‌سعد گفت: از امیرت - یعنی ابن‌زیاد - بگیر. عباس همچنان اطراف امام حسین علیه‌السلام بوده، در دفاع از او می‌جنگید و هر طرف که امام می‌رفت، او هم می‌رفت تا کشته شد. (۴۲۱). ۵. ابوبکر بن علی بن ابی‌طالب: ابن‌سعد از قاتل او یاد نکرده، اما دینوری نوشته است که وی با تیر عبدالله بن عقبه‌الغنوی به شهادت رسید. (۴۲۲) ابومخنف خبر کشته شدن وی را آورده اما افزوده است: و قد شكك فی قتله. (۴۲۳) از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که وی به دست مردی از طایفه‌ی همدان کشته شد. (۴۲۴). ۶. محمد اصغر بن علی بن ابی‌طالب: وی نیز به دست مردی از طایفه‌ی ابان بن دارم کشته شد. (۴۲۵). این خبر از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است. (۴۲۶). ۷. علی اکبر: (فرزند ام‌لیلی و متولد در زمان عثمان) (۴۲۷) بن حسین بن علی که توسط مره بن منقذ بن نعمان عبدی (عبدالقیس) کشته شد. ابومخنف و بلاذری و دینوری می‌گویند: نخستین کشته از اهل بیت علی اکبر بود. (۴۲۸) ابن‌اعثم نخستین شهید را از این (صفحه ۱۳۴) خاندان عبدالله بن مسلم بن عقیل دانسته است. (۴۲۹) ابن‌سعد می‌نویسد: مردی از اهل شام، علی اکبر را صدا کرد. مادر علی اکبر، آمنه دختر ابومره فرزند عروه بن مسعود ثقفی بود. مادر آمنه، دختر ابوسفیان بود. این مرد شامی به جهت خویشی علی اکبر با آل ابی‌سفیان گفت: تو قرابتی با یزید داری. اگر بخواهی تو را امان می‌دهیم؛ هر کجا دوست داشتی می‌توانی بروی. علی اکبر پاسخ داد: لقرابۀ رسول الله صلی الله علیه و آله کانت أول أن ترعی من قرابۀ ابی سفیان. آنگاه این رجز را خواند: انا علی بن حسین بن علی نحن و رب البيت (۴۳۰) أولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن‌الدعی أضرب بالسيف احامی عن أبی تالله لا یحکم فینا ابن‌الدعی (۴۳۱). وی سپس به سوی دشمن رفت. (گویا دست کم یک بار حمله کرد و نزد پدر بازگشت و مجدداً حمله کرد. (۴۳۲) در این وقت) مردی از عبدالقیس با نام مره بن منقذ بن نعمان در حالی که علی اکبر نزدیک پدرش ایستاده بود بر او حمله کرد و ضربتی سخت بر وی وارد آورد. امام حسین علیه‌السلام نزد فرزندش آمد و گفت: قتلوک یا بنی! علی الدنيا بعدک العفا، ای فرزندانم تو را کشتند. بعد از تو خاک بر سر دنیا؛ آنگاه او را به خود چسباند تا آن که از دنیا رفت. (۴۳۳) با شهادت علی اکبر، زینب علیها‌السلام سراسیمه از خیمه بیرون آمد و فریاد می‌زد: وا اخیاه! یابن اخیاه! وی آمد تا خود را روی جنازه‌ی علی اکبر انداخت. امام حسین علیه‌السلام آمد، دستش را گرفت و او را به خیمه بازگرداند. آنگاه به جوانانی که نزدیکش بودند فرمود: برادران را بردارید. آنان او را برداشته در برابر خیمه‌ای که در مقابلش می‌جنگیدند، گذاشتند. (۴۳۴) مطالب فتوح تا اندازه‌ای با منابع دیگر متفاوت و دشواری‌هایی دارد. وقتی علی اکبر به نقل وی هیجده ساله بوده (۴۳۵) به میدان می‌رود، امام حسین علیه‌السلام سر بر آسمان برمی‌دارد و می‌گوید: اللهم أشهد علی هؤلاء القوم! فقد (صفحه ۱۳۵) بزر الیهم غلام أشبه القوم خلقا و خلقا و منطقا برسول الله. علی اکبر به میدان رفت، جنگید

تا آن شامیان از دست او به ناله و فغان آمدند. (۴۳۶) علی اکبر که جراحات فراوانی برداشته بود، به سوی پدر بازگشت و اظهار کرد: چندان تشنه است که نزدیک است از تشنگی بمیرد! امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: قدری دیگر بجنگ؛ به زودی از دست جدت سیراب خواهی شد. علی اکبر حمله کرد تا آن که کشته شد. (۴۳۷). ۸. عبدالله بن الحسن بن علی علیه السلام: (۴۳۸) مادر وی دختر سلیل بن عبدالله (برادر جریر بن عبدالله بجلی) بود. به نقل از امام باقر علیه السلام قاتل وی حرمه بن کاهل اسدی بوده است. (۴۳۹) ابن عم از رجز و شهادت او یاد کرد است: ان تنکرونی فانا فرع الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمن (۴۴۰). ۹. جعفر بن حسین بن علی. ۱۰. ابوبکر بن الحسن (۴۴۱) بن علی: هر دو نفر اخیر به دست عبدالله بن عقبه الغنوی کشته شدند. روایت امام باقر علیه السلام درباره‌ی ابوبکر بن حسن نیز چنین است. (۴۴۲) عمری نسابه عالم قرن پنجم نوشته است که ابوبکر کنیه‌ی عبدالله بن حسن بوده که در کربلا کشته شد و خونش در بنی غنی است و حسین بن علی علیه السلام سکینه را به عقد وی در آورده بود. (۴۴۳). (صفحه ۱۳۶) ۱۱. عبدالله بن حسین (فرزند رباب دختر امرولقیس) توسط حرمه کاهلی (۴۴۴) از طایفه‌ی بنی اسد کشته شد. ابن سعد در جای دیگری درباره‌ی عبدالله نوشته است: کودکی از کودکان حسین دوید تا آن که در دامان امام حسین علیه السلام نشست؛ در این وقت مردی تیری انداخت که به گلوی او اصابت کرد و او را کشت. (۴۴۵) در این وقت حسین گفت: اللهم ان کنت حبست عنا النصر، فاجعل ذلک لما هو خیر فی العاقبه و انتقم لنا من القوم الظالمین. (۴۴۶). بلاذری هم از عبدالله بن حسین یاد کرده است که حرمه بن کاهل والبی تیری بر او انداخت و او را کشت. (۴۴۷) ابومخنف می‌نویسد: زمانی که حسین بن علی نشست (و نتوانست روی پا بایستد و نبرد کند) کودکی به سمت وی آمد و روی زانوی آن حضرت نشست که گویند عبدالله بن حسین بوده است. ابومخنف می‌گوید: عقبه بن بشیر اسدی به من گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: یک خون از ما در میان شما بنی اسد هست. من گفتم: خدای شما را رحمت کند، گناه من چیست؟ و آن خون کدام است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: کودکی از حسین به سوی او آمد و در دامن او نشست؛ در همان حالی یکی از شما بنی اسد تیری انداخت و او را کشت. امام حسین علیه السلام خون را گرفت و وقتی دستش پر شد، آن را به آسمان پرتاب کرد و گفت: خدایا اگر نصرت خود را بر ما نفرستادی این را در جایی که خیر است قرار ده و انتقام ما را از ستمکاران بگیر. (۴۴۸). ابن سعد جای دیگری از فرزند سه ساله‌ی امام حسین علیه السلام یاد می‌کند که در جریان تیرباران عمومی دشمن به سمت امام حسین علیه السلام می‌آمد، و آنگاه که تیرها از چپ و راست حضرت رد میشد، تیری به این فرزند اصابت کرد و کسی که تیر زد عقبه بن بشر اسدی بود. (۴۴۹). به احتمال آنچه درباره‌ی عبدالله بن حسین گفته شد، مربوط به کودکی از امام حسین علیه السلام است که در برخی از منابع، همان علی بن الحسین الاصغر است که میان (صفحه ۱۳۷) شیعیان به همین نام شهرت دارد. اما نقلی که در میان شیعه رایج است، از فتوح ابن اعثم گرفته شده و در ماخذ کهن دیگر نیامده است. ابن اعثم می‌نویسد: در این وقت برای حسین کسی نماز جز یک بچه‌ی هفت ساله و بچه‌ی شیرخوار دیگر. امام حسین علیه السلام نزدیک خیمه آمد و گفت: این طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم. بچه را گرفت، او را بوسید و گفت: ای فرزندم! وای بر این مردم، وقتی که در قیامت، خصم آنان محمد باشد. در این وقت تیری زدند که به گلوی علی اصغر خورد. امام حسین علیه السلام از اسب پایین آمد؛ با شمشیر خود جایی را حفر کرده، بر او نماز خواند و دفنش کرد. بعد ایستاد و اشعاری خواند که هفده بیت است! (۴۵۰) یعقوبی اشاره‌ای اجمالی به این رخداد دارد. وی می‌نویسد: طفلی را که همان ساعت متولد شده بود! به دست امام حسین علیه السلام دادند تا در گوش و او اذان بگوید. در همان حال تیری آمد و در گلوی آن بچه فرورفت. امام حسین علیه السلام تیر را در آورد و گفت: و الله لأنت اکرم علی الله من الناقه. (۴۵۱) به خدا سوگند ارزش تو از ناقه‌ی (صالح) بیشتر است. در ارشاد شیخ مفید در این باره مطلبی نیامده است. (۴۵۲) عمری نسابه، عالم علوی نسب‌شناس قرن پنجم هجری نیز دو علی برای امام حسین علیه السلام می‌شناسد. علی اکبر که در طف به شهادت رسید و علی اصغر (صفحه ۱۳۸) یعنی امام سجاد علیه السلام که زنده ماند. (۴۵۳). به هر روی، این که عبدالله بن الحسین که مورخان از او یاد کرده‌اند که در دامان پدر در

کربلا توسط حرمله تیر خورد و به شهادت رسید، همان علی بن الحسین الاصرغر باشد که در روضه‌ها خبرش را داریم، کاملاً محتمل است؛ به ویژه که نام علی بیش از آن که نام کودک باشد، برای تیمن و تبرک به نام پدرشان، برای فرزندان بکار رفته و می‌توانسته نام عبدالله را نیز داشته باشد. البته این احتمال است. شیخ مفید از عبدالله بن حسن بن علی یاد کرده است که در وقت تنهایی امام حسین علیه‌السلام به سو آن حضرت دوید. امام حسین علیه‌السلام از زینب علیها‌السلام خواست تا او را نگاه دارد؛ اما کودک گفت که از عمویش جدا نمی‌شود. ابجر بن کعب که می‌خواست شمشیری به امام بزند، کودک دستش را بالا آورد و شمشیر به دست او خورده به پوست آویزان شد. (۴۵۴) این روایت در لهوف نیز آمده و در تصریح شده است که حرمله او را در دامان عمویش نشسته بود، با تیر زد. (۴۵۵) در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرمله بن کاهل الاسدی. آیا ممکن است عبدالله بن حسین، همان عبدالله بن حسن باشد؟ در رساله‌ی فضیل رسان - از اصحاب امام باقر و صادق علیه‌السلام درباره‌ی اسامی شهدای کربلا هم از عبدالله بن الحسین و هم از عبدالله بن الحسن یاد شده است. (۴۵۶) ۱۲. قاسم بن حسن: وی توسط سعید بن عمرو ازدی (۴۵۷) کشته شد. ابن سعد می‌نویسد: این بچه در حالیکه پیراهنی پوشیده بود و کفشی برپا داشت که بند لنگه‌ی چپ آن پاره شد و به پایش آویزان بود، به میدان آمد. عمرو بن سعید ازدی (!) بر عمرو حمله کرد و عمرو که دستش را بالا آورده بود تا از خود دفاع کند، دستش از مرفق قطع (صفحه ۱۳۹) شد. در این بین، کوفیان برای نجات عمرو هجوم آوردند که در اثر این هجوم و فشار عمرو زیر دست و پای اسبان کشته شد. (۴۵۸) امام حسین علیه‌السلام بالای سر قاسم ایستاد و گفت: عز علی عمک ان تدعوه فلا- یجیبک، أو یجیبک فلا ینفعک. بر عمویت دشوار است که او صدا بزنی و نتواند پاسخت را بدهد، یا اگر پاسخ دهد، سودی برای تو نداشته باشد. آن‌گاه امام حسین علیه‌السلام دستور داد تا قاسم را به خیمه آورده، نزد علی‌اکبر گذاشتند. (۴۵۹) ابومخنف گزارش شهادت قاسم را از زبان حمید بن مسلم ازدی، مفصل‌تر آورده است: نوجوانی به میدان آمد، صورتش چون ماه؛ در دستش شمشیر و پیراهن و کفشی که بند کفش پای چپش باز بود. عمرو بن سعد بن نفیل گفت: من به او حمله می‌کنم. گفتم: سبحان الله! چرا تو؛ اینان هستند از تو کفایت می‌کنند. گفت: به خدا به او حمله می‌کنم. وی حمله کرد تا آنکه شمشیر بر سرش نواخت. غلام با صورت به زمین افتاد و عمویش را صدا کرد. حسین مانند شیر خود را بالین سر او رساند؛ ضربتی به عمرو نواخت که عمرو دستش را جلوی شمشیر گرفت و از مرفق قطع شد. فریادی کشید و کوفیان آمدند تا او را از دست امام حسین علیه‌السلام نجات دهند که در آن حیص و بیص زیر پای اسبان کشته شد. حسین بالین آن نوجوان آمد، در حالی که پاهایش را تکان می‌داد و روی زمین می‌کشید. امام حسین علیه‌السلام گفت: دور باشند از رحمت خدا مردمانی که تو را کشتند. در قیامت کسی جز جد تو خصم آنان نخواهد بود. بعد گفت: عزوالله علی عمک أن تدعوه فلا- یجیبک او یجیبک ثم لا ینفعک. آن‌گاه وی را در بغل گرفت و سینه‌ی او را به سینه‌ی خودش گذاشت. سپس وی را آورد و نزد فرزندش علی‌اکبر و دیگر کشته‌هایی که از اهل بیتش در آنجا بودند، گذاشت. پرسیدم: این نوجوان که بود؟ گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی‌طالب. (۴۶۰). ۱۳. عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قطب الطائی کشته شد. بلاذری هم (صفحه ۱۴۰) می‌گوید که عون توسط عبدالله بن قطب کشت شد. (۴۶۱) دینوری از عدی (عون!) بن عبدالله بن جعفر یاد کرده که به دست عمرو بن نهشل کشته شده است. (۴۶۲) مادر عون بنا به نقلی «جمانه» دختر مسیب بن نجبه‌ی فزاری (۴۶۳) و بنا به نقل دیگر، زینب علیها‌السلام دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بوده است. (۴۶۴). ۱۴. محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تمیمی کشته شد. (۴۶۵). ابن سعد می‌گوید: دو فرزند عبدالله بن جعفر به همسر عبدالله بن قطب الطائی پناه بردند، در حالی که بالغ نبودند. عمر بن سعد ندا داده بود، هر کس که سری بیاورد هزار درهم خواهد گرفت. عبدالله بن قطب به منزل رفت. همسرش به او گفت: دو کودک به ما پناه آورده‌اند، دوست داری منت بر آنان بگذرای و آنان را به مدینه به خانواده‌شان بسپاری؟ گفت: آری به من نشانشان بده. وقتی آنان را دید، سرشان را از تشنه‌شان جدا کرد و سرها را نزد عبیدالله برد که چیزی به او نداد (و به روایت بلاذری حتی دستور ویران کردن خانه‌اش را هم داد!)

(۴۶۶) این همان حکایتی است که شیخ صدوق برای فرزندان مسلم بن عقیل روایت کرده است. بلاذری هم به روایتی دیگر به اختصار در دو سطر خبر این دو کودک را که آنان را از عبدالله بن جعفر دانسته، مانند آنچه را که ابن سعد آورده، گزارش کرده است. (۴۶۷). ۱۵. مسلم بن عقیل بن ابی طالب: نماینده امام حسین علیه‌السلام در کوفه که به دستور عییدالله بن زیاد در هشتم ذی‌حجه سال ۶۰ کشته شد. ۱۶. جعفر بن عقیل: توسط بشر بن حوط همدانی یا عروۀ بن عبدالله خثعمی کشته شد. بلاذری نفر دوم را قاتل جعفر دانسته، (۴۶۸) و دینوری هم می‌گوید که عبدالله بن عروہی خثعمی با تیری او را کشت. (۴۶۹) روایت امام باقر علیه‌السلام نیز چنین است. (۴۷۰). (صفحه ۱۴۱) ۱۷. عبدالرحمان بن عقیل توسط عثمان بن خالد بن اسیر جهنی و بشر (بشیر) بن حوط قایضی کشته شد. در انساب نام قاتل، نشر بن شوط عثمانی ضبط شده است! (۴۷۱). ۱۸. عبدالله اکبر بن عقیل به دست عمرو بن صبح الصدائی کشته شد. مدائنی قاتل او را عثمان بن خالد جهنی و مردی از همدان دانسته است. (۴۷۲). ۱۹. عبدالله بن مسلم بن عقیل: (۴۷۳) توسط عمرو بن صبح (صبیح) الصدائی یا اسید بن مالک حضرمی کشته شد. این سخن ابن سعد است. در حالی که بلاذری و دینوری از عبدالله بن مسلم بن عقیل یاد کرده‌اند که عمرو بن صبیح الصیداوی (به تفاوت نام پدر و لقب او توجه کنید) او را با تیر زد و پس از آن مردم کوفه بر سر عبدالله ریخته وی را کشتند. (۴۷۴). ابومخنف پس از خبر شهادت علی اکبر می‌نویسد: عمرو بن صبیح صدائی عبدالله بن مسلم را با تیر زد، به گونه‌ای که دستش با تیر به صورتش چسبید. پس از آن تیر دیگری بر قلب او زد. (۴۷۵) بلاذری از رقاد الجنبی یاد کرده است که بعدها می‌گفت: یکی از جوانان آل حسین را چنان تیری زد که همان‌طور که دستش روی صورتش بود، دستش به صورتش چسبید؛ و پس از بیرون کشید شدن تیر، هنوز نوک تیر یعنی پیکان آن در صورتش باقی مانده بود. (۴۷۶). ۲۰. محمد بن ابی سعید بن عقیل توسط لقیط بن یاسر جهنی کشته شد. دینوری نام او را محمد بن عقیل بن ابی طالب یاد می‌کند که لقیط بن ناشر جهنی با تیر او را کشته است. (۴۷۷) ۲۱. مردی از آل ابولهب که نامش روشن نشد. ۲۲. ابوالهیاج از نوادگان ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که شاعر بوده است. (صفحه ۱۴۲) ۲۳. سلیمان غلام آزاد شده امام حسین علیه‌السلام که به دست سلیمان بن عوف حضرمی کشته شد. پیش از این گذشت که وی حامل نامه‌ی امام به شیعیان بصره بود، در آنجا به دستور ابن زیاد کشته شد. ۲۴. منجج (یا منجج) (۴۷۸) غلام آزاد شده امام حسین علیه‌السلام. ۲۵. عبدالله بن بقطر برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام که در کوفه از فراز قصر به پایین افکنده شد و به شهادت رسید. (۴۷۹). تا اینجا نام افرادی بود که ابن سعد یاد کرده بود. اما برخی نام‌های دیگر: ۲۶. عبیدالله عبدالله بن جعفر: ابوالفرج اصفهانی به نقل از نسابه‌ی معروف یحیی بن حسن علوی می‌گوید: وی نیز در طف همراه امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. (۴۸۰). ۲۷. محمد بن مسلم بن عقیل: بنا به روایت ابوالفرج، به نقل از امام باقر علیه‌السلام قاتل وی ابوجرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی بوده‌اند. (۴۸۱). ۲۸. علی بن عقیل بن ابی طالب: ابوالفرج روایتی درباره‌ی شهادت وی در کربلا آورده است. (۴۸۲) وی در جای دیگری، به نقل از محمد بن علی بن حمزه، خبری درباره‌ی کشته شدن ابراهیم بن علی بن ابی طالب در کربلا آورده و افزوده است که در هیچ کتاب نسبی یادی از او نیافته است. (۴۸۳). ۲۹. عبیدالله بن علی بن ابی طالب: خلیفه بن خیاط به نقل «ابوالحسن» آورده است که وی با امام حسین علیه‌السلام در کربلا شهید شد. مادر وی، رباب دختر امری ء القیس بوده است. (۴۸۴). ۳۰. ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفه بن خیاط وی را نیز در جمله‌ی کشتگان کربلا دانسته است. (۴۸۵). ابن اعثم ضمن یاد از اسامی شهدای از اهل بیت، و بیان ترتیب شهادت آنان، برای هر کدام رجزی آورده و از این حیث، از بقیه منابع ممتاز است. این اشعار به نوعی در (صفحه ۱۴۳) معرفی نسب و خاندان آنان و نیز درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و شخصیت آن حضرت است. (۴۸۶) احتمال دارد که دست کم، برخی از این رجزها، مربوط به زمانی بعد از حادثه‌ی کربلا باشد که به متون تاریخی متصل شده است! ۸۹. اما کسانی از اهل بیت که از ماجرای کربلا نجات یافتند، به نقل ابن سعد اینانند: علی بن الحسین الاصغر: (۴۸۷) امام سجاد علیه‌السلام که خاندان امام حسین علیه‌السلام از طریق وی باقی مانده است. وی در کربلا مریض و در خیمه در کنار زنان بود. علی بن السحین که همسرش «ام

محمد دختر امام حسن علیه‌السلام» نیز همراه کاروان بود، (۴۸۸) در این وقت بیمار بوده و سخت از وی مراقبت می‌شد. شمر ملعون با اشاره به وی گفت: این را هم بکشید. مردی کوفی فریاد زد: سبحان الله! آیا جوان نوری را که مریض است و نجنگیده می‌کشید؟ در این وقت عمر سعد گفت: متعرض زنان و این مریض نشوید. علی بن الحسین می‌گفت: در آن وقت مردی از آنان مرا پنهان کرده، مرا در جایی منزل داده، از من نگهداری می‌کرد و هر بار که نزد من می‌آمد و می‌رفت گریه می‌کرد؛ چنان که میگفتم اگر وفایی نزد مردم مانده باشد، نزد این مرد است. یکباره منادی ابن‌زیاد فریاد زد: علی بن الحسین نزد هر کسی هست او را بیاورد و سیصد درهم بگیرد. این مرد نزد من آمد و همان طور که گریه می‌کرد، دست مرا به گردن من متصل کرده! می‌گفت: می‌ترسم. آن‌گاه مرا بیرون برده و دست بسته تحویل داده، سیصد درهم را گرفت. مرا گرفتند و نزد ابن‌زیاد بردند. (۴۸۹). حسن بن حسن بن علی که نسل او باقی است. عمرو بن حسن بن علی که نسلی از او بر جای نمانده است. قاسم بن عبدالله بن جعفر. (صفحه ۱۴۴) محمد بن عقیل. ۹۰. زمانی که تمامی یاران و اهل بیت امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند. دشمن قصد کشتن آن حضرت را کرد. تا این لحظه، کسی جرأت نزدیک شدن به امام را نداشت؛ چرا که به هر روی، بسیاری از کوفیان مایل نبودند قاتل امام حسین علیه‌السلام شناخته شوند. بنابراین تا وقتی کسان دیگری مانند انس دیوانه و شمر کثیف و خولی بدذات بودند، نوبت به دیگران نمی‌رسید. چند گزارش را در این باره نقل می‌کنیم: ابن سعد می‌گوید: در این لحظه امام عطشان بود و در خواست آب کرد. مردی نزد امام آمد و آب به او داد. در همان حال حصین بن نمیر تیری رها کرد که به دهان آن حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. آن حضرت با دست خون‌ها را پاک می‌کرد و در همان حال خدا را ستایش می‌کرد. (و یحمدالله). آن‌گاه به سوی فرات به راه افتاد. مردی از طایفه‌ی ابان بن دارم گفت: نگذارید به آب دسترسی پیدا کند. گروهی میان او و آب ایستادند، در حالی که امام در برابرشان ایستاده بود و درباره‌ی آن مرد فرمود: اللهم اظمئه. خدایا او را از تشنگی بمرمان. آن مرد ابانی، تیری به سوی امام رها کرد که به دهان حضرت خورده خون‌آلود شد. آن مرد اندکی بعد، فریاد زد که تشنه است و هر چه آب می‌خورد باز احساس تشنگی می‌کرد تا آن که مرد. (۴۹۰) بلاذری همین نقل را درباره‌ی تیر زدن به دهان مبارک امام آورده و می‌افزاید: امام حسین علیه‌السلام سر بر آسمان برداشت و فرمود: اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بی. (۴۹۱) ابن سعد می‌افزاید: زمانی که یاران و اهل بیت حسین کشته شدند، هیچ کس به سراغ او نمی‌آمد مگر آن که باز می‌گشت تا آن که پیاده نظام اطرافش را گرفتند. در آن لحظه شجاع‌تر از وی نبود و حسین بن علی چون یک جنگجوی شجاع با آنان می‌جنگید. (۴۹۲) بر هر طرف یورش می‌برد، و افراد مانند بزی از برابر شیر می‌گریختند. ۹۱. ابن سعد در ادامه‌ی آن گزارش می‌نویسد: ساعاتی از روز گذشت و مردم در (صفحه ۱۴۴) حال نبرد با او بودند؛ اما کسی برای کشتن آن حضرت اقدام نمی‌کرد. (دینوری می‌نویسد: در این وقت امام حسین علیه‌السلام نشسته بود و اگر می‌خواستند می‌توانستند او را بکشند جز این که هر قبیله‌ای بر آن بود تا مسؤلیت آن را به عهده دیگری بیندازد و کراهت داشت تا بر این کار اقدام کند.) (۴۹۳) در این وقت شمر فریاد زد: مادران در عزایتان بگریید، منتظر چه هستید، او را بکشید، اولین کسی که به امام حسین علیه‌السلام نزدیک شد زرعۀ بن شریک تمیمی بود که ضربتی بر کتف چپ امام زد و پس از آن ضربه‌ی دیگری بر گردن آن حضرت زد، او نقش بر زمینش کرد. آنگاه سنان بن انس نخعی پیش آمد و ضربه‌ای بر استخوان سینه آن حضرت زد؛ سپس نیزه‌اش را در سینه امام حسین علیه‌السلام فرو کرد. در این وقت بود که امام روی زمین افتاد. سنان از اسب پیاده شد تا سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کند، در حالی که خولی بن یزید اصبحی هم همراهش بود. وی سر را جدا کرد و آن را نزد عبیدالله بن زیاد آورد. (۴۹۴) وی در جای دیگری می‌نویسد که سنان بن انس نخعی امام حسین علیه‌السلام را کشت و خولی بن یزید سر آن حضرت را جدا کرد. (۴۹۵) شیخ مفید می‌نویسد: زرعۀ بن شریک به کتف چپ امام ضربتی زد و پس از آن ضربتی بر گردن آن حضرت نواخت، سنان بن انس نیزه‌ای بر آن حضرت زد که آن حضرت به زمین افتاد. آن‌گاه خولی رفت تا سر آن حضرت را جدا کند که دستش لرزید. شمر خود از اسب فرود آمد، سر امام را جدا کرد و به دست خولی داد تا به عمر بن سعد برساند. (۴۹۶)

ابن سعد می‌افزاید: زخم‌های بدن امام حسین علیه‌السلام را که شمارش کردند، ۳۳ مورد بود، در حالی که بر لباس ایشان بیش از صد مورد پارگی در اثر تیر و ضربت شمشیر وجود داشت. ابن سعد می‌نویسد: وقتی امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، شمشیر او را قلانس نهشلی و شمشیر دیگرش را جمیع بن خلق اودی برد. لباس (سروال) (شلوار) و قتیفه‌ی آن حضرت را بحر بن کعب تمیمی و قیس بن اشعث بن قیس کندی برداشتند که بعدها به این قیس، قیس قتیفه می‌گفتند! نعلین امام را (صفحه ۱۴۶) اسود بن خالد اودی، عمامه‌ی ایشان را جابر بن یزید، و برنس (۴۹۷) آن حضرت را مالک بن بشیر کندی، برداشتند. ۹۲. بلاذری خبر کشته شدن امام حسین علیه‌السلام را چنین می‌نویسد: (۴۹۸) وقتی اجازه استفاده از آب فرات را به امام نداده و تیر به دهان مبارکشان زدند، (و در خبر دینوری باز تیری به گردن ایشان زدند که امام آن را بیرون کشید) (۴۹۹) شمر همراه ده نفر از رجال کوفه به سوی محل استقرار خیمه و خرگاه امام آمد. امام بدان سو رفت، اما آنان میان وی و خیمه گاه فاصله انداختند. امام فرمود: ان لم یکن لکم دین فکونوا فی أمر دنیاکم احراراً. اگر دین ندارید، در دنیای خویش آزادمرد باشید؛ و مانع از تعرض لثیمان و سفیهان خود از اهل خاندان من شوید. شمر گفت: ای پسر فاطمه! این سخت را می‌پذیرم. آن گاه با پیاده نظام بر امام حسین علیه‌السلام حمله کرد که در میان آنان ابوالجنوب عبدالرحمن بن زیاد جعفی، خولی بن یزید اصبحی، قشعم بن عمرو جعفی - کسی که از علی علیه‌السلام کناره گرفته بود - صالح بن وهب یزنی، و سنان بن انس نخعی بودند. شمر آنان را تحریض بر کشتن امام حسین علیه‌السلام می‌کرد. ابتدا از ابوالجنوب خواست تا حمله برد. او گفت: چرا خودت نمی‌روی؟ شمر خشمگین گفت: به من چنین می‌گویی؟ ابوالجنوب گفت: می‌خواهم نوک نیزه‌ام را در چشم تو فرو کنم. شمر از برابر او کنار رفت، چرا که ابوالجنوب مردی شجاع بود. آن گاه شمر همراه پنجاه نفر از پیاده نظام بر امام یورش برد. حسین از هر طرف به سوی آنان می‌تاخت و جمعیت آنانرا می‌شکافت تا آن که او را محاصره کردند. باز با آنان می‌جنگید تا آنان را از خود دور کرد. در این وقت، بحر (أبجر) (۵۰۰) بن کعب بن عبیدالله بر امام حمله برد. وقتی با شمشیر بالای سر امام رسید، بچه‌ای که همراه امام حسین علیه‌السلام بود نزدیک آمد که امام حسین علیه‌السلام او را به بغل گرفت. این بچه به بحر گفت: ای فرزند خبیثه! عموی مرا می‌کشی؟ آن مرد ملعون شمشیر خود را فرود آورد و بچه که دستش را بالا گرفته بود، (صفحه ۱۴۷) دستش قطع شده به پوستی آویزان شد. امام حسین علیه‌السلام همچنان به این سوی آن سوی می‌تاخت در حالی که لباسی پوستین به تن داشت و عمامه‌ای بر سر. مردم نیز که او شجاع می‌یافتند، مانند بزی از برابر (گرگ) شیر می‌گریختند. مدتی بدینسان گذشت و هر مردی که برای کشتن حسین به او روی می‌آورد، از کشتن آن حضرت صرف نظر می‌کرد؛ چرا که نمی‌خواست قتل او را برعهده گیرد. در این وقت مردی که او مالک بن بشیر کندی می‌گفتند - و فردی جسور بوده و اقدام بر این امر برایش مهم نبود - نزد امام آمد و شمشیری بر سر آن حضرت زد، به طوری که برنسی که بر سر امام بود، نیمه شد، شمشیر به سر رسید و خون جاری گردید؛ در آن حال برنس حضرت خون آلود شد. امام برنس را کناری انداخت و کلاهخودی بر سر گذاشت و در حق آن مرد نفرین کرد. (لا-أکلت ولا شربت و حشرک الله مع الظالمین) مرد کندی، برنس را برداشت و گویند که تا آخر عمر فقیر ماند و دستش شل بود. در این وقت زینب علیهاالسلام خطاب به عمر سعد گفت: ای عمر! ابو عبدالله کشته می‌شود و تو نگاه می‌کنی؟ عمر سعد گریه افتاد و رویش را برگرداند. در این وقت شمر در میان مردم فریاد زد: شما را چه شده است که بی تفاوت در برابر این مرد ایستاده‌اید؟ منتظر چه هستید؟ مادران در عزایتان بگریید او را بکشید. آن گاه همه حاضران از اطراف یورش بردند و زرعه بن شریک تمیمی ضربتی بر بازوی چپ امام زد و ضربه‌ای دیگر بر گردن آن حضرت. آنگاه از اطراف امام دور شدند در حالیکه امام حسین علیه‌السلام به صورت روی زمین افتاده بود. در این وقت، سنان بن انس بن عمرو نخعی آمد و نیزه‌ای بر آن حضرت زد. آنگاه سنان بن خولی بن یزید گفت: سرش را جدا کن. خولی خواست چنین کند، احساس ضعف کرده، دستش لرزید. سنان به او گفت: خدا بازوانت را بکشند. خودش از اسب پایین آمد و سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کرد. (دینوری می‌نویسد: خولی رفت تا سر را جدا کند، دستش لرزید، برخاست. آنگاه برادرش شبل بن یزید

آمد و سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کرده به برادرش خولی (حولی) داد. (۵۰۱) حسین پیش از آن چندان شمشیر و نیزه خورده بود که جای ۳۳ طعنه‌ی نیزه و ۳۴ ضرت شمشیر بر بدنش بود. برخی گویند که (صفحه ۱۴۸) خولی با اجازه‌ی سنان سر امام حسین علیه‌السلام را جدا کرد. (۵۰۲). ۹۳. روایت ابن‌اعثم از شهادت امام حسین علیه‌السلام قدری متفاوت با دیگران بوده و مطالبی در آن است که در مآخذ کهن دیگر نیامده است. امام پس از شهادت یاران و اهل بیت، عزم میدان می‌شود. رجزی می‌خواند که در آن علاوه بر معرفی خاندان خود، به اسلام و وحی و تشیع هم می‌پردازد: أنا بن علی الخیر من آل هاشم کفانی بهذا مفخر حین أفرخو جدی رسول الله اکرم من مشی و نحن سراج الله فی الخلق أزهو و فاطمة امی سلاله احمد و عمی یدعی ذالجنحین جعفر و فینا کتاب الله أنزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر و نحن أمان الارض للناس کلهم نصول بهذا فی الانام و نفخر و نحن و لاه الحوض نسقی ولاتنا بکاس رسول الله ما لیس ینکر و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیامة یخسر تعابیری که در این رجز آمده، گرچه فی حد نفسه می‌تواند مربوط به آن زمان باشد، اما این احتمال هم وجود دارد که بعدها سروده شده باشد و در واقع زبان حال باشد. ابن اعثم می‌افزاید: امام حسین علیه‌السلام مبارز طلبید. هر کسی که از چهره‌های سرشناس آمد، کشته شد. تا آن که شمر با قبیله‌ی بزرگی - قبیله‌ی عظیمه - آمد. (این همان آمدن شمر همراه عده‌ای از پیاده نظام است که در منابع دیگر آمده است) امام با آنان جنگید تا این که میان او و خیمه گاهش فاصله انداختند. امام حسین علیه‌السلام به دشمن گفت: یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم ینکن (لکم) دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم. درخواست امام این بود که سپاه دشمن متعرض زنان و کودکان نشوند. شمر پذیرفت، بار دیگر بر امام حسین علیه‌السلام حمله می‌کردند او می‌جنگید. چند بار درخواست آب کرد؛ یک بار هم که به سمت فرات رفت، مانع شدند. آنگاه ابوالجنوب جعفری تیری به صورت امام زد که خون بر صورت و محاسن آن حضرت جاری گشت. آن حضرت سر بر آسمان بلند کرده نفرین کرد. آنگاه مانند شیری خشمگین بر دشمن یورش برد و به هر (صفحه ۱۴۹) کس می‌رسید او را با شمشیر به روی زمین می‌انداخت. تیرها بود که از هر طرف به سمت او روان بود و به سینه‌ی او می‌خورد. امام در همان حال سخن از روزی به میان می‌آورد که خداوند انتقام او را از آنان بگیرد؛ آن گونه که میان خود آنان اختلاف افتاده، خون‌ها ریخته شود و عذاب الهی بر آنان فرود آید. شمر به یارانش می‌گفت: منتظر چه هستید؛ تیرها او را از نفس انداخته است. بر او یورش برید، مادرهایتان به عزایتان بنشینند. در این وقت از هر سوی حمله کردند به طوری که ضربات شمشیر او را از پا درآورد. در این وقت زرعه بن شریک تمیمی ضربتی بر دست چپ آن حضرت زد. عمرو بن طلحه‌ی جعفری هم ضربت سختی - ضربه منکره - بر گردن آن حضرت نواخت. سنان بن انس نیز تیری به گردن آن حضرت زد و صالح بن وهب یزنی هم ضربتی بر پایین کمر آن حضرت فرود آورد. حضرت از اسب به زمین افتاد و روی زمین نشست. تیر را از گردنش درآورد و هرچه دستش پر از خون می‌شد آن را به صورت و محاسن می‌مالید و می‌فرمود: هکذا حتی ألقى ربی بدمی مغصوباً علی حقی. عمر بن سعد نزدیک آمد و به یارانش گفت: بروید و سرش را جدا کنید. نصر بن خرشبہ الضبابی با پای خود به امام زد، به طوری که آن حضرت از پشت روی زمین افتاد. نصر آمد و محاسن حضرت را گرفت. حضرت فرمود: تو همان سگی هستی که من به خواب دیدم. آن مردم که خشمگین شده بود با شمشیر بر گلوی حسین می‌زد و رجز می‌خواند. عمر بن سعد خشمگین شد و به مردی گفت: از اسب فرود آی و سرش را جدا کن. در این وقت خولی بن یزید اصبحی آمد و سر حضرت را جدا کرد. اسود بن حنظله شمشیر حضرت را برداشت؛ جعفر بن وبر حضر می‌لباس حضرت را گرفت یحیی بن عمرو حرمی شلوار حضرت را برد. جابر بن زید ازدی عمامه آن حضرت برداشت و مالک بن بشر کندی زره را گرفت. در این وقت ابری تاریک همه جا را گرفت و باد سرخی وزیدن آغاز کرد که در آن چشم چشم را نمی‌دید؛ به طوری که که کوفیان تصور کردند عذاب نازل شده است. اندکی گذشت تا هوا آرام گرفت. اسب امام حسین علیه‌السلام ک از دست کوفیان گریخته بود، این بار آمد، سرش را در خون امام حسین علیه‌السلام گذاشت و برگشته به سمت خیمه گاه، رفته، شیهه می‌کشید. وقتی خواهران (صفحه ۱۵۰) حسین و دختران و اهل بیت نگاهشان به اسب افتاد

که بدون صاحب آمده، شیون و فریادشان به آسمان رفت. دشمن آمد تا آن که خیمه را محاصره کرد. شمر گفت تا زیور و زینت زنان را از آنان بگیرند. آنان داخل خیمه شده هر چه بود بردند. حتی با پاره کردن گوش‌های ام‌کلثوم، گوشواره‌های او را برداشتند. آنگاه دشمن از خیمه گاه خارج شد و آن را آتش زد. (۵۰۳) از حمید بن مسلم از دی نقل شده است که من شاهد بودم که وسائل زنان را چگونه غارت می‌کردند... بعد عمرسعد فریاد زد: کسی به زنان و کودکان آسیب نرساند و هر کس چیزی از آنان گرفت پس دهد؛ اما هیچ کس چیزی پس نداد. عمرسعد عده‌ای از سپاهش را به عنوان مراقب اطراف خیمه‌ها گذاشت تا کسی آسیب به آنان نرساند. (۵۰۴). ۹۴. بلاذری می‌نویسد: پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام هر آنچه بر تن حسین بود، غارت کردند. قیس بن اشعث بن قیس کندی قطیفه‌ی امام را برداشت که او قیس قطیفه نامیدند. نعلین او را اسود نامی از بنی‌اود برداشت؛ شمشیرش را مردی از بنی‌نہشل بن دارم برد. آنگاه آنچه از لباس و حله و شتر در خیمه گاه بود غارت کردند. بیشتر لباس‌ها و حل را رحیل (!) به زهیر جعفری و جریر بن مسعود و حضرمی و اسید بن مالک حضرمی بردند. ابوالجنوب جعفری هم شتری را برده، بعدها از آن آب کشی می‌کرد و نامش را حسین گذاشته بود! در این وقت، ملحفه‌های زنان را از سر آنان کشیدند که عمر بن سعد مانع آنان شد. (ابن سعد می‌نویسد: مردی عراقی در حالی که گریه می‌کرد لباس فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام را از او می‌گرفت. فاطمه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: لباس دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از او بگیرم، اما گریه نکنم! فاطمه گفت: خوب رها کن! گفت: می‌ترسم شخصی دیگری آن را بگیرد!) (۵۰۵) (به نقل شیخ مفید، أبجر بن کعب نیز که از جمله کسانی بود که ضربات شمشیر بر امام حسین علیه‌السلام زد، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام بخشی از لباس حضرت را برد.) (۵۰۶) آنگاه عمرسعد از یارانش خواست تا برای پیمان کردن جسد امام حسین علیه‌السلام با اسب آماده شوند. دوازده نفر (صفحه ۱۵۱) برای این کار آماده شده، چندان اسب تاختند که بدن امام حسین علیه‌السلام را خورد کردند. (۵۰۷) سنان بن انس مردی شجاع اما اندکی حماقت در او بود. از محمد بن سائب کلبی نقل شده است که گفت: بعدها او را دیدم که شلوارش را نجس کرده، از دست مختار از کوفه گریخته، به جزیره رفت بود و سپس به کوفه بازگشت. وی پس از کشتن امام حسین علیه‌السلام بر در خیمه‌ی عمر بن سعد ظاهر شد و با رجزخوانی گفت: رکاب اسب مرا را باید از طلا و نقره پر کنید، چرا که من بهترین مردم را از ناحیه‌ی پدر و مادر کشته‌ام. أوقر رکابی فضة و ذهباً أنا قتلت الملك المحجبا قتل خير الناس و أما و أباً و خیرهم اذ ینسبون نسباً (۵۰۸). و خیرهم فی قومهم مرکبا (۵۰۹). عمر بن سعد گفت: شهادت می‌دهم که تو دیوانه‌ای؛ او را نزد من بیاورید. وقتی آوردند با چوبدستی خود بر سر او زده گفت: ای احمق! اینچنین سخن می‌گویی؟ اگر ابن‌زیاد این رجز تو را بشنود، گردنت را خواهد زد... از یاران امام حسین علیه‌السلام ۷۲ تن کشته شدند. (۵۱۰) هفهاف بن مهند راسبی از مردمان شیعی بصره بود که وقتی به کربلا رسید که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده بود. وی داخل سپاه عمرسعد شد، شمشیرش را برکشید و به جان آنها افتاد از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: مردمان بعد از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ندیده بودند که کسی اینگونه بجنگد. دشمنان گردش حلقه زدند و او را کشتند. (۵۱۱) مردمان غاضریه یک روز بعد از آن جسد امام حسین علیه‌السلام و یاران ایشان را دفن کردند. از جمع سپاه عمر بن سعد ۸۸ کشته شدند که (صفحه ۱۵۲) عمرسعد بر آنان نماز خواند و دفنشان کرد. (۵۱۲) تعدادی هم مجروح گشتند. کوفیان پاداش کار خود را با افزایش بخششان از بیت المال که به صورت یزید صورت گرفته بود، گرفتند. نامه‌ی یزید به ابن‌زیاد این بود: فزد أهل الكوفة أهل السمع و الطاعة فی أعطياتهم مائة مائة (۵۱۳) ما در جای دیگری درباره‌ی شیعیان کوفه سخن گفته‌ایم. اینجا به مناسبت این خبر بلاذری را هم می‌آوریم که می‌گوید: برخی از پیامبران ما از اهل کوفه بر تلی نشسته بودند، گریه می‌کردند و گفتند: خدایا نصرتت را بر حسین فرود آر. من به آنان گفتم: یا أعداء الله! ألا تنزلون فتنصرونه؟ ای دشمنان خدا! آیا از این تپه پایین نمی‌روید و یاریش کنید؟ (۵۱۴) این خبر او هم جالب است که مردی عراقی بعدها، از عبدالله بن عمر درباره‌ی ریختن خون پشه در وقت احرام پرسش کرد؛ عبدالله گفت: و اعجبا من قوم یسألون عن دم البعوض و قد سفکوا دم ابن بنت نبیهم؟ در شگفتم از قومی

که از خون پشه سؤال می‌کنند، اما خون پسر دختر پیامبرشان را ریختند. (۵۱۵) ۹۵. بلاذری می‌نویسد: عمر بن سعد، سر امام حسین علیه‌السلام را همراه خولی بن یزید اصبیحی و حمید بن مسلم ازدی - راوی بخشی از اخبار کربلا - برای ابن‌زیاد فرستاد. آنان دیر وقت به دروازه‌ی ورودی شهر رسیدند که بسته بود. خولی سر را به منزلش برده آن را در تنوری جای داد. همسرش نوار دختر مالک حصر می‌پرسید: چه چیز همراهت آوردی؟ گفت: (جنت بغنی الدهر) بی‌نیازی دهر را آورده‌ام. سر حسین اکنون در خانه با توست! زن گفت: مردم طلا و نقره به خانه می‌آورند و تو سر فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده‌ای؟ دیگر سر من و تو روی یک بالش نخواهد بود. (۵۱۶) عمر سعد روز عاشورا و فردای آن روز را در کربلا ماند؛ پس از آن به حمید بن بکیر احمری گفت تا ندای کوچ به سوی کوفه را سر دهد. وی خواهران و دختران امام حسین علیه‌السلام (صفحه ۱۵۳) و دیگر بچه‌ها و همچنین علی بن الحسین اصغر بیمار را همراه خود برد. در این وقت، زنان که از کناره‌ی بدن امام سحین علیه‌السلام می‌گذاشتند، بر سر و صورت خود می‌زدند. زینب علیها‌السلام دختر علی علیه‌السلام می‌گفت: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالدماء، مقطع الاعضاء، یا محمداه و بناتک سبایا و ذریتک مقتله تسفی علیها الصبا. (۵۱۷). وای محمد! درود خدای آسمان بر تو باد. این حسین توست، عریان و خونی که اعضای بدنش قطع شده است. وای محمد! دختران تو اسپرند و ذریه‌ی تو کشته شده‌اند و گرد و غبار بر آنان می‌وزد. در این وقت، دوست و دشمن می‌گریستند. بلاذری می‌افزاید: سر ۷۲ تن را از نشان جدا کرده، همراه شمر بن ذی‌الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عزرة بن قیس احمری نزد ابن‌زیاد بردند... هوازن بیست سر به رهبری شمر؛ بنو تمیم هفده سر؛ بنو اسد شانزده سر؛ مدحج هفت سر و دیگر قیسی‌ها نه سر به همراه داشتند. (۵۱۸) ابن سعد می‌نویسد: ابو خالد ذکوان از ابن‌زیاد اجازه گرفت تا سرها را به خاک سپارد؛ وی اجازه داد و او سرها را غسل داده، کفن کرده و در قبرستان دفن کرد. بعد نزد اجساد آنان را رفت و آنان را هم به خاک سپرد. (۵۱۹) حتی اگر این خبر درست باشد، (که جدا بعید می‌نماید) باید سر امام حسین علیه‌السلام را که نزد یزید به شام فرستاده شد، از آن مستثنا کرد. ۹۶. اسرای کربلا را از منطقه‌ی نبرد سوار بر شتر کرده به کوفه آوردند و به دستور ابن‌زیاد در کوچه‌های مختلف کوفه گرداندند (فدیر به فی سکک الکوفه و قبائلها). وقتی خوب گرداندند آن را به قصر ابن‌زیاد آوردند. (۵۲۰) در این وقت مردم کوفه اجتماع کرده گریه می‌کردند و امام سجاد علیه‌السلام فرمود: هؤلاء یبکین علینا فمن قتلنا؟ (۵۲۱). وقتی اسرا بر ابن‌زیاد وارد شدند، ابن‌زیاد گفتگویی با علی بن الحسین علیه‌السلام داشت. وی از حضرت (صفحه ۱۵۴) پرسید: نامت چیست؟ گفت: علی. ابن‌زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ گفت: برادری داشتم نامش علی بود و از من بزرگتر، مردم او را کشتند! ابن‌زیاد گفت: خدا او را کشت. امام سجاد علیه‌السلام پاسخ داد: الله یتوفی الانفس حین موتها، (۵۲۲) خداوند وقت مرگ، روح آنان را می‌ستاند. (و ما کان لنفس أن تموت الا باذن الله) (۵۲۳) ابن‌زیاد دستور قتل علی بن الحسین را داد که زینب علیها‌السلام فریاد زد: حسبک م دمانا، أسألك بالله ان قتلته الا قتلنی معه، بس است آنچه از خون ما ریختی؛ تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر بنای کشتن او داری اول مرا بکش. در این وقت ابن‌زیاد از کشتن امام سجاد علیه‌السلام منصرف گشت. (۵۲۴) ابن‌زیاد گفتگویی هم با زینب علیها‌السلام داشت. به گزارش ابو مخنف، زینب علیها‌السلام با کم ارزش‌ترین لباس آمده بود در حالی که کنیزانی در اطرافش بودند. ابن‌زیاد پرسید: این زن کیست؟ سه بار پرسید و کسی پاسخش را نداد. عاقبت یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر علی علیه‌السلام است. ابن‌زیاد گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا کرده، کشت و اقدامتان را باطل کرد (أکذب احدوئکم)؛ زینب علیها‌السلام پاسخ داد: الحمد لله الذی أکرنا بمحمد صلی الله علیه و آله و طهرنا تطهیرا. (۵۲۵) ابن سعد در گزارش این واقع می‌نویسد: ابن‌زیاد پرسید: این زن کیست؟ گفتند: زینب دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. رو به آن حضرت کرده گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینب علیها‌السلام گفت: خداوند کشته شدن آنانرا مقرر کرده بود و آنان به قتلگاه خود رفتند و خداوند روزی، ما و تو و آنان را یکجا جمع خواهد کرد. ابن‌زیاد گفت: ستیاش خدایی را که شما را کشت و کذب سخنتان را ثابت کرد. زینب علیها‌السلام پاسخ داد: الحمد لله الذی أکرنا بمحمد و

طهرنا تطهیرا. (و انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا والحمد لله) (۵۲۶) (ابومخنف می گوید: در این وقت ابن زیاد خشمگین شد؛ اما عمرو بن حرث به او گفت: این یک زن است، چگونه می خواهی یک زن را مؤاخذه کنی؟ ابن زیاد گفت، (صفحه ۱۵۵) خدا قلب مرا با کشته شدن طاغی شما و شورشیان از شما آرام کرد. زینب علیها السلام به گریه افتاد. آن گاه گفت: تو پیر ما را کشتی، خاندان مرا قطع کردی و به اساس ما لطمه زد؛ اگر این آرامت می کند، آرام باش. عیب‌الله گفت: این سجاعت (۵۲۷) است، پدرت هم شاعری سجع گو بود! زینب علیها السلام گفت: زن را چه به سجع گویی، من کاری به سجاعت ندارم: این ناله‌ی درون من است.) (۵۲۸) در این وقت، سر امام حسین علیه السلام در برابر ابن زیاد بود و او با چوبدستی خود بر آن می نواخت. (۵۲۹). ۹۷. حکایت خطبه خوانی حضرت زینب علیها السلام در کوفه را منابعی چون ابومخنف، بلاذری، ابن سعد و دینوری نیاورده‌اند؛ اما ابن اعثم به تفصیل آورده و به نظر می رسد منبع اصلی این خطبه همو باشد. راوی روایت خطبه‌ی حضرت زینب علیها السلام خزیمه الاسدی است که در لهوف از وی با عنوان بشیر بن خزیم الاسدی یاد شده است. (۵۳۰) وی با ستایش از سخن گفتن حضرت زینب علیها السلام و این که گویی علی سخن می گوید، سخنان وی را خطاب به مردم کوفه آورد است. ابتدا مردم را ساکت کرد؛ آن گاه پس از ستایش خدا و فرستادن درود بر رسول و خاندان طاهر او مردم کوفه را به خیانت و غدر و نقض عهد و پیمان شکنی متهم کرده، به خاطر این که حرمت پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را شکسته‌اند آنان را به غضب و سخط الهی وعده داد. این که کبد پیامبر صلی الله علیه و آله را پاره کردند، و خون (پسر) رسول الله صلی الله علیه و آله را ریختند، و حرمت او را شکستند؛ در این شرایط، اگر از آسمان خون ببارد، نباید در شکفت شوند. در پایان هم فرمود که ان ربک لبالمصاد. (۵۳۱) همچنین خطبه‌ی امام سجاد علیه السلام در مسجد دمشق در حضور یزید به اختصار در فتوح آمده است؛ همچنان که برخی از ماخذ دیگر هم آن را آورده‌اند. خطیب مسجد دمشق بر بالای منبر از علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیه السلام بدگویی می کند و به تفصیل در فضائل معاویه و یزید سخن می سراید. علی بن الحسین همانجا فریاد اعتراض بلند می کند و خطاب به خطیب می فرماید: اشتریت مرضاء المخلوق بسخط الخالق. سپس (صفحه ۱۵۶) از یزید اجازه می خواهد بر منبر رود. یزید ابتدا طفره می رود، اما اطرافیان میگویند اجازه دهد تا صحبت کند. آن حضرت بر فراز منبر، در برابر مردمی که اهل بیت را نمی شناسند. به معرفی خود می پردازد: أیها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی أنباته بحسبی و نسبی؛ ایها الناس! أنا بن مکة و منی و زمزم، أنا بن خیر من حج و طاف و سعی و لبی، أنا بن خیر من حمل البراق، أنا بن من أسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی، أنا بن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی، أنا بن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین أو أدنی، أنا بن من صلی بملائکة السماء، أنا بن فاطمة الزهراء، أنا بن سیده النساء. همچنان ادامه داد تا ضجه و ناله‌ی مردم برخاست. یزید که از بروز فتنه هراسید، به مؤذن گفت اذان بگوید. (۵۳۲). ۹۸. ابن سعد نوشته است که سر امام حسین علیه السلام را محفز بن ثعلبه العائذی نزد یزید آورد. (۵۳۳). اسراء نیز همراه آنان نزد یزید آورده شدند. در حالی که تنها مرد آنان علی بن الحسین بود که زنجیری به گردن او بسته وی را وارد شام کردند (فعل بغل الی عنقه). آن حضرت در طول راه با هیچ کس صحبتی نکرد تا به شام رسیدند. (۵۳۴) بلاذری ضمن اشاره به این که سر امام حسین علیه السلام مدتی در کوفه در جایی نصب شد و حتی در شهر گردانده می شد، می نویسد: زحر بن قیس جعفی سر امام حسین علیه السلام و یاران و اصحاب او را به شام برای یزید بن معاویه برد. (۵۳۵) گویا سرها را همین زحر بن قیس برده، اما اسرا را محفز بن ثعلبه برده است. به نقل ابومخنف: محفز عائذی و شمر اسرا را به شام منقل کردند و همان دم در، محفز با صدای بلند گفت: هذا محفز بن ثعلبه أتی (صفحه ۱۵۷) أمير المؤمنين باللثام الفجرة! (۵۳۶) وقتی سرهای امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش را نزد یزید گذاشتند، یزید شعری خواند و گفت: ای حسین! اگر من با تو روبرو می شدم تو را نمی کشتم! در این وقت، یحیی بن حکم در شعری طعنه به ابن زیاد زده گفت: او کاری کرد که نسل خودش بی حد و اندازه شده و از نسل فاطمه کسی نمانده است. سمیة أمسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل (۵۳۷). یزید به رغم آن که می خواست مسؤولیت این کار را برعهده‌ی

ابن‌زیاد بگذارد؛ به یحیی بن حکم گفت: ساکت باش! (۵۳۸) یزید اجتماعی از اشراف شام فراهم کرده، اسیران را در حضور آنان به مجلسش آورد. آنگاه به علی بن الحسین گفت: پدرت رابطه‌ی خویش ما را قطع کرد، حق من را شناخت و با سلطنت من درگیر شد؛ خداوند هم بلایی را که دیدی بر سر او آورد. علی بن الحسین گفت: «ما أصاب من مصیبه فی الأرض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل أن نبرأها» (۵۳۹) یزید در مقابل این آیه را خواند: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفو عن کثیر» (۵۴۰) سپس همه‌ی کودکان و زنان را هم حاضر کرد و وقتی وضعیت را چنین دید، فحشی به ابن‌زیاد داد و گفت اگر او خوشی و قربتی با شما داشت - آن‌گونه که معاویه، زیاد را به ابوسفیان ملحق کرده بود - با شما چنین نمی‌کرد. در همین مجلس بود که یکی از شامیان از یزید خواست تا فاطمه بنت الحسین را به عنوان کنیز به او بدهد. دختر متوسل به زینب علیها السلام شد و حضرت فرمود: دروغ می‌گویی، نه تو نه یزید چنین حقی نداید. یزید گفت: من این حق را دارم! (۵۴۱) زینب علیها السلام فرمود: نه و الله، مگر این که از ملت ما خارج شوی و دین دیگری اختیار کنی. یزید خشمگین شد و گفت: این چنین با من سخن می‌گویی! پدر و (صفحه ۱۵۸) برادرت از دین خارج شدند. زینب علیه السلام گفت: تو و پدر و جدت به دین خدا و دین پدر و دین برادر و دین جد من هدایت شدند. یزید گفت: دروغ می‌گویند ای دشمن خدا. زینب علیها السلام پاسخ داد: تو امیر مسلط هستی، از روی ستم دشنام می‌دهی، و زور می‌گویی، در این وقت گویی یزید از ادامه سخن گفتن حیا کرد و ساکت شد. (۵۴۲). ۹۹- یزید می‌کشود تا به نوعی به دلجویی از بازماندگان امام حسین علیه السلام پردازد و گناه کربلا را برعهده‌ی ابن‌زیاد بیندازد. اما همین که ابن‌زیاد سالها پیس از آن حاکم عراق بود و حتی یک توبیخ ساده نشد، بر دروغ بودن اظهارات یزید گواهی می‌دهد. ابومخنف می‌گوید: یزید دستور داد تا اسیران را در خانه‌ای جای دادند. چند روز بعد آنان را به خانه‌ی خود آورد که همه اهل حرم یزید گریه کردند و سه روز مجلس نوحه و عزا برپا بود! (فأقاموا علیه مناخا ثلاثا) در این مدت، یزید، هر بار سر سفره‌ی خود، علی بن الحسین را حاضر می‌کرد. یکبار هم عمر بن الحسن بن علی را آورد (یازده سال بیشتر نداشت). به او گفت: آیا حاضر است با خالد بن یزید بجنگد؟ عمرو گفت: کاردی به من و کاردی به او بده تا با هم نبرد کنیم! یزید خالد را به خود چسباند و در باره‌ی عمر گفت: هل تلد الحیة الا- الحیة! یزید به علی بن الحسین می‌گفت: خدا ابن‌مرجان را لعنت کند. اگر من بودم، هر چه حسین از من می‌خواست به او می‌دادم و اجازه نمی‌دادم این چنین شود، حتی اگر برخی از فرزندانم کشته می‌شدند! اما اکنون خدا آنچه را که می‌بینی مقدر کرده بوده است! هر چه می‌خواهی از من طلب کن. حضرت درخواست بازگشت به مدینه را کرد. یزید دستور داد تا آنان را آماده کرده، همراه با نگاهبانی به مدینه فرستاد. (۵۴۳) در خبر دیگری ابومخنف به نقل از ابو حمزه‌ی ثمالی می‌نویسد: وقتی یزید با چوبدستی بر لبان حسین علیه السلام میزد، ابوبرزه‌ی اسلمی به او گفت: من دیدم که رسول‌الله لبان آن حضرت را می‌بوسید و تو ای یزید! تجیء یوم القیامة و ابن‌زیاد شفیعک، و یجیبی هذا یوم القیامة و محمد صلی الله علیه و آله شفیعہ. روز قیامت ابن‌زیاد شفیع تو خواهد بود و این سر، شفیعش رسول‌الله صلی الله علیه و آله خواهد بود. (صفحه ۱۵۹) بود. (۵۴۴) همین جا بود که یزید تمثیل به شعر ابن‌زبیری کرد؛ شعری که ابن‌زبیری به مناسبت انتقامی که در احد از مسلمانان گرفته شد، سروده بود؛ همین تمثیل سبب شد تا کسانی بر کفر یزید حکم برانند که اگر آن هم نبود، کشتن سبط رسول‌الله در اثبات کفر یزید کفایت می‌کرد؛ اما شعر: لیت أشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل فجزیناهم بیدر مثلها و أقمنا مثل بدر فاعتدل (۵۴۵). مهم نکاتی بود که یزید بر شعر ابن‌زبیری افزوده بود و کفرش از آن آشکار کرد: لست من خندف، ان لم أنتقم نم بنی أحمد، ما کان فعل فأهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا: یا یزید لاتشل (۵۴۶). ۱۰۰. یزید پیش از فرستادن اسرا به مدینه، کسی را برای رساندن خبر کربلا به مدینه فرستاد؛ سپس اسرا را همراه عده‌ای از نگاهبانانش عازم مدینه کرد. کتاب فتوح که سرشار از اشعار شگفت است، در اینجا هم شعری را نقل می‌کند که در وقت خروج اسیران از دمشق، در آسمان طنین افکنده شد به این شرح: أیها القاتلون ظلما حسینا أبشروا بالعذاب و التنکیل کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی و مرسل و قتیل قد لعنتم علی لسان ابن‌داود و موسی و حامل الانجیل (۵۴۷). زمانی که خبر شهادت امام حسین

علیه‌السلام و خویشان و یارانش در مدینه انتشار یافت، فریاد (صفحه ۱۶۰) زمان بنی‌هاشم به آسمان رفت. عمرو بن سعید حاکم اموی شهر، خندید و با خواندن بیتی که حکایت از تلافی و انتقام داشت، گفت: «واعیة بمثل واعیة عثمان» این نوحه در مقابله نوحه‌ای باشد که برای عثمان برپا شد. (۵۴۸) این اشاره به آن بود که گویی امام علی علیه‌السلام یا حسنین علیهما‌السلام عثمان را در مدینه کشته‌اند؛ چنان که در کربلا هم بستن آب را بر روی امام حسین علیه‌السلام، مانند بسته شدن آب بر عثمان در محاصره‌اش در مدینه عنوان کردند. در حالی که چنین نسبتی از اساس دروغ بود. درباره‌ی سر امام حسین علیه‌السلام مطالب فراوانی نوشته شده است که جمع آنها تقریباً ناممکن است. یک خبر حکایت از آن دارد که یزید وقتی اسرا را به مدینه فرستاد، سر امام حسین علیه‌السلام را هم به مدینه نزد عمرو بن سعید حاکم این شهر فرستاد. عمرو بن سعید گفت: ای کاش این سر را برای من نفرستاده بود. مروان (خبیث) گفت: ساکت باش. آن گاه سر را پیش رویش گذاشت، بینی حضرت را گرفت و شعری در طعن بر امام خواند. پس از آن سر را در بقیع در کنار قبر مادرش فاطمه دفن کردند. (۵۴۹) خبر دیگر آن است که یزید سر امام حسین علیه‌السلام را به دست همسرش داده، آن را شسته و معطر کردند؛ آن گاه آن را در کنار دیوار دمشق، یا دیوار قصر یا جای دیگر دفن کردند. کسانی هم گفته‌اند که در درون قصر در عمق زیاد دفن کردند. (۵۵۰) زمانی که خبر حادثه‌ی کربلا به مدینه رسید، عبدالله بن جعفر سخت از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام ناراحت شد؛ اما گفت: باز شاکرم که اگر من نتوانستم جانم را فدای حسین کنم، فرزندانم جانشان را برای او دادند. (۵۵۱) بنی‌هاشم در بقیع اجتماع کرده برای شهدای کربلا گریه می‌کردند. از آن جمله یکی زینب دختر عقیل بود که در بقیع این اشعار را می‌خواند: (صفحه ۱۶۱) ما ذا تقولون ان قال النبی لکم ما ذا فعلتم و انتم آخر الامم بأهل بیت و أنصاری (۵۵۲) أما لکم عهد کریم أما توفون بالذمم ذریتی و بنو عمی بمضیعة منهنم أساری و قتل صر جوا بدم ما کان جزائی اذ نصحتکم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحم (۵۵۳). ابن‌اعثم با نقل حکایت برخورد امام سجاد علیه‌السلام با یزید و این که آن حضرت فرمود: پدر من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در بدر و احد و احزاب پرچم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را در دست داشت، در حالی که پدر و جد تو پرچم کفار را بر دوش می‌کشیدند، اشعار یاد شده را با تغییری مختصر از زبان امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است. (۵۵۴) کسان دیگری هم از آل عبدالمطلب اشعاری در رثای شهدای کربلا سرودند. (۵۵۵). (صفحه ۱۶۳) (۱) مسار الشیعة، ص ۳۷؛ مصباح المتهجد، ص ۷۵۸، ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالیین، ص ۵۱) و مفید در ارشاد (ص ۲۱۸) پنجم شعبان را روز تولد دانسته‌اند. (۲) گذشت که برخی تولد امام حسن علیه‌السلام را در سال دوم دانسته‌اند که طبعاً باید تولد امام حسین علیه‌السلام را هم در سال سوم بدانند. کلینی (کافی، ج ۱، ص ۴۶۳) و شیخ طوسی (التهدیب، ج ۶، ص ۴۱) بر این باورند. (۳) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۲۵. (۴) همان، ص ۱۳۶. (۵) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۱۳۱. (۶) همان، ص ۱۳۷؛ در باب فضایل این دو امام بزرگوار به کتاب ذی‌قیمت «فرائد السمطین» مراجعه شود. در آثار اخیر کتاب «فضایل الخمسه فی صحاح الستة» فضایل اهل بیت را از آثار مشهور سنیان فراهم آورده است. (۷) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۳۵. (۸) همان، ص ۱۴۹؛ التذکره الحمدونیة، ج ۹، ص ۸۴؛ کتاب التواضع و الخمول، ص ۱۴۲. (۹) همان، ص ۱۴۵. (۱۰) بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵. (۱۱) همان، ج ۴۴، ص ۲۶۶. (۱۲) الفتوح، ج ۳، ص ۳۵. (۱۳) تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳. (۱۴) الارشاد، ج ۲، ص ۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۷. (۱۵) مروان در تمام مراحل زندگی‌اش، پستی خود را نشان داد. بارها و بارها در پیش چشمان حسنین علیهم‌السلام به امام علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهما‌السلام توهین می‌کرد. همان ابتدای اعتراض امام حسین، وی خواستار کشتن امام حسین علیه‌السلام در مدینه بود. بعدها نیز که اسرا از شام برگشتند، همچنان خیانت خود را با گفته‌های تند بر ضد اهل‌بیت نشان می‌داد اگر مجموعه‌ی اخبار وی در این باره جمع شود، روشن خواهد شد که وی یکی از کثیف‌ترین عناصر سیاسی است که از دوره‌ی خلیفه‌ی سوم و به عنوان داماد وی تا زمان مرگش، نقش مهمی در تحولات سیاسی بازی کرد. (۱۶) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۵۴. (۱۷) کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۲۵۰. (۱۸) تاریخ مدینه دمشق، تراجم النساء، صص ۴۶۹ -

۴۷۰. (۱۹) نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۵؛ التذکره الحمدونیه، ج ۲، ص ۱۸۶. (۲۰) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۱۴۵-۱۴۶. (۲۱) همان، ص ۱۴۹. (۲۲) همان، ص ۱۵۰. (۲۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۷-۱۶۵ (۲۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۲؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۰. (۲۵) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴. (۲۶) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۳. (۲۷) متن نامه چنین است: و ايم الله لقد تركت ذلك و انا أخاف الله في تركه و ما أظن الله راضيا مني بترك محاکمتك اليه و لا- عاذري دون الاعتذار اليه فيك و في اوليائك القاسطين الملحدین حزب الظالمين و أولياء الشياطين... او لست قاتل حجر بن عدی و أصحابه المصلين العابدين الذين ينكرون الظلم و يستعظمون الديع و لا يخافون لومة لائم، ظلما و عدوانا بعد اعطائهم الامان بالمواثيق و الايمان المغلظة، او لست قاتل عمرو بن الحمق الخزاعي، صاحب رسول الله الذي أبلته العبادة و صفرت لونه و انحلت جسمه... أو لست المدعى زياد بن سمية المولود على فراش عبيد عبد ثقيف و زعمت أنه ابن أبيك و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله سلم: الولد للفراش و للعاهر الحجر، فتركت سنة رسول الله صلى الله عليه و آله سلم وخالفت أمره متعمدا و اتبعت هواك مكذبا بيغر هدى الله، ثم سلطه على العراقيين فقطع أيدي المسلمين و سمل أعينهم و صلبهم على جذوع النخل، أو لست صاحب الحضرميين الذي كتب اليك ابن سمية أنهم على دين علي، فكتب اليه، اقتل من كان على دين علي و رأيه، فقتلهم و مثل بهم بأمرك، و دين علي، دين محمد صلى الله عليه و آله سلم الذي كان يضرب عليه أباك و الذي انتحالك اياه اجلسك مجلسك هذا و لولا هموا كان أفضل شرفك تجشم الرحلتين في طلب الخمر... فلا- أعلم لنفسی و دينی أفضل من جهادك، فان أفعله فهو قربة الى ربي و ان أترکه فذنب أستغفر الله منه في كثير من تقصيري... فابشر يا معاوية بالقصاص و أيقن بالحساب و اعلم ان الله كتاب لا يقادر صغيرة و لا كبيرة الا أحصاها و ليس الله بناس لك اخذك بالظنة و قتلک أوليائه على الشبهة و التهمة و أخذك الناس بالبيعة لابنك غلام سفه يشرب الشراب و يلعب بالكلاب و لا أعلمك الا قد خسرت نفسك و أوقيت دينك و أكلت امانتك و غششت رعيتك و تبوات مقعدك النار فبعدا لقوم الظالمين». بنگريد به: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۵۵-۱۵۳ پاورقي و نك: اخبار الطوال، ص ۲۲۴؛ الامامة و السياسة ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸، ۴۹، الدرجات الرفيعة، ص ۴۳۴، اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۱۲۱؛ قسمتی از نامه در: المحبر، ص ۴۷۹، در آنجا نام دو حضرمی که امام اشاره به شهادت آنها کرده، آمده است، یکی مسلم بن زيمر و يدگری عبدالله بن نجی است. (۲۸) دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۱. (۲۹) انساب الاشراف، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۳. (۳۰) بنگريد: رجالی کشی، ج ۱، صص ۲۵۹-۲۵۲. (۳۱) الدرجات الرفيعة، ص ۴۲۹، تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱. (۳۲) اخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ كامل ابن اثير، ج ۳، ص ۲۶۳. (۳۳) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸؛ الرد على المتعصب العنيد، ص ۳۴. (۳۴) لهوف، ص ۲۱؛ مثير الاحزان، ص ۹. (۳۵) الفتوح، ج ۵، ص ۲۶-۲۵؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۶. (۳۶) تاريخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۸. (۳۷) تذكرة الخواص، ص ۱۳۵. (۳۸) تاريخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۹-۲۶۸. (۳۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳. (۴۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸. (۴۱) الفتوح، ج ۴، ص ۱۷-۱۶. (۴۲) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۶. (۴۳) تاريخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۰. (۴۴) تاريخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۸. (۴۵) الفتوح، ج ۴، ص ۱۹-۱۸. (۴۶) الفتوح، ج ۵، ص ۲۵ و بنگريد، لهوف، ص ۲۴. (۴۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۳-۲۱. (۴۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶. (۴۹) ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۶؛ امالی صدوق، ص ۱۵۲. (۵۰) تاريخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۱. (۵۱) الفتوح، ج ۵، ص ۳۳؛ و بنگريد: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹. (۵۲) اخبار الطوال، ص ۲۳۰. (۵۳) چنین خبری نباید درست باشد. آنچه درباره‌ی محمد بن حنفیه و سخن وی با امام حسين عليه السلام در منابع کهن آمده، اشاره‌ای به این که این گفتگو در مکه و در وقت رفتن به عراق بوده، ندارد (بنگريد: انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۶۶) اما خبری که آمدن وی به مکه و گفتگوی او را با برادر نقل کرده، در منابع متأخر و داستانی (مانند لهوف و داستانی تر از آن منتخب طریحی آمده است که این دومی، به هیچ روی شایسته اعتماد نیست و نایست از آن چیزی نقل کرد. (۵۴) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۱. (۵۵) الارشاد، ج ۲، ص ۳۴ «ليلة السبت لثلاث بقين من رجب

سنه ستین .» (۵۶) قصص، ۲۱. (۵۷) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۶. (۵۸) اخبار الطوال، ص ۲۳۰. (۵۹) الفتوح، ج ۵، ص ۳۸. (۶۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۸. (۶۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۷. (۶۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۳۸. (۶۳) الارشاد، ج ۲، ص ۳۶. (۶۴) المنتظم، ج ۵، ص ۳۲۷. (۶۵) الفصول المهمه، ص ۱۸۴. (۶۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۸؛ متن نامه‌ی آنان در تجارب الامم (ج ۲، ص ۴۱) آمده است. (۶۷) اخبار الطوال، ص ۲۳۱. (۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱. (۶۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۷. متن این نامه در الفتوح کامل تر آمده و اشاره به این که فرزند معاویه هم بدون مشورت و اجماع خلافت را به دست گرفته، شده است. (۷۰) یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱. (۷۱) تذکره الخواص، ص ۱۳۶. (۷۲) بنگرید: نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۴؛ نصیحت امام به عثمان بن عفان در تعریف امام خوب و امام بد. (۷۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳. (۷۴) الثقات ابن حبان، (السیره النبویه) ج ۲، ص ۳۰۷. (۷۵) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۴. (۷۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۵. (۷۷) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱. (۷۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱. (۷۹) اتنبیه و الاشراف مسعودی، ص ۳۰۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۲۳. (۸۰) ابومخنف از ماریه دختر سعد از طایفه‌ی عبدالقیس یاد می‌کند که از شیعیان فعال بصره بود و شیعیان در آستانه‌ی قیام امام حسین علیه السلام در خانه‌ی وی اجتماع می‌کرده‌اند تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳. (۸۱) بنگرید: البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۵۸-۱۵۷. (۸۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۷. (۸۳) جمل من انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۵. (۸۴) الفتوح، ج ۵، ص ۶۴-۶۳. (۸۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶؛ لافتح، ج ۵، ص ۵۹. (۸۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۱. (۸۷) بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۸-۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۳۳؛ تراخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶. (۸۸) الارشاد، ج ۲، ص ۳۹. (۸۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۸۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۹. (۹۰) الارشاد، ج ۲، ص ۶۷. (۹۱) الفتوح، ج ۵، ص ۳۸. (۹۲) مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲. (۹۳) همان، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۲. (۹۴) الفتوح، ج ۵، صص ۱۱۹-۱۱۷. (۹۵) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۹. (۹۶) تذکره الخواص، ص ۱۳۷-۱۳۶. (۹۷) اخبار الطوال، ص ۲۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۴. (۹۸) تذکره الخواص، ص ۱۳۷. (۹۹) تاریخ الخلفاء (مسکو) برگ ۷۷ ب؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۶۰. (۱۰۰) مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۵-۶۴. (۱۰۱) معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۲۸. (۱۰۲) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۶. (۱۰۳) بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۱۹۰. (۱۰۴) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۸. (۱۰۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۵؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۹. (۱۰۶) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۵؛ ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۹. (۱۰۷) بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۷؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۷. (۱۰۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۸-۳۸۹. (۱۰۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۱؛ بنگرید: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۶. (۱۱۰) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۵۸. (۱۱۱) همان، ص ۵۷. (۱۱۲) همان ص ۶۱. (۱۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۰. (۱۱۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۵. (۱۱۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۴. (۱۱۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴. (۱۱۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۰، ۱۶۰. (۱۱۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ نسب قریش مصعب زبیری، صص ۱۲۸-۱۲۷ (و منها تعتق أو تعود عبدا كما تعتبد العبيد!). (۱۱۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۱-۳۸۰. (۱۲۰) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۶۳-۶۲. (۱۲۱) اخبار الطوال، ص ۲۴۵. (۱۲۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶. (۱۲۳) بغیه الطلب، ج ۶، ص ۲۶۱۴ و بنگرید: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۷، ص ۱۲۰. (۱۲۴) اسراء، ۷۱. (۱۲۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰. (۱۲۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۸۸. (۱۲۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳. (۱۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۶. (۱۲۹) اخبار الطوال، ص ۲۴۶. (۱۳۰) یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶. منزل قطفطانیه بعد از قصر بنی مقاتل است که امام حسین علیه السلام روز ۲۹ ذی حجه به آنجا رسیده و بعید

می‌نماید که شنیدن خبر شهادت مسلم در آنجا بوده باشد. (۱۳۱) عقد الفرید، ج ۴ ص ۳۷۹. (۱۳۲) لهوف، ص ۷۳. (۱۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۶۷. (۱۳۴) عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۹. (۱۳۵) اخبار الطوال، ص ۲۴۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸. (۱۳۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ص ۲۲۹؛ نهیة الارب نویری، ج ۲۰، ص ۴۱۴. (۱۳۷) اخبار الطوال، ص ۲۴۸ - ۲۴۷. (۱۳۸) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۶۸ - ۶۷. (۱۳۹) اخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ بنگرید: انساب الاشراف، ص ۱۶۷ - ۱۶۶. (۱۴۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۴. (۱۴۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵ - ۱۴۳؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۵ - ۲۳۴ (نوع مطالب خوارزمی از روی الفتوح ابن‌اعثم نوشته شده است. همچنان که مطالب ارشاد مفید از روی متن ابومخنف که در طبری آمده تألیف شده است). (۱۴۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳. (۱۴۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۷. (۱۴۴) اخبار الطوال، ص ۲۴۳. (۱۴۵) تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹. (۱۴۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲. (۱۴۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵. (۱۴۸) الفتوح، ج ۵، ص ۷۶ - ۷۷. (۱۴۹) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۳۴۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹. (۱۵۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۷ - ۱۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۵. (۱۵۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸. (۱۵۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹. (۱۵۳) الفصول المهمة، ص ۱۸۹. (۱۵۴) اخبار الطوال، ص ۲۴۶. (۱۵۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷ - ۳۹۶. (۱۵۶) الارشاد، ج ۲، ص ۷۳. (۱۵۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳. (۱۵۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۸ - ۱۳۶. (۱۵۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۵ - ۱۷۱ - ۱۶۹. (۱۶۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳. (۱۶۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۰. (۱۶۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۲ - ۴۰۱. (۱۶۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳. (۱۶۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۴ - ۴۰۳. (۱۶۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱. (۱۶۶) احزاب، ۲۳. (۱۶۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۵ - ۴۰۴. (۱۶۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۷. (۱۶۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۶. (۱۷۰) کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۲۸۲. (۱۷۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۰. (۱۷۲) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۵. (۱۷۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۹. (۱۷۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰. (۱۷۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۷. (۱۷۶) اخبار الطوال، ص ۲۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۷۰ - ۴۶۹. (۱۷۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳ - ۱۳۱. (۱۷۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳. (۱۷۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۵. (۱۸۰) ثواب الاعمال، ص ۲۵۹. (۱۸۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰. (۱۸۲) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۶۸. (۱۸۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۷. (۱۸۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۷. (۱۸۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶. (۱۸۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۱. (۱۸۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۰. (۱۸۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۴۷. (۱۸۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۸. (۱۹۰) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ص ۲۳۷. (۱۹۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۰ - ۱۴۹. (۱۹۲) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۶۹. (۱۹۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹. (۱۹۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹. (۱۹۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶. (۱۹۶) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۱ - ۱۵۰. (۱۹۷) مقصود از همدان در این متن، باید شهر دستی باشد که به عنوان شهری میان ری و همدان معرفی شده است. در موارد دیگر از ثغریا مرز دستی یاد شد است. بنگرید: اخبار الطوال دینوری، ص ۲۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۹. (۱۹۸) ترجمه الامام الاحسین علیه‌السلام ص ۶۸. (۱۹۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۶ - ۳۸۵. (۲۰۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۰. (۲۰۱) تجارب الامم، ج ۲، ص ۶۴. (۲۰۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۲ - ۱۷۱. (۲۰۳) تاریخ الخلفاء، برگ ۸۲ ب. (۲۰۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۳. (۲۰۵) اخبار الطوال، ص ۲۵۱. (۲۰۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۷. (۲۰۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۶ - ۱۵۵. (۲۰۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۱. (۲۰۹) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۰ - ۶۹. (۲۱۰) اخبار الطوال، ص ۲۵۲ - ۲۵۱. (۲۱۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲. (۲۱۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷. (۲۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸. (۲۱۴) انساب الاشراف: ج ۳، ص ۱۷۸. (۲۱۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۲. (۲۱۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۵. (۲۱۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹. (۲۱۸) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۸. (۲۱۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۸ - ۱۵۷. (۲۲۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹. (۲۲۱) انساب الاشراف،

ج ۳، ص ۱۷۹-۱۷۸. (۲۲۲) وقعة صفین، صص ۱۴۰-۱۴۰. (۲۲۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹. (۲۲۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰. (۲۲۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ بنگرید؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۴۰. (۲۲۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۶. (۲۲۷) امالی صدوق، ص ۱۵۵. (۲۲۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۳-۱۶۲. (۲۲۹) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۴. (۲۳۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۲. (۲۳۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۱. (۲۳۲) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۹؛ الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹. (۲۳۳) انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۸۲. (۲۳۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۳-۴۱۲. (۲۳۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۴. (۲۳۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۴. (۲۳۷) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶. (۲۳۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۳. (۲۳۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۴. (۲۴۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۴. (۲۴۱) ترجمه الامام الحسين عليها السلام ص ۶۹. (۲۴۲) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶. (۲۴۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۳-۱۸۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۵-۴۱۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۹۸-۹۷. (۲۴۴) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۰. (۲۴۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۹. (۲۴۶) تذكرة الخواص، صص ۱۴۲-۱۴۱. (۲۴۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۵. (۲۴۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴. (۲۴۹) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۰. (۲۵۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵-۱۸۴. (۲۵۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۷-۴۱۶. (۲۵۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۶-۱۷۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۰. (۲۵۳) الفروع من الكافي، ج ۴، ص ۱۴۷. (۲۵۴) اعلام الوری، ص ۲۳۷؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۳۷؛ الكامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴. (۲۵۵) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۰. (۲۵۶) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۱-۷۰. (۲۵۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۸۵. (۲۵۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ تاریخ الخلفاء، برگ ۸۳ آ. (۲۵۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۰-۴۱۹. (۲۶۰) مقاتل الطالبین، ص ۷۵-۷۴. (۲۶۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۹؛ اعلام الوری، ص ۲۳۷. (۲۶۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۸. (۲۶۳) امالی صدوق، ص ۱۵۶. (۲۶۴) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۱۰۵. (۲۶۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۹. (۲۶۶) بنگرید: ترجمه الامام الحسين، ص ۷۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۷۸. (۲۶۷) امالی صدوق، ص ۱۵۶. (۲۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴. (۲۶۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۱۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۱-۴۲۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۴-۹۳. (۲۷۰) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۹؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۶۹. (۲۷۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۶؛ بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۱. (۲۷۲) لهوف، ص ۹۴. (۲۷۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲. (۲۷۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۴. (۲۷۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۰-۱۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲-۴۲۱. (۲۷۶) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲. (۲۷۷) عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۷۹؛ تاریخ ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب عليه السلام، ص ۲۲۰. (۲۷۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲؛ رجال الكشي، ج ۱، ص ۲۹۳۲. (۲۷۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲؛ بنگرید، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۳. (۲۸۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳. (۲۸۱) اثبات الوصية، ص ۱۲۶. (۲۸۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷. (۲۸۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶. (۲۸۴) اخبار الطوال، ص ۲۵۴؛ و بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲. (۲۸۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۴. (۲۸۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۴-۴۲۳؛ الارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۶. (۲۸۷) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۱. (۲۸۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۳. (۲۸۹) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۷-۲۸۶. (۲۹۰) اثبات الوصیه، ص ۱۲۶؛ کامل الزیارات، ص ۷۳. (۲۹۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۲-۱۸۱. (۲۹۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۰. (۲۹۳) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۷۲. (۲۹۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶، ۱۸۸. (۲۹۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴. (۲۹۶) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۲۶-۴۲۴؛ امالی صدوق، ص ۱۵۹-۱۵۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۰-۹۸. (۲۹۷) كشف الغمة، ج ۲، صص ۵۶-۵۵. (۲۹۸) تحف العقول، ص ۲۷۵-۲۷۴؛ امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۷-۹۵؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، صص ۸-۶؛ تاریخ دمشق، ترجمه الامام

الحسین علیه‌السلام صص ۲۱۸ - ۲۱۶. (۲۹۹) تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام صص ۲۱۵. (۳۰۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲. (۳۰۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۹-۱۸۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۴. (۳۰۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷ - ۴۲۶. (۳۰۳) مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۸؛ ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام صص ۷۲. (۳۰۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷. (۳۰۵) ترجمه الامام الحسین صص ۷۲. (۳۰۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۵. (۳۰۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۴. (۳۰۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲. (۳۰۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۸ - ۴۲۷. (۳۱۰) الفتوح ج ۵، ص ۱۸۵ - ۱۸۴. (۳۱۱) انساب الاشراف: ج ۳، ص ۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹ - ۴۲۸. (۳۱۲) عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۸۵ به نقل از رساله‌ی تسمیه من قتل من اصحاب الحسین علیه‌السلام مجله‌ی تراثنا، شماره‌ی ۲، ص ۱۵۵ - ۱۵۴. در مقتل الحسین مقرر، این دو نفر را انصاری معرفی کرده در حالی که متن رساله‌ی نامبرده آنان از محکمه (نامی برای خوارج) دانسته شده‌اند. البته چنین نیست که قابل جمع نباشد؛ گرچه بعید می‌نماید که کسی از انصار به خوارج گرویده باشد. (۳۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۹. (۳۱۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳. (۳۱۵) امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۷؛ مقتل الحسین علیه‌السلام ج ۲، ص ۸ و. (۳۱۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰. (۳۱۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۴. (۳۱۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۷ - ۴۳۶. (۳۱۹) امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۷؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۸. (۳۲۰) ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۳. (۳۲۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۴. (۳۲۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰. (۳۲۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۰ - ۴۲۹؛ ابن سعد قاتل سالم غلام آزاده شده‌ی عیبدالله را، عبدالله بن تمیم بن ... یاد کرده است. بنگرید: ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام صص ۷۲. (۳۲۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۶ - ۱۸۵. (۳۲۵) امالی صدوق، صص ۱۶۲ - ۱۶۱. (۳۲۶) مقتل الحسین علیه‌السلام ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲. (۳۲۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸ - ۱۹۷. (۳۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵. (۳۲۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۹. (۳۳۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۰. (۳۳۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۱. (۳۳۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۱. (۳۳۳) همان، ج ۵، ص ۴۳۲. (۳۳۴) همان، ج ۵، ص ۴۳۱. (۳۳۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲ - ۱۹۱. (۳۳۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۳؛ این به عکس روایتی که ابن اعثم نقل کرده است. وی قاتل بریر را شخصی با نام بجیر (!) بن اوس می‌داند که پس از کشتن بریر، با افتخار اشعاری سرود؛ اما بعدها به خاطر توضیحاتی که عموزاده‌اش برای او در معرفی بریر داد، پشیمان شد و شعری در پشیمانی سرود و گفت که ای کاش چنین کاری را نکرد بود؛ اکنون در محشر چه جوابی دارد که به خدا بدهد! الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۹ - ۱۸۷. (۳۳۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۸ - ۱۸۶. (۳۳۸) مقتل ابی مخنف، صص ۷۸ - ۷۷ و در آنجا رجزهایی هم از وی آورده است (۳۳۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۵. (۳۴۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۴. (۳۴۱) همان، ج ۵، ص ۴۳۴. (۳۴۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳. (۳۴۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۴. (۳۴۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۵. (۳۴۵) همان، ج ۵، ص ۴۳۵. (۳۴۶) گاه از عبارات برخی مورخان برمی‌آید که گویی از همان آغاز تیرانداز دشمن، سپاه امام تنها ۳۲ بوده‌اند (انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶) در حالی که به نظر میرسد این افراد، باقی مانده‌ی سپاه پس از تیراندازی وسیع دشمن و شهادت جمع ۳۸ نفری آنان بوده است. آمار کلی شهدای کربلا نیز قریب به همین رقم را نشان می‌دهد. (۳۴۷) مقتل الحسین علیه‌السلام ج ۲، ص ۱۶. (۳۴۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۳ - ۱۹۲. (۳۴۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶ - ۴۳۵. (۳۵۰) اقبال الاعمال، ص ۵۷۵. (۳۵۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴. (۳۵۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶. (۳۵۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۷. (۳۵۴) همان، ج ۵، ص ۴۳۸ - ۴۳۷. (۳۵۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴. (۳۵۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷ - ۱۰۵. (۳۵۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۹. (۳۵۸) رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام صص ۱۵۶. (۳۵۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰ - ۴۳۹. (۳۶۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵ - ۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰. (۳۶۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰. (۳۶۲) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰؛ انساب

الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵. (۳۶۳) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۴۱-۴۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵. (۳۶۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱-۱۰. (۳۶۵) روضه الشهداء، صص ۲۸۱-۲۸۲ این حکایت را برای این نقل کردم که روشن باشد در روضه الشهداء تا چه اندازه وقایع غیر تاریخی درباره‌ی عاشورا آمده است. (۳۶۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵. (۳۶۷) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷. (۳۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۵. (۳۶۹) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱. (۳۷۰) الامالی، ص ۱۶۰. (۳۷۱) المناقب، ج ۴، صص ۱۰۴-۱۰۳. (۳۷۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۲. (۳۷۳) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳-۱۹۲. (۳۷۴) مقتل الحسين ج ۲، ص ۲۴ آیا این همان عمرو بن خالد ازدی است؟ در متن خوارزمی از عمر بن خالد صیداوی یاد شده اما در مثير الاحزان ابن نما (ص ۳۳)، عمرو بن خالد آمده است. (۳۷۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳. (۳۷۶) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۴. (۳۷۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸. (۳۷۸) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۴. (۳۷۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸. (۳۸۰) بنگرید: المناقب، ج ۴، ص ۱۰۴-۱۰۵. (۳۸۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۵. (۳۸۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۷. (۳۸۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۲-۴۴۱. (۳۸۴) به این مطلب در مقتل منسوب به ابومخنف اشارت رفته با این عبارت: «و كان ربه أمير المؤمنين عليه السلام». (۳۸۵) در امالی صدوق «عبدالله بن ابی عروه الغفاری» ضبط شده است. (۳۸۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۲؛ و بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۹. (۳۸۷) مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، صص ۲۴-۲۳. (۳۸۸) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۴۳-۴۴۲؛ بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸. (۳۸۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸. (۳۹۰) الفتوح، ج ۵؛ ص ۱۹۴؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸-۱۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲. (۳۹۱) کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۵-۱۹۴؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲. (۳۹۲) کتاب الفتوح ج ۵، ص ۱۹۶؛ مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۲. (۳۹۳) دلائل النبوة، ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۱۷۰، ش ۴۹۳؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام، ابن عساکر، صص ۲۳۹-۲۳۸. ابونعیم در معرفه الصحابه (ج ۱، ص ۲۴۳ تحقیق عادل الغزاوی) می گوید: برخی از متاخران از او یاد کرده‌اند و او را در زمره‌ی صحابیان مقیم کوفه شمرده‌اند. و بنگرید: الاستيعات ج ۱، ص ۲۰۱؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۶۸؛ ابن نما در مثير الاحزان ص ۳۲ او را انس بن حارث کاهلی یاد کرده است. درباره‌ی پیوستن آن به امام حسين عليه السلام بنگرید به: انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۷۵. (۳۹۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۳. (۳۹۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۷. (۳۹۶) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۴-۴۴۳. (۳۹۷) همان، ج ۵، ص ۴۴۴. (۳۹۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸. (۳۹۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۹-۱۹۸. (۴۰۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۸. (۴۰۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۸. (۴۰۲) الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۱. (۴۰۳) همان، ج ۵، ص ۲۰۲-۲۰۱. (۴۰۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶، بلاذری (انساب، ج ۳، ص ۱۹۸) خیر شهادت از جیاد (جابر!) بن حارث سلمانی (از طایفه‌ی بنی مراد) یاد کرده است. (۴۰۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۳. (۴۰۶) اخبار الطوال، ص ۲۵۶. (۴۰۷) تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۲۵؛ وی در آنجا از حسن بصری روایت کرده است که می گفت: همراه حسین ۱۶ نفر از اهل بیت کشته شدند که روی زمین مانند نداشتند. همانجا از محمد بن حنفیه نقل شده است که گفت: هفده نفر از کسانی که از رحم فاطمه نشأت گرفته بودند، کشته شدند. بنابراین شانزده نفر نیز می تواند اشاره به همین مطلب باشد؛ نه شمارش تمامی وابستگان امام حسین عليه السلام. (۴۰۸) ترتیبی که طبقات آورده (و ما بر اساس همان اسامی را در اینجا آورده‌ایم) ترتیب شهادت آنها نیست؛ در میان مورخان، دینوری شهدای اهل بیت را به ترتیب شهادت آورده است. (۴۰۹) مقاتل الطالیین، ص ۸۹؛ المجدی فی انساب الطالیین، ص ۱۵. (۴۱۰) مقاتل الطالیین، ص ۹۰. (۴۱۱) المجدی فی انساب الطالیین، ص ۱۵. (۴۱۲) الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۰۹. (۴۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰. (۴۱۴) مقاتل

الطالبین، ص ۹۰. (۴۱۵) همان، ص ۸۸. (۴۱۶) همان، ص ۸۸. (۴۱۷) همان، ص ۸۸. (۴۱۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱. (۴۱۹) علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود: من نام عثمان را از روی نام برادر عثمان بن مظعون برای وی انتخاب کردم. مقاتل الطالبین، ص ۸۹. (۴۲۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱. (۴۲۱) اخبار الطوال، ص ۲۵۷. (۴۲۲) همان، ص ۲۵۷. (۴۲۳) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸؛ مقصود آن است که قاتل او شناخته نشد. بنگرید: مقاتل الطالبین، ص ۹۱. (۴۲۴) مقاتل الطالبین، ص ۹۱. (۴۲۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸. (۴۲۶) مقاتل الطالبین، ص ۹۱. (۴۲۷) همان، ص ۸۷. (۴۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ «فکان اول من تقدم منهم». مقاتل الطالبین، ص ۸۶ «هو اول من قتل فی الواقعة». (۴۲۹) الفتوح، ج ۵: ص ۲۰۳. (۴۳۰) «و بیت الله». (۴۳۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶. (۴۳۲) الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶. (۴۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۳. (۴۳۴) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷ - ۱۰۶. (۴۳۵) شیخ مفید سن علی اکبر را در همین حدود دانسته است: و له بضع عشره سنه. الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶. (۴۳۶) گفتنی است که اساسا در این نبرد شامیان هیچ گونه حضوری نداشتند مگر آن که کوفیان را چون طرفدار امویان هستند، شامی نامیده باشند! (۴۳۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۹. (۴۳۸) در ترجمه الامام الحسین «عبدالله بن الحسین بن علی» آمده که، چنان که در چاپ دیگر طبقات آمده، باید عبدالله بن «حسن» باشد. در آنجا آمده است که وی به دست هانی بن ثابت کشته شد. (ص ۷۶) در مقاتل الطالبین (ص ۹۳) نیز روایتی آمده که اشاره می‌کند که هانی بن ثابت گفته است که مردی از آنان او را کشت! (۴۳۹) در ترجمه الامام الحسین «عبدالله بن الحسین بن علی» آمده که چنان که در چاپ دیگر طبقات آمده، باید عبدالله بن «حسن» باشد. در آنجا آمده است که وی به دست هانی بن ثابت کشته شد. (ص ۷۶) در مقاتل الطالبین (ص ۹۳) نیز روایتی آمده که اشاره می‌کند که هانی بن ثابت گفته است که مردی از آنان او را کشت! (۴۴۰) الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۵ - ۲۰۴ به توضیحی که بعد از این درباره‌ی عبدالله بن حسین داده خواهد شد، در مقایسه با آنچه در اینجا آمد، توجه کنید. (۴۴۱) در ابن سعد، الحسین چاپ شده که نادرست است. در تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸ «الحسن» آمده؛ اما به نظر محشی «طبقات الکبری» الطبقة الخامسة (ص ۴۷۶ «الحسین» درست است چنان که در معجم طبرانی (ج ۳، ص ۱۰۳) آمده است. (۴۴۲) مقاتل الطالبین، ص ۹۲. (۴۴۳) المجدی، فی انساب الطالبین، ص ۱۹ به احتمال بسیار زیاد قصه‌های دامادی که درباره‌ی قاسم بن حسن شهرت یافته، در واقع مربوط به ابوبکر بن حسن است. (۴۴۴) در طبری از وی با نام «حرمله بن الکاهن» یاد شده است. (۴۴۵) اخبار الطوال، ص ۲۵۸. (۴۴۶) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۳. (۴۴۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱. (۴۴۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۸. (۴۴۹) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۳. (۴۵۰) الفتوح، ج ۵، ص ۲۱۲ - ۲۱۰. (۴۵۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵. (۴۵۲) مع الاسف در متن چاپی الارشاد (تحقیق مؤسسه آل البیت) در این باره خطایی صورت گرفته است. در ج ۲، ص ۱۳۵ ضمن بر شمردن فرزندان امام حسین علیه‌السلام آمده است: امام حسین علیه‌السلام شش فرزند داشت: علی بن الحسین الاکبر با کنیه‌ی ابومحمد که مادرش شاه زنان دختر کسری بنت یزدجرد بود. علی بن الحسین الاصغر که «قتل مع ابيه بالطف و قد تقدم ذكره فيما سلف و امه لیلی بنت ابی مره» پس از آن از جعفر بن الحسین، عبدالله بن الحسن که «قتل مع ابيه صغيرا جاءه سهم و هو فی حجر ابيه فذبحة و قد تقدم ذكره فيما مضی» و سکینه و فاطمه نام برده شده است. این متن خطاست؛ چرا که در کربلا علی بن الحسین الاکبر که مادرش لیلی بوده به شهادت رسیده است؛ در حالی که در اینجا اشاره‌ی به او نشده است. به علاوه شیخ مفید پیش از این، خبری از شهادت علی بن الحسین الاصغر که مادرش لیلی باشد نداده بلکه خبر شهادت علی اکبر را نقل کرده است. آنچه پیش از آن آورده، همان خبر شهادت عبدالله بن الحسین است که در اینجا نیز روی آن تأکید کرده است. وقتی به آنچه که اربلی از شیخ مفید و طبعا از ارشاد او نقل کرده بنگریم، خطای عبارت فوق روشن می‌شود. اربلی در آنجا می‌نویسد: حسین شش فرزند داشت: علی بن الحسین الاصغر با کنیه‌ی ابومحمد که مادرش شاه زنان بنت کسری بود. دوم علی بن الحسین الاکبر که با پدرش در کربلا به شهادت رسید و مادرش

لیلی بود. سوم جعفر بن حسین که زمان پدرش در گذشت و چهارم عبدالله بن حسین که در کودکی در دامان پدرش در کربلا تیرخورده به شهادت رسید. بنگرید: کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۵. (۴۵۳) المجدی فی انساب الطالبین، ص ۹۱. (۴۵۴) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰. (۴۵۵) لهوف، ص ۷۲ (چاپ سید محمد صفحی). (۴۵۶) بنگرید: رساله‌ی تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام مجله‌ی تراثا، ش ۲، ص ۱۵۰. (۴۵۷) یا آنچنان که در جای دیگر در همین طبقات ابن سعد و نیز مقاتل الطالبین (ص ۸۸) و اخبار الطوال (ص ۲۵۷) آمده «عمرو بن سعید (سعد) ازدی (اسدی). (۴۵۸) این قسمت در طبقات، و حتی در منابع بسیار مغشوش و غیر قابل فهم است. آن متن را اگر با آنچه بلاذری (انساب، ج ۳، ص ۲۰۱) و طبری (ج ۵، ص ۴۴۷) آورده ضمیمه کنیم، تقریباً چیزی به دست می‌آید که در متن آوردیم. (۴۵۹) ترجمه‌ی الامام الحسین، ص ۷۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸. (۴۶۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷-۴۴۸؛ مقاتل الطالبین، صص ۹۳-۹۲ (همان روات ابومخنف از طریق عمرو بن سعد). (۴۶۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰. (۴۶۲) همان، ج ۳، ص ۲۰۰. (۴۶۳) مقاتل الطالبین، ص ۹۵. (۴۶۴) همان، ص ۹۵. (۴۶۵) بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ مادرش «خوصاء» دخرت خصفه بن ثقیف (از طایفه‌ی بکر بن وائل) بوده است. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹؛ مقاتل الطالبین، ص ۹۵. (۴۶۶) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۷. (۴۶۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶. (۴۶۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰. (۴۶۹) اخبار الطوال، ص ۲۵۷. (۴۷۰) مقاتل الطالبین، ص ۹۷. (۴۷۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰. (۴۷۲) مقاتل الطالبین، ص ۹۷. (۴۷۳) در طبقات نام «مسلم» در اینجا نیامده و آمده است: عبدالله بن عقیل الاخر. یعنی عبدالله عقیل دیگر، مادرش رقیه دختر امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام بوده است. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹. (۴۷۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۷. (۴۷۵) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷. (۴۷۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰. (۴۷۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۷. (۴۷۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹. (۴۷۹) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام صص ۷۷-۷۵. (۴۸۰) مقاتل الطالبین، ص ۹۶. (۴۸۱) همان، ص ۹۷. (۴۸۲) همان، ص ۹۸. (۴۸۳) همان، ص ۹۲-۹۱. (۴۸۴) تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۲۵. (۴۸۵) همان، ج ۱، ص ۲۲۵. (۴۸۶) الفتوح، ج ۵، صص ۲۰۸-۲۰۲. (۴۸۷) بنا بر آنچه در مآخذ کهن آمده است، امام حسین علیه‌السلام تنها دو فرزند با نام علی داشته که یکی علی اکبر بود که به شهادت رسید و دیگری علی اصغر که امام سجاد علیه‌السلام است؛ اما نام کودکی که در کربلا به شهادت رسید، چنان که در جای خود نقل شد، در مآخذ معتبر و کهن، عبدالله آمده است. (۴۸۸) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۸. (۴۸۹) همان، صص ۷۹-۷۸. (۴۹۰) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰. (۴۹۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱. (۴۹۲) ابن سعد در جای دیگری هم می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام در حالی که عمامه‌ی مشکی بر سر داشت و موهای خود را نیز رنگ سیاه زده بود، چون یک جنگجوی شجاع می‌جنگید. ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۳. (۴۹۳) اخبار الطوال، ص ۲۵۸. (۴۹۴) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۵. (۴۹۵) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۸. (۴۹۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲. (۴۹۷) آنچه را که سر را با آن می‌پوشانند. (۴۹۸) گزارش وی نزدیک به گزارش ابومخنف است که در تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۱-۴۵۰ آمده است. توان گفت که متن را از همانجا برگرفته گرچه تغییراتی در عبارت داده شده است. (۴۹۹) اخبار الطوال، ص ۲۵۸. (۵۰۰) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰. (۵۰۱) اخبار الطوال، ص ۲۵۸. (۵۰۲) انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۰۴-۲۰۲. (۵۰۳) الفتوح، صص ۲۲۰-۲۱۳. (۵۰۴) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۲. (۵۰۵) ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۷۸. (۵۰۶) الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱. (۵۰۷) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۵-۴۵۴. (۵۰۸) بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۴. (۵۰۹) ابن اعمش حکایتی دیگر درباره‌ی این شعر آورده: مردی با نام بشر بن مالک سر امام حسین علیه‌السلام را از کربلا نزد ابن زیاد آورد و ای شعر را خواند ابن زیاد گفت: اگر می‌دانستی چرا او را کشتی. آنگاه دستور داد گردن او را زدند. الفتوح، ج ۵، ص ۲۲۱ (این حکایت نباید درست باشد). (۵۱۰) درباره‌ی رقم شهدای کربلا آمارها متفاوت است؛ اما در این میان، عدد ۷۲ شهرت خاصی دارد. دینوری در اخبار الطوال - ص ۲۵۶ (تصریح دارد که سپاه امام متشکل از ۳۲

اسب و چهل نفره پیاده بود. در فهرستی که فضیل بن الزبیر الرسان آورده، نام ۱۰۷ شهید کربلا ثبت شده است. بنگرید: رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، مجله‌ی تراثنا، صص ۱۵۷-۱۴۹. (۵۱۱) رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام صص ۱۵۷-۱۵۶. (۵۱۲) انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۰۶-۲۰۴. (۵۱۳) همان، ج ۳، صص ۲۲۰؛ برخی این نامه را مربوط به رخدادهای پیش از کربلا برای فریب مردم کوفه یاد کرده‌اند. (۵۱۴) همان، ج ۳، صص ۲۲۵. (۵۱۵) همان، ج ۳، صص ۲۲۷. (۵۱۶) حکایت ابومخنف از ماجرای خولی و آوردن سر امام حسین علیه السلام و ظهور نور از آن در خانه، جالب‌تر بیان شده است. تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۵. البته قدری هم مسائلی در آن است که به هر روی، باید با تأمل مورد بررسی قرار گیرد. (۵۱۷) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۶. (۵۱۸) انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۰۷-۲۰۶؛ آمار دینوری چنین است: هوازن با ۲۲ سر؛ تمیم با ۱۷ سر به رهبری حصین بن نمیر؛ کنده با ۱۳ سر به رهبری قیس بن اشعث؛ بنو اسد با ۶ سر به رهبری هلال اعور؛ ازد با ۵ سر به رهبری عیهمه بن زهیر و ثقیف با ۱۲ سر به رهبری ولید بن عمرو. و مقایسه کنید با آنچه ابومخنف نوشته است: تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۸. (۵۱۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۸۱. (۵۲۰) الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۸-۱۱۷. (۵۲۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۴۵؛ رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام صص ۱۵۷ (۵۲۲) زمر، ۴۲. (۵۲۳) آل عمران، ۴۵. (۵۲۴) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۷۹؛ الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۶؛ گزارش ابومخنف به نقل از سلیمان بن ابی راشد، همین حکایت است با افزوده‌هایی دیگر. (۵۲۵) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۷. (۵۲۶) قسمتی که در پراوتر آمده، از الارشاد (ج ۲، صص ۱۱۵) است که در عین این که خبر همان خبر است، این عبارت در نقل شیخ مفید، افزون‌تر آمده است. این ضمیمه در الفتوح (ج ۵، صص ۲۲۶) هم آمده است. (۵۲۷) در طبری و فتوح (ج ۵، صص ۲۲۷) شجاعت است اما به حسب اتهام شاعری و عبارات حضرت، سجع‌گویی مناسب‌تر است. در الارشاد (ج ۲، صص ۱۱۶) همین حکایت آمده و به جای «الشجاعة» «الساعة» آمده است. (۵۲۸) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۷. (۵۲۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۷۹. (۵۳۰) لهوف، (چاپ صحفی) صص ۸۶. (۵۳۱) الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۵-۲۲۳. (۵۳۲) الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۸-۲۴۷؛ مقاتل الطالبین، صص ۱۲۱. (۵۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۸۲ سنیان طرفدار یزید و عثمانی مذهب مانند ابن تیمیه و ابن کثیر؛ برای تبرئه یزید و این که اشعاری خواننده و توهین به سر کرده... بنای پذیرفتن این خبر را ندارند. این در حالی است که تقریباً تمامی منابع کهن که حادثه‌ی عاشورا را نقل کرده‌اند، انتقال سر را به شام روایت کرده‌اند (برای نمونه بنگرید اخبار الطول، صص ۲۶۰؛ و أدخل معهم رأس الحسین فرمی بین یدیه! درباره‌ی سخنان ابن تیمیه و ابن کثیر بنگرید: الطبقات الکبری، لاطبقه الخامسة، جزء ۱، پاورقی صص ۴۹۱-۴۹۰. (۵۳۴) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۰. (۵۳۵) انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۱۲؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۳۶-۲۳۵. (۵۳۶) بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۱۴. (۵۳۷) بلاذری هم این شعر را آورد است. بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۲۲. غافل از آن که نسل امویان از میان رفت و نسل علویان پایدار ماند. (۵۳۸) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۱-۴۶۰. در خیر دیگری هم آمده است که مروان بن حکم هم آن زمان در دمشق بود و در همانجا نیز برادرش یحیی از کار می‌کرد که با امام حسین علیه السلام و اهل بیت او شده، ابراز تنفر کرد. تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۵. (۵۳۹) حدید، ۲۲. (۵۴۰) شوری، ۳۰. (۵۴۱) بلاذری همین جمله را در این حکایت نقل و آن را کوتاه آورده است. انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۱۷. (۵۴۲) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۱؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۴-۲۴۳. (۵۴۳) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۲. (۵۴۴) تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۶۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۱۶-۲۱۴؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۱-۲۴۰؛ در برخی نقلها نام زید بن ارقم (انساب الاشراف ج ۳، صص ۲۰۷) و مالک بن انس (انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۲۲) یاد شده است که در کوفه به ابن زیاد که با چوبدستی بر لبان حسین می‌زد، اعتراض می‌کردند و مانند همین سخن را گفتند. (۵۴۵) الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۱؛ مقاتل الطالبین، صص ۱۱۹؛ شعر ابن زبیری را بنگرید در: السیره النبویه، ابن هشام، (تصحیح مصطفی السقاء، ابراهیم الایاری و..). ج ۳-۴، صص ۱۳۵-۱۳۶. (۵۴۶) الاثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، صص ۴۲۲؛ البدء و التاريخ، ج ۶، صص ۱۲. ترجمه‌ی این دو شعر در متن فارسی این کتاب با عنوان «آفرینش و تاریخ» (ج ۶-۴، صص ۹۰۴) به قلم استاد شفیعی کدکنی

چنین است: کاش پیران و بزرگان من در بدر، می‌دیدند؛ بی‌تابی خزرچ را از فرود آمدن نیزه‌ها، تا شاد باش گویند و هلهله کنند از سر شادی؛ و بگویند: ای یزید! دست مرزاد! تاریخ الخلفاء، برگ ۸۶ ب. در آنجا می‌افزاید: فلم یجتمع علیه الرواة و لوصح ذلك منه لم يشك في كفره. (۵۴۷) الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۱-۲۵۰. (۵۴۸) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۷. (۵۴۹) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ص ۸۴؛ الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، جزء ۱، ص ۴۹۲ - ۴۹۰ ابوالحسن بیهقی مشهور به ابن‌فندق (م ۵۶۵) نوشته است که در این وقت حاکم مدینه سعید بن عاص بود. وقتی خبر کشته شدن حسین علیه‌السلام را شنید، خانه‌ی علی بن ابی‌طالب و خانه‌ی عقیل و خانه‌ی رباب مادر سکینه را ویران کرد! لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۵۱. (۵۵۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴. (۵۵۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶. (۵۵۲) در آثار الباقیه: بعترتی و بأهل عند مفتقدی - نصف اساری و نصف ضرجوا بدم. (۵۵۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۱؛ رساله تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام، ص ۱۵۱؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۲؛ (دو بیت آورده (الانار الباقیه، ص ۴۲۰) بیرونی سه بیت آورده و به جای بیت دوم و سوم، همان بیتی که در پاورقی قبلی آوردیم، نقل کرده است.) ابوریحان بیرونی پیش از نقل این شعر می‌نویسد: در این روز حسین بن علی علیه‌السلام در طف کشته شد؛ همراه با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از آل ابی‌طالب، به او با آنان رفتاری شد که در تمامی امت‌ها، حتی با بدترین مردمان آن کارها صورت نگرفت، کارهایی مانند کشتن به عطش و شمشیر و آتش و سر نیزه کردن سرها و راندن اسبها بر اجساد و هتک حرکت زنان و بچه‌ها با اسیر کردن آنان و سوار کردن آنان بر شتران برای رسوا نشان دادن آنان و سرکوفت زدن به آنها (و حمله‌م مشتهرین علی الجمال فشاءوا به (امام امویان در این روز لباس نو می‌پوشند، سرمه می‌زنند و عید می‌گیرند و ولیمه و مهمانی می‌دهند و حلوا و خوراکی‌ها خوب می‌خورند این رسم در «عامه» زمان حکومت امویان بود و پس از رفتن آنان نیز در میان عامه باقی مانده است! اما «شیعه» در این روز نوحه می‌خوانند و برای سیدالشهداء گریه می‌کنند؛ هم در بغداد و هم در دیگر شهرها، همین طور تربت مسعوده را در کربلا زیارت می‌کنند و از کار «عامه» که زندگیشان را نو می‌کنند، بدشان می‌آید. (۵۵۴) الفتوح، ج ۵، ص ۲۴۵. (۵۵۵) انساب الاشراف، ج ۷۳ ص ۲۲۲.

مخالفت امام حسین با خلافت یزید

مخالفت امام حسین با خلافت یزید پس از هلاکت معاویه در رجب سال شصت، یزید طبق قرار قبلی و بر اساس بیعتی که از مردم برای وی گرفته شده بود، به خلافت رسید. این خبر هنوز به مدینه نرسیده بود که یزید همه‌ی کوشش خود را صرف گرفتن بیعت از مخالفینی کرد که مخالفتشان می‌توانست شورش‌ی علیه او بر پا کند. (۱) یزید به ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان، والی خود در مدینه، نوشت تا به سرعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. مروان، ولید را نیز واداشت تا همان شب در پی آنها فرستاده و اگر بیعت نکردند، همان جا گردنشان را بزند؛ چرا که به نظر او گذشتن آن شب فرصتی بود تا آنها سر به مخالفت برداشته و مردم را به سوی خود دعوت کنند. (۲) هنگامی که پیام‌آور والی مدینه نزد امام حسین علیه‌السلام آمد، امام متوجه مرگ معاویه گردید. لذا جمعی از یاران و نزدیکان را به طور مسلح همراه خود به قصر آورد تا در صورت وجود خطر، مانع از کشتن امام شوند. اما در برابر درخواست ولید به بیعت با یزید، فرمود که شخصی چون او نمی‌بایست در خفا بیعت کند، بلکه باید در ملاء عام و در مسجد بیعت کند. ولید پذیرفت؛ اما مروان با جملات تهدیدآمیزی سعی کرد ولید را تحریک بر دستگیری امام کند. امام نیز با تندی به مروان، و در حالی که از اتاق خارج می‌شود، رو به ولید کرد و فرمود: (صفحه ۱۶۴) أیهاه الامیر! انا أهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و محط الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر، قالت النفس، المحرمة معلن بالفسق و مثلی لایبایع مثله، ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، محل رفت و آمد ملائکه و جایگاه رحمت هستیم. خداوند با ما آغاز کرده و به ما خاتمه داده است. یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل نفوس محترم بوده و سگی است که علنا به فسق می‌پردازد و

شخصی چون من با چون او بیعت نخواهم کرد. در آن مجلس بود که امام پس از اصرار مروان در گرفتن بیعت فرمود: اگر قرار باشد که یزید سر کار آید باید فاتحه‌ی اسلام را خواند: «و علی الاسلام السلام» آن حضرت با استدلال به آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر، لیاقت اهل بیت - علیهم السلام - را برای احراز خلافت اظهار کرد. (۳). این استدلالی است که امام علیه‌السلام به طور معمول برای عصمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بدان استدلال کرده و لیاقت آنان را برای احراز منصب امامت گوشزد کرده‌اند. همان شب ابن‌زبیر از مدینه خارج شد، و فردای آن روز، مأمورین حکومت به دنبال او رفتند. شب بعد امام حسین علیه‌السلام نیز مدینه را ترک کرد. (۴) این سفر به همراهی تمامی اهل بیت علیه‌السلام صورت گرفت و تنها محمد بن حنفیه در مدینه باقی ماند. (۵) تاریخ حرکت امام سوم شعبان سال شصت هجری ذکر شده است. این روز، سالروز تولد آن امام عزیز بود. هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خوشنود شدند و حتی ابن‌زبیر که داعیه رهبری داشت، در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می‌کرد. (۶) مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعاً توجه بسیاری را به خود جلب میکرد. در آنجا، امام با افراد و شخصیت‌های اسلامی مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود را با یزید بیان می‌کرد. شیعیان کوفه پس از شنیدن خبر مخالفت امام با یزید و آمدن آن حضرت به مکه، (صفحه ۱۶۵) بسیار خوشحال شدند؛ زیرا از سالها پیش انتظار چنین روزی را میکشیدند. آنها بعد از شهادت امام حسن علیه‌السلام نامه‌ی تسلیت و دعوت برای امام حسین علیه‌السلام فرستاده بود، اما امام قبول نکرده بود. اکنون مجلسی تشکیل داده و تعدادی از رهبران شیعه، از جمله سلیمان بن سرد و... در آن سخنرانی کرده و دعوت از امام را برای آمدن به عراق مطرح کردند. همه موافق بودند. سلیمان برای تأکید از همه تعهد گرفت که تخلف نکنند و همه تعهد دادند. (۷) آن‌گاه با چند تن از رهبران شیعه، از جمله سلیمان، مسیب بن نجبه، حبيب بن مظاهر، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال، نامه‌ای به امام نوشته و از آن حضرت دعوت کردند تا به کوفه آید. (۸) امام در پاسخ نامه چیزی فرمود. پس از مدتی نامه‌های دیگر به طور پی در پی به مکه رسید. از جمله قیس بن مسهر صیدای و حتی خود عبدالله بن وال و عده‌ای دیگر به مکه آمدند. نامه‌های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام رسید به طوری که اوضاع به گونه‌ای درآمد (۹) که برای امام ممکن نبود تا نسبت به دعوت کنندگان بی‌توجهی کند. هانی بن هانی، که به مکه آمده بود، درباره‌ی حضور مردم و حتی بزرگان و آمادگی آنها مطالبی گفت و این تأیید و تأکیدی بر محتوای نامه‌ها شد. (۱) اخبار الطوال، ص ۲۲۷. (۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱. (۳) الفتوح، ج ۵، ص ۱۷. (۴) اخبار الطوال، ص ۲۲۸. (۵) الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۶؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۵. (۶) الفتوح، ج ۵، ص ۳۷. (۷) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۶ این جهت به شهرتی بود که آنها در عدم حمایت از علی و فرزندش حسن از خود نشان داده و اینک برای تأکید چنین تعهدی می‌دادند. (۸) متن نامه در الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۲۰. (۹) الفتوح، ج ۵، صص ۴۹، ۵۰.

اعزام مسلم به کوفه

اعزام مسلم به کوفه اولین اقدام، فرستادن مسلم به کوفه بود. امام او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: و ان رأیت الناس مجتمعین علی بیعتی فاعجل لی بالخبر حتی أعمل علی حسب ذلک. (۱) اگر دیدی که مردم یکپارچه به بیعت با من تمایل دارند، به سرعت خبر آن را به من برسان تا بر اساس آن من اقدام کنم. مسلم که حدود چهل سال داشته، از میان اهل بیت برای چنین امر مهمی به کوفه فرستاده شد. مورخین گفته‌اند که مسلم پس از رفتن از مکه به مدینه و از آنجا به سمت عراق، شبانه راه را گم کرد و یک یا هر دو راهنمای او (صفحه ۱۶۶) مردند. مسلم قصد بازگشت کرد، اما نامه‌ای از امام در پاسخ نامه‌اش دریافت کرد که باید این مأموریت را تا به آخر به انجام برساند. (۲). مسلم به کوفه رفت و در منزل مختار که وجه‌ای میان شیعیان داشت، اقامت کرد. پس از آن آغاز به گرفتن بیعت کرد. دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک بن محرومین، تقسیم عادلانه‌ی بیت‌المال بین مسلمین، یاری اهل بیت، صلح با کسی که اینان با او صلح کنند و جنگ با کسی که اینها با آنها

بجنگند، سخن و فعل اهل بیت را گوش دادن و برخلاف آن عمل نکردن، از شرایط این بیعت بود. (۳). مدت سی و پنج روز پس از ورود مسلم - پنجم شوال شصت - حدود هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم عادی نیز حضور داشتند. از جمله فردی چون محمد بن بشیر که میگفت: من دوست دارم تا خداوند اصحاب مرا یاری کند، اما دوست ندارم کشته شوم. دوست هم ندارم دروغ بگویم، آمدن مسلم، خلاء موجود را که بر اثر مرگ معاویه در عراق و در بین مخالفین امویها پیش آمده بود، پر کرد. همه به گرد مسلم جمع شدند. قدرت حکومت بشدت تضعیف شد و مسلم بیش از گذشته آشکارا با مردم دیدار می کرد. جاسوسان بنی امیه، که وضع نعمان بن بشیر حاکم کوفه بسیار ناراضی بودند، در نامه‌ای به یزید نوشتند: اگر نیاز به کوفه دارد، درباره‌ی آن هر چه زودتر تصمیم مناسبی بگیرد. (۴) مسلم مشغول جمع آوری نیروها و سلاحهای جنگی لازم بود. درباره‌ی ابوثمامه‌ی صائدی نوشته‌اند: «یشتری لهم السلاح و کان به بصیرا». (۵) او چون به سلاح آگاهی داشته، مأمور خرید سلاح بود. بعدها ابن زیاد به هانی گفت: خانه‌ی تو پناهگاه (صفحه ۱۶۷) اصحاب مسلم و محل جمع آوری سلاح بوده است. (۶). یزید، ابن زیاد را برای کوفه برگزید، در آن زمان، ابن زیاد والی بصره بود؛ کوفه را نیز به او واگذار کردند. مورخین نوشته‌اند: معاویه ضمن وصیتی، که نزد غلام او بود و بعدها به یزید داده شد، ابن زیاد را برای مقابله با شورش احتمالی عراق تعیین کرده بود. (۷) ابن زیاد که در بصره پیام آور حسین بن علی علیه السلام را اعدام کرد بود، راهی کوفه شد تا با سختگیری که از پدرش به ارث برده بود، شورشیان این شهر را سرکوب کند. تهدید، مهمترین ابزار برای ابن زیاد و کار آمدترین وسیله برای سرکوبی مردم عراق بود. او در همان آغاز بزرگان شهر را فراخواند و به آنها گفت: افراد غریب و کسانی را که دستگیری آنها مورد عنایت یزید است، و نیز خوارج و کسانی را در پی ایجاد اختلاف و دو دستگی هستند، باید به او معرفی کرده و اسامی آنها را بنویسند. اگر کسی در این باره مسئولیتش را انجام نداد، مسئولیت آنچه این افراد انجام دهند بر عهده‌ی او خواهد بود و حاکم نیز ذمه خود را از آنها برخواهد داشت. در آن صورت ریختن خون آنها و گرفتن مالشان مجاز می باشد. (۸). مسلم در مقابل ابن زیاد مجبور به عوض کردن محل سکونت و روی آوردن به مخفی کاری شد. محل جدید، خانه‌ی هانی بن عروه، یکی از رؤسای قبیله‌ی مذحج بود که به نظر می رسید امنیتش از جاهای دیگر بیشتر باشد. ابن زیاد سراسیمه به دنبال مسلم می گشت. او با تعیین جاسوسی که دعوی دوستی با اهل بیت را می کرد، توانست محل اختفای مسلم را بیابد. ابن زیاد در آغاز هانی را دستگیر و از او خواست تا مسلم را تحویل دهد. در این فاصله مذحجی‌ها شورش کردند. شریح قاضی در نقشی خائنه به آنان اطمینان داد که هانی زنده و میهمان ابن زیاد است. مذحجی‌ها شنیدند و متفرق شدند. (۹). (صفحه ۱۶۸) مسلم دست به اقدام نظامی زده عده‌ای را جمع آوری کرد و با فریادهای «یا منصور امت»، که از شعارهای پیامبر صلی الله علیه و اله در جنگها بود، یاران خود را فراخواند. ابن زیاد در حال سخنرانی در مسجد بود که فریادها را شنید. او به داخل قصر خود خزیده و درها را به روی خود بست. سپاه سیصد نفری (به گفته‌ی طبری) مسلم قصر را محاصره کردند اما به علتی که بر ما روشن نیست در پشتی قصر در محاصره در نیامد و بزرگان کوفه از آنجا مرتب با ابن زیاد در تماس بودند. این در مشهور به «درب رومیین» بود. جمعیتی که همراه مسلم بود، در آغاز بسیار بودند، به طوری که توانستند ابن زیاد و افرادش را به هراس اندازند و در داخل قصر محصور کنند. (۱۰). بزرگان کوفه به تحریک ابن زیاد، تهدید را آغاز کردند. آنها به مردم گفتند: «فردا سپاه شام خواهد آمد و به شما چنین و چنان خواهد کرد». (۱۱) گروهی دیگر افراد قبیله‌های خود را از میان یاران مسلم، جدا کردند. زنها به دنبال شوهران و فرزندان خود رفته و می گفتند دیگران هستند و «الناس یکفونک» (۱۲) سایر مردم جای خالی تو را پر خواهند کرد! چند ساعتی که گذشت، اطراف مسلم خلوت شد، در حالی که «و صلی المغرب و ما معه الا- ثلاثون رجلا» (۱۳) تنها سی نفر در مغرب به همراه او شرکت کردند. پس از آن، این افراد نیز متفرق شدند! ابن زیاد که از ترس جرأت بیرون آمدن نداشت، دستور داد تا از بام قصر، داخل مسجد را که چسبیده به قصر بود، نگاه کنند و ببینند کسی در آن هست یا نه؟ از آنجا مشعلی روشن کرده پایین انداختند. وقتی مطمئن شدند کسی نیست، در شهر به جستجوی

مسلم پرداختند. ابن‌زیاد دستور داد، تمامی کوفه را خانه به خانه بگردند و مسلم را دستگیر کنند. (۱۴). سرانجام مسلم را یافتند، پس از درگیری مختصری، او را نزد ابن‌زیاد بردند. ابن‌زیاد به او گفت: «یا شاق! خرجت علی امامک و شققت عسی المسلمین» آیا بر امام (صفحه ۱۶۹) خود خروج کرده و یکپارچگی مسلمانان را بر هم می‌زنی؟ مسلم گفت: خلافت معاویه و به طریق اولی فرزندش یزید را به رسمیت نمی‌شناسد؛ زیرا او با زور گوی خلافت را از «وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غصب کرده است. (۱۵) همچنین گفت: مردم این شهر اعتقادشان این بود که پدر تو نزدیکان آنها را کشته، خون آنها را ریخته و مانند قیصر و کسری رفتار کرده است. ما آمدیم تا عدالت را اجرا و مردم را دعوت به حکم خدا و رسول کنیم. (۱۶) ابن‌زیاد، از روی حيله گری و برای لکه‌دار کردن حیثیت مسلم، در جمع مردم به او گفت: تو در مدینه شرابخواری می‌کردی! مسلم با کمال متانت پاسخ داد: انسانی چون تو که کشتن افراد بی‌گناه برایش بی‌اهمیت است، از من به شرابخواری سزاوارتر است. (۱۷) مسلم که همه‌ی ناراحتیش برای امام حسین علیه‌السلام بود، از عمر بن سعد که قریشی بوده و به هر روی ادعای خویش با مسلم داشت، خواست تا بدو وصیت کند. نخستین وصیت او این بود تا کسی را نزد حسین علیه‌السلام نفرستد و او را از آمدن به کوفه منع کند. دیگر آن که جنازه‌ی او را کفن و پس از آن دفن کند. سوم آن که بدهی او را با فروختن شمشیر و دیگر وسایلش بپردازد. پس از آن بود که مسلم را به شهادت رساندند. بدون شک مسلم فردی بسیار عفیف و متقی بود. برای اثبات چنین نکته‌ای، علاوه بر اعتمادی که امام حسین علیه‌السلام به او داشت، می‌توان به بدهی او در کوفه اشاره کرد وی حاضر نشد از کسی پول بگیرد (۱۸) و در این مدت با هفتصد درهم که قرض کرده بود، مخارج خود را گذرانده بود. در وقت شهادت برای ادای بدهی خود، وسایل خود را در معرض فروش نهاده بود. نکته‌ی دیگر، موقعیتی است که مسلم می‌توانست ابن‌زیاد را از بین ببرد و نبرد. هنگامی که ابن‌زیاد به کوفه آمد، شریک بن اعور یکی از شیعیان بصره نیز همراهش به کوفه آمد. شریک در کوفه مریض شد و در خانه‌ی هانی بن عروه که از شیعیان بود، بستری گردید. در همین زمان مسلم نیز در این خانه مخفی بود. ابن‌زیاد تصمیم به (صفحه ۱۷۰) عیادت از شریک گرفت. قبل از آمدن او، شریک از مسلم خواست در فرصت مناسب و با علامتی خاص، که خواندن شعری بود، مسلم بر ابن‌زیاد حمله کند و او را از بین ببرد. اما مسلم چنین نکرد. بعد از رفتن ابن‌زیاد، وقتی مورد توییخ شریک واقع شد، گفت هانی راضی نیست ابن‌زیاد در خانه‌ی او کشته شود. سپس مسلم اشاره به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله «الایمان قید الفتک» کرده، گفت: از نظر اخلاق اسلامی این گونه کشتن پسندیده نیست. (۱۹). نکته‌ی اول نمی‌تواند در مورد هانی چندان مورد قبول باشد؛ چنانکه احتمال بدهیم هانی از ترس این که مبادا بعدها، با آمدن اهل شام تمام زندگی او تباہ شود، از این کار وحشت داشته است. در مورد نکته‌ی دوم حتی اگر مسلم به این حدیث استدلال کرده باشد قابل بررسی و تأمل است؛ زیرا کشتن ابن‌زیاد در آن لحظه می‌توانست سرنوشت عراق و کربلا را عوض کند. ابن‌زیاد عنصری فاسد و جانی بود. خود پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، افرادی را به مکه فرستاد تا به ابوسفیان را به همین شکل بکشند، گرچه موفق نشدند؛ چنانچه افرادی چون کعب بن اشرف و ابوعفک را با همین صورت از بین برد. بعضی اشاره کرده‌اند که نکشتن ابن‌زیاد، دلیل سیاسی داشت و آن، این که به دنبال آن مردم شام برای گرفتن انتقام می‌آمدند و کوفه را غارت می‌کردند. (۲۰) باید گفت سپاه شام در هر صورت، اگر امام حسین علیه‌السلام پیروز هم می‌شد، به کوفه می‌آمدند و این آمدن ربطی به کشته شدن ابن‌زیاد نداشت. بعدها در جریان محاصره‌ی قصر ابن‌زیاد، معلوم نشد که چرا به راحتی مردم مسلم را ترک کردند. آیا در این زمینه همه‌ی تقصیر به عهده‌ی کوفیان بوده یا آن که رهبری حرکت نتوانسته است با تحریک مردم آنها را در صحنه نگاه دارد. از نکات جالبی، یافتن مخفیگاه مسلم است. ابن‌زیاد، پولی را به یکی از غلامان خود داد و از او خواست تا محل اختفای مسلم را پیدا کند. غلام به مسجد کوفه رفت و کوشید با معیاری که برای شناخت شیعیان داشت، او را بیابد. نگاهش به شخصی افتاد که مشغول نماز خواند به صورت متوالی بود، پیش خود گفت: «ان هؤلاء الشیعة» (صفحه ۱۷۱) یکترون الصلاة و أحسب هذا منهم». (۲۱) شیعیان نماز فراوان می‌خواندند و گمانم آن است که این شخص باید از شیعیان باشد. فرد مورد

نظر، شخصی جز مسلم بن عوسجه نبود. او فریب غلام را خورده و پس از آزمایش‌های مکرر نتوانست به ماهیت پلید او پی ببرد و لذا او را نزد مسلم برد. این سخن نشانگر آن است که شیعیان معروف به زهد و عبادت بوده‌اند. (۱) همان، ج ۵، ص ۵۳. (۲) تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۶۴-۲۶۳ بعضی از محققین این مطالب را قبول ندارند، بنگرید: مبعوث الحسین علیه‌السلام، ص ۹۰. (۳) الشهید مسلم، ص ۱۰۴؛ عین این عبارت در کتب تاریخی نیامده، اما مرحوم مقرر به صورت تقریبی و با استفاده از نصوص بیعت عقبه و یوم الفتح و... چنین مطالبی را آورده است. (۴) الفتوح، ج ۵، صص ۶۰، ۵۹. (۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۱. (۶) همان، ج ۴، ص ۲۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸. (۷) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱. (۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۲۵، ۲۴. (۹) تذکره الخواص، ص ۲۴۲، بعدها شریح گفت که این زیاد مأموری بر من نهاده بوده و من از ترس نتوانستم پیام هانی را گفته بود به مدحجی‌ها بگویم در فشار است، به مردم برسانم! (۱۰) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱. (۱۱) الارشاد، ج ۲، ص ۵۲؛ شمار کوفیانی که کنار مسلم بودند، حدود ۴ هزار نفر ذکر شده است. (۱۲) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۱. (۱۳) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۷. (۱۴) الارشاد، ج ۲، صص ۵۳-۵۱. (۱۵) الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۹۸. (۱۶) همان، ج ۴، ص ۳۵. (۱۷) الفتوح، ج ۵، صص ۹۹، ۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۳. (۱۸) الفتوح، ج ۵، ص ۵۷؛ مقتل الحسین علیه‌السلام ج ۱، ص ۱۹۷؛ مبعوث الحسین لعیه اسلام ص ۱۲۳. (۱۹) الکامل، ج ۴، ص ۲۷. (۲۰) مبعوث الحسین علیه‌السلام، ص ۱۵۲، ۱۵۳. (۲۱) اخبار الطوال، ص ۲۴۹؛ در روضه الشهداء (تصحیح شعرانی، ص ۲۱۸) توضیح فارسی این سخن را با این عبارت آمده است: نگاه نظرش بر شخصی افتاد که جامه‌های سفید و پاکیزه پوشیده بود و بسیار در نماز رعایت مراسم خضوع و خشوع می‌نمود. با خود گفت که شیعه جامه‌های سفید پاک می‌پوشند و در نماز اکثار می‌کنند؛ غالب آن است که این شخص از آن طایفه باشد.

حرکت امام به سمت عراق

حرکت امام به سمت عراق نماینده‌ی رسمی امام، آمادگی مردم کوفه را تأیید کرد بود، و دیگر جای تأمل نبود. چرا که به طور مطمئن با توجه به نامه‌ها و نامه‌ی مسلم، شرایط برای قیام علیه بنی‌امیه آماده شده بود. امام در رفتن تسریع کرد، به طوری که در هشتم ذیحجه، یعنی در بحبویه‌ی مراسم حج، با تبدیل عمره‌ی تمتع به عمره‌ی مفرده عازم عراق گردید. لحظه‌ای تأخیر می‌توانست وضع عراق را دیگرگون کند. اضافه بر این احتمال ترور امام در مکه وجود داشته و ماندن حضرت در مکه به هیچ صورتی مصلحت نبود. گفته‌اند همراهان امام هشتاد نفر بودند؛ اما از پاره‌ای اخبار دیگر چنین برمی‌آید که تعداد بیش از این بوده است. به احتمال، رقم مزبور مربوط به کسانی که است که تا کربلا- همراه امام ماندند. اولین برخورد امام در طول راه برخورد با کاروانی بود که از یمن به سمت شام حرکت می‌کرد. این کاروان هدایایی را برای دربار یزید به شام می‌برد. امام کاروان هدایا را تصرف کرد و از افراد آن نیز دعوت کرد تا در صورت تمایل همراه او به عراق بیایند، در غیر این صورت بازگردند. (۱) امام از منطقه‌ی نعیم، که در آن با کاروان برخورد کرده بود به سمت الصفاح حرکت کرد. در آنجا بود که با فرزدق - که آن زمان شاعری (صفحه ۱۷۲) جوان بود - برخورد کرد. او در پاسخ سوال امام از وضع کوفه گفت: «قلوب الناس معک و سیوفهم علیک». منطقه‌ی بعدی، بطن الرمه بود. در آنجا ضمن نوشتن نامه‌ای به مردم کوفه، با اشاره به نامه‌ی مسلم، از آنها خواست آماده‌ی ورود او باشند. (۲) این نامه به دست قیس بن مسهر سپرده شد تا آن را به مردم کوفه برساند. او در راه سپاه حصین بن نمیر مواجه شده و توسط آنها را دستگیر گردید. قیس در همان دم نامه را خورد و پس از آن در کوفه به دست ابن‌زیاد به شهادت رسید. امام حسین علیه‌السلام در منطقه‌ی بعدی که زدود نامیده می‌شد، با زهیر بن قین برخورد کرد. زهیر با این که عثمانی بود، با توجه به دعوت امام و نیز تحریک همسرش، به صورت یکی از یاران صمیمی امام درآمد، او همچنین از دوستانش خواست تا هر کدام دوستدار شهادت هستند با او

بیایند، در غیر این صورت به راه خویش به طرف مکه ادامه دهند. (۳). در منطقه‌ی ذات عرق بود که شخصی از بنی‌اسد پیام شهادت هانی و مسلم را به امام حسین علیه‌السلام رساند. (۴) گفته‌اند که امام قصد بازگشت داشت، اما برادران مسلم خواسته یا توانسته باشند در صورت مخالفت امام، آن حضرت را وادار به ادامه‌ی مسیر کنند؛ بویژه که دیگران در تحریک امام بر رفتن گفتند: «و الله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الكوفة لكان الناس اليك أسرع». (۵) شما مسلم نیستید، اگر به کوفه بروید، مردم به سرعت به شما خواهند پیوست. امام حسین علیه‌السلام خود برای رفتن قاطع بود. در منطقه‌ی زباله، پیام مسلم که در حین شهادت به عمر بن سعد گفته و از او خواست بود که به امام حسین علیه‌السلام برساند، به دست امام رسید. (۶) هنوز چندی نرفته بودند که خبر شهادت قیس بن مسهر (۷) و عبدالله بن بقطر، برادر رضاعی امام حسین علیه‌السلام نیز به دست امام رسید. این اخبار نشان می‌داد که اوضاع کوفه دگرگون گشته و شرایط، بازمانی که از زبان مسلم گزارش (صفحه ۱۷۳) شده بود، کاملاً تفاوت کرده است. در این هنگام، امام، افرادی را که همراه او بودند گردآورد و به آنها فرمود: «أيها الناس قد خذلتنا شيعتنا فمن أراد منكم الانصراف فليصرف». (۸) ای مردم! شیعیان ما! ما را تنها گذاشتند. هر کدام از شما می‌خواهد برگردد، از همین جا باز گردد. اینجا بود که شماری از کسانی که در نیمه‌ی راه به امام پیوسته بودند، بازگشته و یاران خاص امام باقی ماندند. (۹) کسانی بودند که از مکه امام را همراهی کرده (۱۰) و یا حتی قبل از آن، از مدینه همراهی کرده بودند. (۱۱) کسانی که از او جدا شدند، اعرابی بودند که فکر کرده بودند همراه حسین بن علی علیه‌السلام به شهری در می‌آیند که همه‌ی آنها تابعیت او را گردن نهاده‌اند. (۱۲) اکنون که روشن شد تصورشان نادرست بوده، از همان جا بازگشتند. پس از این مرحله نیز امام به حرکت خود ادامه داد. در اینجا کاملاً برای امام روشن شده بود که دیگر رفتن به کوفه با توجه به ارزیابی‌های سیاسی درست نیست و طبعاً ورای سیاست و مسائل سیاسی مطلب دیگری نیز بوده که می‌بایست حسابش را از ارزیابی‌های سیاسی جدا کنیم. امام به سوی منطقه‌ی شراه حرکت کرد و شب را در آنجا ماند. فردای آن روز باز به حرکت ادامه داد. نیمه‌های روز بود که از دور سپاه ابن‌زیاد به طلایه‌داری حر بن یزید ریاحی پدیدار شده و راه را بر امام سد کرد. (۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۸۹-۲۹۰. (۲) اخبار الطوال، ص ۲۴۵. (۳) همان، ص ۲۴۷. (۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰. (۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰. (۶) این پیام این بود که هر چه زودتر امام حسین علیه‌السلام به حجاز بازگردد و به کوفه نیاید.. (۷) اخبار الطوال، صص ۲۴۷، ۲۴۸. (۸) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹. (۹) اخبار الطوال، ص ۲۴۸. (۱۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹. (۱۱) تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۰۱، ۳۰۰. (۱۲) همان، ج ۴، ص ۳۰۰.

موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا

موضع مردم کوفه در جریان نهضت کربلا- اکنون مناسب است تا موضع مردم کوفه را نسبت به رخداد کربلا مرور کنیم. در منابع تاریخی و افواه عوام، مردم کوفه اهل «غدر و خیانت» دانسته شده و گفته شده است که وفای به عهد در میان آنها امری نادر است؛ یا به قول شاعر: ندیدم من از هیچ کوفی وفا ز کوفی نیاید بغیر از جفا مردم کوفه عجول بوده و همین تعجیل آنان در تصمیم‌گیری، همیشه به ضرر آنها (صفحه ۱۷۴) حاکمانشان بوده است. «زودرنج» بودن، در کنار «زود قانع شدن»، «زود تسلیم شدن» و «زود سرکشی کردن» از روایات آنان به شمار می‌آید. در واقع، مردم کوفه مجموعه‌ای از قبایل مختلفی بودند که هر کدام در یکی از محلات شهر زندگی می‌کردند. و به جز امیر شهر، رؤسای قبایل نفوذ کلی در میان طایفه و عشیره‌ی خود داشتند. به همین دلیل بیشتر وقت‌ها، امیر شهر می‌بایست ملاحظه‌ی رؤسای قبایل را کرده و با موافقت و هماهنگی آنان دست به اقدام بزند. در این میان، شیعیان این شهر، بخش اندکی از کل جمعیت آن به شمار می‌آمدند. این افراد پراکنده‌ی میان قبایل بوده و به رغم آن که برخی قبایل به تشیع شهرت داشتند، اما آن گونه نبود که همه‌ی افراد قبیله و متنفذان آنها، شیعه باشند. برای مثال، حتی از میان قبایلی چون

عبدالقیس یا همدان که به تشیع شهرت داشتند، کسانی در کربلا حاضر بوده و در کشتن امام حسین علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت دست داشتند. به علاوه، حتی شیعیان این شهر نیز کوفی بوده و کما بیش روحیات این شهر در آنان نیز تأثیر داشت. همین مقدار شیعه‌ای هم که بود، از انسجام و اتحاد کافی برخوردار نبود؛ زیرا رهبری نیرومند و واحدی نداشت. گفتنی است که شیعیان در این شهر اکثریت را نداشتند؛ بلکه به نوعی در اقلیت بودند. گفته‌اند: زمانی که حجر بن عدی در مسجد به مخالفت با گفته‌های زیاد پرداخت، نیمی از کسانی که در مسجد بودند یا یک سوم آنها با او هماواز شدند. با توجه به روحیه شیعی شهر و با دانستن این که به هر روی، شماری از مردم بر پایه‌ی نوعی تشیع سیاسی، که فقط در مسائل سیاسی، همراهی نسبی با اولاد علی علیه‌السلام می‌پذیرفتند، با جریان شیعی شهر را دست کم در حد یک چهارم جمعیت شهر دانست. هیچ شکی وجود ندارد که مردم کوفه، امام حسین علیه‌السلام را دعوت کردند و او را یاری نکردند و بعداً در کشتن او نیز مباشرت کردند. در عین حال، باید دید که این مردم چه کسانی بودند؟ چه گروهی نامه نوشتند و چه مقدار از مردم کوفه، در جنگ با امام حسین علیه‌السلام شرکت کردند. در آغاز ذکر این نکته لازم است که بعدها کوفه به صورت (صفحه ۱۷۵) مرکزی برای شیعیان علوی مذهب درآمد و حتی در برابر بنی‌عباس به خاطر غضب حاکمیت آل علی مخالفت‌هایی نشان داد. از این رو علاوه بر این که مورخان و محدثان وابسته به اموی‌ها از مردم کوفه نفرت داشتند، وابستگان به بنی‌عباس نیز گرفتار همین کینه‌ها بودند. مظلومیت شیعه تنها در حد ظلم سیاسی نبود و، بلکه از لحاظ فرهنگی نیز این ظلم وجود داشت. به هر حال با حاکمیت جریان فرهنگی وابسته به بنی‌عباس، چنین امری طبیعی و بدیهی است. بنابراین لازم است توجه داشته باشیم که سیر نقل وقایع را از چنین عینکی که رنگ آن نفرت از مردم کوفه به دلیل تشیع آنهاست، ملاحظه می‌کنیم. با عنایت به نکته‌ی فوق باید اشاره کنیم که چنین مورخینی سعی دارند شیعه را به گونه‌ای نشان دهند که اهل وفای به عهد نیستند. به سخن دیگر، دشمنان شیعه بر آن هستند تا گناه عدم حمایت مردم کوفه را بر عهده‌ی شیعیان بگذارند. در حالی که توضیحات ذیل تا حدودی نشان خواهد داد که تنها بخشی از مردم کوفه در آن شرایط، شیعه بودند و آنها نیز در شرایطی قرار گرفتند که نتوانستند از امام حسین علیه‌السلام دفاع کنند، گرچه اگر در حد ایثار، قصد فداکاری داشتند، می‌توانستند چنین کنند. این سخنی است که باید درباره‌ی آن به اختصار شواهدی ارائه دهیم. تصویری که از شرایط کوفه در آن زمان می‌توان به دست داد چنین است: یزید کسی بود که اگر چه برای مردم شام تحملش آسان بود، اما برای مردمی چون مردم عراق تحملش دشوار بود. هنگامی که روی کار آمد، شیعیان کوفه مخالفت را آغاز کردند. بسیاری از مردم کوفه نیز که جانشین مناسبی برای جایگزینی یزید نداشتند، بر اثر جو عمومی، حسین بن علی علیه‌السلام را برگزیدند. به علاوه که عراق در شرایطی طبیعی مایل به پذیرش حکومت شام نبود. وقتی که دعوت از ناحیه‌ی شیعیان آغاز شد، نه تنها عوام مردم - با روحیه‌ی خاص خود - پشتیبانی خود را اعلام کردند، بلکه کسانی نیز که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند و یا تحت تأثیر فضای شهر، اظهار حمایت از حسین بن علی علیه‌السلام کردند. (۱) نتیجه‌ی آن پیدایش جو کاذب امام عمومی در حمایت از امام (صفحه ۱۷۶) حسین علیه‌السلام در کوفه بود. جوی که به خاطر خلاء سیاسی پس از مرگ معاویه، بنی‌امیه نیز برای مدتی نتوانستند جای آن را پر کنند. بویژه، با حاکمیت نعمان بن بشیر که فردی سهلگیر بود، این جو گسترش یافت و تا وقتی که ابن‌زیاد به کوفه نیامده بود بسرعت رو به فزونی بود. با توجه به حدیثی از امام حسین علیه‌السلام می‌توان احتمال دیگری را نیز برای دعوت از ناحیه‌ی بزرگان پذیرفت و آن این که آنها عمداً به این جو دامن زده بودند تا امام را به عراق کشانده و در آنجا به شهادت برسانند. فرمایش امام علیه‌السلام چنین است: «و ما کانت کتب الی الامم لى و تقربا الی ابن معاویه». (۲) در هر حال مسلم است که قسمت اعظم این جو جلوه‌ی مثبت داشت و زمانی که مسلم بدان دیار رفت فضا را چنان دید که باید هر چه زودتر از امام بخواهد تا به کوفه بیاید. (۱) افرادی چون عمرو بن حجاج و شبت بن ربیع که خود در کربلا فرماندهی سپاه ابن‌زیاد را داشتند، از کسانی بودند که نامه به امام حسین علیه‌السلام نوشته بودند. نک: الفتوح، ج ۵، صص ۵۰-۵۱. (۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۹.

فشار ابن‌زیاد بر مردم کوفه

فشار ابن‌زیاد بر مردم کوفه کمتر مردمی را می‌توان یافت که بتوانند با وجود دیکتاتوری مسلط و جسور، دست به مخالفت زده و در برابر قدرت حاکم، اظهار سرکشی بکنند. هنگامی که نعمان بن بشر حاکم کوفه بود، مردم با سهلگیری او، به راحتی اظهار تشیع کردند و زمانی که مسلم به کوفه آمد، بشدت از او حمایت کردند. عوض شدن حاکم و جایگزینی ابن‌زیاد به جای ابن‌بشیر، اوضاع را به کلی عوض کرد. خشونت ابن‌زیاد، بسیاری از مردم را به هراس انداخت و کسانی که زود رنج بوده و عجلانه تصمیم‌گیری می‌کردند، نه تنها از ناحیه‌ی ابن‌زیاد خود را در معرض تهدید دیدند، بلکه در اثر تبلیغات ابن‌زیاد بر آمدن قریب الوقوع سپاه شام، به کلی خود را باختند. هنوز چند روزی نگذشته بود که عقب‌نشینی هواداران مسلم آغاز شد. اشراف شهر که اکنون اطمینان به حکومت کوفه داشته و تثبیت امویان را آشکار می‌دیدند، به روشنی به حمایت از امویان پرداختند. این افراد در طول این مدت ساکت مانده (صفحه ۱۷۷) بودند. به طور طبیعی بسیاری از مردم نیز مخالفت با رؤسای قبایل را چندان به مصلحت خود نمی‌دانستند. وقتی که مسلم به قصر ابن‌زیاد حمله کرد، همین اشراف با تهدید و تطمیع، یاران او را به حداقل رساندند و قدرت خود را بر مهار مردم خویش نشان دادند. (۱). در برابر استبداد ابن‌زیاد، حتی اگر یکی از رؤسا مخالفتی می‌کرد، افراد قبیله‌اش جرأت حمایت از او را نداشتند، این وضع کوفه در شرایط جدید بود. هنگامی که هانی بن عروه را دستگیر کردند، او رئیس بنی‌مراد بود و به گفته‌ی مورخین «چهار هزار اسب سوار و هشت هزار پیاده» حامی او بودند. اگر هم پیمانان و هم‌قسمان بنی‌مراد از کنده به آنها اضافه می‌شدند، جمعا سی هزار نفر بودند. با این حال زمانی که او را دستگیر کرده و در بازار به روی زمینش می‌کشیدند، در برابر فریاد استغاثه‌ی او، کمتر دادرسی برای او یافت می‌شد. (۲) اندکی بعد او را به شهادت رساندند و کسی مخالفت نکرد! زمانی که امام حسین علیه‌السلام در کربلا متوقف گردید، ابن‌زیاد ضمن سخنانی برای مردم کوفه از آنها خواست تا راهی کربلا شوند. او با تهدید چنین گفت: «فایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمه». (۳) هر مردی که فردا به سپاه نپیوندد، من ذمه و حمایت خود را از او برخواهم داشت. معنای صریح این سخن آن بود. که کشته خواهد شد. ابن‌زیاد، به قعقاع بن سوید دستور داد تا در شهر کوفه گردش کرده، ببیند که آیا کسی از سپاه تخلف کرده است یا خیر. قعقاع در جستجوی خود، شخصی را از قبیله‌ی همدان یافت که در طلب میراث پدرش، به کوفه آمده بود. او را نزد ابن‌زیاد برد و ابن‌زیاد فرمان کشتن وی را صادر کرد. پس از آن: «فلم یبق محتلم بکوفه الا خرج الی العسکر بالنخيلة»، (۴) هیچ بالغی در کوفه یافت نشد، مگر آنکه به لشکرگاه کوفه، یعنی نخيله، رفت. در این زمان بود که همه‌ی شمشیرها بر ضد امام حسین علیه‌السلام به حرکت درآمد، در حالی که (صفحه ۱۷۸) که می‌توان مطمئن بود اگر رضای خود مردم در کار بود، آنان دست به چنین اقدامی نمی‌زدند و شماری فراوان چنین بودند. اکنون کلام فرزدق را در وصف مردم کوفه بهتر می‌فهمیم که به امام گفت: «قلوبهم معک و سیوفهم علیک». (۵) و یا گفت: «أنت أحب الناس الی الناس و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی‌امیه». (۶) دل‌های مردم با توست، اما شمشیرها علیه تو، تو دوست داشتنی‌ترین مردم در نزد مردم هستی، اما قضا در آسمان است و شمشیرها در کنار بنی‌امیه. در توضیح این جمله به گفته‌ی مجمع بن عبدالله العائذی، یکی از کوفیانی که به امام ملحق شد، می‌توان استناد کرد که گفت: اشراف همگی بر ضد تو هستند، اما بقیه‌ی مردم قلوبشان با توست، هر چند فردا به روی تو شمشیر خواهند کشید. (۷) مردم نمی‌توانستند در آن شرایط به کربلا نروند، چون نرفتن مصادف با کشته شدن بود. برای شیعیان و کسانی که نمی‌خواستند چنین کنند، دو راه بود، یا به امام پیوندند یا از کوفه و کربلا بگریزند. از برخی اخبار چنین به دست می‌آید که آن دسته از مردم کوفه که به زور برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام به کربلا فرستاده می‌شدند، از نیمه راه گریخته و بسیاری از آنان در کربلا حاضر نشدند. آماری که به طور معمول از سپاه ابن‌زیاد در کربلا ارائه شده، آماری است که موقع فرستادن آنان به کربلا تهیه شده است، این درحالی است که بسیاری از آنها از نیمه راه گریختند.

طبعاً می‌باید چیزی حدود ده هزار نفر و یا حتی کمتر در کربلا باشند، که این نسبت به جمعیت کوفه بسیار اندک است. گفته‌اند که مسجد کوفه چهل هزار نفر را در خود جای می‌داده است. (۸) بنابراین بسیاری از مردم یا در کوفه مخفی شده و یا در نیمه راه فرار کرده‌اند. «بلاذری» نوشته است: «و كان الرجل يبعث في ألف فلا يصل الا في ثلاث مائة أو اربع مائة و أقل من ذلك كراهة منهم لهذا الوجه». (۹) فرمانده‌ای با هزار نفر فرستاده (صفحه ۱۷۹) می‌شد، اما وقتی به کربلا می‌رسید. همراه او سیصد یا چهار صد و یا حتی کمتر بود، این به علت کراهت مردم در رفتن بدان سمت بود. دینوری می‌نویسد: وقتی ابن‌زیاد فرماندهی را همراه جمع زیادی به کربلا می‌فرستاد، «یصلون الی کربلا و لم یبق منهم الا القلیل كانوا یكروهن قتال الحسین فیر تدعون فیتخلفون». (۱۰) جمع کوچکی از سپاه به کربلا می‌رسیدند و این به سبب کراهت آنها از جنگ با حسین علیه‌السلام بود، لذا بازگشته و از سپاه جدا می‌شدند. علاوه بر فرار، گروهی که انگیزه‌ی بیشتر و قوی‌تر داشتند، به هدف حمایت از امام حسین علیه‌السلام کوشیدند تا به امام پیوندند. هنگامی که امام به کربلا رسید تا روز عاشورا هشت روز مانده بود. در این وقت، بسیاری از مردم گمان جنگ و شهادت امام حسین علیه‌السلام را به ذهن خویش راه نی‌دادند. دیدیم که حر بن یزید، تنها صبح عاشورا بود که وضع را جدی دید و به امام پیوست. شاید بسیاری از مردم همان تصور حر را در ذهن داشتند. او به امام گفت: «بابی أنت و أمی! ما ظننت الامر فیتتهی بهؤلاء القوم الی ما أری و ظننت انهم سيقبلون منك احدى الخصال التي عرضتها عليهم فقلت فی نفسی لا أبالی ان اطیع القوم فی بعض أمورهم». (۱۱) پدر و مادرم به فدایت! من گمان نمی‌کردم کار این مردم به اینجا برسد که امروز می‌بینم. تصورم بر این بود که اینان یکی از چند پیشنهادی که بر آنها عرضه کردی می‌پذیرند. پیش خود گفتم آنها را در بعضی از امور اطاعت کنم ایرادی ندارد، اما اکنون... تنها حر بود که همراه عده‌ی اندکی به سوی امام آمد. دیگران اگر این فکر را داشتند، نتوانستند تصمیمی بگیرند. از این رو شیعیان اگر هم می‌خواستند حمایت کنند، شتاب نکردند و تنها افراد خاصی به فکر افتاده و در همان آغاز که توانستند به امام ملحق شدند. نافع بن هلال مرادی، عمر بن خالد صیداوی، سعد از موالی عمر بن خالد، و مجمع بن عبدالله العائذی، از قبیله مذحج به امام پیوستند. (۱۲). نزدیکی‌های روز عاشورا نیز مسلم بن عوسجه و حبيب بن مظاهر توانستند خود (صفحه ۱۸۰) را به امام برسانند ابن‌سعد نیز نوشته است که صبح عاشورا حدود بیست نفر به امام ملحق شدند. (۱۳) ابن‌قتیبه تعداد آنها را سی نفر نقل کرده است. (۱۴) مورخین اسامی دیگری را نیز ذکر کرده‌اند. (۱۵). این گریزها و پیوستن‌ها، ابن‌زیاد را مجبور کرد تا جلوی مردم را بگیرد. از این رو دست به کار شد. ابن‌سعد، یکی از راویان بسیار قدیمی، نوشته است: «و جعل الرجل و الرجلان و الثلاثة یستللون الی حسین من الکوفه»، مردم تک تک یا دو سه نفری به سمت حسین می‌رفتند. وقتی خبر به ابن‌زیاد رسید، دستور داد تا لشکرگاه را آماده کرده و عمرو بن حرث را مأمور کرد تا مردم را وادار کند به نخيله بروند. او همچنین دستور داد تا مراقب پل باشند تا کسی از منطقه نگریزد. (۱۶) وی به حصین بن نمیر نیز دستور داد تا منطقه‌ی بین قادسیه و قطقانه را مراقب کند و اجازه ندهد کسی از آنجا به سمت حجاز برود، چرا که به این بهانه، ممکن بود کسانی به امام پیوندند. (۱۷) ابن‌زیاد به والی خود در بصره نوشت تا دیده‌بانی را بگذارد و تمامی راهها را کنترل کند و اگر کسی عبور کرد، او را دستگیر نمایند. (۱۸). واضح است که منظور افرادی بودند که احتمالاً- برای کمک به امام می‌آمدند. به همین صورت ابن‌زیاد دستور داده بود که راههای بین واقصه به طرف جاده‌ی شام تا جاده‌ی بصره را کنترل کنند و لایذعون احد یلج و لایخرج، (۱۹). و اجازه ندهند کسی ورود و خروجی داشته باشد. یک بار حبيب بن مظاهر، قوم بنی‌اسد را که در همان نزدیکی بودند، تحریک به همکاری کرد، اما سپاه عبیدالله میان هفتاد نفر از آنها و سپاه امام جدایی انداخت و اجازه نداد به امام پیوندند. (۲۰) در آن موقع بسیاری از شیعیان هم در زندان بودند که نمونه‌ی آنها مختار بن ابی‌عبیده بود. ابن‌زیاد او را دستگیر کرده و شلاق (صفحه ۱۸۱) زده بود. همین شلاق سبب شد تا یک چشم مختار برای همیشه بینایش را از دست بدهد. (۲۱) این کنترل شدید، عامل بسیار مؤثری در عدم حمایت مردم کوفه از امام به حساب می‌آمد. علاوه بر تهدید، تطمیع نیز مورد استفاده ابن‌زیاد بود. ابن‌زیاد قبل از رفتن مردم بدانها گفت: یزید برای من چهار هزار دینار و دویست هزار

درهم فرستاده است تا بین شما تقسیم کرده و شما را برای جنگ با دشمنش بیرون برم. (۲۲) وابستگی مردم به بخششهای مالی می‌توانست بخشی از آنها را در کربلا علیه امام علیه‌السلام تحریک کنند. هنگامی که امام دید واقعا مردم قصد کشتن او را دارند، فرمود: یا هؤلاء! اسمعوا یرحمکم الله، ما لنا و لکم، ما هذا بکم یا أهل الکوفه؟ قالوا: خفنا العطاء، امام فرمود: بشنوید! چه چیز بین ما و شماست، چه شده است شما را ای اهل کوفه؟ آنها گفتند: ما در مورد «عطا» می‌ترسیم. امام پاسخ داد: ما عندالله من العطاء خیر لکم. (۲۳) اما کسی به سخن امام توجه نکرد. مجموع این شواهد برای ارائه‌ی این نکته است که در حقیقت بخشی از مردم، شامل بزرگان و وابستگانشان، جنایتکارانی بودند که لایق تمام دشنامها و تنذیهای افرادی بودند که آنها را سرزنش می‌کردند؛ اما در این میان، افزون بر در نظر گرفتن این که دیکتاتوری و استبداد خاصی حاکم بوده، بسیاری نیز قصد پیوستن به امام را داشتند، اما نتوانستند. نکته‌ی جالب این است که بلاذری می‌نویسد: سعد بن عبیده گفت: بسیاری از شیوخ ما از اهل کوفه بر تپه‌ای ایستاده و دعا می‌کردند: «اللهم أنزل علیه نصرک»، خدایا نصرت خود را بر حسین علیه‌السلام نازل بفرما. سعد می‌گوید: به آنها گفتم: «یا أعداء الله الا تنزلون فتنصرونه»، ای دشمنان خدا چرا پایین نمی‌آید تا او را یاری کنید؟ (۲۴) به هر حال این جای انکار نیست که کوفیان امام را به شهادت رساندند، در حالی که تنها یک نفر شامی در میان آنها بود. (۲۵) با این حال نباید اهل کوفه را از یک گروه واحد دانست. (صفحه ۱۸۲) (۱) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۷۷، در ابن اعمش آمده است که نوشتن نامه حمله علیه من و برای تقرب به یزید بود. (۲) مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۹. (۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸؛ اخبار الطوال، صص ۲۵۵، ۲۵۴. (۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹. (۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۴، ۱۲۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۵، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵. (۶) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ابن سعد، ص ۶۲؛ ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ابن عساکر، ص ۲۰۶. (۷) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸. (۸) تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۶۰. (۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹. (۱۰) اخبار الطوال، ص ۲۵۴. (۱۱) تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۰. (۱۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲. (۱۳) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۶۹. (۱۴) الامامه و السیاسة، ج ۲، ص ۷. (۱۵) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۳. (۱۶) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۷۰. (۱۷) اخبار الطوال، ص ۲۴۳. (۱۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۳؛ قبلا امام ضمن نامه‌ای به برخی از بزرگان شیعه در بصره از آنها درخواست کمک کرده بودند، ج ۴، ص ۲۳. (۱۹) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹، ۱۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۵. (۲۰) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۶۰، ۱۵۹. (۲۱) المحبر، ص ۳۰۳. (۲۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷. (۲۳) ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۶۹. (۲۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶. (۲۵) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱، حتی این یک نفر را هم ذکر نکرده است).

ارزیابی سفر به عراق

ارزیابی سفر به عراق اکنون باید دید آیا با توجه به آنچه در حال رخ دادن بود، سفر امام به عراق به مصلحت بوده است یا خیر. در اینجا برآنیم تا صرف نظر از بعد «غیبی» واقعه‌ی کربلا، ارزیابی سیاسی مختصری از سفر امام حسین علیه‌السلام به عراق داشته باشیم. نخستین پرسش این است: آیا جز رفتن به عراق، امکان اقدام دیگری برای امام حسین علیه‌السلام وجود داشت یا نه؟ و آیا پیش‌بینی می‌شد که در عراق بتوان قیام و انقلابی را علیه یزید سر و سامان داد؟ اگر به منابع تاریخی متداول بنگریم، شاهد اعتراضاتی هستیم که به طور مکرر مطرح شده و مضمون آنها این است که به هیچ وجه رفتن به عراق مصلحت نبوده است. این اعتراضات از همان آغاز مطرح بوده؛ زمانی که پس از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام مردم کوفه از امام حسین علیه‌السلام دعوت کردند تا به کوفه بیاید، امام پاسخ داد: تا معاویه در قید حیات است او موافق با حرکت انقلابی نیست. (۱) احتمالا دلیل آن حضرت این بود که مردم عراق تاب تحمل حمله‌گری معاویه را نداشتند و در گذشته نیز با وجود پدرش علی علیه‌السلام و برادرش حسن علیه‌السلام آزمایش

خود را در برابر معاویه داده بود به دنبال مخالفت امام علیه‌السلام با مسأله‌ی بیعت، و زمانی که آن حضرت راهی مکه شد، احتمال مسافرت به عراق نیز مطرح بود. لذا بنا به روایت بعضی، عبدالله بن مطیع در همان نیمه راه مدینه به مکه، امام را از رفتن به کوفه پرهیز داد. (۲). وقتی امام وارد مکه شد، معترضین به سفر امام به کوفه فراوان بودند. عبدالله بن عباس پیشنهاد کرد تا امام از رفتن به عراق صرف نظر کند و به جبال یمن برود؛ چرا که هم منطقه کوهستانی است و هم شیعیان پدرش در آن منطقه بسیارند و ایمنی خاصی دارد. (۳) ابن اعثم این مطلب را از قول ابن حنفیه نقل می‌کند. (۴) عمرو بن عبدالرحمان بن (صفحه ۱۸۳) هشام می‌گفت: مردم بنده‌ی دینار و درهم‌اند. این دو نیز در دست حکام است. مبادا به عراق بروی. (۵) عبدالله بن عمر، اعتراض کنان، از خونریزی هراس داشت. (۶) عبدالله بن جعفر نیز با اشاره به کشته شدن او در عراق نوشت: اگر کشته شوی: «انی اخاف أن یطفیء نور الارض و أنت روح الهدی و أمير المؤمنين، فلا تعجل الی العراق فانی آخذ لك الامان من یزید» (۷) من هراس آن دارم که نور زمین با کشته شدن تو خاموش شود. تو روح هدایت و امیرالمؤمنین هستی. برای رفتن به عراق تعجیل نکن. من از یزید برای تو امان می‌گیرم. از ابوسعید خدری نیز نقل شده است که گفت: لا تخرج علی امامک». (۸) مسور بن مخرمه نیز از معترضین بود. او به امام نوشته بود: فریب مردم عراق را مخور. (۹) ابوواقد لیثی هم شبیه همین سخن را گفته بود (۱۰) فرزددق نیز که از عراق به حجاز می‌رفت، با رفتن امام به کوفه مخالفت کرد. (۱۱). منابع تاریخی این اعتراضات را آورده‌اند و به احتمال بسیاری از راویان مغرض سعی در تکثیر آنها کرده‌اند تا نشان دهند امام واقعا فریب خورده و بی‌جهت روانه‌ی عراق شده است. قبل از آنکه پاسخ خود را در مورد لزوم رفتن به عراق ذکر کنیم، جا دارد تا مقدمه‌ای بیان کرده و زمینه‌ی پاسخ امام را بهتر روشن کنیم. تاریخ سیاست نشان می‌دهد، کمتر زمانی بوده است که کار سیاسی برای یک فرد انقلابی، با احتمال به موفقیت قطعی آغاز و به انجام رسیده و دسترسی به اهداف، بدون وجود هیچ خطری امکان‌پذیر بوده باشد. کسانی که برای گرفتن قدرت، با هدف خوب یا بد، فعالیت می‌کنند، همیشه با احتمالات سر و کار دارند. در علام سیاست، حتی موفقترین افراد و مردمی‌ترین آنها، همیشه در معرض دشواری‌ها و حتی از دست دادن همه چیز هستند. از این رو نبایست در این باره چنین گمان کنیم که تنها می‌بایست با یقین صد در صد حرکت می‌کرد. چنین کاری دور از واقعیات (صفحه ۱۸۴) تاریخ بوده و ناشی از ساده‌اندیشی در ماهیت فعالیت‌های سیاسی است. در اینجا نمی‌بایست این گونه اندیشید که امام می‌بایست صد در صد در مورد پیروزی این سفر، اطمینان داشته باشد. کسی که رفتن امام را به صلاح نمی‌داند، نباید به شواهدی بنگرد که احتمال شکست را مطرح می‌کند. مانند این که مردم کوفه، یک بار پیش از این، آزمایش شده بودند! کسی هم که رفتن را قبول دارد نباید گمان کند که هیچ احتمال شکست در کار نبوده است. با توجه به چنین امری، می‌باید موقعیت امام حسین علیه‌السلام را در آن شرایط سنجید و پس از آن باید به شواهد تاریخی و نیز سخنان امام، مسأله‌ی رفتن به عراق را ارزیابی کرد. امام نمی‌خواست به هیچ وجه موافقتی با یزید و حاکمیت او داشته باشد؛ حتی اگر این مخالفت منجر به شهادت او بشود. در عین حال در پی چاره بود تا در صورت امکان، انقلابی را علیه یزید بر پا کرد و خود رهبری و امامت را که وظیفه‌ی الهی او بود، بدست گیرد. این چهار چوب، خواست امام بود. در این چهار چوب می‌بایست از میان احتمالات موجود یکی را انتخاب می‌کرد و طبعا در برابر پیشنهادها و اعتراضها، عکس‌العمل نشان می‌داد. این طرح به هیچ شکل قابل تغییر نبود و لذا هر پیشنهادی که به نحوی آن را خدشه‌دار می‌کرد، از نظر امام محکوم و غیر قابل پذیرش بود. جهان اسلام از نظر سیاسی در آن شرایط ویژگی‌های خاصی داشت. امام می‌بایست به گونه‌ای عمل می‌کرد که بتواند با توجه به آن شرایط به اهداف خویش در جهت دفاع تناسب، اهدافی را در چند سطح در نظر داشت. دستیابی به حکومت می‌توانست بالاترین موفقیتی باشد که امام به آن می‌اندیشید. اگر چنین چیزی دست‌یافتنی نمی‌شد، به هر روی امام به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر، رسالت خود را انجام داده بود. به فرض که در این حد نیز موفقیتی به دست نمی‌آورد، می‌توانست مطمئن باشد که با ریخته شدن خونش، درخت اسلام را آبیاری کرده و مردم را نسبت به وضعیت ناهنجاری که در آن به سر می‌برند، آگاه کرده است. از سوی دیگر چهارچوب واقعیت موجود

چنین بود که یزید اجازه نمی‌داد کسی (صفحه ۱۸۵) چون امام حسین علیه‌السلام با عدم بیعت با او، راحت به زندگی مشغول شود، چون امام حسین علیه‌السلام کسی نبود که به آرامی زندگی کند، در این صورت تنها انتخاب یزید در صورت عدم بیعت، کشتن امام بود. از طرفی، گذشته از شام، مدینه و مکه و به طور کلی حجاز در شرایطی نبود که در برابر خواست یزید مبنی بر کشتن امام، مقاومتی از خود نشان دهد. امام می‌بایست به جای دیگری می‌اندیشید. رفتن به مکه به صورت موقت پسندیده بود؛ زیرا به هر روی، این شهر حرم تلقی می‌شد و برای مدتی می‌توانست امنیت داشته باشد؛ اما نمی‌توانست به عنوان سنگری دایمی مورد توجه قرار گیرد. به علاوه که مکه، هواداری خاصی از امام نمی‌کرد، و حتی در جریان بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم، مکه با تأنی بیعت کرده بود. در این صورت تنها عراق که کانون شیعیان امام بود می‌توانست مورد توجه قرار گیرد. این منطقه به لحاظ پیشینه‌ی مبارزاتش با شام از آن دیار متنفر بود. درخواست کوفه از امام این احتمال را تقویت کرد و با اوج گرفتن این دعوت، درصد احتمال پیروزی رو به فرونی نهاد. معنای این تحلیل این نیست که هیچ خطری در عراق نبوده است، اما سؤال این است که اگر امام بنا داشت در جایی مستقر شود، کجا را باید بر میگزید؟ آیا امام حسین علیه‌السلام کسی بود که بیعت کند؟ آیا یزید کسی بود که اجازه دهد امام بدون بیعت زنده بماند؟ اگر امام به عراق نمی‌رفت، در آن صورت همه‌ی کتب تاریخی نمی‌نوشتند: اگر به عراق رفته بود پیروز می‌شد؟ آیا نمی‌نوشتند: چرا به نامه‌های مردم پاسخ مثبت نداد؟ چرا اجازه داد که در حجاز به دست عمال یزید به شهادت برسد و هیچ اقدامی نکرد؟ این قبیل پرسش‌ها، مواردی است که در صورت عدم انتخاب و مسافرت به کوفه در ذهن هر عاقلی مطرح می‌شد. باید توجه داشت که نتیجه‌ی سخن معترضانی که خواستار «عدم خروج» امام بودند، پذیرش حکومت یزید ولو به‌طور موقت بود و این برای امام امکان نداشت. حتی گفته‌ی عبدالله بن جعفر چنین دلالت می‌کرد، چون گرفتن امان از یزید طبعاً مشروط به بیعت امام بود که این خود قابل قبول برای امام نبود. حال ببینیم پاسخ خود امام و (صفحه ۱۸۶) شواهد تاریخی چگونه این مطلب را نشان می‌دهد. از نکاتی که امام در موارد متعدد بدان اشاره فرموده، این است که یزید و عمالش اجازه‌ی ادامه‌ی حیات را در مکه به او نخواهند داد و به هر صورت او را به قتل خواهند رساند. امام علیه‌السلام در برابر اعتراض ابن عباس، فرمود: «لان أقتل خارجا منها بشیرین احب الی من أن أقتل خارجا منها بشیر»، (۱۲) همین که دو وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر از آن است که یک وجب دورتر کشته شوم. این نکته علاوه بر اشاره به حفظ حرمت مکه به این نکته نیز توجه می‌داد که جان امام در خطر است و حضرت باید در این باره اقدامی بکند. امام در برابر اعتراض ابن عمر فرود: «ان القوم لا یتروننی... فلا یزالون حتی أبايع و انی کاره فیقلوننی»، (۱۳) این گروه مرا رها نخواهند کرد... آنها اصرار دارند تا من بیعت کنم و من نمی‌خواهم چنین کنم، بنابراین آنها مرا خواهند کشت. این جمله بخوبی وضعیت امام و واقعیت موجود را نشان می‌دهد. امام در مورد دیگری فرمود: «ولو كنت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی و یقتلوننی» (۱۴) اگر در سوراخ جانوران بیابان نیز پنهان شوم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رساند. زمانی که از امام پرسیدند، چرا برای رفتن عجله می‌کنم، امام فرمود: «لو لم أعجل لآخذت» (۱۵) اگر تعجیل نکنم مرا دستگیر خواهند کرد. و بار دیگر فرمود: «ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فہربت» (۱۶) بنی‌امیه مالم را گرفتند، صبر کردم، به آبرویم تعرض کردند، صبر کردم، خواستند خونم را بریزند، گریختم. این نقلها شاهد صدق این گفته است که به هر روی، آنان تصمیم بر قتل او داشتند و امیدی به زنده بودن، به صورتی که بیعتی صورت نگیرد. نمی‌توانسته وجود داشته باشد. طرف دیگر قضیه رفتن به سمت عراق است. وقتی قرار شد آن حضرت از مکه (صفحه ۱۸۷) خارج شود، کدامین نقطه می‌بایست انتخاب می‌شد؟ در فاصله‌ی ماه شعبان تا ذی‌حجه که امام در مکه بود، نامه‌های مکرری از عراق به دست او رسید. این نامه‌ها به شکلی بود که بعدها دلیل اصلی امام برای رفتن به عراق شد. در بسیاری از موارد وقتی اعتراض به رفتن می‌شد، امام مسأله‌ی نامه‌ها را مطرح می‌کرد. (۱۷) هنگامی که امام در برابر حر رسید، همین نامه‌ها را دلیل آمدن خود به عراق ذکر کرد. زمانی که عمر بن سعد علت آمدن امام را به عراق جویا شد، پاسخ همان نامه‌ها بود. وقتی بجیر بن شداد از علت آمدن امام به کوفه

پرسید، امام فرمود: «هذه كتب وجوه أهل المصر» (۱۸) اینها نامه‌های بزرگان این شهر است. صبح عاشورا نیز علت آمدن را نامه‌ها ذکر کرد. (۱۹) به عبدالله بن عمر نیز نامه‌ها را نشان داد. (۲۰) و همه جا در برابر اعتراضات می‌فرمود: «خلفی مملوءة بالكتب» (۲۱) یعنی خورجین اسبم پر از نامه‌های آنان است. این دعوت گسترده جدی به نظر می‌آمد؛ بویژه که علاوه بر توده‌های مردم، بیشتر نامه‌ها از بزرگان کوفه بود، کسانی که مردم تابع آنها بودند. این افراد علاوه بر شیعیان، شامل بسیاری از دیگر بزرگان بود. چه بسا اگر صرفاً شیعیان دعوتگر بودند توجهی نمی‌شد؛ زیرا تعدادشان قابل توجه بود. اما همین گستردگی بود که جدی بودن دعوت را تثبیت کرد. در مقابل این دعوتها، دو مرحله‌ی آزمون کوفیان بود که در زمان امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام داده بودند، در هر دو مرحله مردود شده بودند.. اکنون امام می‌بایست کدام یک را انتخاب می‌کرد: سابقه‌ی بد مردم را یا وضعیت فعلی آنان را؟ با توجه به گفته‌های قبلی، حتی اگر فرض کنیم احتمال پیروزی کمتر از پنجاه درصد هم بود، آیا برای امام راه دیگری وجود داشت؟ به نظر می‌رسد در شرایط عادی سیاسی هیچ راهی احتمال (صفحه ۱۸۸) موفقیتش به اندازه‌ی احتمال پیروزی در کوفه نبود. حتی احتمال رفتن به یمن نیز موفقیت‌آمیز نبود؛ زیرا به یقین تشیع در یمن به اندازه‌ی کوفه نبود؛ اضافه بر آنکه آنجا نیز در دسترس معاویه بود. حتی زمانی که والی امام علی علیه‌السلام در آنجا بود، سپاه شام به یمن یورش برد و شمار زیادی از شیعیان را به قتل رساند. نخستین دلیل احتمال پیروزی، وجود نامه‌ها بود که نشان می‌داد عده‌ی زیادی نه تنها او را حفاظت خواهند کرد، بلکه با دشمنش خواهند جنگید. در مقابل، از هیچ نقطه‌ی دیگری از او دعوت به عمل نیامد. افرادی که نامه نوشتند در مرحله‌ی اول شیعیانی چون سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، حبیب بن مظاهر رفاعه بن شداد و عده‌ای دیگر بودند. امام با فرصت کمی در اختیار داشت، راه معقولی را برگزید. آن حضرت در این مرحله به نامه‌ها پاسخی نداد، پس از آن مکرر نامه‌ها به سوی مکه سرازیر شد. علاوه بر آن نمایندگان این گروه‌ها به مکه رفته و درخواست خود را حضوری مطرح کردند. هر نامه‌ای که به مکه می‌آمد، تعداد زیادی امضا و اسم پای آن بود. در برخی از روایات تعداد نامه‌ها صد و پنجاه ذکر شده است. با این حال امام تا اواخر هیچ پاسخی به این درخواست‌ها نداد (۲۲) و پس از آن تنها حاضر شد تا مسلم را برای ارزیابی وضعیت کوفه بفرستد. امام برای این که میزان حمایت مردم را بهتر بشناسد، نماینده‌ی مسقیم خود، یعنی مسلم بن عقیل، را که فردی کاملاً مطمئن بود به کوفه فرستاد. آن حضرت در نامه‌ای به مردم کوفه نوشتند: «انی بعثت الیکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بیتی مسلم بن عقیل و قد أمرته ان یکتب الی بحالکم و رأیکم فقدموا مع ابن عمی و بايعوه و انصروه» (۲۳) من برادرم، پسر عمم و فرد مورد اعتماد خودم را از اهل بیتم، یعنی مسلم، به سوی شما فرستاده و به او گفتم تا وضعیت شما را برایم بنویسد. او را همراهی کرده، با او بیعت کنید و او را یاری نمایید. زمانی که مسلم به کوفه رفت، مردم، گروه گروه با او بیعت کردند. او نیز اسامی آنها (صفحه ۱۸۹) را می‌نوشت و از آنها تعهد می‌گرفت تا غدر و خیانت نکرده و از امام حمایت کنند. تعدادی که او از بیعت کنندگان ثبت نام کرد، بیست و چند هزار نفر بود. (۲۴) مسلم که وضع را چنین دید، در نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت: «فانی اخبرک انه قد بايعک من الکوفة نيف و عشرون ألفا فاذا بلغک کتابی هذا فالعجل» (۲۵) بیش از بیست هزار نفر با تو بیعت کرده‌اند، وقتی نامه به دست تو رسید، بشتاب: می‌گویند وقتی امام علیه‌السلام حرکت کرد، اسامی هجده هزار نفر از مردم کوفه با مسلم بیعت کرده بودند، به دست او رسید. (۲۶) امام در برابر این نامه چه می‌توانست بکند؟ او تا مسلم را نفرستاده بود اطمینان کافی نداشت، اما اکنون نامه‌ی نماینده‌اش رسیده بود که بهترین دلیل بر بیعت کوفه با امام بود. از این رو در برابر اعتراض ابن عباس در آخرین مرحله، امام به او فرمود: من می‌دانم که تو اهل نصیحت کردن هستی، اما «و لکن مسلم بن عقیل کتب الی باجماع اهل المصر علی بیعتی و نصرتی و قد أجمعت علی المسیر الیه» (۲۷) مسلم به من نامه نوشته که مردم بر بیعت و برای من اجتماع کرده و من نیز تصمیم به رفتن گرفته‌ام. در روایت دیگری آمده که مسلم به امام نوشته بود: «و الناس کلهم معک لیس لهم فی آل معاویة رأی و لاهوی» (۲۸) یعنی مردم همگی با تو هستند و تمایل و علاقه‌ای به آل معاویه ندارند. این چیزی بود که مسلم به چشم خود دیده بود و با اطمینان کامل آن را گزارش کرده بود. او

بی‌علاقگی مردم کوفه را به معاویه و گرایش آنان را به آل علی دیده و یقین کرده بود، اما آمدن ابن‌زیاد و سایه‌ی استبدادی حکومتش، جریان را عوض کرد. تهدید کوفه برای بنی‌ایمه، جدی تلقی شد. جاسوسان در نامه‌ای برای یزید نوشتند: «قد بايع مسلم الترابية» (۲۹) یعنی ترابیه - که نامی برای شیعه به مناسبت نام ابوتراب برای علی علیه‌السلام بود - با مسلم بیعت کرده و از او خواسته‌اند تا زودتر به فریاد (صفحه ۱۹۰) کوفه برسد. فرستادن عبیدالله به همین دلیل بود، چون برای آنها مسلم شده بود، اگر دیر بجنبند، کوفه از دست خواهد رفت. بویژه که نعمان بن بشیر علاوه بر بی‌تفاوتی بنا به نقلی، گفته بود: «لابن بنت رسول الله احب الينا من ابن بجدل» (۳۰) فرزند رسول الله برای ما دوست داشتنی‌تر از فرزندان ابن‌بجدل (۳۱) است. ابن‌اعثم نقل کرده که در جریان آمدن مسلم به کوفه، نعمان تنها در قصر مانده بود. کسی در نماز جمعه حاضر نمی‌شد و خراج نیز بدو پرداخت نمی‌کردند. هر کس را فرامی‌خواند، اجابت نمی‌کرد و هر چه فرمان می‌داد، متابعت نمی‌کردند. (۳۲) اینها شواهدی است بر این که تا قبل از آمدن ابن‌زیاد، مشکل کوفه برای بنی‌ایمه جدی بوده است. بنابراین مناسب بود که امام حسین علیه‌السلام راهی کوفه شود. (۱) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن‌عساكر، ص ۱۹۷، اخبار الطوال، صص ۲۲۲، ۲۲۴. (۲) الفتوح، ج ۵، ص ۳۷، ۳۶؛ اخبار الطوال، صص ۲۴۶، ۲۲۸؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۱۹، در ص ۴۱ ملاقات امام با ابن‌مطيع در مسیر از مکه به کوفه ذکر شده است. (۳) ابخار الطوال، ص ۲۲۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۷۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۱؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۳۹. (۴) الفتوح، ج ۵، ص ۳۲. (۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۸۷. (۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۳۹، ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۵۷. (۷) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۹۱، الكامل، ج ۴، ص ۴۰. (۸) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۵۷. (۹) همان، ص ۵۸. (۱۰) همان، ص ۵۷. (۱۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵. (۱۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۸۹، الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن‌عساكر، ص ۱۹۰؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۴۱؛ مجمع الزوائد، ص ۱۹۲، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۵؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۳۸. (۱۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴. (۱۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۳۸. (۱۵) تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۹۰. (۱۶) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۴. (۱۷) انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۶۵-۱۶۳. (۱۸) ترجمه الامام الحسين عليه السلام، ص ۶۴. (۱۹) همان، ص ۷۲. (۲۰) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن‌عساكر، ص ۱۹۲. (۲۱) همان، صص ۲۰۹، ۲۱۰. (۲۲) نك: الفتوح، ج ۵، صص ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۶؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۶۲. (۲۳) نك: الفتوح، ج ۵، ص ۵۲، تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۶۲. (۲۴) نك: الفتوح، ج ۵، ص ۶۸؛ ونك: تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۵۹؛ ترجمه الامام الحسين عليه السلام ابن‌عساكر، ص ۲۰۷، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴ (تعداد را ۱۲ هزار نوشته‌اند)؛ نك: الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۵ (تعداد را سی هزار نفر نوشته است). (۲۵) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۵؛ تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۸۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۷۷. (۲۶) ترجمه الامام الحسين عليه السلام ص ۶۵. (۲۷) مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۵، ۵۴. (۲۸) تاريخ الطبري، ج ۴، ص ۲۸۱. (۲۹) الفتوح، ج ۵، ص ۶۰. (۳۰) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۵. (۳۱) مقصود از ابن‌بجدل، یزید است. (۳۲) الفتوح، ج ۵، ص ۴۸.

امام در برابر سپاه عراق

امام در برابر سپاه عراق نخستین برخورد امام با سپاه عراق، برخورد با سپاه هزار نفری حر بن یزید ریای بود. در آن موقع، حر در حد یک فرماندهی جزء، خود را کارگزار ابن‌زیاد می‌دانست و چندان در مسائل سیاسی قضیه دخالت نمی‌کرد. لذا وقتی امام حسین علیه‌السلام به نماز ایستاد، حر همراه با سپاهیان، با اعتقادی که به امام داشتند، بدو اقتدا کردند. وظیفه‌ی حر این بود تا امام را به کوفه ببرد و بخصوص اجازه‌ی بازگشت به او ندهد. امام در خطابه‌ای که برای جمع نمازگزار ایراد کرد، فرمود: من قصد آمدن

بدین نقطه را نداشتم تا این که نامه‌های شما و پیام‌آوران شما به سوی من آمدند، اکنون اگر تعهد می‌دهید که به من تعرضی نشود، داخل شهر شما بشوم؛ در غیر این صورت به همان نقطه‌ای که آمده‌ام باز می‌گردم. (۱). اشاره کردیم که امام پس از دریافت نامه‌ی مسلم به سرعت از مکه خارج شد و به طرف کوفه به راه افتاد. این حرکت تا قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم همچنان ادامه (صفحه ۱۹۱) داشت، اما هنگامی که خبر شهادت مسلم رسید (۲) حرکت کاروان سست شد و صحبت‌هایی میان امام و اهل بیت و یاران حضرت درباره‌ی رفتن به عراق مطرح گردید. برخی گفته‌اند امام قصد بازگشت داشت اما برادران مسلم حاضر نشدند و گفتند که برای گرفتن انتقام خون برادر باید مسیر را ادامه دهند. (۳). بر فرض که چنین گفته باشند، قطعاً امید «پیروزی» داشته‌اند و شاید این دلیلی بوده است تا امام هم به حسب ظاهر قانع شده، و به مسیر ادامه دهد. عاقلانه نیست بپذیریم آنها با یقین به شکست باز در فکر انتقام خون برادر بوده‌اند. افزون بر پیروزی سیاسی، امر دیگری نیز بود و آن این که بالاخره می‌باید امام حسین علیه‌السلام موضعی در برابر یزید اتخاذ می‌کرد، ولو آن موضع شهادت باشد؛ شهادت که از نظر او محکومیت یزید را نشان دهد. شاید دیگران نیز گفتارهایی در تأیید احتمال پیروزی مطرح کرده‌اند. نقل شده است که عده‌ای گفتند: شما همچون مسلم بن عقیل نیستند، اگر مردم کوفه شما را ببینند، همه بسه سوی شما خواهند آمد. (۴) منظورشان این بود که شاید مسلم به هر دلیل نتوانسته مردم را جذب کند، اما شخصیت شما جذبه و نفوذ دیگری دارد. این کلام در موقعیتی که امام قرار داشت، با توجه به نامه‌ها و درخواستهای ده ساله‌ی مردم کوفه، بعید نمی‌نمود. از این رو امام پذیرفت که به راه خود ادامه دهد. از روایت فتوح چنین بر می‌آید نامه‌ای که توسط قیس بن مسهر، مبنی بر دعوت مردم کوفه به رعایت تعهداتشان بود، (۵) فرستاد، احتمالاً بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل بوده است. با این که زمینه‌ی شک به صورت قابل توجهی در مورد کوفه میان سپاه امام به وجود آمده بود، اما اثر آن در بازگشت تنها زمانی هویدا گردید که امام (صفحه ۱۹۲) با سپاه حر برخورد کرد. آمدن حر و سپاهیان او، با شنیدن خبر آمدن چهار هزار نفر از سپاه دشمن به قادسیه و اخبار قبلی کوفه - خصوصاً پیام آوردن فرستاده‌ی ابن سعد که مسلم به او وصیت کرده بود - امام را بر آن داشت که از رفتن به کوفه صرف نظر کند. مسلم که با دستگیری خود و مشاهده‌ی تفرقه‌ی مردم از اطراف خویش به این حقیقت پی برده بود، سعی کرد همان گونه که امام را تحریض بر آمدن کرده بود، اینک با پیامی او را از آمدن منصرف سازد. لذا در وقت شهادت به عمر بن سعد - که قریشی بود - وصیت کرد تا کسی را نفرستد و این پیام را به امام حسین علیه‌السلام برساند. اندک زمانی پس از رسیدن پیام در آغاز محرم، کاروان امام در سرزمین عراق با سپاه حر تلافی کرد. با این حال امام تصمیم به بازگشت گرفت، اما حر مانع شد. وظیفه‌ی او بردن سپاه امام به سمت کوفه بود امام که اینک به اوضاع کوفه آگاه بود، درخواست او را نپذیرفت. حر برای جلوگیری از درگیری، و این که دستوری برای جنگ به وی نرسیده بود، حاضر شد سپاه به طرف کربلا برود، به سوی سرزمینی خشک، نه بازگشت به حجاز و نه کوفه. (۶) صرف نظر از این که در عمل چه گذشت، امام پیشنهاد بازگشت را در زمان برخورد با حر مطرح نمود و از او خواست تا اجازه دهد بازگردد. (۷) بعد از آن در برابر ابن سعد نیز همین پیشنهاد را مطرح کرد (۸) و بارها فرمود: «یا أیها الناس اذا کرهتمونی فدعونی أنصرف عنکم الی مأمنی الارض»، اگر به حمایت من علاقه‌ای ندارید، اجازه دهید به سرزمین ایمن (یعنی مکه) بازگردم (۹) عده‌ای از مورخین نوشته‌اند که امام سه پیشنهاد کرد: یکی بازگشت به حجاز، دیگری شام و سومی رفتن به شرق اسلامی، در یکی از سرحدات سرزمین مسلمانان. در روایتی که در چند سطر قبل گذشت و هم تصریحات دیگر، تأکید شده است که امام بازگشت به شام را مطرح نکرد و فقط خواستار بازگشت به حجاز (مکه یا مدینه) بوده است. بلاذری به صراحت نقل کرده که او در برابر عمر بن سعد تنها بازگشت به مدینه را (صفحه ۱۹۳) مطرح کرد. (۱۰) همچنین به طور مستند، از عقبه بن سمعان نقل شده است که گفت، من در همه‌ی مراحل به همراه حسین بن علی علیه‌السلام بودم. برخلاف آنچه عده‌ای می‌گویند، در هیچ مرحله‌ای آن حضرت نخواست تا اجازه دهند نزد یزید برود و دستش را در دست او گذارد. آن حضرت فقط گفت: «دعونی أرجع الی مکان الذی أقبلت منه، أو دعونی أذهب فی هذه الارض العریضة حتی نظر الی ما یصیر الیه

أمر الناس» (۱۱) اجازه دهید به محلی که از آنجا آمدم بازگردم، یا اجازه دهید در سرزمین وسیع خداوند بگردم و بینم کار این مردم به کجا خاتمه خواهد یافت. بلاذری نوشته است که امام می‌خواست به طرف شام برود، همچنین از سپاه حر خواسته بود تا اجازه دهند به شام رفته و دستش را در دست یزید بگذارد. (۱۲) این خبر محل تردید جدی است که به احتمال زیاد مورخان اموی مسلک ساخته‌اند. طبیعی است که امام همه‌ی آن آوارگی‌ها را به علت عدم بیعت با یزید تحمل می‌کرد و حتی اگر روایت درست باشد، نمی‌توان چنین درخواستی را دست کم به معنای رضایت دادن به خلافت یزید تفسیر کرد؛ بلکه به احتمال قوی، قصد دور شدن از حوزه‌ی حکومتی ابن‌یزید را که فاسقی سجور بود، داشته است. امام مطمئن بود که حتی در صورت عدم بیعت، خود یزید او را خواهد کشت و منطقی نیست که عمداً قصد رفتن به شام را داشته باشند. یزید به ولید نوشته بود: «ولیکن جوابک الی رأس الحسین علیه‌السلام». (۱۳) ولید مایل به این اقدام نبود و بعدها نیز از شنیدن خبر قتل امام به شدت ناراحت شد. بنابراین نمی‌توان پذیرفت که حتی اگر امام چنین سخنی را گفته، قصد بیعت داشته و یا اصلاً قصد رفتن به شام را داشته است. زمانی که امام برای حر توضیح داد که فقط بعد از رسیدن نامه‌های کوفیان بوده است که به این سمت آمده، حر پاسخ داد که از نامه‌ها اطلاعی ندارد. وقتی نامه‌ها را در مقابل او نهادند، او باز اشاره کرده که وظیفه‌ی او بردن به سمت کوفه است. اما حاضر به (صفحه ۱۹۴) رفتن به سمت کوفه نشد و راه حجاز را در پیش گرفت. در این وقت سپاه حر مانع گردید. آنها توافق کردند راه میانه‌ای را انتخاب کنند؛ راهی که نه به سمت کوفه و نه حجاز باشد، لذا راهی منطقه‌ی العذیب شدند. در همین نقطه طرمح بن عدی از ما خواست تا راهی جبال طی شوند. اما سایه‌ی سپاه حر و تعهد امام در مورد رفتن به سمت عذیب، مانع از پذیرش خواست طرمح شد. (۱۴) در طور مسیر امام می‌کوشید تا راه خود را به سمت بادیه کج کند و خود را از کوفه هر چه دورتر نگه دارد؛ اما حر مانع از چنین کاری می‌شد تا این که به قصر بنی‌مقاتل رسیدند و از آنجا تا نینوا پیش رفتند. (۱۵) در این منطقه بود که از سوی ابن‌یزید دستور توقف به دست حر رسید: «و لا تحله الا بالعرء علی غیر خضر و لا ماء» (۱۶) او را تنها در بیابان خشک و بی‌آب و علف نگه دار. در این نقطه چند تن از شیعیان کوفه توانستند خود را به امام برسانند و علی‌رغم مخالفت حر در کنار امام قرار گیرند. (۱۷) در مدتی که امام همراه حر بود، زهیر بن قین از امام خواست تا به کوفیان حمله کنند؛ چرا که نفرات آنها در آن موقع کم بود. ولی امام نپذیرفت و فرمود: «انی اکره انی ابدئهم بالقتال». (۱۸) یعنی من کراهت دارم که شروع کننده‌ی جنگ با آنها باشم. رسیدن به کربلا مصادف با دومین روز ماه محرم بود (چهارشنبه یا پنجشنبه) دینوری، چهارشنبه اول محرم را روز رسیدن به کربلا ذکر کرده است. (۱۹). مسعودی نوشته است: هنگامی که امام به سرزمین کربلا رسید، پانصد نفر سواره و صد نفر پیاده همراه او بودند. (۲۰) این افراد در مدت هشت روز و بخصوص شب عاشورا که فردای آن جنگ حتمی بوده، از کنار اما دور شدند. هر چند احتمال می‌رود که در آن شب، شمار آنها کمتر از رقمی بود باشد که مسعودی ذکر کرده، اما بی‌شبهه (صفحه ۱۹۵) تعدادی نیز در این فاصله امام را تنها می‌گذاشتند. فردای روز ورود امام به کربلا، سپاهیان ابن‌یزید بتدریج در این سرزمین اجتماع کردند. ابن‌یزید اصرار داشت تا تمامی مردم کوفه در این جریان حضور داشته باشند. لذا همه‌ی قبایل گروه‌گروه عازم شدند. چنین سیاستی برای آن بود که در آینده از متهم شدن بعضی از قبایل جلوگیری کرده و دست همه را به خون حسین علیه‌السلام آغشته سازد. این می‌توانست مانعی در شرکت کوفیان در حمایت از قیام‌هایی به نفع علویان باشد. طبق روایت ابن‌اعثم، حدود بیست و دو هزار نفر فرستاده شدند. (۲۱) هر چند از روایت‌های بلاذری، (۲۲) دینوری (۲۳) و نیز ابن‌سعد چنین بر می‌آید که گروهی در نیمه راه گریخته‌اند. ابن‌یزید اعلام کرده بود: «أیما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفا عن العسکر برئت منه الذمه». (۲۴) یعنی هر کس بعد از امروز از آمدن در لشکر تخلف کند، من ذمه‌ی خود را از او برخواهم داشت» با این تهدید بود که این جمعیت روانه‌ی کربلا گردید. عمر بن سعد بن ابی‌وقاص، که عازم ری بود و قرار بود تا با دیلمان مشکرک نبرد کند، قرار شد در آغاز داستان کربلا را خاتمه دهد و بعد به ری برود. در نهایت او به عنوان فرماندهی نیروهای کوفه (علی‌رغم کراهت خود و طایفه‌اش بنی‌زهره)

حاکمیت بر ری را به قیمت ریختن خون پسر رسول‌الله برگزید و عازم کربلا شد. (۲۵) در آغاز، پسر سعد، نماینده‌ای نزد امام فرستاد و دلیل آمدن او را پرسش کرد. پاسخ امام، ارائه‌ی نامه‌هایی بود که مردم کوفه برای او فرستاده بودند. آن حضرت در ادامه فرمود: در صورتی که مایل نیستند، او به همان جایی که از آن آمده است باز خواهند گشت. عمر بن سعد که خود به دنبال مفری بود، این پیشنهاد را برای ابن‌زیاد فرستاد و نوشت: حسین علیه‌السلام به من تعهد داده که برگردد یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی (صفحه ۱۹۶) رفته و مانند یک فردی عادی باشد؛ این موجب رضایت تو و مصلحت این امت است: «هذا لك رضا و للامه صلاح» (۲۶) اما شمر مانع گردید و ابن‌زیاد را که تمایل به پذیرش این پیشنهاد است، از قصدش منصرف کرد. او گفت: «اگر حسین برود، دیگر نمی‌توان او را به دست آورد» ابن‌زیاد در نامه‌ای به ابن‌سعد نوشت: تو را نفرستاده‌ام تا مماشات کنی. بلکه هر چه زودتر بیعت با یزید را با او مطرح کن، اگر نپذیرفت او را بکش. (۲۷) وقتی این پیام به دست امام رسید، فرمود: «لا اجیب ابن‌زیاد، لا ذلک ابداء، فهل هو الا الموت، فمرحبا به»، (۲۸) پاسخ مثبت به ابن‌زیاد نخواهم داد. آیا نتیجه‌ی آن جز مرگ است، پس آفرین بر مرگ». چند روز قبل از عاشورا، دستور اکیدی از ابن‌زیاد رسیده بود که مانع از دسترسی امام حسین علیه‌السلام به آب شوند: «حل بین لاحسین و الماء فلا یدوقوا منه قطرة کما صنع بالثقی الزکی عثمان» (۲۹) بین او و آب جدایی بیندازید؛ به طوری که نتواند قطره‌ای آب بردارد؛ کما این که آنها همین رفتار را با عثمان کردند. او همچنین در نامه‌ای به ابن‌سعد نوشته: «شنیده‌ام که حسین و اصحابش دسترسی به آب داشته و چاه‌هایی کنده‌اند. هنگامی که نامه به دست رسید، آنها را حتی‌الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه‌ی بهره‌برداری از آب فرات را به آنان نده». (۳۰). در طی روزهای آخر، امام چند ملاقات محرمانه با ابن‌سعد داشت و سعی کرد تا او را منصرف کند. اما ابن‌سعد بر طبق روایات تاریخی نتوانست از حکومت ری (صفحه ۱۹۷) چشمپوشی کند. رابطه‌ی نسبی شمر با مادر عباس بن علی علیه‌السلام موجب شد تا امان نامه‌ای از ابن‌زیاد برای او و دیگر برادرانش بگیرد. اما آنها حاضر نشدند تا امام حسین علیه‌السلام را تنها بگذارند. (۳۱) در موردی دیگر، امانی برای علی‌اکبر ذکر شده که او نیز در ارتباط با مادرش بوده است. اما علی‌اکبر گفت: «أما والله لقرابة رسول الله صلى الله عليه و آله كانت أولى أن ترعى من قرابة أبي سفیان» (۳۲) رعایت قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از قرابت با ابوسفیان است. سپاه ابن‌زیاد همان عصر تاسوعا قصد حمله داشت؛ اما با درخواست امام دایر بر موکول کردن درگیری به فردای آن روز موافقت شد. در آن شب امام برای اصحاب خویش سخن گفته و به آنها فرمود که او بیعت خود را از عهده‌ی آنها برداشته و می‌تواند بروند و حتی بعضی از افراد خانواده‌ی او را نیز همراه خویش ببرند؛ اما اصحاب ایستادگی خود را اعلام کردند. (۳۳). شب عاشورا، امام دستور داد تا اطراف خیمه‌ها را، جز یک طرف، خندق کنند تا دشمن نتواند از همه طرف به آنها حمله کند. از صبح عاشورا دو سپاه در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند و کوچکترین سستی در سپاه امام دیده نشد. آوردن اهل بیت توسط امام حسین علیه‌السلام صرف‌نظر از توجه به واقعیات و به تقدیرات خداوند و یا مزایای سیاسی آن پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام بیانگر قصد و عمدی است که امام برای گرفتن حاکمیت از دست یزید داشته است. حتی انتقال آنها از مکه به سمت کوفه، در ظاهر امر، ناشی از یک اطمینان سیاسی بود که حکایت از انقیاد مردم کوفه در برابر امام داشت. از این رو نگاه داشتن آنها در حجاز، از نظر سیاسی به مصلحت امام نبود؛ زیرا بر فرض پیروزی در عراق، چه بسا حجاز دست امویها باقی می‌ماند و می‌توان حدس زد که آنها با اهل بیت امام چگونه رفتار می‌کردند. امام در شب عاشورا به اصحابش فرمود: فردا جز شهادت چیز دیگری نخواهد (صفحه ۱۹۸) بود: فأنتم فی حل منی و هذا اللیل قد غشیکم، فمن کانت له منکم قوة فلیضم رجلا من اهل بیتی الیه و تفرقوا فی سوادکم، فعسی الله أن یاتی بالفتح أو أمر من عنده فیصبحوا علی ما أسروا فی أنفسهم نادمین (۳۴). شما از ناحیه‌ی من آزادید. این شب است که شما در آن ایمنید، هر کس از شما نیرومند است مردی از اهل بیت مرا نیز به همراه خویش برداشته و در این سرزمین به راه افتد، تا این که خداوند پیروزی را نصیب ما کند یا امر دیگری از طرف خداوند تحقق یابد و این افراد را از آن قصدی که در درونشان دارند، پشیمان گرداند. در

اینجا اشاره به این نکته شده که ممکن است پیروزی نصیب آنها شود و یا دشمن از قصد خویش منصرف شود. بنابراین از نظر سیاسی احتمال ضعیف پیروزی و یا تحولی در دشمن وجود داشته است. البته در این شرایط چنین احتمالی بسیاری ضعیف بود و آنان راهی جز شهادت در پیش روی آنها خود نداشتند. پیوستن حر، به همراه سی تن به امام (۳۵) با توجه به روشنگری سیاسی امام در صبح عاشورا نشانگر آن است که احتمال چنین تحولی بوده است. اما خباثت عمر بن سعد که پدرش در سلک قاعدین بود، (۳۶) همراه با خبث ذاتی خوارج صفتانی چون شمر بن ذی الجوشن (۳۷) و فشار ابن زیاد، سبب شد تا یکی از هولناکترین جنایات در عالم اسلام به وقوع بپیوندد. ابن سعد نوشته است که همراهان امام پنجاه مرد بودند که بیست نفر دیگر از سپاه به آنها پیوستند. (۳۸) قبل از درگیری، امام سخنانی را برای سپاه دشمن مطرح کرد: دلیل آمدن من خواسته‌ی شما و مانند شما بود. نوشته بودید که سنت از بین رفته، نفاق برآمده و از من خواسته بودید برای اصلاح امت جدم به اینجا بیایم. حال اگر کراهت دراید، اجازه دهید از همین جا بازگردم. شما به درونتان مراجعه کنید. آیا ریختن خون فرزند رسول الله را جایز می‌دانید؟ فرزند پسر عم پیامبر، اولین مؤمن بدو. کسی که حمزه و (صفحه ۱۹۹) عباس و جعفر، عموهای او هستند. آیا کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اید که فرمود: «سیدا شباب أهل الجنة» اگر از من نمی‌پذیرید از جابر انصاری، ابوسعید خدری و یزید بن ارقم بپرسید. (۳۹) بریر بن خضیر نیز مشابه همین استدلالها را مطرح کرد. (۴۰) کما این که زهیر بن قین هم با مردم سخن گفت و اتمام حجت کرد. (۴۱). حر بن یزید که تا آن موقع گمان می‌کرد کار به خونریزی، آن هم در مورد فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد انجامید، یکباره به خود آمد. نزد ابن سعد رفت و گفت: آیا هیچ کدام از این سخنان شما را قانع نمی‌کند؟ عمر بن سعد گفت: اگر کار دست من بود او را نمی‌کشتم! اما اکنون چاره‌ای نیست. حر که این سخنان را شنید بلافاصله نزد امام آمد و توبه کرد و به دفاع از او ایستاد و پس از کشتن دو نفر به شهادت رسید. (۴۲) یزید بن ابی‌زیاد نیز از کسانی بود که در همان لحظه به سمت امام حسین علیه‌السلام آمد و در کنارش به شهادت رسید. (۴۳). سیره‌ی امام علی علیه‌السلام این بود که جنگ را آغاز می‌کرد. امام نیز در کربلا جنگ را آغاز نکرد، بلکه عمر بن سعد بود که اولین تیر را در کمان خویش نهاد و به سوی لشکر امام پرتاب کرد. او پس از این اقدام خود گفت: نزد ابن زیاد شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (۴۴). در آغاز، و پس از شهادت جمعی از اصحاب در تیراندازی عمومی دشمن، افراد باقی مانده، تک تک روانه‌ی نبرد شدند. مدتی که گذشت، تعداد کشته‌های دشمن زیادتر از شهدا بود. لذا عمرو بن حجاج با اشاره به این که شما دارید با قهرمانان عرب می‌جنگید، گفت: اگر آنها را تیرباران نکنید به دست آنها کشته خواهید شد. (۴۵). پس از آن طی نبردهای چندی، ابتدا یاران و سپس به ترتیب افراد خانواده‌ی امام به شهادت رسیدند. ابن سعد در طبقات و دیگران، جزئیات این حملات را ثبت کرده‌اند. (صفحه ۲۰۰) واقعه‌ی کربلا با شهادت امام و بیش از هفتاد تن از یارانش و نیز کشته شدن نزدیک به هشتاد و هشت نفر از سپاه دشمن خاتمه یافت. (۴۶). (۱) اخبار الطوال، و نک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵. (۲) اخبار الطوال، ص ۲۴۷ در آنجا آمده است که دو نفر از بنی‌اسد که از کوفه می‌آمدند خبر را آوردند. این که نوشته‌اند که فرزدق خبر شهادت مسلم را آورده و یا حر خبر را داده، قطعاً نادرست است. نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۵. (۳) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تراخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ ترجمه‌ی الامام الحسین علیه‌السلام ص ۶۷؛ الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۶. (۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۲. (۵) الفتوح، ج ۵، ص ۳۰۴. (۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۹؛ الکامل فی التاریخ ج ۴، ص ۴۸، ۴۷. (۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۰. (۸) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۵. (۹) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۳. (۱۰) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۸۲. (۱۱) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۴. (۱۲) همان، ص ۱۷۳؛ در پاورقی این روایت توسط مصحح تکذیب شده است. (۱۳) الفتوح، ج ۵، ص ۲۶ جوابت برای من سر حسین بن علی علیه‌السلام باشد.. (۱۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۷، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۳، قبیله‌ی بنی‌طی، قبیله‌ی حاتم

طایی است که فرزندش عدی، از اصحاب رسول الله، و بعد امام علی علیه السلام بود که اینک فرزندش طرماع به خاطر تشییش چنین پیشنهاد می‌کرد.. (۱۵) اخبار الطوال، صص ۲۵۰، ۲۵۱. (۱۶) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۱. (۱۷) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲. (۱۸) اخبار الطوال، ص ۲۵۲؛ تاریخ الخلفاء، برگ ۸۱ آ. (۱۹) همان، ص ۲۵۳. (۲۰) مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱. (۲۱) حر با هزار نفر، حصین بن نمیر؛ ۴ هزار نفر، شبت بن ربیع یک هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن، ۴ هزار نفر...؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹. (۲۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۹. (۲۳) اخبار الطوال، ص ۲۵۴. (۲۴) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸. (۲۵) امام نماینده‌ای نزد ابن سعد فرستاد تا او را نهی کند، اما پاسخی که نماینده آورد این بود: «رضی ابن سعد أن یقتلک بلمک الری» الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۳. (۲۶) الارشاد، ج ۲، صص ۸۶ - ۸۵. (۲۷) «فانظر فان نزل الحسین و اصحابه علی الکم فابعث بهم الی سلما و ان ابوفازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم مستحقون لذلك» الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۶، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۳. (۲۸) اخبار الطوال، ص ۲۵۴. (۲۹) این دستور بعد از گذشت سه روز از ورود امام بوده است: نک: اخبار الطوال، ص ۲۵۵؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۸۰، آنچه ابن زیاد در مورد عثمان آورده است، صحیح نیست زیرا در مقابل فشاری که مخالفین عثمان بر او وارد کردند، این امام علی علیه السلام بود که آب برای او فرستاد.. (۳۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۱، اشاره به چاه می‌تواند پاسخ به اعتراض گروهی باشد که گفته بودند سرزمین کربلا- با کندن دو یا سه متر، آب دارد و نیازی به فرات نیست. لذا تشنگی هم نبوده است واضح است که حتی سپاه ابن زیاد تا این اندازه سختگیر بودند که اجازه‌ی کندن چاه را نمی‌دادند. در عین حال این درست است تا یکی - دو روز قبل از عاشورا سپاه امام چند مرتبه با نبرد توانستند از فرات آب ببرند. (۳۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۸. (۳۲) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۳. (۳۳) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۷۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۹، ۵۸. (۳۴) ترجمه الامام الحسین علیه السلام صص ۷۱ - ۷۰. (۳۵) همان، صص ۱۸۱ - ۱۷۸؛ الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۷. (۳۶) کسانی که به تعبیر زیبای امام علی علیه السلام «خذلوا الحق و لم ی نصروا الباطل» حق را رها کردند و باطل را هم یاری نکردند. (۳۷) شمر سابقه خارجی گری نیز داشته است. (۳۸) ترجمه الامام الحسین علیه السلام ص ۶۹. (۳۹) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۲؛ و نک: الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۰، ۶۱. (۴۰) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۲. (۴۱) الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۳. (۴۲) همان، ج ۴، صص ۶۴ - ۶۵. (۴۳) همان، ج ۴، ص ۷۳. (۴۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳. (۴۵) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۷. (۴۶) ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۷۵؛ و نک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳ نقل درست تاریخی همین بوده و مطابق اوضاع و احوال جاری در آن زمان و نحوه برخورد دو طرف می‌باشد.

آگاهی از شهادت در کربلا

آگاهی از شهادت در کربلا از مسائلی که در بعد تاریخی حماسه‌ی عقیدتی کربلا سهم بسزایی دارد، مسأله‌ی آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خود پیش از وقوع آن است؛ امری که موجب شده است تا در بررسی این واقعه‌ی تاریخی اختلافاتی پیش آمده و بیشتر بصورت مقابله‌ی یک امر کلامی با یک مسأله‌ی تاریخی عنوان شود. در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که بر اساس آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام خبر داده بودند. علامه‌ی امینی بخشی از این نقلها را در کتاب سیرتنا و سنتنا و فراهم آورده‌اند. کتابهای اهل سنت مملو از این اخبار و آثار است. (۱). علاوه بر این روایات (۲) که خود جنبه‌ی تاریخی دارد، اخباری نقل شده که بصراحت یا اشارت، وقوع حادثه‌ی کربلا را قبل از اتفاق افتادن آن، خبر داده است. این اخبار در کتب تاریخی نقل شده که در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم. بیشتر اخباری که آگاهی امام حسین علیه السلام را - پس از حرکت از مدینه به سوی مکه و سپس عراق - از شهادت خود نشان می‌دهد در کتاب الفتوح آمده که باید با احتیاط بیشتری

با آن برخورد کرد. در روایتی آمده است که امام علیه‌السلام در شب قبل از آن که از مدینه به سوی مکه هجرت کند، بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پس از آنکه کنار قبر خوابش برد، در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از ملائکه را دید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و بدو فرمود: یا حسین! کأنک عن قریب اراک مقتولا مذبوحا بارض کرب و بلا من عصابة من امتی و (صفحه ۲۰۱) أنت فی ذلک عطشان لا تستقی... یا حسین! ان اباک و أمک قد قدموا علی و هم الیک مشتاقون و ان لک فی الجنة درجات لن تنالها الا بالشهادة، ای حسین! می‌بینم که به زودی به دست گروهی از امت من در کربلا تشنه کشته خواهی شد... ای حسین! پدر و مادرت بر من وارد شده و مشتاق دیدار تو هستند. تو در بهشت مقامی داری که جز با شهادت بدان دسترسی پیدا نمی‌کنی. در خیر دیگری آمده است که امام حسین علیه‌السلام در مکه فرمود: انی رأیت جدی صلی الله علیه و آله فی منامی و قد أمرونی بامر و انا ماض لأمره، (۳) من جدم را در خواب دیدم. به من دستوری داد. که برای اجرای آن می‌روم. امام در نامه‌ای برای سعید بن عاص، با استناد به همین خواب، نوشت: «و اعلمک انی رأیت جدی فی منامی مخبرنی بأمر و انا ماض له، (۴) تو را از نکته آگاه کنم که من جد خود را خواب دیده‌ام. او به من خبری داده که من به دنبال آن هستم. در منطقه‌ی خزیمه، زینب علیه‌السلام نزد امام آمد و عرض کرد: در نیمه‌های شب فریادی شنیدم. امام علیه‌السلام فرمود: چه شنیدی؟ زینب علیه‌السلام گفت: هاتقی فریاد می‌زد: ألا- یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی و علی القوم تسوقهم المنايا بمقدار الی انجاز وعدی یعنی ای چشم! با جهد تمام جشن بگیر، چه کسی بعد از من بر شهیدان می‌گرید، مرگ به سوی این قوم حرکت می‌کند، به مقداری که وعده‌ی مرا منجز کند. امام فرمود: آنچه قضای الهی باشد، همان محقق خواهد شد. (۵). از وارد دیگر هنگامی است که امام به کربلا رسید. وقتی نام آن منطقه را پرسید و به او گفتند: فرمود: لقد مر ابی بهذا المكان عند مسیره الی صفین و أنا معه فوقف فسأل عنه فاخبر باسمه فقال: ههنا محط رکابهم و ههنا مهراق دمائهم، فسئل عن ذلک، فقال: ثقل لال البیت محمد ینزلن هاهنا، (۶). پدرم در حین رفتن به صفین از اینجا عبور کرد که (صفحه ۲۰۲) من با او بودم. اسم این محل را پرسید و به او گفتند: فرمود: اینجا محل فرود آنها و ریختن خونشان است. در این باره از او پرسش کردند، گفت: جمعی از اهل بیت در اینجا فرود خواهند آمد. امام در منطقه‌ی ثعلیبه پس از ظهر، سرش را بر زمین نهاد و به خواب رفت. پس از بیدار شدن. شروع به گریه کرد. علی اکبر از علت گریه‌ی آن حضرت پرسید، امام فرمود: انی رأیت فارسا علی فرس حتی وقف علی فقال: یا حسین! انکم تسرعون المسیر و المنايا لکم تسرع الی الجنة فعلمت ان انفسنا قد نعت الینا، (۷) سواری را دیدم که آمد و نزد ما توقف کرد، گفت: ای حسین! شما در این مسیر به سرعت می‌روید و مرگ برای شما به سرعت به سوی بهشت می‌رود. من دانستم که نفوس ما در حال وداع با ما هستند. صبح عاشورا امام علیه‌السلام به خواهرش فرمود: یا اختاه! انی رأیت جدی فی المنام و ابی علیا و فاطمة امی و اخی الحسن علیهم السلام فقالوا: انک رائح الینا عن قریب و قد و الله یا اختاه دنا الامر فی ذلک لا شک، (۸) ای خواهر! دیشب جدم پیامبر، پدرم علی، مادرم فاطمه، و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که می‌گفتند: تو به زودی به سوی ما خواهی آمد. ای خواهر! بدون شک و به خدا قسم که وقت آن نزدیک است. همچنین درباره‌ی عاشورا نقل شده که امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که گروهی از اصحاب همراهش بودند و به من فرمود: یا بنی! انت شهید آل محمد و قد استبشرت بک السماوات و أهل الصفاح الأعلى فلیکن افطارک عندی اللیلة تعجل و لا توخر (۹) فرزندانم! تو شهید آل محمد هستی. آسمان‌ها و اهالی آسمان‌های اعلی به تو بشارت داده‌اند. تو باید امشب نزد من افطار کنی. عجله کرده و تأخیر نکن. در یک مورد دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل شده که بنا به نقل مجاهد در کوفه بر سر منبر فرمود: کیف أنتم اذا أتاکم اهل بیت نبیکم یحمل قویهم ضعیفهم، چگونه خواهید بود، وقتی که اهل بیت پیامبرتان بر شما وارد شوند در حالی که قویتر آنها (صفحه ۲۰۳) ضعیفتر را بر دوش می‌کشد؟ مردم گفتند: چه و چه خواهیم کرد. امام سرش را تکان داد و فرمود: توردون ثم تعردون ثم تطیعون البراءة و لبراءة لکم. (۱۰). اینها نمونه‌هایی بود از آنچه دلالت بر آگاهی امام از واقعه‌ی کربلا قبل از شهادت داشت، اما طبیعی است

که نه تنها از امام حسین علیه‌السلام بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در زندگی سیاسی خویش، از عنصر آگاهی پیشین استفاده نمی‌کرد، جز در مقام اثبات نبوت یا امامت، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه مطابق ارزیابی سیاسی موجود بود. این آگاهی پیشین در مواردی است که خداوند به طریقی آنها را آگاه می‌گردانید - به وسیله‌ی جبرئیل یا خواب و امثال آن - چرا که اصل آن جز در اختیار خداوند نیست. پیشگامی و اسوه بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه‌السلام مبتنی بر وضع موجود و ارزیابی ظاهری است، نه بر آگاهی پیشین. این مشی تمامی انبیا و ائمه در شرایط طبیعی زندگیشان بوده است. در اینجا بحثهای تاریخی و کلامی فراوانی شده است که کتاب مختصر ما گنجایش آنها را ندارد و باید در مقالی مستقل به آنها پرداخته شود. پس از این در بحث حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام با تفصیل بیشتری این مسأله را بررسی خواهیم کرد. (۱) بیشتر این اخبار با مصادر و منابع جدیدتر، علامه شیخ محمد باقر محمودی، در مجلد نخست کتاب عبرات المصطفین آورده‌اند. (۲) نک: ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام صص ۵۱ - ۵۰، و پاورقی همان صفحات. (۳) الفتوح، ج ۵، ص ۵۱. (۴) الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶؛ و نک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۱ همین مطلب را به عبدالله بن جعفر نیز نوشته است. نک: ترجمه الامام الحسین علیه‌السلام ابن عساکر، ص ۲۰۲. (۵) الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲. (۶) اخبار الطوال، ص ۲۵۳. (۷) ترجمه الامام السحین علیه‌السلام ص ۶۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳. (۸) الفتوح، ج ۵، صص ۱۷۶ - ۱۷۵. (۹) الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۱. (۱۰) انساب الاشراف، ج ۴، ص ۸۲.

انحرافات دینی و کربلا

انحرافات دینی و کربلا جامعه‌ی اسلامی در سال ۶۱ هجری یعنی سال قیام کربلا، نسبت به آخرین سال زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تغییرات فراوانی کرده بود. این درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، اما پایه‌های آن در دید بسیاری از محققین از همان سالهای اولیه‌ی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه‌هایی بود که اهل سیاست می‌توانستند به راحتی از آنها بهره‌گیری کرده و در تحمیق مردم و نیز توجه استبداد و زورگویی خود از آن استفاده کنند. بنی‌امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی‌امیه هیچ اصلاتی برای اسلام قائل نبوده و اظهار اسلام تنها پوششی برای همراهی و همگامی با عقاید عامه‌ی مردم و فریب آنهاست. (صفحه ۲۰۴)

امام حسین علیه‌السلام علاوه بر این که بنی‌امیه را متهم به ظلم و عداوت می‌کرد، (۱) آنها را کسانی می‌دانست «که طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت‌المال تجاوز کرده‌اند». (۲) آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره‌گیری می‌کردند. در اینجا نمونه‌هایی از این مفاهیم را که در جریان کربلا - و ایجاد آن مؤثر بوده است، همراه با شواهد تاریخی، بیان می‌کنیم. سه مفهوم «اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت» از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه‌ی خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی در شمار مفاهیم دینی - سیاسی، اسلامی بود، چنان که از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماعی رعایت آنها لازم می‌بود. اطاعت از امام به معنای پیروی از نظام حاکم است. سؤال مهم این است: تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائز نیز باید اطاعت کرد. حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست نزدن به اقداماتی که وحدت را از بین ببرد و زمینه‌ی ایجاد تزلزل را در جامعه‌ی اسلامی فراهم می‌کند. سؤال مهم این است که در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق، در هر شرایطی باید سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به اعتبار این که مخل «جماعت» و سبب «تفرقه» است می‌توان محکوم کرد؟ حرمت نقض بیعت به عنوان رعایت عهد، در اسلام تمجید شده است. نقض عهد و بیعت بسیار مورد مذمت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. اما آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعت

نشد و یا نقض بیعت شد (صفحه ۲۰۵) و جماعت به هم خورد، باز باید مسأله را به صورت حرمت نقض عهد مطرح ساخت؟ یا اساسا باید این موارد را استثناء کنیم؟ همان گونه که گذشت، خلفای بنی امیه و بعدها بنی عباس با به کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف شده آن، که هیچ قید و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می کردند. هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت، به مدینه آمد تا مخالفین را وادار کند با یزید بیعت کنند. عایشه در شمار مخالفین بود. چرا که بهر حال برادرش، محمد فرزند ابوبکر، به دست معاویه به شهادت رسیده بود. زمانی که سخن از بیعت به میان آمد، معاویه به عایشه گفت، من برای یزید از تمامی مسلمین بیعت گرفته‌ام، آیا تو اجازه می دهی: ان یخلع الناس عهدهم «مردم را از تعهدی که بسته‌اند رها کنم؟ عایشه گفت: «انی لا أری ذلک و لکن علیک بالرفق و التأنی» من چنین چیزی را روا نمی دانم، اما شما نیز با مدارا و ملایمت با مردم برخورد کنید. (۳). این نمونه نشان می دهد که چگونه در پرتو آن مفهوم، عایشه به خلافت یزید راضی گردید. حال به نمونه‌ی دیگری از این وضع بنگرید: کان شمر یصلی معنا ثم یقول: اللهم انک تعلم انی شریف فاغفرلی! قلت: کیف یغفر الله لک و قد أعت علی قتل ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ویحک! فکیف نصنع، ان هؤلاء امرونا بأمر فلم نخالفهم، و لو خالفناهم کنا شرا نم هذا الحمر السقا. قلت: ان هذا لعذر قبیح فانما الطاعة فی المعروف. ابواسحاق می گوید: شمر بن ذی الجوشن با ما نماز می خواند؛ پس از نماز دست‌های خود را بلند کرده گفت: خدایا تو می دانی که من مردی شریف هستم، مرا مورد بخشش قرار ده. من بدو گفتم چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله معاونت کرده‌ای؟ شمر گفت: «ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم. ما نیز نمی بایست با آنها مخالفت کنیم. چرا که اگر مخالفت می کردیم، از الاغ‌های آبکش بدتر بودیم. من به او گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت (صفحه ۲۰۶) تنها در کارهای درست و معروف است. (۴) ابن زیاد، هم پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت: «یا شاق! خرجت علی امامک و شققت عصا المسلمین»، (۵) ای عصیانگر! بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را از بین بردی. مسلم با شجاعت گفت: معاویه خلافت را به اجماع امت به دست نیاورده است، بلکه با حیل‌گری علیه وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه یافته و خلافت را غصب کرده است. نمایندگان عمرو بن سعید بن عاص، حاکم مکه، در زمان خروج امام حسین علیه السلام از مکه خارج می شد، گفتند: «الا تتقی الله تخرج عن الجماعة و تفرق بین هذه الامة» (۶) آیا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمین خارج شده و تفرقه بین امت ایجاد می کنی؟ عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن زیاد، با افتخار می گفت: ما، اطاعت از امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره گیری نکردیم. (۷) و به سپاه ابن زیاد نصیحت می کرد: «الزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خاف الامام» (۸) طاعت و جماعت را حفظ کرده و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و مخالفت با امام ورزیده، تردید نکنید. افرادی چون عبدالله بن عمر، که از فقهای اهل سنت و محدثین روایات به حساب می آمد، فکر می کرد که اگر مردم حتی بیعت یزید را پذیرفتند، او نیز خواهد پذیرفت و به معاویه نیز قول داد: «فاذا اجتمع الناس علی ابنک یزید لم اخالف» (۹) زمانی که همه‌ی مردم با فرزند تو بیعت کردند، من با او (صفحه ۲۰۷) مخالفت نخواهم کرد. او به امام هم می گفت: جماعت مسلمین را متفرق نکن. (۱۰) افرادی چون عمره، دختر عبدالرحمان بن عوف نیز به امام حسین علیه السلام نوشتند که حرمت «طاعت» را رعایت کرده و جماعت و حفظ آن را بر خود لازم شمرد. (۱۱). یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه‌ی اسلامی «اعتقاد به جبر» بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا نیز مورد بهره‌برداری بوده است، اما در صدر اسلام، معاویه مجدد آن بوده و طبق گفته‌ی ابوهلال عسکری معتزلیه معاویه عامل ترویج آن بوده است. (۱۲) قاضی عبدالجبار نیز با اشاره به این که معاویه پایه‌گذار «مجبره» است، جملات جالبی در تأیید این مسأله از قول معاویه آورده است. (۱۳) معاویه در مورد بیعت یزید می گفت: «ان أمر یزید قضاء من القضاء و لیس للقضاء الخیره من أمرهم». (۱۴) مسأله‌ی یزید، قضایی از قضا‌های الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد. عییدالله بن زیاد نیز به امام سجاد گفت: «او لم یقتل الله علیا»؟ آیا خدا علی اکبر را نکشت؟ امام فرمود: «کان لی أخ یقال له علی، أكبر منی قتله الناس» برادر بزرگتری با نام

داشتم که مردم او را کشتند. (۱۵) وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین علیه‌السلام را کشت، گفت: آن کار از جانب خدا مقدر شده بود. (۱۶) کعب الاحبار نیز تا زنده بود، غیبگویی می‌کرد که حکومت به بنی‌هاشم نخواهد رسید! (گرچه بعدها، هم عباسیان و هم علویان - مثلاً در طبرستان - به حکومت رسیدند.) همین امر را از قول عبدالله بن عمر نیز نقل کرده‌اند که گفته بود: «فاذا رأیت الهاشمی قد ملک الزمان فقد هلک الزمان» (۱۷) هنگامی که دیدی فرد هاشمی به حاکمیت رسید، بدان که روزگار بسر آمده است! نتیجه‌ی این انحرافات برای آینده نیز این بود که هیچ‌گاه حرکت امام حسین علیه‌السلام برای اهل سنت، یک قیام علیه فساد قلمداد نشده و تنها آن را یک «شورش» غیر قانونی شناختند. (۱۸). (صفحه ۲۰۸) (۱) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷. (۲) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۴۵ - ۱۴۴، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴، در عبارات دیگری نیز امام فرمود «ألا ترون أن الحق لا يعمل و ان الباطل لا يتناهي عنه» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵، ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام ابن‌عساکر، ص ۲۱۴. همچنین امام فرموده بود «فان السنة قد أمیتت و ان البدعة قد أحييت» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶. (۳) الفتوح، ج ۴، ص ۲۳۷؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۳. (۴) لسان الميزان، ج ۳، ص ۱۵۱ (چاپ جدید: ج ۳، ص ۵۰۴)؛ در ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام، (ص ۸۸) عبارت چنین است: كان شمر بن ذی الجوشن الضبابی لا یکاد و لا يحضر لاصلوة معنا، فيجىء بعد الصلوة فيصلی ثم يقول: الله اغفرلی، فانی کریم لم تلدين اللثام. قال: فقلت: له انک لسیء الرأى يوم تسارع الی قتل ابن‌بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قال: دعنا منک یا أباسحاق فلو كنا كما تقول و اصحابک کنا شرا من الحمير السقاءات.. (۵) الفتوح، ج ۵، ص ۹۸. (۶) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ همین تبلیغات بود که بسیای از مردم، بخصوص مردم شام، امام حسین علیه‌السلام را خارجی (خروج بر امام) دانسته و تکفیر می‌کردند. (۷) همان، ص ۲۷۵. (۸) همان، ص ۳۳۱. (۹) ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام ص ۱۶۷، ابن‌عمر طبق گفته خود معاویه شخصی ترسو بود (ابن‌اعثم، ج ۴، ص ۲۶۰) او به امام حسین علیه‌السلام نیز گفت: خروج نکن و صبور باش و داخل در صلحی شو که همه‌ی مردم در آن داخل شدند. نک: الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام ص ۱۶۶. (۱۰) الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۷. (۱۱) ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام ص ۵۸. (۱۲) الاوائل، عسکری، ج ۲، ص ۱۲۵. (۱۳) فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۴۳. (۱۴) الامامة و السياسة، ج ۱، صص ۱۸۷، ۱۸۳. (۱۵) ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام ص ۷۹. (۱۶) طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۴۸. (۱۷) ترجمه الامام الحسين عليه‌السلام ابن‌عساکر، ص ۱۹۳. (۱۸) تاریخ اسلام، دانشگاه کمبریج، ج ۱، ص ۸۱ (متن انگلیسی) و نک: الاختلاف فی اللفظ ۴۷-۴۹.

آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه‌ی شیعه

آثار سیاسی رخداد کربلا در جامعه‌ی شیعه واقع‌ی کربلا از حوادث تعیین‌کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است. پیش از این اشاره شد که مبانی تشیع، بویژه اساسی‌ترین اصل آن، یعنی امامت، در خود قرآن و سنت یافت می‌شود. اما جدایی تاریخی شیعه از دیگر گروه‌های موجود در جامعه، به تدریج صورت گرفت است. سنت و اندیشه‌ای که از دوره‌ی خلافت امام علی به یادگار ماند، تا حدود زیادی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید. حمایت امویها از اسلام ساخته‌ی خودشان که سیاست‌گزارهای معاویه، اجازه نداده بود ماهیت و فاصله‌ی آن با اسلام واقعی آشکار شود، در جریان به خلافت رسیدن یزید وضوح بیشتری یافت. در جریان حادثه‌ی کربلا جدایی تاریخی شیعه از سایر گروه‌هایی که تحت تأثیر اسلام مورد حمایت امویان بودند. قطعی شد. از آن پس تشخیص و تشخیص شیعه از دیگر گروه‌ها - گروهی که پیروی از سنت و سیره‌ی علی علیه‌السلام جانشینان او می‌کردند - کاملاً مطمئن بود. در میان شیعیان، گروهی از هر حیث تابع ائمه‌علیهم‌السلام و آنها را وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و منتخب او می‌دانستند. از سوی دیگر گروه‌هایی از مردم عراق و بعضی از مناطق دیگر تنها برتری علویان را بر امویان در نظر داشته و تشیع آنها

در همین حد بود. افرادی که در کربلا در کنار امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، از شیعیانی بودند که امامت را تنها حق علی علیه‌السلام و فرزندان او می‌دانستند. خود امام علیه‌السلام در موارد متعددی از مردم خواست تا حق را به اهلش بسپارند و او را یاری کنند؛ زیرا امویان غاصب این حق هستند. (۱) در موردی فرمود: «أیها الناس أنا ابن بنت رسول الله و نحن أولى بولایة هذه الامور علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم. (۲) و در جای دیگر فرمود: «و انا احق من غیری لقرابتی من رسول الله.» (۳). علاوه بر امام، یارانش در فرصت‌های مختلفی این اعتقاد را با نثر و نظم بیان کردند. مسلم به ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، معاویه خلیفه‌ی به حق نیست، بلکه با (صفحه ۲۰۹) حیل‌گری بر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرده و خلافت را غصب کرده است. (۴) عبدالرحمان بن عبدالله یزنی، یاران امام حسین علیه‌السلام در کربلا، می‌گفت: «أنا بن عبدالله من آل یزید دینی علی دین حسین و حسن (۵) من فرزند عبدالله از آل یزید بوده و دینم همان دین حسین و حسن است. همچنین حجاج بن مسروق خطاب به امام حسین علیه‌السلام می‌گفت: «ثم أباک ذی الندی علیا ذلک الذی نعرفه وصیا (۶). نافع بن هلال بجلی در شعری می‌گفت: «أنا الغلام التمی البجلی دینی علی دین حسین و علی (۷) من از بنی تمیم و بجلی هستم و دینم همان دین حسین و پدرش - علی است. عثمان بن علی بن ابی طالب - رحمهم الله - نیز در شعری می‌گفت: «انی أنا عثمان ذو المفاخر شیخی علی ذولافعال الطاهر وابن عم النبی الطاهر أخو حسین خیرة الاخائر و سید الکبار و الاصاغر بعد الرسول و الوصی الناصر (۸). من عثمان صاحب مفاخر هستم. آقا می‌علی، صاحب کارهای پاک و طاهر است، من پسر عم پیامبر صلی الله علیه و آله طاهر هستم. برادر حسین که برگزیده‌ترین است. سید بزرگان و کوچکان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی هستم. نافع بن هلال می‌گفت: «أنا الجملی و انا علی دین علی. شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: «أنا علی دین عثمان. (۹) از این اشعار و نیز اشعاری که از عباس بن علی علیه‌السلام و دیگران نقل شده، بخوبی می‌توان اعتقاد شیعی یاران امام را، نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه بعد اعتقادی آن را، بخوبی درک کرد. (صفحه ۲۱۱) (۱) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۵. (۲) الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷. (۳) همان، ج ۵، صص ۱۴۵، ۱۴۴. (۴) همان، ج ۵، ص ۹۸. (۵) همان، ج ۵، ص ۱۹۴. (۶) همان، ج ۵، ص ۱۹۹. (۷) همان، ج ۵، ص ۲۰۱. (۸) همان، ج ۵، ص ۲۰۶. (۹) تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۳۱، ۳۳۶.

عدد چهل

عدد چهل نخستین مسأله‌ای که در ارتباط با «اربعین» جلب توجه می‌کند. تعبیر اربعین در متون دینی است. ابتدا باید نکته‌ای را به عنوان مقدمه یادآور شویم: اصولاً باید توجه داشت که در نگرش صحیح دینی، اعداد نقش خاصی به لحاظ عدد بودن، در القای معنا و منظور خاص ندارند؛ به این صورت که کسی نمی‌تواند به صرف این که در فلان مورد یا موارد، عدد هفت یا دوازده یا چهل یا هفتاد به کار رفته، استنباط و استنتاج خاصی داشته باشد. این یادآوری، از آن روست که برخی از فرقه‌های مذهبی، بویژه آنها که تمایلات «باطنی‌گری» داشته یا دارند و گاه و بیگاه خود را به شیعه نیز منسوب می‌کرده‌اند، مروج چنین اندیشه‌ای درباره‌ی اعداد یا نوع حروف بوده و هستند. در واقع، بسیاری از اعدادی که در نقلهای دینی آمده، می‌تواند بر اساس یک محاسبه‌ی الهی باشد، اما این که این عدد در موارد دیگری هم کاربرد دارد و بدون یک مستند دینی می‌توان از آن در سایر موارد استفاده کرد، قابل قبول نیست. به عنوان نمونه، در دهها مورد در کتابهای دعا، عدد صد بکار رفته که فلان ذکر را صد مرتبه بگویید، اما این دلیل بر تقدس عدد صد به عنوان صد نمی‌شود. همینطور سایر عددها. البته ناخواسته برای مردم عادی، برخی از این اعداد طی روزگاران، صورت تقدس به خود گرفته و گاه سوء استفاده‌های هم از آنها می‌شود. تنها چیزی که درباره‌ی برخی از این اعداد می‌شود گفت آن است که نشانه‌ی کثرت (صفحه ۲۱۲) است. به عنوان مثال، درباره‌ی هفت چنین اظهار نظری شده است. بیش از این هر چه گفت شود، نمی‌توان به عنوان یک استدلال به آن نظر کرد. مرحوم اربلی، از علمای بزرگ امامیه، در کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمة

در برابر کسانی که به تقدس عدد دوازده و بروج دوازده‌گانه برای اثبات امامت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام استناد کرده‌اند، اظهار می‌دارد، این مسأله نمی‌تواند چیزی را ثابت کند؛ چرا که اگر چنین باشد، اسماعیلیان یا هفت امامی‌ها، می‌توانند دهها شاهد - مثل هفت آسمان - ارائه دهند که عدد هفت مقدس است، کما این که این کار را کرده‌اند.

عدد «اربعین» در متونی دینی

عدد «اربعین» در متونی دینی یکی از تعبیرهای رایج عددی، تعبیر اربعین است که در بسیاری از موارد به کار رفته است. یک نمونه آن که سن رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله در زمان مبعوث شدن، چهل بوده است. گفته شده که عدد چهل در سن انسانها، نشانه‌ی بلوغ و رشد فکری است. گفتنی است که برخی از انبیاء در سنین کودکی به نبوت رسیده‌اند. از ابن‌عباس (گویا به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله) نقل شده که اگر کسی چهل ساله شد و خیرش بر شرش غلبه نکرد، آماده‌ی رفتن به جهنم باشد. در نقل آمده است که، مردمان طالب دنیایند تا چهل سالشان شود. پس از آن در پی آخرت خواهند رفت. (۱). در قرآن آمده است «میکات» موسی با پروردگارش در طی چهل روز حاصل شده است. در نقل است که، حضرت آدم چهل شبانه‌روز بر روی کوه صفا در حال سجده بود. (۲) درباره‌ی بنی‌اسرائیل هم آمده که برای استجابت دعای خود چهل شبانه‌روز ناله و ضجه می‌کردند. (۳) در نقلی آمده است که اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند او را در دنیا زاهد کرده و راه و چاه زندگی را به او می‌آموزد و حکمت را در قلب و زبانش جاری می‌کند. بدین مضمون روایات فراوانی وجود دارد. چله‌نشینی صوفیان هم درست یا غلط، از همین بابت بوده است. علامه‌ی مجلسی در این باره که (صفحه ۲۱۳) برگرفتن چهل‌نشینی از حدیث مزبور نادرست است در «بحار» به تفصیل سخن گفته است. اعتبار حفظ چهل حدیث که در روایات فراوان دیگر آمده، سبب تألیف صدها اثر با عنوان اربعین در انتخاب چهل حدیث و شرح و بسط آنها شده است. در این نقلها آمده است که اگر کسی از امت من، چهل حدیث حفظ کند که در امر دینش از آنها بهره برد، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور خواهد کرد. در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «اگر چهل مرد با من بیعت می‌کردند، در برابر دشمنانم می‌ایستادم. (۴) مرحوم کفعمی نوشته است: زمین از یک قطب، چهار نفر از اوتاد و چهل نفر را ابدال و هفتاد نفر نجیب، هیچگاه خالی نمی‌شود. (۵) درباره‌ی نطفه هم تصور بر این بوده که بعد از چهل روز علقه می‌شود. همین عدد در تحولات بعدی علقه به مضغه تا تولد در نقلهای کهن بکار رفته است، گویی که عدد چهل مبدأ یک تحول دانسته شده است. در روایت است که کسی که شرابخواری کند، نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. و نیز در روایت است که کسی که چهل روز گوشت نخورد، خلقتش تند می‌شود. نیز در روایت است که کسی که چهل روز طعام حلال بخورد، خداوند قلبش را نورانی می‌کند. نیز رسول‌خدا فرمود: کسی که لقمه‌ی حرامی بخورد، تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌شود. (۶) اینها نمونه‌ای از نقلهایی بود که عدد اربعین در آنها به کار رفته است. (۱) مجموعه‌ی ورام، ص ۳۵. (۲) مستدرک و سائل ج ۹، ص ۳۲۹. (۳) مستدرک ج ۵، ص ۲۳۹. (۴) الاحتجاج، ص ۸۴. (۵) بحار ج ۵۳، ص ۲۰۰. (۶) مستدرک و سائل، ج ۵، ص ۲۱۷.

اربعین امام حسین

اربعین امام حسین باید دید در کهن‌ترین متون مذهبی ما، از «اربعین» چگونه یاد شده است. به عبارت دیگر دلیل برزگداشت اربعین چیست؟ مهمترین نکته درباره‌ی اربعین، روایت امام عسکری علیه‌السلام است. حضرت در روایتی که در منابع مختلف از ایشان نقل شده فرموده‌اند: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: ۱- خواندن پنجاه و یک نماز (۱۷ رکعت نماز واجب به اضافه ۱۱ نماز شب به اضافه ۲۳ نوافل) ۲- زیارت اربعین ۳- انگشتی در دست (صفحه ۲۱۴) راست ۴- وجود آثار سجده بر پیشانی ۵- بلند خواندن بسم‌الله در

نماز. این حدیث تنها مدرک معتبری است که جدای از خود زیارت اربعین که در منابع دعایی آمده، به اربعین امام حسین علیه‌السلام و بزرگداشت آن روز تصریح کرده است. ما این که منشأ اربعین چیست، باید گفت، در منابع به این روز به دو اعتبار نگریسته شده است. نخست روزی که اسرای کربلا از شام به مدینه مراجعت کردند. دوم روزی که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به کربلا وارد شد تا قبر ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام را زیارت کند. شیخ مفید در مسالرشعیه که در ایام موالید و وفیات ائمه اطهار علیهم‌السلام است، اشاره به روز اربعین کرده و نوشته است: این روزی است که حرم امام حسین علیه‌السلام، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شد. کهن‌ترین کتاب دعایی مفصل موجود، کتاب مصباح المتعجد شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید است که ایشان هم همین مطلب را آورده است. شیخ طوسی پس از یاد از این که روز نخست ماه صفر روز شهادت زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام و روز سوم ماه صفر، روز آتش زدن کعبه توسط سپاه شام در سال ۶۴ هجری است، می‌نویسد: بیستم ماه صفر (چهل روز پس از حادثه‌ی کربلا) روزی است که حرم سید ما ابا عبدالله الحسین از شام به مدینه مراجعت کرد و نیز روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه وارد کربلا شد تا قبر حضرت را زیارت کند. او نخستین کس از مردمان بود که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرد. در چنین روزی زیارت آن حضرت مستحب است و آن زیارت اربعین است. (۱) در همانجا آمده است که وقت خواندن زیارت اربعین، هنگامی است که روز بالا آمده است. در کتاب نزهة الزاهد هم که در قرن ششم هجری تألیف شده، آمده: در بیستم این ماه بود که حرم محترم حسین از شام به مدینه آمدند. (۲) همین‌طور در ترجمه‌ی فارسی فتوح ابن‌اعثم (۳) و کتاب مصباح کفعمی که از متون دعایی بسیار مهم قرن نهم هجری است. (صفحه ۲۱۵) این مطلب آمده است. برخی استظهار کرده‌اند که عبارت شیخ مفید و شیخ طوسی، بر آن است که روز اربعین، روزی است که اسرا از شام به مقصد مدینه خارج شدند نه آن که در آن روز به مدینه رسیدند (۴) به هر روی، زیارت اربعین از زیارت‌های مورد وثوق امام حسین علیه‌السلام است که از لحاظ معنا و مفهوم قابل توجه است. (۱) مصباح المتعجد، ص ۷۸۷. (۲) نزهة الزاهد، ص ۲۴۱. (۳) الفتوح ابن‌اعثم، تصحیح مجد طباطبایی، ص ۹۱۶. (۴) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۴.

بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا اشاره کردیم که شیخ طوسی، بیستم صفر یا اربعین را، زمان بازگشت اسرای کربلا از شام به مدینه دانست است. باید افزود که نقلی دیگر، اربعین را بازگشت اسرا از شام را به «کربلا» تعیین کرده است. تا اینجا، از لحاظ منابع کهن، باید گفت اعتبار سخن نخست بیش از سخن دوم است. با این حال، علامه‌ی مجلسی پس از نقل هر دو این‌ها، اظهار می‌دارد: احتمال صحت هر دوی اینها (به لحاظ زمانی) بعید می‌نماید. (۱) ایشان این تردید را در کتاب دعایی خود زادالمعاد هم عنوان کرده است. با این حال، در متون بالنسبه قدیمی، مانند لهوف و مثير الاحزان آمده است که اربعین، مربوط به زمان بازگشت اسرا، از شام به کربلاست. اسیران، از راهنمایان خواستند تا آنها را از کربلا عبور دهند. باید توجه داشت که این دو کتاب، در عین حال که مطالب مفیدی دارند، از جهاتی، اخبار ضعیف و داستانی هم دارند که برای شناخت آنها باید با متون کهن تر مقایسه شده و اخبار آنها ارزیابی شود. این نکته را هم باید افزود که منابعی که پس از لهوف، به نقل از آن کتاب این خبر را نقل کرده‌اند، نباید به عنوان یک منبع مستند و مستقل، یاد شوند. کتابهایی مانند حبيب السیر که به نقل از خبر بازگشت اسرا به کربلا آورده‌اند، (۲) نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند. در اینجا مناسب است دو نقل را درباره‌ی تاریخ ورود اسرا به دمشق یاد کنیم. نخست نقل ابوریحان بیرونی است که نوشته است: در نخستین روز ماه صفر، أدخل (صفحه ۲۱۶) رأس الحسین علیه‌السلام مدینه دمشق، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یدیه و هو یقول: لست من خندق ان لم أنتقم من بنی‌أحمد، ما کان فعل لیت أشیأخی بیدر شهدوا

جزع الخرج من وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا: يا يزيد لا تشل قد قتلنا القرن من أشياخهم و عدلناه بيدر، فاعتدل (۳). دوم سخن عماد الدین طبری در کامل بهائی است که رسیدن اسرا به دمشق را در ۱۶ ربیع الاول دانسته - یعنی ۶۶ روز پس از عاشورا - که طبیعی تر می‌نماید. (۱) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۳۵ - ۳۳۴. (۲) نفس المهموم ترجمه‌ی شعرانی، ص ۲۶۹. (۳) الآثار الباقیه، ص ۴۲۲.

میرزا حسین نوری و اربعین

میرزا حسین نوری و اربعین علامه میرزا حسین نوری از علمای برجسته‌ی شیعه، و صاحب کتاب مستدرک الوسائل در کتاب لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر به نقد و ارزیابی برخی از روضه‌ها، و نقلهایی پرداخته که به مرور در جامعه‌ی شیعه رواج و به نظر وی از اساس، نادرست بوده است. یکی از مسائل مورد توجه به این عالم جلیل القدر، بحث از اربعین است. ایشان این عبارت سید بن طاوس در لهوف را نقل کرده است. که اسرا در بازگشت از شام، از راهنمای خود خواستند تا آنها را به کربلا ببرد؛ و سپس به نقد آن پرداخته است. نخستین نقد این که خود سید بن طاوس در کتاب شریف اقبال الاعمال پس از اشاره به این خبر، نوشته است: چنین چیزی بعید است، چرا که ابن زیاد، نامه به یزید نوشته درباره‌ی اسرا کسب تکلیف کرده بود و تا جواب نرسید آنها را از کوفه به شام نفرستاد. چگونه ممکن است که در فاصله‌ی چهار روز آنها این راه را رفته و برگشته باشند؟ (۱) به علاوه شیخ مفید در ارشاد، در خبر بازگشت اسرا، اصلا اشاره‌ای به این که اسرا به عراق بازگشتند ندارد. همین‌طور ابومخنف راوی مهم شیعه هم اشاره‌ای در مقتل الحسین خود به این مطلب ندارد. در منابع کهن تاریخ کربلا هم مانند انساب الاشراف، اخبار الطوال، و طبقات الکبری اثری از این خبر دیده نمی‌شود. روشن است که حذف (صفحه ۲۱۷) عمدی آن معنا ندارد؛ زیرا برای چنین حذف و تحریفی، دلیل وجود ندارد. افزون بر اینها، خبر زیارت جابر، در کتاب بشاره‌ی المصطفی آمده، اما به ملاقات وی با اسرا اصلا اشاره نشده است. مرحوم نوری نقدهای دیگری هم بر خبر بازگشت اسرا از شام به کربلا در اربعین حسینی دارد که در این مختصر جای نقل آنها نیست. مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم، به تبع استاد خود نوری، داستان آمدن اسرای کربلا را در اربعین از شام به کربلا نادرست دانسته است. (۲) در دهه‌های اخیر مرحوم محمد ابراهیم آیتی هم در کتاب بررسی تاریخ عاشورا بازگشت اسرا را به کربلا انکار کرده است. (۳). (۱) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۲. (۲) منتهی الامال، ج ۱، صص ۸۱۸-۸۱۷. (۳) بررسی تاریخ عاشورا، صص ۱۴۹-۱۴۸.

شهید قاضی طباطبائی و اربعین

شهید قاضی طباطبائی و اربعین شهید محراب مرحوم حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی رحمه الله علیه، کتاب مفصلی با نام تحقیق درباره‌ی اولین اربعین حضرت سیدالشهداء درباره‌ی اربعین نوشت. هدف ایشان از نگارش این اثر آن بود تا ثابت کند، آمدن اسرای از شام به کربلا در نخستین اربعین، بعید نیست. این کتاب که ضمن نهصد صفحه چاپ شده، مشتمل بر تحقیقات حاشیه‌ای فراوانی درباره‌ی کربلاست که بسیار مفید و جالب است. اما به نظر می‌رسد در اثبات نکته‌ی مورد نظر چندان موفق نبوده است. ایشان در باره‌ی این اشکال که امکان ندارد اسرا ظرف چهار روز از کربلا به کوفه، از آنجا به شام و سپس از شام به کربلا بازگشته باشند، هفده نمونه از مسافرتها و مسیرها و زمانهای که برای آن راه در تاریخ آمده را به تفصیل نقل کرده‌اند. در این نمونه‌ها آمده است که مسیر کوفه تا شام و به عکس از یک هفته تا ده دوازده روز طی می‌شده و بنابراین، این ممکن است که در یک چهار روز، چنین مسیر رفت و برگشتی طی شده باشد. اگر این سخن بیرونی هم درست باشد که سر امام حسین علیه السلام روز اول صفر وارد دمشق شده، می‌توان اظهار کرد که بیست روز بعد، اسرا می‌توانستند در کربلا باشند. باید به اجمال گفت: بر فرض که طی این مسیر برای یک کاروان، در چنین زمان کوتاهی، با آن همه زن و بچه ممکن نباشد، باید توجه داشت که آیا اصل این خبر در (صفحه ۲۱۸) کتابهای تاریخ آمده است یا نه. تا آنجا که می‌دانیم، نقل این خبر در منابع تاریخی، از قرن هفتم به آن سوی

تجاوز نمی‌کند. به علاوه، علمای بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و شیخ طوسی، نه تنها به آن اشاره نکرده‌اند، بلکه به عکس آن تصریح کرده و نوشته‌اند: روز اربعین روزی است که حرم امام حسین علیه‌السلام وارد مدینه شده یا از شام به سوی مدینه خارج شده است. آنچه می‌ماند این است که نخستین زیارت امام حسین علیه‌السلام در اربعین - البته پس از اهل بیت - توسط جابر بن عبدالله انصاری صورت گرفته و از آن پس ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که از هر فرصتی برای رواج زیارت امام حسین علیه‌السلام بهره می‌گرفتند، آن روز را که نخستین زیارت در آن انجام شده، به عنوان روزی که زیارت امام حسین علیه‌السلام در آن مستحب است، اعلام فرمودند. متن زیارت اربعین هم از سوی آن حضرت انشاء شده و با داشتن آن مضامین عالی، شیعیان را از زیارت آن حضرت در این روز برخوردار می‌کند. اهمیت خواندن زیارت اربعین تا جایی است که از علائم شیعه دانسته شده است، درست آن گونه که بلند خواندن بسم الله در نماز و خواندن پنجاه و یک رکعت در نماز در شبانه روز در روایات بیشماری، از علائم شیعه بودن عنوان شده است. یک جمله از زیارت اربعین را تبرکاً نقل می‌کنیم. در بخشی از این زیارت درباره‌ی هدف امام حسین علیه‌السلام از این نهضت آمده است: «...و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله و قد توازر علیه من غرته الدنیا و باع حظه بالارذل الادنی». خدایا، امام حسین علیه‌السلام همه چیزش را برای نجات بندگانت از نابخردی و سرگشتگی ضلالت در راه تو داده در حالی که مشتی فریب خورده که انسانیت خود را به دنیای پست فروخته‌اند بر ضد وی شوریده آن حضرت را به شهادت رساندند. باید مطلب دیگری را هم درباره‌ی اربعین افزود. برخی از روایاتی که در باب زیارت امام حسین علیه‌السلام در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه آمده، گریه‌ی چهل روزه‌ی آسمان و زمین و خورشید و ملائکه را بر امام حسین علیه‌السلام یادآور شده است. (۱). (صفحه ۲۱۹) (۱) اربعین شهید قاضی، ص ۳۸۶.

حکمت شهادت امام حسین

حکمت شهادت امام حسین جنبش کربلا به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش سیاسی، مذهبی، در فرهنگ شیعه است. این جنبش، نهضتی در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی بجای نظام اموی بوده است. جنبش کربلا از زاویه‌ی دستیابی به اهداف خود حاوی نوعی شکست از یک سو و نوعی پیروزی از سوی دیگر بود. شکست سیاسی با توجه به پذیرفتن این که هدف، سرنگونی حکومت اموی و ایجاد دولتی علوی بوده است. پیروزی معنوی به دلیل استوار کردن آرمان‌های معنوی اصیل و دینی در جامعه‌ی اسلامی. اگر کسی سرنگونی حکومت اموی را در شمار اهداف امام حسین علیه‌السلام نیاورد، مفهوم «شکست سیاسی» برایش نامفهوم است. حقیقت آن است که جنبش کربلا را باید آخرین تلاش سیاسی ممکن برای بازگرداندن حکومت به آل علی علیه‌السلام تلقی کرد. توضیح این معنا، نیاز به شرح بیشتری دارد. کمترین تردیدی وجود ندارد که امام علی علیه‌السلام حق خویش را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست رفته می‌دید، اما به دلایلی سکوت کرد. پس از عمر، انتظار آن را داشت تا حق به حقدار بازگردد. در این باره خود و شیعیانش نظیر مقداد و عمار تلاش کردند، اما این تلاشها به جایی نرسید. پس از آن در دوره‌ی عثمان، امام چنین احساس کرد که در شرایط جدید، رهبری جامعه چشم‌انداز موفقی ندارد. با این حال اصرار مردم او را (صفحه ۲۲۰) امیدوار کرد. این امید طی چهار سال و نه ماه اقدامات سخت امام برای رهبری صحیح بر باد رفت. تلاش محدود و نومیدانه امام حسن علیه‌السلام هم بسرعت در هم شکست شد. اکنون باید انتظار بیست ساله‌ای تا مرگ معاویه مطرح می‌شد. امام حسین علیه‌السلام این مدت را صبر کرد گرچه در این مدت اعتراضاتی بر معاویه در زمینه‌های سیاسی بویژه قتل برخی شیعیان داشت. در سالهای آخر حیات ننگین معاویه سخن از ولایتعهدی یزید به میان آمد. امام حسین علیه‌السلام مخالفت کرد، اما چندان امیدی نبود. با این حال امام در مقام امامت نمی‌توانست تحمل کند. با روی کار آمدن یزید، امام از روی اعتراض به مکه آمد. در اینجا بود که روزنه‌ی امیدی از سمت

شرق گشوده شده. عراق چندبار تجربه‌ی نامیمونی را پشت سر گذاشته بود. اما چه می‌شد کرد. اگر قرار بود اقدامی صورت گیرد. نه در شام و حجاز بلکه فقط در عراق ممکن بود. آیا ممکن بود تا یکبار دیگر به کمک مسلمانان عراق که شیعیان در آن بودند حکومت اموی را سرنگون کرد و دولت علوی را سرپا نمود؟ ظاهر امر، یعنی حمایت‌های گسترده‌ای که خبر آنها به امام رسید این امر را تا اندازه‌ای تأیید می‌کرد. امام فرصت را از دست نداد، اما وقتی به کوفه نزدیک شد، اوضاع دگرگون شده بود. او در برابر سپاه ابن زیاد قرار گرفت. سخن از تسلیم شدن و بیعت با یزید بود، امام نپذیرفت. نتیجه آن شد که همراه یاران محدودش در سرزمین کربلا به شهادت رسید. این توضیح در شرح سخنی است که چند سطر قبل به آن اشاره کردیم و آن این که کربلا آخرین تلاش سیاسی ممکن برای دستیابی به دولتی علوی در جامعه‌ای بود که به عنوان جامعه‌ی مسلمانان! شناخته می‌شد. در کربلا برجستگان خاندان طالبیان به شهادت رسیدند. از مردان برجسته‌ی این خاندان در آن شرایط جز محمد بن حنفیه و علی بن الحسین علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر و تنی چند نفر دیگر کسی زنده نماند. بنابراین، باید گفت تا چه اندازه این اقدام برای از بین بردن تمامی خاندان پیامبر علیهم‌السلام خطرناک بوده است. اکنون باقی مانده‌ی این خاندان، (صفحه ۲۲۱) چه می‌باید می‌کرد؟ اگر کسی با زندگی امام سجاد علیه‌السلام آشنا باشد می‌تواند به راحتی بگوید که امام با سیاست نظامی به طور کامل خداحافظی کرد. اقدام به حرکتی سیاسی - نظامی، در آن شرایط خاتمه یافته فرض شد. امام نه در اندیشه‌ی سامان دادن قیام شیعی دیگری بود و نه در این مدت با جنبشهای سیاسی - نظامی مخالفت اموی و حتی هوادار علویان همکاری کرد، گرچه شاید همدردی داشت. اصرار امام در این باره تا اندازه‌ای بود که در مدینه توانست در حد شخصیتی مقبول به کار عملی پرداخته و همه را از سفره‌ی پربرکت علمی خویش بهره‌مند سازد. به نظر می‌رسد اگر اندکی بوی سیاست از اقدامات امام بر می‌آمد، اکنون آن همه تعریف و تمجید از امام را در کلام ابن شهاب زهری و امثال او نداشتیم. با وجود این برخورد، امام همچنان برای شیعیان به عنوان امام باقی ماند. فقه امام، دعای امام و شخصیت امام در شیعه به عنوان یک الگوی امامت شیعی پذیرفته شد. پس از رحلت امام سجاد علیه‌السلام حرکت شیعی دو بخش شد. بخشی که همان مشی پدر را دنبال می‌کرد و بخشی که اعتقاد به مشی انقلابی داشت. رهبری بخش نخست در دست فرزند ارشد امام سجاد علیه‌السلام یعنی امام باقر علیه‌السلام (رحلت در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷) قرار گرفت و بخش دیگر در دست فرزند کوچکتر زید بن علی (رحلت در سال ۱۲۲) که در وقت شهادت اندکی بیش از چهل سال داشت. زید احترام برادر را داشت، اما اعتقاد جدی به حرکت انقلابی نیز داشت. در زمانی که او حرکت نظامی خود را آغاز کرد، برادرش رحلت کرده و رهبری شاگردان پدر را با همان سیاست، فرزند برادرش امام صادق علیه‌السلام عهده‌دار بود. فضای شیعی کوفه دو قسمت شد، بخشی به طرفداری زید، معتقد به مشی انقلابی بود و بخشی به تبعیت امام صادق علیه‌السلام همان سیاست امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام را دنبال می‌کردند. حرکت دوم با همه‌ی احترامی که برای زید قایل بود و از نظر شخصیتی او را می‌ستود، و حتی انگیزه‌ی او را در این قیام انگیزه‌ای خالص تلقی می‌کرد، اعتقادی به مشی انقلابی نداشت. این حرکت از نظر امام صادق علیه‌السلام که اکنون سامانده شیعیان امامی شده بود، به راهی جز شهادت خاتمه نمی‌یافت. نکته‌ی جالب آن است که زید که عدم همراهی بخشی از شیعیان را دید، و یا به دلیل (صفحه ۲۲۲) اندکی یاران، از همه‌ی گروهها دعوت به همکاری کرد. شواهد فراوانی وجود دارد که از همه‌ی فرقه‌ها، در قیام او حضور داشته و با او احساس همدردی کرده‌اند. این مسأله، یعنی همراهی غیر شیعیان خروج از چهارچوبی بود که شیعه برای خود ایجاد کرده بود. شیعه، از پس از کربلا اعتمادش را به پدیده‌ای به نام جامعه‌ی عمومی مسلمانان از دست داده بود. به سخن دیگر آنها را خارج شده‌ی کامل از خطی می‌دانست که خط اصیل اسلامی بود. اکنون زید از این چهارچوب خارج شده بود و حتی کسانی از خوارج، مرجئه و حتی معتزله در قیامش مشارکت می‌کردند. اگر شیعیان امامی نیز بنای آن داشتند تا «اصحاب سیف» باشند، راهی جز آنچه زید انتخاب کرد نداشتند. از سوی دیگر جمعیت محدود شیعه توان برپایی جنبشی فراگیر را نداشت. در این میان مشکل آن بود که اگر قرار بود تا جنبشی با همکاری همه‌ی فرقه‌ها برپا شود، علاوه بر آنکه

پایدرای آن در معرض تردید بود، ضرورت داشت تا تشیع از چهارچوبه‌ی اعتقادی و فقهی خویش فاصله بگیرد. افزون بر اینها، اگر چنین جنبشی موفق به تشکیل حکومت می‌شد، در فردای پیروزی راهی جز راهی که بنی‌عباس رفتند، نمی‌توانست برود. می‌دانیم که بنی‌عباس جنبشی شیعی را سامان دادند. وقتی بر سر کار آمدند، نمی‌توانستند در یک جامعه‌ی سنی حکومت شیعی داشته باشند. تنها ممکن بود با اقدامی بسیار خشونت‌بار جامعه را به جبر به راه دیگری بازگرداند. با این مقدمه، اکنون سؤال این است که با مشی و طریقی که شیعه‌ی امامی در پیش گرفته و نه به عنوان اصحاب السیف بلکه به عنوان اصحاب الامامه شناخته شد، جنبش کربلا تحت چه عنوانی و با چه تحلیلی در شیعه باقی ماند؟ به سخن دیگر، کربلا برای زیدیان، سر فصل جنبشی انقلابی از نوع نظامی آن بود که با حرکت زید و فرزندش یحیی دنبال شد، کربلا برای شیعه‌ی امامی چگونه تحلیلی یافت؟ ما فرض را بر این گذاشته‌ایم که اصولاً دو نگرش در برخورد با حادثه‌ی کربلا بوده، و میانه‌ی این دو نگرش، دیدگاه‌های دیگری که به این سو یا آن سو متمایل است. یکی حادثه‌ی کربلا را صرفاً حادثه‌ای اختصاصی برای امام حسین علیه‌السلام با اهداف خاصی دانسته (صفحه ۲۲۳) است. نگرش دوم جنبش کربلا را جنبشی سیاسی می‌داند که عملاً برای سرنگونی حکومت یا هر هدف سیاسی دیگر برپا شده بوده است. قصد ما در اینجا بر آن است تا نشان دهیم زمینه‌های رشد برداشته‌های صوفیانه چه بوده است. عجالتاً این نکته را باید بپذیریم. که هر زمان به دلیل دشواری‌هایی که شیعه در برابر مسائل درونی یا بیرونی خود با آن درگیر بوده، یکی از این بینش‌ها غلبه داشته است. در اینجا روش تاریخی را در بررسی این تحول کنار گذاشته بیشتر به مسائل فکری می‌پردازیم.

عاطفه و برداشت سیاسی

عاطفه و برداشت سیاسی یکی از جنبه‌های حادثه‌ی کربلا، بعد عاطفی است. می‌دانیم که کربلا به دلیل وضعیت خاص خود در به شهادت رسیدن بیش از شانزده تن از خاندان رسالت و نیز کیفیت خونبار آن، زخمی عمیق و پردامنه بر قلب جامعه‌ی شیعه ایجاد کرد. حادثه از هر جهت جدی و قابل ملاحظه بود. اثر عاطفی آن بلافاصله در شیعه پدیدار شد. توابین نخستین گروهی بودند که تحت تأثیر این بعد قضیه قرار گرفته و از آنچه که خود را مقصر می‌دیدند، بدون آنکه اندیشه‌ی سیاسی روشنی داشته باشند، خود را در معرض شهادت قرار دادند. می‌دانیم که آنان قبل از رفتن به سوی شام، از کوفه بر سر مزار امام حسین علیه‌السلام آمدند و طی چند روز به گریه و زاری پرداختند. چنین امری در جامعه‌ی آن روز پدیده‌ای غریب بوده است. به هر روی شهادت شانزده تن از اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام به آن صورت استثنایی امری سخت بوده و اندوه ناشی از آن در قلوب شیعه به صورت امری پایدار درآمد. با نگاهی به آنچه در احادیث امامان علیهم‌السلام درباره‌ی اقامه‌ی عزاء و زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام وارد شده می‌توان دریافت که به سرعت بعد عاطفی کربلا جای خود را در جامعه‌ی شیعه باز کرده و حتی گروه‌هایی از سنیان را نیز به خود جذب کرد. به مرور عزاداری سالانه آغاز شد. ادبیات شیعی نیز تحت تأثیر این قضیه و سایر رخداد‌های خونین که برای شیعیان (اعم از زیدی با امامی) پیش آمد، ادبیاتی مبتنی بر «مرثیه» شد. بدین ترتیب باید در جامعه‌ی شیعه آثار این حرکت عاطفی - ادبی را دنبال کرد. از آن (صفحه ۲۲۴) پس نام امام حسین علیه‌السلام همراه با گریه بوده و عاشورا مهم‌ترین حادثه‌ی غمگینانه (تراژدی) در تاریخ به شمار می‌آید. گریه برای امام ثوابی بی‌اندازه و رفتن به زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام پاداشی فزون از حد داشت. این بعد عاطفی کم‌کم توسعه‌ی بیشتری یافت و ایام و فیات سایر امامان نیز به عنوان ایام عزاء مطرح شد. جالب است بدانیم که بعدها کاشفی این روضه‌خوانی را به تمامی انبیا تسری داد. پرداختن به جنبه‌های عاطفی کربلا می‌تواند ما را در بحث مورد نظر کمک کند. سؤال ما این بود که منشأ برداشت سیاسی و برداشت صوفیانه در حادثه‌ی کربلا چه بوده و کدام یک از این دو در میان شیعه قوت بیشتری داشته است. این نکته مسلم است که پرداختن به جنبه‌های عاطفی می‌تواند به طور غیر مستقیم خاطره‌ی یک حادثه را زنده کند و به نحوی بار سیاسی آن را انتقال دهد، اما باید توجه داشت که با چنین پرداختی، برداشت مستقیم سیاسی نمی‌توان

داشت. مقصود ما از برداشت سیاسی مستقیم آن است که حرکت امام حسین علیه‌السلام به صورت یک الگوی قابل تکرار درآمده باشد. چنین برداشتی با ویژه کردن یک حرکت به لحاظ ماهیت و آثار، به جز در حد کلیات - یعنی ارزش کلی یک اقدام ضد ظلم یا امثال آن - چندان سازگار یا به تعبیر بهتر لافل همراه نیست.

دو تجربه‌ی صلح و انقلاب

دو تجربه‌ی صلح و انقلاب نکته‌ی دیگر آن است که در تشیع امامی، اعمال همه‌ی امامان به یک اندازه حجیت شرعی دارد. پیش از آنکه حادثه‌ی کربلا به وقوع پیوندد، تجربه‌ی صلح امام حسن علیه‌السلام رخ داده بود. آن حادثه کنار آمدن با حکومت ظالم را در شرایط خاص خود توجیه می‌کرد. اگر ما بحثهایی را که درباره‌ی متفاوت شرایط حاکم بر جامعه‌ی اسلامی در دو مقطع صلح امام حسن علیه‌السلام و قیام امام حسین علیه‌السلام مطرح شده بپذیریم، در این صورت حداقل قضیه آن است که دو دستورالعمل متفاوت را در دو شرایط خواهیم داشت. این امر فی حد نفسه، کاری منطقی و معقول است. اما یک پرسش هست و آن این است که در دوره‌های بعد، کدام یک از این دو الگو در زندگی سایر امامان تکرار شد؟ همان گونه که در آغاز (صفحه ۲۲۵) بحث اشاره کردیم، امامان شیعه علیهم‌السلام از نقطه نظر مبارزات انقلابی پس از کربلا، راه مسالمت جویانه‌ای را در پیش گرفتند، این در حالی است که امامان زیدی، بر پایه‌ی الگوی نظامی کربلا پیش رفتند. سخن بر سر ارزیابی نتایج این دو حرکت نیست، بلکه بر سر آن است امامان، حرکت خویش را نه بر پایه‌ی مشی انقلابی بلکه بنا به ضرورتی که تشخیص دادند، بر پایه‌ی روشی به ظاهر آرام و مسالمت جویانه قرار دادند. بی‌شبهه این اصلی است که تاریخ آن را تأیید می‌کند. باید توجه داشت که این به معنای پذیرش مشروعیت حکومت وقت نبود، حتی به این معنا نبود که امامان حقانیت خود را برای پست امامت رسمی و سیاسی جامعه انکار می‌کردند، بلکه صرفاً به این معنا بود که اقدام نظامی و انقلابی خاصی ندارند. همین تجربه را در زندگی فقها و علمای شیعه در دوره‌های مختلف داریم. برای بررسی یک تجربه‌ی تاریخی به مذاکرات شیخ ابراهیم قطیفی با محقق کرکی بر سر همراهی و همکاری با دولت جدید التأسیس صفوی باید توجه کرد. در آنجا پایه‌ی استدلال محقق کرکی که از همکاران دولت صفوی بود، بر تجربه‌ی تاریخی امام حسن علیه‌السلام است. (۱). با این توضیحات می‌توان به نکته‌ی دیگری در باب «برداشت سیاسی» و «برداشت صوفیانه» از حادثه‌ی کربلا رسید و آن این است که چنین روشی می‌توانست بار برداشت سیاسی از حادثه‌ی کربلا را کم کرده و بر بار برداشت صوفیانه آن بیفزاید. در اینجا باید بلافاصله بر این نکته تأکید کنیم که بنای ما بر بیان ویژگی‌های اقدامات امامان نیست. اگر بنا بود چنین چیزی را شرح دهیم حرکت امامان را پس از حادثه‌ی کربلا در دو دوره‌ی «اقدامات علمی» برای تبیین مکتب، تا عهد امام صادق علیه‌السلام و دوره ایجاد سیستم «وکالت» از دوره‌ی امام کاظم علیه‌السلام به بعد تقسیم می‌کردیم. پیش از آن بنی‌عباس سیستم ارسال «داعی» را داشتند، به موازات آنها، شیعه‌ی امامی و به تبع آن، اسماعیلیان نیز این تجربه را دنبال کردند. اما می‌دانیم که این دو حرکت همانند زیدیه، هیچ دوره‌ای را به عنوان دوره‌ی «اقدامات علمی» پشت سر نگذاشتند. (صفحه ۲۲۶) (۱) صفویه در عرصه‌ی دین، سیاست و فرهنگ، ج ۱، صص ۱۷۴-۱۷۳.

تجربه‌ی سیاست یا فرهنگ

تجربه‌ی سیاست یا فرهنگ باید توجه داشت که مشی سیاسی امامان به تبع اصالتی که به کار فرهنگی می‌دادند، و در سیاست مداخله جدی نداشتند (بیشتر به امید روزی که بتوانند جامعه‌ای شیعی را شکل دهند و همان زمان نیز آن را در درون جامعه‌ی موجود حفظ و رهبری می‌کردند)، بعدها در شیعه‌ی امامیه این اثر را باقی گذاشت که برای سیاست موجود چندان اعتباری قایل نبود. یعنی شیعه‌ی امامی در اندیشه ظهور امام غایب و به تعبیر دیگر امام قائم علیه‌السلام بود. در این صورت لزومی به مداخله‌ی در

کار سیاست نداشت. به مرور از باب تقیه و حتی بر اساس شیوه یا که خود شیعیان در نفوذ در دستگاه خلافت از زمان امامان داشته و هر روز بر شدت آن افزوده شده بود، خود را به حکام نزدیکتر کردند. نتیجه آن شد که شیعه، علی رغم داشتن زمینه‌های سیاسی مهم، کم‌کم، رنگ عرفانی به خود گرفت، یا دست کم فقہش از سیاست تهی شد. در چنین وضعیتی شهادت امام حسین علیه‌السلام چه تحلیلی می‌یافت؟ آیا راهی جز تقویب برداشت‌های صوفیانه وجود داشت؟ حمید عنایت می‌نویسد: (و باید این نوشته را با احتیاط پذیرفت) با گرایش روزافزون شیعه به شیوهی تسلیم طلبانه‌ی تقیه و تن در دادن به نظام حاکم، مسأله‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام به عنوان خود را فدای امت ساختن، با تحکیم هدف مبارز جویانه‌ی شیعه شد (!) در عین حال گریه کردن، و نه ارشاد یا آگاهی‌یابی سیاسی، به عنوان تنها هدف از کل یاد و خاطره‌ی مجاهدت امام حسین علیه‌السلام شناخته شد. این نکته در درجه‌ی اول از نام اغلب مقتلها و تذکره‌های مربوط به واقعه‌ی کربلا- برمی‌آید: مفتاح البکاء، طوفان البکاء، محیط البکاء (محیط یعنی دریا و اقیانوس) مثير الاحزان (برانگیزاننده‌ی غمها) لهوف (سوگهای سوزان). یا بسیار به ندرت به روایاتی که بوی انتقام‌جویی و کینه‌خواهی سلحشورانه بدهد، برمی‌خوریم. گرایش غالب همانا به دست دادن روایت سوگمندانه و مرثیه‌وار وقایع کربلاست. (۱). گفتنی است که در همه‌ی دوره‌های تاریخی شیعه بوده‌اند کسانی که بر نگرش سیاسی تأکید کرده‌اند، آنچه اهمیت دارد آن است که نگرش غالب چه بوده است. (صفحه ۲۲۷) (۱) اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۱۲.

مفهوم امام

مفهوم امام نکته‌ی سومی که ما را در این بحث یاری می‌کند آن است که اصولاً- «امام» در اندیشه‌ی شیعه‌ی امامی در حوزه‌ی سیاست و معنویت چه جایگاهی دارد؟ می‌دانیم که بجز امام علی علیه‌السلام و فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام دیگر امامان هیچ نوع پست سیاسی نداشتند. این استثنا را باید در مورد امام رضا علیه‌السلام نیز بکار ببریم. جز آنکه امام رضا علیه‌السلام آشکارا از پذیرش خواسته‌ی مأمون روی بر تافت و تنها به اجبار آن را پذیرفت. افزون بر آن، شرط کرد تا هیچ نوع دخالت اجرایی در امور سیاسی و جز آن نداشته باشد. اکنون پرسش این است که جدا شدن امامان از رهبری سیاسی، چه آثاری بر مفهوم امامت در اندیشه‌ی شیعه بر جای می‌گذاشت؟ به طور طبیعی نتیجه‌ی آن این بود که بار روحی و معنوی مفهوم امام بیشتر می‌شد. سیر رشد تجرد در مفهوم «ولایت» می‌توانست ناشی از همین تجربه‌ی تاریخی غیر سیاسی بودن مفهوم امام باشد. ولایت در اصل نوعی سرپرستی سیاسی بود (۱) که بر پایه‌ی ویژگیهای برتر در علم و عمل تعریف می‌شد، اما به موازات ضعف سیاسی آن در مرحله‌ی عمل، بار صوفیانه‌ی آن افزوده شده و بجای کاربرد در حوزه‌ی سیاست، در حوزه‌ی ماوراء طبیعی کاربرد یافت. عدم درگیر بودن با سیاست به معنای جد آن، حوزه‌ی حدیثی شیعه را به سمت دیگری کشاند. بحث‌هایی که درباره‌ی ویژگیهای امام مطرح شده، و نیز آنچه در پایان حوزه‌ی اقتدار امام آمده، نشان می‌دهد که توجه به ابعاد ماوراء سیاست، بسیار بیشتر از بعد سیاسی به معنای «احکام السلطانیه» است. شاید در این زمینه مهمترین شاهد آن باشد که بحث از امامت در شیعه، به حوزه‌ی کلام سپرده شده و به سخن دیگر در ضمن اصول عقاید درآمد. در حالی که اگر جنبه‌های عملی در آن قوی بود، به حوزه‌ی فقه سپرده می‌شد. در چنین وضعیتی می‌توان تصور کرد که چگونه حادثه‌ای چونان کربلا که آشکارا رنگ سیاسی و نظامی داشته، در روند حرکت تصوف گرایانه در امامت، حل شود. (صفحه ۲۲۸) (۱) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.

تأثیر غالیان

تأثیر غالیان در زمینه‌ی غیر سیاسی کردن مفهوم امامت و نیز حادثه خونبار کربلا، غالیان هم بی‌سهم نبودند. آنها با نسبت دادن نگرش‌های لاهوتی به امامان، بر تجرد مفهوم امامت از سیاست و واقع، تأثیر بسزایی داشتند. نگاهی به آنچه از غالیان و درباره‌ی آنها

نقل شده، می‌تواند اصرار و سماجت آنها را در غیر سیاسی کردن مفهوم امامت نشان دهد. نزاع شیعیان معتدل با شیعیان غالی به طور اصولی بر محور الوهیت‌گرایی در حوزه‌ی امامت بود. توجه به این نمونه جالب است. آنها در شرح این آیه‌ی قرآنی که می‌فرماید: «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» می‌گفتند که اله در زمین همان امام است. «قالوا هو الامام». این سخن آنان سبب شد تا امام صادق علیه‌السلام آنها را از بدتر از مجوس و یهود و نصاری و مشرکین بخواند. (۱). اکنون پرسش این است: آیا بحث غلو صرفاً بر محور الوهیت‌گرایی در حوزه‌ی امامت است یا در محورهای دیگری هم در همان حوزه مطرح بوده است؟ این که برخی از بزرگان علم حدیث در تضعیف برخی از روایان غالی اصرار داشته‌اند، و یا آثاری چون بصائر را از دیده‌ی اعتبار ساقط دانسته‌اند، شاهدی است بر این که محور بحث صرفاً در محدوده‌ی الوهیت‌گرایی نبوده است. در نگرش غالی، امام چیزی کمتر از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیست. بیاد داشته باشیم که در میان غالیان بودند کسانی که مدعی بودند جبرئیل دربارهی انتخاب رسول (نعوذ بالله) به خطا رفته و می‌بایست امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را برمی‌گزید. اعطای ویژگیهای نبوتی و حتی بالاتر از آنها، به این معنا بود تا اگر امام در حوزه‌ی سیاست اجرایی امامتش مشهود نیست در عالم بالا. این امامت از هر چیز محکمتر و دامن‌اش وسیع‌تر باشد. سخن بر سر نفی این امور یا اثبات آنها نیست، سخن بر سر آن است که اصولاً عناوینی که در بصائر و یا موارد مشابه آمده نشان از آن دارد که حوزه‌ی ولایت در فضای مجرد بسیار بیش از حوزه‌ی ولایت در فضای سیاست مورد توجه قرار گرفته است. اکنون جای آن است که بدانیم اصولاً غالیان دربارهی امام حسین علیه‌السلام چگونه (صفحه ۲۲۹) می‌اندیشیدند و جنبه‌ی سیاسی این نهضت را که در ظاهر شکست بود، چگونه تحلیل می‌کردند. نکته‌ی عجیبی که در این باره‌ی رخ داد و البته با اندیشه‌ی غلات کاملاً سازگار بود آنکه امام حسین علیه‌السلام در این حادثه موقعیتی شبیه به عیسی بن مریم یافت. سؤال آنها این بود که چگونه ممکن است از گیر چنین شکستی برای «ولی خدا» بدر آییم؟ بهتر آن است که وضعیت او را با وضعیت عیسی مسیح در روز به دار آویخته شدن او شبیه بدانیم. یهودیان بجای مسیح شخص دیگری را به صلیب کشیدند. در کربلا نیز کوفیان حنظل بن اسعد شامی را بجای امام حسین علیه‌السلام به قتل رساندند! در این باره‌ی بهتر است روایت مورد نظر را بیاوریم: علامه‌ی مجلسی ترجمه‌ی حدیث را به این گونه آورده است: این بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابوصلت هروی به خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کرد که، گروهی در کوفه هستند که دعوی می‌کنند که حسین بن علی علیه‌السلام کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظل بن اسعد شامی افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد، چنانکه عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می‌سازند: «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» (نساء: ۱۴۱). حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، غضب و لعنت خدا برایشان باد؛ اینان با تکذیب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد، کافر گشته‌اند. به خدا سوگند که حسین کشته شد و کسی که از حسین بهتر بود، یعنی امیرمؤمنان علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام، او هم کشته شد. و هیچ یک از اهل بیت رسالت نیست مگر آن که کشته می‌شود؛ مرا هم با مکر و حيله، به زهر شهید خواهند کرد. این خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من رسیده و آن حضرت را جبرئیل خبر داده و جبرئیل را خداوند آگاه کرده است. و مراد حق تعالی در آن آیه، آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست، چگونه معنای مورد نظر آنان درست خواهد بود و حال آن که خدای متعال از کشته شدن انبیاء به ناحق در قرآن خبر داده است؛ با این که حجت انبیاء بر مخالفانشان غالب بوده و حقانیت ایشان آشکار بود. (۲). (صفحه ۲۳۰) در خبر دیگری آمده است: فرمانی به خط حضرت صاحب الامر علیه‌السلام بیرون آمد که قول آنان دعوی آن دارند که امام حسین علیه‌السلام کشته نشده کفر است و تکذیب رسول و ائمه علیهم‌السلام و ضلالت و گمراهی است. (۳) تشبیه امام حسین علیه‌السلام را به عیسی بن مریم علیه‌السلام در حدیث دیگری نیز آمده و از قول امام صادق علیه‌السلام افزوده شده است: خدا لعنت کند غالیان را که در حق اهل بیت غلو می‌کنند و از حد به در می‌روند. (۴) در منابع غالیان شیعی نیز این قبل توجه‌ها دربارهی شهادت امام حسین علیه‌السلام وجود دارد. در کتاب الهفت الشریف من فضائل مولانا جعفر الصادق بحثی تحت عنوان «فی

معرفة قتل الحسين على الباطن في زمن بني امية» آمده که شامل هذیان‌گویی غالیان در این باره است. (۵). همان گونه که گذشت، اصولاً غلو در حق امامان علیهم‌السلام سبب شده است تا بار سیاسی مفهوم امامت در شیعه کم شود. در این باره بویژه موضع غالیان نسبت به امام حسین علیه‌السلام که اقدام سیاسی او آشکارا در مرئی و منظر همه بوده، در محدود کردن آن در فضای لاهوتی مؤثر بوده است. اگر بدانیم که به صلیب کشیده شدن عیسی علیه‌السلام در میان مسیحیان نه مفهوم سیاسی بلکه صرفاً از زاویه بعد لاهوتی آن قابل توجه بوده، می‌توانیم اهمیت تأثیر این تشبیه را نسبت به امام حسین علیه‌السلام دریابیم. استاد مطهری در ضمن بحثی درباره‌ی مقایسه‌ی عیسی مسیح علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به این نکته که برخی به اشتباه، اعتقاد عیسویان را به تفدیه مسیح درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام نیز مطرح کرده‌اند، توجیه داده‌اند. (۶) یعنی همان گونه که مسیح با رضایت دادن به آویخته شدن به صلیب خواست گناه پیروان خود را ببخشد، امام حسین علیه‌السلام نیز جهت تن به شهادت داد. (۱) رجال کشی (اختیار معرفة الرجال، ابوجعفر طوسی، تحقیق: مصطفوی، مشهد) ص ۳۰۰. (۲) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳، ج ۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ج ۴. (۳) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱، ج ۳. (۴) علل الشرایع، صص ۲۲۵ - ۲۲۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، صص ۲۶۹ - ۲۷۱. (۵) الهفت الشریف، (تحقیق مصطفی غالب، بیروت، دارالاندلس) ص ۹۶. (۶) حماسه‌ی حسینی (مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۶۵) ج ۳، صص ۲۲۴ - ۲۳۷؛ در ص ۲۲۶.

حکمت شهادت و امر سیاست

حکمت شهادت و امر سیاست این بحث را می‌توان با پاسخ به یک سؤال مهم درباره‌ی حادثه‌ی کربلا آغاز کرد. آن سؤال این است که اساساً حکمت شهادت امام حسین علیه‌السلام چه بوده است؟ آیا این شهادت (صفحه ۲۳۱) شهادت سیاسی است یا معنوی؟ به سخن دیگر، کربلا یک شکست ظاهری داشته و شهادت خونینی در پی آن بوده است. اگر این حادثه‌ی پیروزی سیاسی را در آغوش می‌کشید، جای این سؤال نبود، اما اکنون، امام حسین علیه‌السلام در برابر سپاه اموی شکست خورده، زن و فرزندانش اسیر شده، و شهر به شهر گردانده می‌شوند و این اقدام چه هدفی می‌توانسته داشته باشد؟ به عبارت دیگر، خداوند در آفرینش این حادثه برای ولی خود، چه منظور و هدفی را داشته است؟ این امر یک پاسخ می‌توانست داشته باشد و آن این که اساساً خداوند امام حسین علیه‌السلام و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند. این پاسخ راه را برای دور شدن از حوزه‌ی سیاست فراهم می‌کند؛ گر چه ذاتاً ممکن است در دو حوزه‌ی مختلف از نتایج کربلا ارزیابی به عمل آید. تعبیر ان الله شاء ان یراک قتیلًا می‌تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین علیه‌السلام و یارانش برای خودشان شهید شدند. یعنی چون عزیز بودند و خداوند آنها را دوست داشت، آنان را به سوی خود طلبید. هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند و آنکه زدلبر نظر خاص یافت داغ عنا بر جگرش می‌نهند اشاره کردیم که ممکن است در حقیقت این مسأله منافات با اهداف سیاسی نداشته باشد، اما در ظاهر مروج آن است که کربلا نه یک حادثه‌ی سیاسی بلکه یک رخداد معنوی و شخصی بوده است. با این پاسخ، جای سؤال دیگری بود، و آن این که اقدام امام به عنوان امام، چه نتیجه‌ای برای پیروان خود داشت؟ در این جا بود که نه به عنوان یک نتیجه‌ی منطقی از آن پاسخ، بلکه در فضای آن ممکن بود این تصویر بوجود آید که او به شهادت رسید تا دیگران به نحوی با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند. مکرر اشاره شده است که این نتایج به معنی آن نیست که مقدمات و یا حتی برخی از نتایج آن - مثلاً - در مورد ثواب گریه کردن - نادرست است بلکه صرفاً اشاره به آن است که این پاسخ‌ها و فضا سازی‌ها راه را برای رواج برداشت صوفیانه - و نه سیاسی - از کربلا - فراهم کرده است. مرحوم علامه‌ی مجلسی در عین آنکه به نحوی از ماجرای کربلا برداشت سیاسی کرده و در جای خود اشاره (صفحه ۲۳۲) خواهیم کرد، در زمینه‌ی این برداشت شخصی در ارتباط با بهره‌ی امام حسین علیه‌السلام برای پیروانشان چنین می‌نویسد: و باید

دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد. آنها که می‌خواستند که ایشان را ذلیل گردانند، اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود و نسل‌های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبرهای ایشان نیست و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند، و رؤوس منابر و منابر را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می‌گردانند، و پادشاهان روی زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی بر خاک آستان ایشان می‌مالند، هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می‌گردند. و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می‌گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه‌ی سیئات خود را زالوث گناه می‌شویند. و چندین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می‌گردند. و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه‌ی معرفت و یقین می‌رسند. و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می‌گردند. و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و آلف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعیه‌ی ایشان صحت می‌یابند. (۱). (صفحه ۲۳۳) (۱) مجموعه‌ی رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی (به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸) صص ۱۹۸ - ۱۹۹.

نگاه صوفیانه

نگاه صوفیانه‌ی نگاهی به آنچه صوفیان در مفهوم ولایت و مصادیق آن گفته‌اند، کار را آسانتر می‌کند. غفلت نکنیم که با وجود تمایلات سیاسی که در برخی از صوفیان وجود داشته و دارد، طبیعت فکر تصوف، طبیعت معنویت‌گرایانه و بدور از سیاست یم باشد. رهبر در تصوف در قابل «ولایت» نمودار شده و اصطلاح «اولیاء» بخشی از هویت اندیشه‌ی صوفیانه را تشکیل می‌دهد. این ولایت بیش از آنکه با زمین ارتباط داشته باشد، با آسمان پیوند می‌خورد اگر با زمینیان هم ارتباط دارد برای وصل کردن آنها به آسمان با بریدن کامل آنها از زمین است. زمانی که از قرن ششم هجری تصوف به حوزه‌ی تشیع رخنه کرد، امامان شیعه نیز در شمار اولیاء و اقطاب درآمدند. پیش از آن شرح حال برخی از امامان در حلیه‌الاولیاء ابونعیم اصفهانی آمده بود، اما رسمیت یافتن این امر از زمانی بود که در آثار صوفیان، شرح حال دوازده امام را می‌بینیم. این بار ولایت امامان اثنی عشر علیهم السلام در کنار ولایت دیگر اقطاب صوفیه پذیرفته می‌شود البته بحث بر سر خاتم ولایت باقی می‌ماند که محیی‌الدین بن عربی، عیسی بن مریم علیه‌السلام را مطرح می‌کرد و سید حیدر آملی، صوفی شیعی، از این سخن او برآشفته است که خاتم اولیاء نه او، بلکه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. (۱). اندک اندک تصوف، عالم اسلام، بویژه حوزه‌ی شریعت را تحت اشغال خود درآورد و به طوری که سنی و شیعه‌ی این دیار تحت تأثیر آن قرار گرفتند. سنیان صوفی علاقمند به امامان شده و در کتابهای خود از آنان به عنوان امام یاد می‌کنند. خواجه محمد پارسا، از رؤسای برجسته‌ی نقشبندیان، در فصل الخطاب خود، شرح حال دوازده امام را می‌آورد. حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان و جنات الجنان خود هم چنین می‌کند. فضل الله بن روزبهان خنجی صوفی نیز کتاب وسیله‌الخدام الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم را می‌نگارد. این اخیری رسماً ولایت امامان را می‌پذیرد اما با این شرط که از خلافت تفکیک شود. (۲) اینجاست که امامان در این اندیشه، هویت غیر سیاسی (صفحه ۲۳۴) می‌یابند؛ گرچه ولایت را دارند. در چنین فضایی صوفی مشهوری همچون ملا حسین کاشفی سبزواری دست به نگارش کتاب روضه‌الشهداء میزند. ای کتاب مبنای روضه‌خوانی در دوره‌ی صفویه به بعد می‌شود. (۳). اکنون پرسش این است: آیا وی اندیشه‌ی صوفیانه‌ی خود را در ترویج برداشت صوفیانه از حادثه‌ی کربلا و اصولاً شخصیت امام حسین علیه‌السلام در این کتاب آورد است یا نه؟ پاسخ نمی‌تواند منفی باشد. مگر

کسی می‌تواند در تألیف چنین اثری، اندیشه‌های صوفی گرایانه‌ی خود را کنار بگذارد. باید بدانیم که از آن پس کتاب یک صوفی سنی مبنای تحلیلهای جاری درباره‌ی کربلا می‌شود و این تأثیر مهمی در تبدیل حادثه‌ی کربلا از یک حادثه‌ی سیاسی به یک حادثه‌ی غیر سیاسی اما معنوی و عاطفی با ملاحظات صوفیانه می‌شود. نباید غفلت کرد که صفویان نیز از تصوف برخاسته بودند و تا سالهای دولت آنها صوفی زده بود. فضای جامعه نیز چنین بود. این فضا علی‌رغم مبارزات علمی فقها، تا مدت‌ها پابرجا بود و هیچ‌گاه به طور کامل از بین نرفت. (۱) جامع الاسرار، و منبع الانوار، ص ۳۹۶ به بعد. (۲) نگاه کنید به مقدمه‌ی کتاب و سیله‌الخدام الی المخدوم (فضل الله بن روزبهان خنجی، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه‌ی آیه‌الله مرعشی، ۱۳۷۱) ص ۲۹ به بعد. (۳) در این مجموعه مقالی مستقل در شرح کتاب روضه‌الشهداء آمده است.

هدف و آگاهی پیشین

هدف و آگاهی پیشین مسأله‌ی دیگری که گویا تأثیر ویژه‌ای در بحث برداشت سیاسی یا صوفیانه از عاشورا داشته و به نحی با فلسفه‌ی شهادت ارتباط یافته، مسأله‌ی آگاهی پیشین از حادثه‌ی کربلا توسط امام حسین علیه‌السلام است. برای کسی که از رخ دادن چنین حادثه‌ای خبر ندارد، طبیعی است که حداقل در ظاهر و از دید خود او راهی جز آن وجود ندارد که در پی پیروزی بر دشمن است. این پیروزی صرفاً به یک مبارزه‌ی منتهی به پیروزی ختم نمی‌شود، بلکه در نهایت به مسأله‌ی تشکیل حکومت نیز می‌انجامد. سؤال این است که اگر بنا باشد که امام حسین علیه‌السلام آگاهی پیشین از این رخداد داشته باشد، در آن صورت فرض پیروزی سیاسی و غلبه‌ی بر دشمن و تشکیل حکومت با اشکال مواجه خواهد شد. به سخن دیگر پرسش این است: چگونه ممکن است کسی از شهادت خود آگاه (صفحه ۲۳۵) باشد، در عین حال هدفی سیاسی مشخصی دنبال کند؟ الف: یک نظر آن است که از اساس این آگاهی پیشین را انکار می‌کند. در این صورت برای تحلیل مشکل مورد بحث دشواری خاصی نخواهد بود. مراجعه به منابع نشان می‌دهد که در میان متکلمین شیعه این عقیده به این وسعت طرفداری ندارد، بر عکس اخبار تاریخی و حدیثی فراوانی بر خلاف آن در متون وجود دارد. ب: پاسخ احتمالی دیگر از طرف برخی نیز ابراز شده این است که امام حسین علیه‌السلام از پیش نسبت به شهادت خود آگاه بوده است، اما تا زمانی همه به زمین کربلا نرسیده بود، نمی‌دانست که آن شهادت در همین سفر برای وی رخ خواهد داد. به سخن دیگر او به صورت کلی از شهادت خود خبر داشت، اما جزئیات قضیه از نظر زمانی و مکانی دانسته نبود. با این فرض می‌توان نوعی هدف سیاسی مشخص را تا قبل از رسیدن به زمین کربلا و تطبیق آن اخبار کلب بر حادثه‌ای که شرف انجام است، در نظر گرفت؛ این هدف می‌تواند به دست گرفتن حکومت باشد. ج: پاسخ دیگر آن است که هدف را به گونه‌ای تعریف کنیم که با این نوع آگاهی پیشین سازگار باشد. اگر هدف تسخیر حکومت باشد، به نظر می‌رسد که دست کم در ظاهر این تعارض در تصمیم وجود داشته باشد، اما اگر هدف نوعی ایثار بار به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفاً برای نجات دین دست به این اقدام زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول است. اما مشکلی که در اینجا وجود دارد آن است که باید این برداشت سیاسی را برداشت حداقل دانست. به عبارت دیگر، قیام امام صرفاً جنبه انکار وضع موجود دارد اما آیا چیزی در جهت اثبات موقعیتی جدید را هم اثبات می‌کند؟ به عبارت دیگر با این تعریف روشن نمی‌شود - بلکه اثبات نمی‌شود - که امام در پی تسخیر حکومت بوده است، بلکه تنها به دست می‌آید که امام برای نشان دادن اوضاع بحرانی جامعه، فساد حاکم و افشاگری دست به این کار شهادت طلبانه زده است. با این حال این هدف، نباید آن گونه برخی از متکلمان سنی از قدیم به عنوان اعتراض به شیعه (صفحه ۲۳۶) گفته‌اند، و برخی از نویسندگان جدید نیز مطرح کرده‌اند، نوعی انتحار تلقی شود. همان‌طور که گذشت چنین سیره‌ای در شرایط خاص خود، از نظر عقل و عقلا پذیرفته است. این دیدگاه طرفداران فراوانی دارد. د: پاسخ به این

که هدف امام امر به معروف و نهی از منکر بوده، چیزی را نسبت به آنچه در باره‌ی پاسخ فوق اشاره کردیم تغییر نمی‌دهد. جز آنکه اگر بخواهد مشکل انتحار را جواب دهد راهی جز انکار آگاهی پیشین به صورت جزئی ندارد. اگر ارتباطی با آن مشکل نداشته و صرفاً در بیان تبیین هدف سیاسی مشخص امام حسین علیه‌السلام باشد، باید گفت هنوز باید برای اثبات آنکه هدف امام حسین علیه‌السلام گرفتن حکومت بوده چاره‌اندیشید. شامل کردن هدف «امر به معروف و نهی از منکر» به گرفتن حکومت، نمی‌تواند گریزگاه امنی برای سؤالات مورد بحث باشد؛ زیرا در آن صورت با این دیدگاه فرقی نخواهد داشت که امام در پی حکومت بوده است؛ چنین شرایطی، پرسش آغازین هنوز باقی است که چگونه با آگاهی به شهادت می‌توان تصور به دست گرفتن حکومت را داشت؟ اکنون که بحث به برداشت سیاسی از کربلا در حد اصل امر به معروف و نهی از منکر منتهی شد، مناسب است اشاره کنیم که با پذیرفتن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک هدف سیاسی برای قیام امام، قدم بلندی به سوی برداشت سیاسی برداشته‌ایم، این هدف ما را به این جهت رهنمون می‌کند که کربلا را صرفاً به عنوان یک قضیه شخصی در نظر نگیریم. به سخن دیگر اگر قرار باشد که تمام ماجرا در یک آگاهی پیشین با یک دستور ویژه در رفتن به سوی شهادت خاتمه یابد، گرچه ممکن است به ظاهر منزل امام از لحاظ معنوی بالاتر رفته باشد، اما به همان مقدار بعد سیاسی قضیه محدود می‌شود. بهتر است به نقل توضیحات استاد مطهری که خود از طرفداران نظریه امر به معروف و نهی از منکر است بپردازیم. در اینجا خواهیم دید که نگرانی عمده‌ی استاد مطهری افراط در برداشت صوفیانه و شخصی است: یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیز استفاده و بهره‌برداری عامه‌ی مردم خارج شود و بالا-خره آن هدف کلی که از (صفحه ۲۳۷) امر عزاداری آن حضرت در نظر است منحرف گردد، این است که می‌گویند حرکت سیدالشهدا معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه‌ی شخصی بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است؛ زیرا اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظیر این عمل قرار دهند (دقت کنید حساسیت بر سر برداشت سیاسی از کربلا برای پیروان است) و نمی‌توان برای امام حسین علیه‌السلام مکتب قایل شد، برخلاف این که بگوییم حرکت امام حسین علیه‌السلام از دستورهای کلی اسلام استنباط و استنتاج شد.... معمولاً گویندگان برای این که به خیال خودشان مقام امام حسین علیه‌السلام را بالا-ببرند، می‌گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین علیه‌السلام برای مبارزه‌ی با شخص یزید و ابن‌زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می‌گویند... هر اندازه در این زمینه خیالبافی بیشتری بشود از جن و ملک و بیداری و دستورهای خصوصی زیاد گفته شود، این نهضت را بی‌مصرف‌تر می‌کند... ما شرقیها مقام را به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است، جن در تسخیر دارد، با فرشتگان تماس دارد. شک نیست که امام حسین علیه‌السلام دارای مقام ملکوتی است، اما او دارای مقام جمع‌الجمعی است، انسان کامل است، مقام انسان از فرشته بالاتر است... (۱) تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر و توجیه حادثه‌ی کربلا رخ داده، این است که می‌گویند، می‌دانید که چرا امام حسین علیه‌السلام نهضت کرد و کشته شد؟ می‌گوییم چرا؟ می‌گویند: یک دستور خصوصی فقط برای او بود. به او گفتند برو و خودت را به کشتن بده. پس به ما و شما ارتباط پیدا نمی‌کند، یعنی قابل پیروی نیست! به دستور اسلام که دستورات کلی و عمومی است، مربوط نیست... آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد؟ (۲) این که می‌گویند: عارفاً بحقه، معرفت امام لازم است، برای این است که فلسفه‌ی امامت و پیشوایی و نمونه بودن و سرمشق (صفحه ۲۳۸) بودن است. امام انسان مافوق است نه مافوق انسان و به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود، اگر مافوق انسان می‌بود، به هیچ‌وجه سرمشق نبود، لهذا به هر نسبت که ما شخصیت‌ها و حادثه‌ها را جنبه‌ی اعجاز‌آمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده‌ایم. (۳). ه. پاسخ دیگر آن است که اصولاً درباره‌ی انبیا و امام معصوم، باید ظاهر و باطن را از یکدیگر تفکیک کرد. آنها مکلف به ظاهر بوده و وظایف اجتماعی خود را بر اساس این تکلیف انجام می‌داده‌اند. در باطن نیز از قضایا بر اساس آنچه خداوند

در اختیار آنها قرار داده بود، آگاهی داشتند. در این پاسخ، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین علیه‌السلام بر پایه‌ی اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش بوده، بر اساس ظاهر، این می‌توانسته معقول باشد. در مثل این بحث را به گم شدن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله تشبیه می‌کنند که علی‌رغم آگاهی از آن، اصحاب را در پی آن فرستاد و تا وقتی که ضرورت پیش نیامد، این آگاهی خویش را افشا نکرد. اگر از نظر کلامی کسی در این بحث تردید نکند، توان گفت که با برداشت سیاسی می‌تواند همراه باشد. علامه‌ی مجلسی به این تحلیل اعتقاد دارد و در حد، خود کوشیده است تا برخورد سیاسی - البته نه در حد گرفتن حکومت - داشته باشد. در واقع او به همان اندازه که برداشت معنوی دارد، برداشتی سیاسی نیز دارد. ابتدا سخن او را در تحلیل و تفکیک ظاهر و باطن نقل کنیم: و باید که ایشان (انیسا و امامان) به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شرک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف می‌بودند، بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می‌بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر به عثمان نمی‌داد و عایشه و حفصه را به حباله‌ی خود در نمی‌آورد. پس حضرت امام حسین علیه‌السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعون و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت (صفحه ۲۳۹) زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی‌وفا، اگر تقاعد می‌ورزید و اجابت ایشان نمی‌نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت، حجت بود و حجت الهی برایشان تمام نمی‌شد. (۴). تقسیم ظاهر و باطن و تفکیک آنها از یکدیگر، امری است که بسیاری از متکلمان شیعه پذیرفته‌اند. استاد مطهری - رحمه الله علیه - با اشاره به آنکه آگاهی‌های تاریخی تنها غیر قابل اطمینان بودن این سفر را اثبات می‌کند، می‌نویسند: در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن این که امام در یک سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است می‌دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و همانجا شهید خواهد شد. (۵). این مطلبی است که برای آقای صالحی قبول نیست. به باور او این سخن که کسی بگوید: امام حسین علیه‌السلام هم می‌دانست که قبل از رسیدن به کوفه در کربلا شهید می‌شود و هم در همان حال تصمیم داشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد» منجر به این مطلب خواهد شد که «تصمیم رفتن به کوفه و عدم تصمیم رفتن به کوفه در آن واحد در قلب امام حاصل شده است و این همان اجتماع نقیضین است که در هیچ سطحی ممکن نیست.» به طور طبیعی ایشان باید توجه می‌کرد که تناقض دست کم هشت شرط دارد، یکی از آنها وحدت جهت است. اگر امام یا هر یک از انبیای الهی در هر تصمیمی بر اساس تکلیف ظاهر و باطن مکلف باشند که دو جور تصمیم بگیرند، چگونه تناقضی بوجود خواهد آمد، در حالی که جهت یکی ظاهر و جهت دیگر باطن است. مگر پدر با فرزند کوچکش درست نظیر این برخورد را ندارد. در درون، از بسیاری چیزها آگاه است اما عملاً در دو سطح عمل می‌کند یکی مطابق خواست فرزند و در جهت تربیت او و دیگری بر اساس آگاهی قبلی خود. باز گردیم به بیان برداشت سیاسی مرحوم مجلسی که از معتقدان به تفکیک ظاهر (صفحه ۲۴۰) و باطن است. او در این برداشت بر افشای ظلم و احیای دین در رخدادهای کربلا تکیه دارد. اشاره کردیم که تکلیف ظاهر و باطن می‌تواند با برداشت سیاسی سازگار باشد، گرچه همچنان به خاطر زمینه‌های دیگری که گفتیم در معرض گرایش به برداشت صوفیانه است. علامه‌ی مجلسی به عنوان یک عالم اخباری معتدل در مرز گرایش معنوی و مادی به هر دو سو توجه دارد؛ گرچه باید پذیرفت که در اخبار این بحث روایات فراوانی وجود دارد که بار گرایش معنوی را تقویت می‌کند. ما پیش از این اشاره به برداشت معنوی وی از کربلا داشتیم. اکنون مروری بر برداشت سیاسی او داریم: و درحقیقت اگر نظر کنی، آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد، و اگر با یزید صلح می‌کرد و انکار افعال قبیحه‌ی او نمی‌نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می‌شد، و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود و آن قلیل نیز به اندک زمانی برطرف می‌شد و قبایح اعمال و افعال آن ملاعین در نظر مردم مستحسن می‌شد و کفر عالم را می‌گرفت.

شهادت آن حضرت سب آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبیح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجها مانند مختار و غیر او به هم رسیدند و در ارکان دولت بنی‌امیه تزلزل انداختند و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد. (۶). (۱) حماسه‌ی حسینی، ج ۳، صص ۸۴-۸۶؛ آقای مطهری در همانجا ص ۳۸۸ نیز نوشته‌اند که اقدام امام حسین علیه‌السلام بر اساس دستور خصوصی نبوده بلکه منطق شهدا و فداکاران بوده است. (۲) حماسه‌ی حسینی، ج ۱، صص ۶۶-۶۷. (۳) حماسه‌ی حسینی ج ۳، ص ۲۹۲. (۴) مجموعه رسائل اعتقادی علامه‌ی مجلسی، صص ۲۰۰-۲۰۱. (۵) حماسه‌ی حسینی، ج ۳، ص ۱۸۹. (۶) مجموع وسایل اعتقادی علامه‌ی محمد باقر مجلسی، ص ۲۰۱.

به سوی برداشت سیاسی

به سوی برداشت سیاسی باید گفت، تشیع از عصر صفوی به این سوی سیاسی‌تر و اجتماعی‌تر شده است. این معلول تماس نزدیکتر و حضور جدی‌تر در سیاست بوده است. در دوره‌ی صفوی مشارکت فعال بود، اما در دوره‌ی قاجار حکومت از شریک کردن آنان ابا داشت. زمانی که در مشروطه نظام سلطنتی دچار بحران مشروعیت شده و سخن از جانشین آن به میان آمد، بحث از قدرت ولایت جدی‌تر شد، اما به مثابه‌ی یک نظریه‌ی جامع تبیین نشد. (صفحه ۲۴۱) روحانیت بعد از مشروطه از نظر شرکت در سیاست گرفتار نوعی انفعال جدی شد. هم به دلیل انزوای خود و هم فشار قدرت حاکم برای خارج کردن دین از صحنه‌ی عمومی به حوزه‌ی خصوصی، در عین حال کسانی آتش این حضور را گرم نگاه داشتند. احساسات مذهبی بعد از شهریور بیست اوج گرفته. به دنبال آن نفوذ افکار سیاسی و اجتماعی غرب و شرق، علمای شیعه را به مبارزه طلبید، پس از مشارکت علما در مشروطه و شرکت در تبیین و روشن کردن جنبه‌های سیاسی اسلام در رساله‌هایی که آن زمان تألیف شد، مدتی رکود پیش آمد. این رکود با تحول مجددی که در دهه‌ی چهل به وجود آمد، شکسته شد و بار دیگر ادعیه‌ی رهبری اسلام که رهبری دین را ترویج می‌کرد، فزونی گرفت. می‌توان گفت اگرچه در این کتابها، بحث ویژه‌ای درباره‌ی رهبری نمی‌شد یا اگر می‌شد کلی بود، اما نوشته آکنده از بحث ادعیه‌ی اسلام برای رهبری بود. ضمیمه شدن این مبارزات فکری با مبارزات سیاسی، راه بهره‌گیری از نهضت امام حسین علیه‌السلام را باز کرد. ضرورت این بحث از چند جهت روشن بود. سخن بر سر وجود نظام ظالمانه‌ای بود که باید سرنگون می‌شد. سخن بر سر شهادت بود که در اعدامهای رژیم ستمشاهی پهلوی تبلور داشت. سخن بر سر بیرون آوردن جامه از شیعه از رکود بود؛ رکودی که تا اندازه‌ای ریشه در افراط در برداشت‌های صوفیانه از کربلا داشت که در فضایی که امام خمینی - رحمه الله علیه - کتاب ولایت فقیه را نگاشت و ولایت فقیه را به عنوان یک نظریه‌ی جامع حکومتی تبیین می‌کرد، در ایران نوشته‌هایی منتشر می‌شد همچون راه حسین، الفبای قیام امام حسین علیه‌السلام شهید جاوید، و شهادت. این کتابها - و نیز سخنرانی‌ها استاد مطهری در سال ۱۳۴۸ ش - بر پایه‌ی نگرش‌های مختلفی تألیف شده و گاه میان نویسندگان آنها اختلاف نظرهایی وجود داشت، اما همه به این نتیجه رسید بودند که باید از نهضت عاشورا برداشت سیاسی چجودی تر کرد. از میان این کتابها بیشترین جدال را کتاب شهید جاوید برانگیخت. (۱) صرف نظر از بحثهای کلامی، و اشکالاتی که از این زاویه بر این کتاب می‌شد - و برخی صرفاً بر این (صفحه ۲۴۲) قسمت کتاب نقد داشتند - کتاب مزبور به قصد سیاسی کردن نهضت امام حسین علیه‌السلام در حد تسخیر حکومت بود. آقای صالحی نجف آبادی حتی نمی‌خواست این نظر را بپذیرد که هدف امام حسین علیه‌السلام می‌توانست نوعی شهادت باشد که فی حدنفسه برای احیای اسلام لازم است. او به کمترین از این نمی‌اندیشید که امام برای تصاحب حکومت قیام کرده است. چنین به نظر می‌رسد که آقای صالحی برای دستیابی به آنچه خواسته و این نوع افراطی در سیاسی کردن بوده، مجبور به مخالفت با برخی از بدیهیات شده است. اما نباید فراموش کرد که اثر مزبور جبهه‌ی مهمی را در برابر برداشت‌های افراطی صوفیانه گشود. تحلیل مرحوم دکتر حمید عنایت از این بعد کاب قابل توجه است. او می‌نویسد: چنان که به آسانی مشهود است هدف اصلی «شهید جاوید»

سیاسی کردن جنبه‌ای از امام شناسی شیعه است که تا ایام اخیر کلا با تعبیر عرفانی، شاعرانه و عاطفی برگزار می‌شد. نتیجه‌ی این کار، پیدایش گرایش محتاطانه ولی رو به افزایش، در میان شیعیان مبارز بود که با واقعه‌ی کربلا- بسان فاجعه‌ای اساسا انسانی برخورد کنند و به تبع آن، عمل قهرمانی امام را واقعه‌ای بی‌همتا و تقلید ناپذیر در تاریخ تلقی نکنند و آن را فراتر از حد موجودات انسانی ندانند. (۲). (۱) درباره‌ی این کتاب و مسائلی که پیش از انقلاب درباره‌ی آن مطرح شد بنگرید: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰)، (رسول جعفریان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، ۱۳۸۰) صص ۲۱۴ - ۳۰۸. (۲) اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر صص ۳۳۰ - ۳۳۱.

هدف سیاسی: شهادت

هدف سیاسی: شهادت باید به این نکته توجه کرد که اصولا برداشت سیاسی از کربلا در میان آثاری که پیش از این یاد شد، صرفا در این خلاصه نمی‌شد که امام حسین علیه‌السلام به هدف دستیابی به حکومت چنین اقدامی را کرده است. بلکه از دید برخی از همان نویسندگان، اساسا این مطلب مورد انکار قرار گرفته و آنان شهادت را هدف گرفته‌اند. این مطلبی است که البته نه در یک قالب سیاسی صرف، اما به هر حال به عنوان یک تحلیل، از قبل وجود داشت. ابن‌طاوس در مقدمه‌ی لهوف پس از آن که اخبار مربوط به شهادت امام حسین علیه‌السلام را از پیش از واقعه‌ی کربلا می‌آورد، اشاره به اشکال کسانی می‌کند که «لا یعرف (صفحه ۲۴۳) حقائق شرف السعادة بالشهادة» نمی‌توانند شهادت را به عنوان یک سعادت درک کنند؛ کسانی که آن را تهلکه و خودکشی معنا کرده‌اند. وی در پاسخ‌گویی به این اشکال به روایتی از ابویوب انصاری استناد می‌کند که آیه‌ی «و لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکه» را درست عکس این نظر، تفسیر می‌کند. (۱). در میان معاصرین کسانی چون دکتر شریعتی را می‌توان نام برد که برداشت سیاسی خود را از دل مفهوم شهادت به دست می‌آورد و در کنار آن رسماً این امر را که امام حسین علیه‌السلام برای تصاحب حکومت قیام کرده، انکار می‌کند. (۲). در اصلی، برداشت سیاسی می‌توانست تحت این عنوان باشد که امام با اقدام فداکارانه‌ای که انجام داد، کوشید تا مردم را به مبارزه‌ی علیه حکومت دارد. از این زاویه، گریه و عزاداری، نه به عنوان یک برداشت صوفیانه، بلکه به عنوان یک اقدام سیاسی می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. پذیرفتن این امر که همانند بسیاری از رهبران فداکار عالم خواسته است تا خون خود را برای آبیاری اسلام بریزد، برای برخی از کسانی که در برداشت سیاسی راه افراط را پیموده‌اند، دشوار بوده است. این سؤال که «کشته شدن حسین بن علی علیه‌السلام چگونه ممکن است باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام شود» سؤالی است که برای آقای صالحی به صورت مشکلی درآمده است که به قول خودش «هنوز برایمان حل نشده است». (۳). نامبرده نتایج مختلفی را که می‌توان بر کشته شدن امام حسین علیه‌السلام از قبیل رسوایی بنی‌امیه و یا نظایر آن مطرح کرد، غیر قابل قبول عنوان کرده است، اما این نکته را که ممکن است کسی به خاطر این قبیل نتایج، دست به چنین اقدام فداکارانه زده باشد، نپذیرفته است. اگر در اصلی این مطلب تردیدی نباشد، که نیست، ممکن است پذیرفت که کسی که خود چنین کرده، نتایجی را در نظر داشته، هر چند ممکن است از (صفحه ۲۴۴) دید ایشان آن نتایج محقق نشده باشد. این نیز گفتنی است که بسیاری از انقلابیون که در دهه‌های اخیر درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام کتاب نوشتند، به راحتی پذیرفتند که امام حسین علیه‌السلام خواست خونش ریخته شود تا اسلام زنده گردد. در این جمله می‌توان از شهید هاشمی‌نژاد یاد کرد که در کتاب درسی که حسین به انسانها آموخت این دیدگاه را پذیرفته است. (۱) لهوف، صص ۱۷-۱۶. (۲) وی در سخنرانی شهادت خود به رغم ستایشی که از دانش نویسندگی «شهید جاوید» می‌کند، بر «اختلافی نظر علمی» خود با وی تأکید می‌ورزد که به نظر او «اختلاف نظر اساسی» است. وی نظر صالحی را منطبق با واقعیت‌های خارجی و تاریخی آن روزگار نمی‌داند بنگرید: شهادت، صص ۳۶ - ۳۵. (۳) شهید جاوید، صص ۳۲۶ (بحث آیا کشتن امام به سود اسلام بود؟).

سخن آخر

سخن آخر آنچه باقی می‌ماند شرح این نکته است که در انقلاب اسلامی، با رهبری قوی، متین و انقلابی رهبر کبیر انقلاب، حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی - قدس الله نفسه الزکیه و حشره الله مع اجداده الطاهرین - گرایش به برداشت سیاسی تقویت شده و آن امام در مقاطع مختلفی در این زمینه سخن گفتند. مجموعه‌ی این سخنان در مجموعه‌ای تحت عنوان قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی چاپ شده که بررسی آن، بر اساس آنچه تا کنون گفته‌ایم، مقال دیگری را می‌طلبد. عجلتا دو جمله از سخنان امام را به عنوان حسن ختام این مقال می‌آوریم. ایشا در جایی فرموده‌اند: وقتی که حضرت سیدالشهدا آمد مکه، و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی، و این حرکت اسلامی، سیاسی بود که بنی‌امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود. (۱). و در جای دیگری فرموده‌اند: سیدالشهداء آمده بود حکومت هم می‌خواست بگیرد، اصلا برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می‌کنند که حضرت سیدالشهداء برای حکومت نیامده خیر، اینها برای حکومت آمدند ابرای این که باید حکومت دست مثل سیدالشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهداء هستند باشد. (۲). (صفحه ۲۴۵) (۱) صحیفه‌ی نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰. (۲) صحیفه‌ی نور، ج ۲۰، ص ۱۹۰.

تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان

تأثیر نهضت امام حسین در سقوط امویان برای زوال و سقوط یک دولت، یک سری عوامل نزدیک وجود دارد، یک سری عوامل دور که هر دو در جای خود اهمیت دارد. عوامل دور ممکن است از نظر زمانی با زمان سقوط فاصله داشته باشد، اما بی‌تردید و به دلایل تاریخی، نقش مهمی در زوال یک دولت دارد. در سقوط یک دولت عوامل نزدیک، مثل انقلابی فراگیر یا حمله‌ی خارجی، وقتی مؤثرند که بیاد دولت محاکم ضعیف شده باشد؛ یعنی در جذب پشتوانه‌ی مردمی و ملی برای حمایت از خود ضعیف باش. اگر این ضعف نباشد، انقلاب فراگیر محقق نمی‌شود، یا اگر حمله‌ی خارجی صورت گیرد، حمایت مردمی، می‌تواند دولت را نجات می‌دهد. بنی‌امیه سال ۴۱ به قدرت رسیدند. سال ۶۱ انقلاب عاشورا بود، سال ۱۳۲ یعنی هفتاد و یک سال بعد، امویان سقوط کردند. اکنون پرسش این است: عاشورا چه تأثیری بر سقوط امویان داشت؟ به نظر می‌رسد عاشورا از دو زاویه در سقوط دولت اموی تأثیر داشت: جهت اول: زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی‌امیه؛ این مطلب در سخنان حضرت امام حسین علیه‌السلام آنجا که به معرفی یزید و ویژگی‌های وی می‌پردازد فراوان است. آن حضرت با تعبیر «علی الاسلام السلام» اسلامیت دولت یزید و طبعاً دولت اموی را زیر سؤال می‌برد. امام، روی سگ‌بازی و مشروب‌خواری یزید انگشت می‌گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت‌ها سخن می‌گوید. (صفحه ۲۴۶) دولت اموی که اساس آن با حيله‌گری معاویه آغاز شده بود، تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد، در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجدسازی وجود داشت. عبدالملک در اوج حمله به حجاز و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می‌ساخت، مسجد الاقصی و مسجد صخره را در بیت المقدس تعمیر کمی کرد. حتی به عهد ولید مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه را بازسازی و طلاکاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می‌بردند. به طور مسلم فتوحات عصر بنی‌امیه بیشتر از زمان خلفای اول و بیشتر از زمان عباسیان بوده. اما آیا اینها اسلامیت بود؟ اسلامیت اهل بیت، اسلامی دیگری بود. اسلام اموی متفاوت با این اسلام بود. این فریبکاری دولت اموی به جای آن که در جهت حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، زنده نگاه داشته عرفان حقیقی، رعایت عدالت اسلامی و رسیدگی به حقوق مردم تلاش کند، برای بدست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی کرد و برای فریب مردم مساجد باشکوه می‌ساخت. در قرآن وقتی صحبت از آبرسانی به حجاج و جهاد فی سبیل

الله و مقایسه‌ی آنهاست، خداوند به روشنی جانب جهاد فی سبیل الله را می‌گیرد. البته فتوحات، می‌توانست جهاد فی سبیل الله باشد، اما بنی‌امیه در اندیشه‌ی منافع مادی آن بودند. همین امویان فاسق، برای گرفتن پول بیشتر، اسلام آوردن مردم خراسان را نمی‌پذیرفتند و تا مدت‌ها با این که آنها مسلمان شده بودند، هنوز آنها را ذمی دانسته جزیه از آنان می‌گرفتند. (۱). البته مسلمانانی که در جبهه‌های نبرد می‌جنگیدند؛ طارق بن زیادها و دیگران، شاید واقعا مجاهد فی سبیل الله بودند. وقتی ماهیت دولت اموی برای چنین مردمانی آشکار می‌شود، فتوحات هم متوقف می‌شود. چنان که در خراسان چنین شد. در قیام دیر الجمجم وقتی مردم عراق به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس در سال ۷۱ برای فتح سیستان رفته بودند، به خاطر شدت فشار و ستم حجاج، با همان لشکر، به سوی عراق بازگشتند تا دولت اموی را سرنگون کنند. جهت دوم تأثیر نهضت امام حسین علیه‌السلام در سقوط دولت اموی آن بود که از ابتدای (صفحه ۲۴۷) پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه برای به دست گرفتن رهبری جامعه‌ی اسلامی مطرح بودند. بنی‌هاشم و بنی‌امیه. این دو گروه به دلایل متفاوتی پس از رحلت آن حضرت نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و در عوض، برخی از گروه‌های میانی موفق به تصاحب قدرت سیاسی شدند. اندکی بعد، بنی‌امیه، طی حوادث دوران عثمان تا شهادت امام علی علیه‌السلام بر اوضاع غلبه کردند. در این وقت، تنها رقیب آنان بنی‌هاشم بودند که در حکومت امام علی علیه‌السلام و فرزندش امام حسین علیه‌السلام این مسأله نمودار شد. نهضت کربلا- بار دیگر نشان داد که گروه دیگر، همچنان فعال است و رهبری جریان مخالف را برعهده دارد و آماده است تا با ساقط کردن حکومت اموی، یک دولت هاشمی و علوی تأسیس کند. به لحاظ سیاسی و برای تعمیق بخشیدن ادعای علویان برای حکومت در دوره‌ی بعد، این نکته‌ی کمی نبود. به واقع، در اوج فشار امویان، نهضت کربلا فعال بودن بنی‌هاشم و اهل بیت را نشان داد. برای مثال، سالهای پایانی دولت اموی شعار الرضا من اهل بیت بود که جوهره‌ی رهبری را در مبارزه‌ی سیاسی بر ضد امویان تعریف کرد. این بنی‌هاشم بودند که دولت اموی را سرنگون کردند و در واقع عشق به اهل بیت بود که دولت اموی را برانداخت. اهل بیت این قداست خود را از کجا آوردند. این احساس سیاسی هوادار بنی‌هاشم از کجا آمده است؟ به نظر می‌رسد یکی از بزنگاه‌های اصلی در اینجا این احساس، نهضت کربلا بوده است. در آن حادثه، شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بین شانزده تا ۲۵ نفر به شهادت رسیدند. چطور مردم می‌توانستند این ماجرا را فراموش کنند؟ مظلومیت را از آنان یاد ببرند و به آن بی‌توجه باشند؟ البته نباید تصور کرد که علت سقوط بنی‌امیه تنها در همین جهت بوده است. مهم آن است که وقتی رهبری ماجرا به دست بنی‌هاشم می‌افتد، باید ریشه‌ی بخشی از سقوط را در مظلومیت این خاندان جستجو کرد. البته و مع‌الاسف، شاخه‌ی بنی‌عباس (از بنی‌هاشم) از فرصت استفاده کرد و آنچنان که شرح آن در تواریخ آمده، با توجه به ابهامی که برای بسیاری از مردم در تعریف اهل بیت و «الرضا من آل محمد» به وجود آورد و با تلاش برخی از ایادی خود مانند (صفحه ۲۴۸) ابومسلم خراسانی، سوار بر مرکب خلافت شد. هر چند ابومسلم خود اولین قربانی این دولت بود و پاداشش را خیلی زود گرفت. (۱) تاریخ الطبری، ج، ۷، ص ۵۵؛ الکامل، ج ۵، ص ۱۴۸.

قیام امام حسین یک قیام اسوه

قیام امام حسین یک قیام اسوه اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده‌ی آن همانجا بسته می‌شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق، البته ممکن است در عبرت‌های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود. دوم نوعی دیگر از قیام‌ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است. قیام‌هایی است که حالت اسوه برای دوره‌های بعد پیدا می‌کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می‌بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد. در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین علیه‌السلام حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی

از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او در آمده است. روشن است که شمار این قبیل قیامها و شهادت‌ها اندک است. در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد. نهضت امام حسین علیه‌السلام از این زاویه، به صورت قیامی در آمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزشهایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی (صفحه ۲۴۹) نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین علیه‌السلام از زاویه‌ی تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه‌ی مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد. مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حادثه‌ی یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه‌ی قیامهای بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام‌های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است. قیام امام حسین یک قیام اسوه اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده‌ی آن همانجا بسته می‌شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق، البته ممکن است در عبرت‌های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود. دوم نوعی دیگر از قیام‌ها که تعدادشان واقعا انگشت شمار است. قیام‌هایی است که حالت اسوه برای دوره‌های بعد پیدا می‌کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می‌بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد. در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین علیه‌السلام حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او در آمده است. روشن است که شمار این قبیل قیامها و شهادت‌ها اندک است. در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد. نهضت امام حسین علیه‌السلام از این زاویه، به صورت قیامی در آمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزشهایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی (صفحه ۲۴۹) نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین علیه‌السلام از زاویه‌ی تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه‌ی مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد. مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در حادثه‌ی یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه‌ی قیامهای

بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام‌های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام‌های پس از آن

تأثیر مشخص قیام امام حسین روی قیام‌های پس از آن باید توجه داشت که قیام امام حسین علیه‌السلام جدای از آنچه که مربوط به عدم اجرای شریعت و مبارزه با منکر بود، در اصل خط بطلانی بر مشروعیت سلطنت بنی‌امیه بود. بنابراین یک‌بار دیگر، پس از تلاش‌های امام علی علیه‌السلام از سوی امام حسین علیه‌السلام که نواده پیامبر صلی الله علیه و آله بود، بر این اصل تکیه شد که امامت حق امویان نیست. این نکته‌ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه‌ی برنامه‌ی سایر علویان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیشه‌ی خود ساختند. نکته‌ی دیگری شعارهایی بود که امام حسین علیه‌السلام مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی‌های ایشان مرور کنیم، با آنچه که به عنوان شعار در سایر قیام‌های شیعی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می‌کند. این اهداف معمولاً در بحث بیعت مطرح می‌شود یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر تحقق اهدافی با او بیعت می‌کنند. این بیعت از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بعدها در زمان خلفای بعد هم تکرار شد چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بیعت در قیام علوی، دعوت مردم به کتاب (صفحه ۲۵۰) خدا و سنت رسول بود که به نوعی اشاره به عدم مشروعیت سنت خلفا بود؛ زیرا برای سنیان این ماجرا از زمان خلافت عثمان آغاز شده بود که مبنای بیعت عمل به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین باشد؛ چیزی که امام علی علیه‌السلام نپذیرفته بود. قیام مسلحانه بر ضد حکومت جور و در جهت امر به معروف و نهی از منکر در شکل فراگیر آن، در همه‌ی این قیام‌ها مورد توجه است. این هدف مهمی بود که امام حسین علیه‌السلام در قیامش مطرح کرد و اصولاً مشروعیت به آن داد. می‌دانیم که در میان جماعت اهل سنت، چنین چیزی مقبول نیست و اصولاً قیام مسلحانه نپذیرفته نیست. البته در گذشته، مرجیان به قیام مسلحانه اعتقاد داشتند؛ چنان که روزگاری دسته‌ای معتزله هم بر همین باور بودند. خوارج نیز چنین می‌اندیشند. نکته‌ی دیگر بیعت بر سر پذیرفتن امامت علویان بود که از ارکان نظریه‌ی سیاسی شیعه به حساب می‌آمد و همه جا گفته می‌شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره‌ی اموی «الرضا من آل محمد» بود. برای مثال در بیعت حسین بن علی معروف به شهید فخر که در سال ۱۶۹ قیام کرد آمده است: ادعواکم الی الرضا من آل محمد و علی أن نعمل فیکم بکتاب الله و سنه نبیه و العدل فی الرعیه، و القسم بالسویه. (۱). حتی در قیام توابین هم این نکته را می‌یابیم که اظهار کردند، اگر پیروز شدیم حکومت را به دست اهل بیت می‌سپریم. عدالت‌گرایی که با مفهوم تقسیم بالسویه عنوان می‌شد و از زمان امام علی علیه‌السلام رایج گشته بود، در این بیعت‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت. (۱) مقاتل الطالیین، ص ۳۷۸.

امامان شیعه و مسأله‌ی قیام

امامان شیعه و مسأله‌ی قیام آنچه در این باره می‌توان گفت: این است که کربلا در میان شیعیان امامی، بیش از آن که یک حادثه‌ی سیاسی و قابل تقلید در عرصه‌ی سیاست باشد، به صورت یک تراژدی و حادثه‌ی خونبار و مقدس مورد توجه قرار گرفت. در واقع علویان زیدی، و بیشتر از نسل امام حسن علیه‌السلام راه قیام انقلابی را پذیرفتند که اصل آن برگرفته از کربلا و تقلیدی از حرکت امام حسین علیه‌السلام بود؛ پیشینه‌ی سیاسی آن هم باز به جمل و صفین می‌رسد؛ زیرا (صفحه ۲۵۱) آن دو حرکت هم به نوعی مبارزه‌ی علیه طغیانگری و ستمگری حکام داخلی داشت. با این حال، و به رغم آن که در میان شیعیان امامی، بعد سیاسی انقلابی کربلا- کمتر مطرح گردید، اما به نوعی ارزش‌های سیاسی نهفته در آن بسیار بیش از آنچه میان زیدیان مطرح بود، به دوره‌های بعدی انتقال یافت. در واقع، عدم تقلید از آن حرکت، دلایل خاصی داشت و بیشتر به ناهموار بودن شرایط سیاسی جامعه برای

تکرار چنان پدیده‌ای بود؛ بنابراین در صورتی که شرایط مناسبی پدید می‌آمد، همان ارزش‌هایی سیاسی نهفته می‌توانست به بهترین وجه زنده شود. این تجربه در انقلاب اسلامی صورت گرفت و از بعد سیاسی کربلا به خوبی بهره‌گیری شد.

تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه شیعه

تأثیر نهضت امام حسین بر جامعه شیعه جامعه شیعه، در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه‌ی عاشورا قرار داشته است. اما این که تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه‌ی عاشورا، بیشتر در ابعاد غیرسیاسی بوده است. در اینجا البته مطلب یک پیچیدگی خاصی پیدا کرده است که نیاز به تبیین دارد. روشن است که ائمه‌ی شیعه، تلاش زیادی در جاودانه کردن حرکت کربلا-داشتند و تأثیر آن را ورای یک اثر سیاسی صرف مخصوصاً قیام مسلحانه، بسیار بالاتر بردند. اولاً کوشیدند تا کربلا را میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه‌خوانی و زیارت دنبال شد. برای نمونه توصیه‌ی امام باقر علیه‌السلام به روضه‌خوانی در منی در ایام حج، یک نمونه‌ی قابل توجه است که مانند آن فراوان است. همچنین توصیه در رفتن به زیارت کربلا-و حتی برابر دانستن آن با حج بلکه افضل بودن بر آن در ادامه‌ی همین جاودانه سازی بود. انشای زیارت نامه‌ها، بعد دیگر این امر را تشکیل می‌داد اینها در اسوه کردن حادثه‌ی کربلا اهمیت زیادی داشته است. اکنون پرسش این است: آیا ائمه‌ی از این مسأله‌ی اهداف سیاسی داشته‌اند یا نه؟ بدون تردید باید گفت داشته‌اند. یعنی همه‌ی اینها زمینه‌ای برای همراه ساختن یک شیعه با اهداف امام حسین علیه‌السلام بوده است. در زیارت عاشورا که عام‌ترین ابزار بیان اهداف (صفحه ۲۵۲) نهضت امام حسین علیه‌السلام و وسیله‌ی ایجاد ارتباط بین یک شیعه و این قیام است، همین اهداف سیاسی را می‌یابیم. در آنجا در یک مورد چنین می‌خوانیم: بآبی أنت و اُمی، لقد عظم مصابی بک فاسئل الله الذی أکرم مقامک و أکرمني بأ أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمدصلی الله علیه و آله. و در جایی از همین زیارت عاشورا آمده است: و اسئله ان یبلغنی المقام المحمود لکم عندالله و أن یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم. از این عبارت به دست می‌آید که حرکت امام حسین علیه‌السلام به یک معنا، به صورت یک ثار دائمی مطرح شده است؛ ثاری که یک شیعه در هر زمان باید در گرفتن آن سهیم باشد. یعنی در مسیر حق و باطل، حرکت امام حسین علیه‌السلام نه تنها یک اسوه و الگوست، بلکه چنان تصویر شده است که گویی همه‌ی چهره‌های باطل در ریختن خون امام حسین علیه‌السلام دخالت داشته‌اند و هر بار باید انتقام آن ثار را از آنان گرفت.

بعد معنوی کربلا

بعد معنوی کربلا مع الاسف بخش سیاسی کربلا تا اندازه‌ای و در دوره‌هایی به طول کامل در میان شیعیان مورد غفلت قرار گرفته است. این مسأله ناشی از نوعی برداشت غیر صحیح از متون روایی و زیارتی ماست. این خلط، خلط میان وسیله و هدف است. در این نگرش، کربلا آئینه مبارزه‌ی حق و باطل نیست. نوعی حالت و وسیله برای رسیدن به اهداف والای انسانی نیست؛ وسیله‌ی عبرت نیست. بلکه خودش فی حد نفسه بدون این جنبه، اهمیت پیدا می‌کند. این در حالی است که در زیارت عاشورا آمده است: اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد؛ اما مع الاسف بسیاری از شیعیان ما از طبقات مختلف، وقتی زیارت عاشورا را می‌خوانند، به این جمله نظر آینه‌ای دارند بلکه نفس خواندن این جمله را ثواب می‌دانند بس. این گروه از شیعیان، روایاتی را که درباره‌ی اهمیت زیارت است. مشاهده کرده و از آنها برداشت ناقصی کرده‌اند. طبیعی است که همین خواندن محض زیارت عاشورا هم ثواب دارد؛ چون سبب تجدید خاطره‌ی نهضت امام حسین علیه‌السلام و جاودانه شدن عاشورا (صفحه ۲۵۳) می‌شود که مشتمل بر همان اهداف مقدس است. درست مثل این که بگوییم حتی اگر کسی معنای آیات قرآن را نمی‌فهمد، باز خواندن آن ثواب دارد. به بیان دیگر، وقتی روی زیارت کربلا تکیه می‌شود، مسأله دو جنبه دارد. یکی نفس زیارت

و ثواب آن؛ دیگری جهت‌دار بودن آن برای تأثیری که این مسأله بر روی زنده نگاه داشتن شریعت و عدالت دارد. ما این نکته را از فرمایشات خود امام حسین علیه‌السلام نیز در می‌یابیم. جدا کردن این دو مورد از هم مشکل ایجاد کرده است. مشابه این نوع برخورد را در برخی دیگر از مسائل مذهبی نیز می‌توان مشاهده کرد. ائمه به محض آن که احساس می‌کردند حکمی از احکام دین رو به فراموشی است یا بدعتی در حالی جایگزین شدن است، شیعیان را به سوی عمل به آن حکم راغب کرده و به مخالفت با بدعت تحریک می‌کردند. زمانی که امام باقر علیه‌السلام از زیارت امام حسین علیه‌السلام سخن می‌گوید، هنوز بنی‌امیه بر سریر قدرت نشسته‌اند و رفتن به زیارت امام حسین علیه‌السلام مبارزه با بنی‌امیه و زنده نگاه داشتن اهداف عاشورا است. البته عاشورا باید جاودانه باشد، رسم سوم آن هم باید جاودانه باشد، چرا که ما همیشه به اهداف عاشورا نیازمندیم. نکته‌ای که باید در تبیین حادثه‌ی عاشورا برای توده‌های مردم تأکید شود، وصل کردن حادثه‌ی عاشورا به اهداف عاشورا است. اگر این ارتباط و اتصال به وجود آید در آن صورت اسوه بودن و عبرت واقع شدن کربلا می‌تواند ملموس‌تر باشد. همچنین باید توجه شود که اگر گریه کردن برای امام حسین علیه‌السلام زایل‌کننده‌ی گناهان است، ناشی از تأثیر معنوی کربلا در ایجاد شرایط تحول درونی و آماده کردن یک شیعه برای دفاع و پاسداری از دین و احیانا فداکاری و جانبازی در راه آن است. با این حال باید تأکید کرد که تکیه‌ی روی جنبه‌ی سیاسی کربلا، نباید توجه ما را به این رخداد به عنوان یک پدیده‌ی کاملاً برتر، یک امر جاودانه، یک امر تقدیر شده و تعریف شده از سوی باری تعالی، کم‌رنگ کند. کربلا یک نهضت زمینی صرف نیست؛ بخشی از وحی مجسم شده و قرآن عینیت یافته است. همان‌طور که نظریه‌ی امامت در شیعه، صرفاً مشتمل بر جنبه‌ی سیاسی نیست، قیام عاشورا هم تنها یک حرکت سیاسی نیست. (صفحه ۲۵۵)

مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن قولویه

مروری بر کتاب کامل الزیارات ابن قولویه امام حسین علیه‌السلام یکی از کانون‌های اصلی توجه شیعه در نگاه شیعه به تاریخ دینی و مقدسش بوده و هست. در حقیقت گزینش یک حادثه در تاریخ و تکرار آن، تفسیری است که از تاریخ صورت می‌گیرد. برای شیعه، نهضت امام حسین علیه‌السلام تفسیر تاریخ است. یعنی همه‌ی عناصری که در بهره‌گیری از تاریخ لازم دارد، در این حادثه نهفته است. آگاهی که یک هدف سیاسی و مهم در تاریخ، اصل عبرت است؛ عبرت یعنی بهره‌مند شدن از قانون‌مندی تاریخ و تطبیق و تسری آن به سایر موارد. این قانون‌مندی مبتنی بر داشتن فلسفه‌ای است از حق و باطل؛ تعامل این دو در گذر تاریخ، و در نهایت سرنوشت نهایی هر یک از آنها، بدان گونه که در نگرش قرآنی، حق اصیل و باطل کف روی آب است. نکته‌ی دیگر، اسوه‌یابی در تاریخ است. انسان در تاریخ به دنبال اسوه‌هایی اساسی می‌گردد. درست مانند یک فیلم سینمایی که هنرپیشه‌ی نخست فیلم به عنوان یک الگو مورد توجه است. در قرآن اسوه‌های اصلی و محوری انبیاء و اولیاء هستند و در رأس آنها خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. در تاریخ مقدس شیعه به لحاظ ساختار سیاسی ویژه‌اش، امام حسین علیه‌السلام یک الگوی تمام عیار در استمرار حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ است. شیعه برای حفظ این الگو تلاش فراوانی کرده است. از سوی دیگر، تکرار تاریخ و تجربه‌ی آن بسیار اهمیت دارد. انسان در نگاه تاریخی (صفحه ۲۵۶) خود به دنبال مشابه‌سازی میان آن چیزی است که به عنوان اصل پذیرفته، با آن چیزهایی که در حال رخ دادن است. حادثه و شخصیتی را که به عنوان اسوه پذیرفته و اعتباری ویژه‌ای برای آن قائل است، مرتب به خاطر می‌آورد و ملاک و معیار و محک سایر رخدادها قرار می‌دهد. حادثه‌ی کربلا برای شیعه نوعی ملاک در تکرار تاریخ است؛ تکرار بخشی از تاریخ که بسیاری از چیزها را به او می‌آموزد. این تکرار، دربارهِ بخشهای دیگر هم صورت می‌گیرد. برای نمونه اعیاد هم چنین وضعیتی دارند. این قبیل تکرارها در این که یک حقیقتی را از نو برای انسان طرح و تفسیر می‌کنند، مشترکند. آنچه برای شیعه اهمیت داشته این است که این اسوه را به گونه‌ای حفظ کند که سخت در خاطرها بماند

و نه تنها حضور زبانی که حضور واقعی در خطر مشی تاریخی یک شیعه داشته باشد. رابطه‌ی میان شیعه با این بخش تاریخ باید هر لحظه تجدید شود و خاطره‌ی آن محفوظ بماند. دست کم یکی از ابراهای که این ارتباط را نیرومند می‌کند، زیارت است. اینجاست که بحث زیارت با دیدار با این بخش از تاریخ مقدس ما، اهمیت ویژه می‌یابد. زیارت امام حسین علیه‌السلام نوعی تجدید دیدار و تجدید عهد با آنحضرت و آرمان‌های اوست. روشن است که همه‌ی مسلمانان زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول دارند و آن را گونه‌ای تجدید دیدار با آن حضرت می‌دانند. در زیارت، زائر نزدیک قبر می‌رود و، سلام می‌دهد و پاسخ می‌شنود. در واقع، زیارت شنونده، زنده است و پاسخ سلام را می‌دهد و اینجاست که دیداری و تجدید عهدی صورت می‌گیرد؛ دیدار با یک اسوه‌ی زنده. باید گفت که امامان با تأکید بر زیارت امام حسین علیه‌السلام نهضت آن حضرت را جاودانه کردند. این نکته‌ای است که کمتر مورد توجه قرار گرفته گرچه در شعور خود آگاه همه‌ی شیعیان آثار آن دیده می‌شود. این ممکن بود که حادثه‌ی عاشورا به عنوان یک رخداد مهم صورت گیرد، اما بعدها به دلایلی مورد غفلت قرار گیرد و از خاطره‌ها حذف شود. در این میان عواملی و شرایطی باید پدید می‌آمد تا آن را زنده نگاه دارد. حتی (صفحه ۲۵۷) فریادهای امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیها‌السلام هم در طول سفر ممکن بود فراموش شود؛ اما امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام با رواج سنت زیارت، نهضت حسینی را جاودانه کردند. آنان سنتی را در لزوم زیارت امام حسین علیه‌السلام و رفتن به سوی قبر و گریه کردن و ضجه زدن استوار کردند که نهضت حسینی جاودانه و همیشگی گشت و نورش فروزان شد. یک دانشمند شیعی بزرگوار با نام ابوالقاسم جعفر بن محمد معروف به ابن قولویه قمی (م ۳۶۸ یعنی سه سال پس از آغاز غیبت کبری) کتاب با ارزشی در باب زیارت تألیف کرد. این اثر که کامل الزیارات نام دارد، مشتمل بر ۱۰۸ باب است که هر باب آن اختصاص به مسأله‌ای در باب زیارت دارد. وی این کتاب را در پاسخ کسی نوشت که از وی خواسته بود تا در این باره تالیفی داشته باشد، گرچه از وی نام نبرده است. ابن قولویه به خصوص در مقدمه تأکید می‌کند که آنچه را در این کتاب آورده، روایاتی است که از طریق ثقات اصحاب نقل شده و از افرادی که مورد طعن بوده‌اند، روایتی نقل کرده است. بخش مهم این کتاب درباره‌ی زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام است؛ اما مؤلف در ابتدا و انتها درباره‌ی اصل زیارت، زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه‌السلام سخن گفته و در انتها درباره‌ی زیارت سایر امامان روایاتی نقل کرده است. بسیاری از این زیارات در کتاب‌های حدیثی دیگر نیز آمده اما این تک‌نگاری با ارزش، می‌تواند نگرش جامعی از زیارات را در فرهنگ شیعه نشان دهد. به علاوه، کتاب یاد شده، سند استواری است در باره‌ی صحت و اصالت بسیاری از آنچه به عنوان زیارت برای امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه علیه‌السلام نقل شده است. کتاب یاد شده را استاد علی اکبر غفاری تصحیح و منتشر کرده است. (۱). پس از مسأله‌ی زیارت خانه‌ی خدا که همان سفر حج و عمره است، سنت زیارت را خود رسول الله صلی الله علیه و آله بنا نهاد. حضرت فرمود: «هر کس به مکه بیاید، اما در مدینه به (صفحه ۲۵۸) زیارت من نیاید، در حق من جفا کرده است.» بر همین اساس است که زائران خانه‌ی خدا، از سنی و شیعه، پس یا پیش از اعمال حج، به مدینه سفر می‌کنند و به زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شتابند. و نیز فرمود: «هر کس به زیارت من بیاید، من شفیع او در روز قیامت خواهم بود.» و نیز فرمود: «هر کس مرا زیارت کند، بهشت برای او خواهد بود.» (کامل الزیارات ص ۹). در روایت دیگری آمده است: زیارت قبر رسول مانند زیارت خداوند است در عرش او (کامل ۱۰). متن زیارت نامه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را ابن قولویه آورده است. ارکان اصلی آن عبارت است از: شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول. شهادت به این که رسول و وظائفش را انجام داده. ستایش خدا از این که رسولش ما را از شرک و ضلالت نجات داده. فرستادن صلوات و درود خدا و ملائکه بر رسول. خواستش پاداش برای پیامبر صلی الله علیه و آله به پاس خدمات او. و درخواست استغفار از خدا به توسط رسول او. (کامل ۱۱). نمونه‌های دیگری هم از زیارت وجود دارد که رکن اصلی آن، فرستادن اسلام و صلوات بر رسول و درخواست دعا برای خویش است. زیارت نامه‌ی امام علی علیه‌السلام بعد از زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله مورد عنایت شدید قرار گرفت است. یک زیارت

نامه‌ی مفصل از امام سجاد علیه‌السلام برای امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده است. (ص ۳۷) سلام و درود و شهادت به این که «جاهدت فی الله حق جهاده و عملت بکتابه و اتبعت سنن نبیه» و بعد هم استغفار فراوان. یک زیارت نامه‌ی مفصل هم از موسی بن جعفر علیه‌السلام در کتاب الجامع محمد بن حسن بن ولید بوده که ابن قولویه آن را آورده است. (ص ۳۹ - ۳۸) عناصر اصلی این زیارت نامه هم سلام و درود خدا بر رسول، تمسک به قبر حضرت و خود حضرت برای طلب استغفار از خداوند، و بیان صفات و مناصب الهی آن حضرت: السلام علیک یا حبیب الله. السلام علیک یا صفوة الله، السلام علیک یا ولی الله. السلام علیک یا حجة الله. السلام علیک یا عمود الدین و وارث علم الاولین و الاخرین (ص ۳۹) و ادامه آن که بسیار مفصل است. در این زیارات، درس امامت به طور کامل آمده است. همین‌طور بینش تاریخی (صفحه ۲۵۹) شیعه در ارتباط با تاریخ امامت تشریح شده است. برای مثال: در ص ۴۲ کامل الزیارات در زیارت امام علی علیه‌السلام آمده است: السلام علیک یا ولی الله. انت اول مظلوم و اول من غضب حقه صبرت و احتسبت حتی أتاك الیقین. در اینجا امام به عنوان «نخستین مظلوم» و «اولین کس که حق او غضب شده» معرفی گشته است. ابن قولویه، پس از زیارت امام علی علیه‌السلام فصلی درباره‌ی محبت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حسنین آورده. بعد از آن فصلی در زیارت قبور ائمه‌ی بقیع علیهم‌السلام. این زیارت نامه هم درست درس دینداری و امامت‌داری است. (ص ۵۲). پس از آن مباحث به امام حسین علیه‌السلام اختصاص می‌یابد که در واقع، مقصود اصلی از تالیف کتاب است. ابتدا از اخبار شهادت امام حسین علیه‌السلام از پیش از تولد و پس از تولد آن حضرت یاد می‌شود. پس از آن، از آگاهی انبیاء از شهادت امام حسین علیه‌السلام صحبت می‌شود که در این باره احادیث فراوانی در دست است. از این روایات، به دست می‌آید که شهادت امام حسین علیه‌السلام یک امر قطعی بوده که همه‌ی انبیاء و ملائکه از پیش، آن را به عنوان یک حادثه‌ی مهم می‌دانسته‌اند. بنابراین شهادت امام حسین علیه‌السلام یک امر معمول و عادی نبوده است. این همه روایت که بسیاری از آن‌ها نیز درباره‌ی آگاهی خود امام حسین علیه‌السلام از شهادت خویش است. مؤید آن است که حادثه‌ی مزبور می‌بایست تأثیر تاریخی عظیمی از خود در امت شیعه داشته باشد. یعنی شهادت امام حسین علیه‌السلام یک شهادت سیاسی و معمول نبوده بلکه یک نقطه‌ی مهم در مجموعه‌ی زندگی بشر به شمار می‌آید. زمانی که امیرمؤمنان علیه‌السلام بر بالای منبر از مردم می‌خواهد تا هر چه می‌خواهند سؤال کنند، سعد و قاص به طعنه از عدد موهای سرش می‌پرسد؛ حضرت می‌فرماید: زیر هر یک از موهای تو شیطانی نشسته، و فرزندت از فرزندان تو، فرزندم حسین را خواهد کشت. (ص ۷۵). امام حسین علیه‌السلام از همان مکه نامه‌ای به برادرش محمد بن حنفیه چنین نوشت: اما بعد: فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی، لم یدرک الفتح. (ص ۷۶). بعد از شهادت نیز تمام عالم عزادار می‌شوند. آسمان و زمین و خورشید گریه می‌کنند. زیر هر سنگی که آن را بر می‌دارند خون تازه می‌بینند. البته این روایات (صفحه ۲۶۰) حکایتش، حکایت تسبیح است. گرچه ما نمی‌فهمیم و کیفیت آنرا نمی‌دانیم؛ اما مسلم است که اصل این روایات از امامان علیه‌السلام صادر شده و بسیاری از آنها در مآخذ اهل سنت و از قول غیر امامان هم آمده است. ابن قولویه از باب سی و دوم، روایات مربوط به گریه کردن بر امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام را می‌آورد. یکی از ارکان حفظ یاد امام حسین علیه‌السلام گریه کردن برای اوست. در این باره، به مقدار زیادی تأکید شده است. مضمون بسیاری از این روایات شبیه این روایت امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار (ص ۱۱۱). بیشتر اخبار گریه کردن ائمه، مربوط به امام سجاد علیه‌السلام است. هر وقت گریه می‌کرد و از حضرتش می‌خواستند تا آرام شود، می‌فرمود: یعقوب فقط یک فرزندش گم شد، آن اندازه گریه کرد. من پدرم، برادرانم و جماعتی از اهل بیتم در اطرافم ذبح شدند! آیا نباید گریه کنم. (ص ۱۱۵). تعبیر قتیل العبرات به معنای کشته شده اشک‌ها را به خود امام حسین علیه‌السلام نسبت داده‌اند؛ به این معنا که هیچ کس از او یاد نمی‌کند، جز آن که اشکش جاری شود. (ص ۱۱۷) در زیارت اربعین هم آمده است: السلام علی أسیر الکربات و قتیل العبرات. برگزاری مجلس سوگواری با حضور شعرا یکی از کارهایی است که ائمه انجام می‌دادند. شعرا شعری خواندند و ائمه و خانواده‌ی آنان گریه می‌کردند.

مخصوصاً ائمه علیهم‌السلام از سرودن شعر در مرثیه‌ی حسین علیه‌السلام به خوبی استقبال می‌کردند و جوایز زیادی می‌دادند. (ص ۱۱۲) یک مورد خبر کمیت بن زید اسدی نقل شده است که برای امام سجاد علیه‌السلام شعر خواند و آن حضرت گریه کرد. در وقت جایزه، از امام خواست تا لباسش را به وی بدهد و حضرت داد. دیگری مربوط به دعبل خزاعی است که برای امام رضا علیه‌السلام شعر خواند و امام سخت گریست. نکته‌ی دیگر تحریض مردم در رفتن به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام است. مسمع بن عبدالملک بصری می‌وید: امام به من گفت: سر قبر حسین می‌روی؟ گفتم: من در بصره شناخته شده‌ام. اگر بروم، وابستگان به خلیفه - سلیمان بن عبدالملک - به او خیر می‌دهند. حضرت فرمود: پس برای او عزاداری می‌کنی؟ آری، گریه می‌کنم. (صفحه ۲۶۱) پس از آن حضرت فرمودند: اما انکم یعدون من أهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا أمانا. (۱۰۸) شما در جمله سوگواران ما هستید، کسانی که با خوشحالی ما خوشحال می‌شوند و با حزن ما محزون، از ترس ما احساس ترس و از امنیت ما احساس ایمنی می‌کنند. زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام سخت مورد تأکید ائمه علیهم‌السلام بوده و برای آن فضائل بیشماری در روایات آمده است. زنی با نام ام‌سعید الاحمسیه که عراقی بود و به مدینه آمده بود، در این شهر، الاغی گرفت تا به زیارت قبور شهدای احد برود. حضرت فرمود: شما اهل عراق را چه می‌شود. تا اینجا برای زیارت شهدا می‌آیید، اما به زیارت قبر حسین بن علی علیه‌السلام که سیدالشهداء است نمی‌روید (۱۱۸). روایاتی درباره‌ی زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام توسط انبیای الهی (۱۲۰) و همچنین ملائکه‌ی الله (۱۲۲) نقل شده است. امام صادق علیه‌السلام ضمن دعا‌های خود، برای زائر قبر امام حسین علیه‌السلام دعا می‌کرد. در این دعا حضرت اشاره می‌کند که زائرین امام حسین علیه‌السلام مورد طعن‌های دشمنان بوده‌اند. پس از آن از خداوند می‌خواهد زائرانی که زیر آفتاب گرم به زیارت می‌روند، ببخشد، فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس، و ارحم تلک الخدود التی تتقلب علی حفرة أبی عبدالله الحسین. و ارحم تلک الاعین التی جرت دموعها و رحمۃ لنا... (۱۲۶). برای زائر حسین علیه‌السلام ملائکه درود می‌فرستند و از وقتی که به زائر به سوی حرم ابا عبدالله علیه‌السلام حرکت می‌کند، همراهیش می‌کنند. فصلی خاص درباره‌ی لزوم زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام تا سر حد لزوم آمده است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین علیه‌السلام فان اتیانه مفترض علی کل مؤمن یقر للحسین بالامامة من الله عزوجل. (۱۳۱). حتی اگر کسی خودش نمی‌تواند به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام برود، اگر هزینه‌ی دیگری را بدهد که برود، ثواب فراوان دارد (۱۳۲). همین روایات است که بعدها در دوره‌ی صفوی، وقف‌های بیشماری را برای پرداخت هزینه‌ی زائران قبر امام حسین علیه‌السلام پدید آورده است. (صفحه ۲۶۲) در اواخر دوره‌ی امویان زیارت امام حسین علیه‌السلام بسیار دشوار بوده و روایاتی در کامل‌الزیارات (صص ۱۳۷-۱۳۵) آمده است که زیارت در حال خوف و ترس و ثواب آن را مورد توجه قرار داده است. ابن‌بکیر به امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: من در ارجان (نزدیکی بهبهان فعلی) مقیم هستم و شوق زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام را دارم، اما وقتی می‌آیم ترسی در دلم هست تا برگردم: حتی أرجع خوفا من السلطان و السعاة و أصحاب المسالح (۱۳۶) ترس از سلطان، سخن‌چینان و مرزداران و دروازه بانان دارم. به دلیل همین فضای ترس، ائمه زیارت در حال تقیه را به اصحاب خود تعلیم می‌دادند. حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید در فرات غسل کن. لباس پاک بپوش و از برابر قبر رد شو و بگو صلی الله علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک یا ابا عبدالله تا سه بار. (۱۳۶) یعنی یک زیارت مختصر و عبوری در حالت ترس و خوف. درباره‌ی ثواب زیارت احادیث بی‌شماری در دست است. در اینجا هم درست مانند سفر حج، سفر با پای پیاده، بسیار توصیه شده و هر گام آن مساوی با نوشتن یک حسنه و پاک شدن یک گناه دانسته شده است (۱۴۵). سرافرازی زائران حسین علیه‌السلام در روز قیامت به حدی است که در آن روز هر کسی دوست می‌دارد که ای کاش زائر حسین علیه‌السلام می‌بود. (۱۴۶) هر کس که زائر حسین علیه‌السلام باشد در قیامت در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام خواهد بود (۱۴۷). زائران حسین علیه‌السلام زودتر از سایر مردم وارد بهشت خواهند شد. (۱۴۸) یکی از شرایط زیارت که در روایات آمده، آن است که حسین علیه‌السلام را زیارت

کند در حالی که عارفا بحقه. حق او را و ولایت او را بشناسند. این قید بسیار مهمی است. امام کاظم می‌فرماید: اَدْنَى مَا يَثَابُ بِهِ زَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَطِّ الْفِرَاتِ إِذَا عَرَفَ بِحَقِّهِ وَحُرْمَتِهِ وَوَلَايَتَهُ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ. (۱۴۹). در روایات بی‌شماری تعبیر عارفا بحقه آمده است. (۱۵۲ - ۱۴۹). شرط دیگر زیارت، خلوص نیت است: من أتى قبر الحسين عليه السلام زائراً له عارفاً بحقه يريد به وجه الله والدار الآخرة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. (۱۵۶). زیارت امام حسین علیه‌السلام ممکن است به انگیزه‌های خاص اما مختلفی صورت بگیرد. (صفحه ۲۶۳) بابتی تحت عنوان زیارت امام حسین علیه‌السلام به خاطر دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام تدوین شده است. (۱۵۳) بابتی نیز تحت عنوان «زیارة قبر الحسين تشوقاً اليه» که خیلی ثواب دارد: من أتى قبر الحسين تشوقاً اليه كتبه الله من الامنين يوم القيامة. (۱۵۴). فضیلت زیارت حسین علیه‌السلام به شکل‌های مختلف بیان شده است: پاک شدن گناهان، داشتن فضیلت بی‌حد، ثبت شدن نام زائر حسین علیه‌السلام در اعلی‌علین، مساوی بودن زیارت امام حسین علیه‌السلام با انجام عمره، نمونه‌ای از ثواب‌هایی است که در روایات آمده است. (۱۶۷) سمعت أبا الحسن عليه‌السلام يقول: ان زیارة قبر السحین عليه‌السلام تعدل عمره مبروره متقبله. (۱۶۹) در برخی روایات حجه مبروره دارد. (۱۷۰) زیارت امام حسین علیه‌السلام در برابر با ثواب عتق بردگان است. (۱۸۰) به طور معمول وقتی در روایات بخواهند ثواب چیزی را نشان دهند با حج و عمره و انجام غزوه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیهم‌السلام و نیز ثواب عتق برده و کنیز مقایسه می‌کنند. این به معنای آن است که ثواب زیادی دارد. طبعاً هر چه زیارت کردن دشوارتر باشد، یعنی در شرایط ترس، یا راه دور، ثواب بیشتری دارد. مثلاً برابر با چند عمره یا حج. روزهای مخصوصی زیارت امام حسین علیه‌السلام ثواب بیشتری دارد. یکی روز عرفه است: هر کس این روز به زیارت قبر حسین علیه‌السلام بیاید، خداوند به قلب او آرامش می‌دهد. (۱۸۷). همین طور خواندن زیارت نامه‌هایی برای روزهای عید قربان، فطر و ماه رجب توصیه شده است. بیشترین پاداشی برای کسی است که روز عاشورا به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام برود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: من بات عند قبر الحسين ليلة عاشوراء لقي الله ملطخاً بدمه يوم القيامة كانما قتل معه في عرصته. (۱۹۱) کسی که شب عاشورا را کنار قبر امام حسین علیه‌السلام بگذراند، روز قیامت چونان خون‌آلود می‌آید که گویی با حسین بن علی علیه‌السلام در میدان حاضر بوده است. همچنین توصیه شده است که اگر کسی نمی‌تواند روز عاشورا به کربلا برود، به جای آن به صحرا یا بالای بامی مرتفع برود؛ نگاهش را به سمت قبر آقا ابا عبدالله کند؛ آن‌گاه اندکی پیش از ظهر شرعی دو رکعت نماز بخواند؛ (صفحه ۲۶۴) پس آن برای آن حضرت گریه کند و اهل و خانواده‌ی خود را نیز به گریه کردن فراخواند. اینجاست که باید زیارت معروف عاشورا را بخواند که برای قریب و غریب به امام حسین علیه‌السلام توصیه شده است. علقمه بن محمد می‌گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: زیارت نامه‌ای به من یاد دهید که هم از نزدیک‌تر قبر بتوانم بخوانم هم از روی بام خانه‌ام وقتی که دور هستم. حضرت زیارت عاشورا را به من تعلیم دادند. (۱۹۴). اصولاً توصیه شده است که زیارت از دور بر بام خانه خوانده شود. از دیگر ایام زیارت امام حسین علیه‌السلام روز نیمه‌ی شعبان است که بر آن تکیه فراوانی شده و فضائل بی‌شماری برای آن ذکر شده است. (۱۹۹-۱۹۷). از بابت نهضت امام حسین علیه‌السلام آب فرات نیز ارزش و اهمیت یافته و به خصوص برای زیارت، غسل کردن و در آب فرات مورد تأکید قرار گرفته است. اما اگر شیعه‌ای به زیارت امام حسین علیه‌السلام نرود، گویی ناقص‌الایمان از دار دنیا رفته و در بهشت در مرتبه‌ی سایر مؤمنین قرار ندارد. (۲۱۱)، فمن كان للحسن زواراً عرفناه بالحب لنا أهل البيت و كان من أهل الجنة؛ و من لم يكن للحسين زواراً كان ناقص‌الایمان. (۲۱۲). زیارت نامه‌های فراوانی از سوی معصومین علیه‌السلام در کیفیت زیارت آن حضرت انشاء شده و بدست آمده است. ابن قولویه تمامی این زیارات را از طرق مختلف فراهم آورده است؛ به طوری که می‌توان گفت، آن اندازه که زیارت نامه‌های مختلف برای امام حسین علیه‌السلام وارد شده برای هیچ یک از معصومین علیهم‌السلام وارد نشده است. بر جای ماندن بسیاری از اینها مدیون تلاش ابن قولویه است که آنها را در کتاب کامل‌الزیارات خود جمع‌آوری کرده است. این زیارت به طور معمول

متشمل بر تقدیس خداوند (یک نمونه‌ی مفصل ص ۲۴۱)، فرستادن سلام و درود بر امام حسین علیه‌السلام لعن بر دشمنان حضرات معصومین علیهم‌السلام دعای برای خود، طلب مغفرت، طلب شفاعت و گواهی بر این است که آن حضرت به وظائفش عمل کرده است. یک نکته‌ی مهم در زیارات، طلب ثار است. انتقام از خون امام حسین علیه‌السلام چیزی است (صفحه ۲۶۵) که تار الله خوانده می‌شود؛ امام حسین علیه‌السلام تار قبایل عربی نیست، بلکه ثاری است که متعقل به خود خداست؛ اما از خداوند خواسته شده است تا زیارت کننده را هم در کشیدن انتقام شریک کند: *أشهد أنك أمرت بالقسط و العدل و دعوت الیهما و أنك تار الله فی ارضه*. (۲۱۴) و در زیارت دیگر آمده، *السلام علیک یا قتیل الله و ابن قتیلہ السلام علیک یا تار الله و ابن تاره* (۲۱۸) تبری و تولی هم یک خط اصیل در این زیارت است. اعلام بیزاری از دشمن بسیار اهمیت دارد. در این زیارت کسانی که امام حسین علیه‌السلام را کشته یا به کشته شدن ایشان رضایت داشته‌اند، لعنت می‌شوند. این حادثه، شیعه را از بقیه امت در آن زمان جدا کرد: *لعنت امه قتلکم و امه خالفتکم و امه جحدت و لایتکم و امه ظاهره علیکم*. (۲۱۹) و در زیارت دیگر: *لعن الله من قتلک و لعن الله من شرک فی دمک و لعن الله من بلغه ذلک فرضی به*. انا الی الله من ذلک بری. (۲۲۵). لعن بر دشمن هم یکی از ارکان اصلی این زیارت است که در برخی نقلها، به صورت مفصل و ریز آمده است. این نفرین در حق دشمن، درست در مقابل دعا برای نصرت خوبان است. همین طور که دعا وارد شده، لعنت خدا و ملائکه نیز برای برگرفتن نعمت از دشمنان است: *لعن الله من رماک، لعن الله من طعنک، لعن الله من اجتر رأسک، لعن الله من حمل رأسک لعن الله من نکت بقضیبه بین ثنایاک، لعن الله من ابکی نساء لعن الله من أیتهم اولادک، لعن الله من أعان علیک، لعن الله من سار الیک، لعن الله من منعک ماء الفرات، لعن الله من غشک و خلاکک، لعن الله من سمع صوتک فلم یجبک، لعن الله ابن اکلہ الاکباد، و لعن الله ابنه و أعوانه و أتباعه و أنصاره ابن سمیة، لعن الله جمیع قاتلیک و قاتلی أیبیک و من أعان علی قتلک*. (۲۵۱) در این زیارت، خط امام حسین علیه‌السلام به عنوان یک خط اصیل پذیرفته شد و متابعان آن حضرت، افراد صادق و راستگو شناخته شده‌اند. در بسیاری از این زیارت درس امامت هم هست: *أشهد انکم کلمة التقوی و باب الهدی و العروة الوثقی و الحجة علی من یبقی و من تحت الثری*. (۲۲۲) در این زیارت، جهاد امام حسین علیه‌السلام با دشمن مورد تأیید قرار گرفته و حرکت آن (صفحه ۲۶۶) حضرت مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر و عمل به حق دانسته شده است: تأیید این نکته با تعبیر *أشهد به این معناست که اینها جزو معتقدات یک شیعه است: أشهد أن الجهاد معک جهاد، و أن الحق معک و الیک و أنت أهله و معدنه و میراث النبوة عندک و عند أهل بیتک و أشهد أنك قد بلغت و نصحت و وفیت و جاهدت فی سبیل الله*. (۲۴۸). در این زیارات یک شیعه آرزو دارد که در کنار امام حسین علیه‌السلام بود و به همان فیض نائل می‌شود: *یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما و أبذل مهجتی فیک و أقیک بنفسی و کنت فیمن أقام بین یدیک حتی یسفک دمی معک فافظر معک بالسعادة و الفوز بالجنة*. (۲۵۰). یک زیارت مهم، زیارت وارث است که خط وراثت میان انبیاء را تا امام حسین علیه‌السلام دنبال می‌کند؛ این یک تصویر تاریخی بسیار مهم قرآنی است. جالب این که در این خط، امام حسین علیه‌السلام وارث آدم است، وارث نوح است، وارث ابراهیم است، وارث موسی و عیسی و محمد و علی و حسن و فاطمه علیهم‌السلام است. یعنی همه‌ی میراث انبیاء و اوصیاء در امام حسین علیه‌السلام متجلی شده است. و بعدهم: *أشهد أنك قد أقمت الصلاة و آتیت الزکاة و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و عبدت الله مخلصا حتی أتاک الیقین*. (۲۲۶). مسأله‌ی دیگر خواندن نماز است که کربلا و مسجد کوفه در کنار حرمین، یک حکم دارند و آن این که می‌توان در آنجا، هم نماز را تمام خواند (۲۶۳- ۲۶۲). بالابردن اعتبار این دو مکان مقدس و گذاشتن آنها در کنار حرمین، یکی از اقداماتی است که برای جاودانه شدن نهضت علوی و حسینی صورت گرفته است. در ابواب دیگر از فضیلت کربلا، فضیلت حائر حسینی، فضیلت تربت امام حسین علیه‌السلام (۳۰۰ - ۲۹۲) روایات فراوانی نقل شده است. یکی از زیارت‌هایی امام حسین علیه‌السلام زیارت معروف به زیارت ناحیه‌ی مقدسه است که ابن طاووس در اقبال الاعمال در فصل اعمال روز عاشورا نقل کرده است. در خبر وی آمده که به سال ۲۵۲ توسط محمد بن غالب اصفهانی این زیارت از ناحیه‌ی مقدسه عرضه

شد. مرحوم مجلسی نوشته است که این چهار سال پیش از تولد امام زمان علیه‌السلام (صفحه ۲۶۷) است. یا باید ۲۶۲ باشد یا این که از سوی امام حسن عسکری علیه‌السلام انشاء شده باشد. ویژگی عمده‌ی این زیارت در آن است که خطاب به تک تک شهدای کربلا با ذکر نام، سلام جداگانه‌ای دارد و برای هر کدام صفت خاصی را ذکر می‌کند و حتی قاتل او را نیز نام می‌برد. یعنی بسیاری از بندها، یک سلام دارد و یک لعن. برای نمونه درباره‌ی عبدالله بن حسن علیه‌السلام آمده است: السلام علی عبدالله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله و رامیه حرمه بن کاهل الاسدی. به همین ترتیب تا آخرین نفر از شهدا که البته درباره‌ی بسیاری از آنها، نام قاتل آنان نیامده است. شمار شهدا در این زیارت ۸۱ نفر است و زیارت با السلام علیکم یا خیر أنصار و جمالتی خطاب به عموم شهدا پایان می‌یابد. ابن قولویه از باب نود و نهم به بعد، ابوابی را درباره‌ی زیارت سایر قبور اهل بیت آورده است. فصل ۹۹ درباره‌ی زیارت ائمه کاظمین علیهماالسلام است. زیارت نامه‌هایی مربوط به قبور این دو امام نیز از قول امام هادی علیه‌السلام آورده شده است، باب ۱۰۱ درباره‌ی زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام است که مورد تأکید فرزندش حضرت جواد علیه‌السلام بوده است. باب ۱۰۳ درباره‌ی زیارت عسکرین علیهماالسلام و زیارت نامه‌ی آنهاست. دو باب کوچک هم (باب ۱۰۷ - ۱۰۶) درباره‌ی زیارت قبر فاطمه‌ی معصومه علیهاالسلام و عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام در ادامه آمده است. (صفحه ۲۶۹) (۱) تهران، مکتبه‌الصدوق، ۱۳۷۵ ش. شماره صفحاتی که در پراگم در داخل متن کتاب تا آخر این بحث آمده، مربوط به همین کتاب با همین چاپ است.

ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین

ابعاد شکلی و شعاری نهضت امام حسین به طور مشخص باید گفت حادثه‌ی عاشورا مانند بسیاری از امور دینی و مقدس دیگر، در دو سطح قابل طرح است، یکی اساس و محتوای آن با عنوان یک حرکت مقدس تاریخی، هم به لحاظ شرایط خاص اجتماعی و هم به لحاظ یک پدیده‌ی الهی و دینی. دوم صورت و شکل عرضه‌ی آن در عرصه‌ی فرهنگ عمومی که نتیجه‌ی برخورد مردم متدین با این پدیده و کیفیت زنده نگاه داشتن آن و صورت شعاری دادن به آن است. طی مسیر میان صفا و مروه برای هاجر، مرحله‌ای از مراحل اجرای یک طرح الهی بوده است که برای هاجر رخ داده؛ و آنچه امروز یک حاجی انجام می‌دهد صورت شعاری آن است که تحت عنوان بخشی از شعائر الله در قرآن موجود توجه قرار گرفته و آمده است: و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب. (۱). به همین ترتیب، کربلا یک جوهره‌ی مقدس تاریخی دارد که اصل رخداد و کیفیت اتفاق آن و اهداف تاریخ آن است. دوم یک صورت دارد که ارائه‌ی آن در قالب آداب و رسوم، مناسک و ویژه و آمیخته کردن آن با احساسات و عواطف و مسائل هنری و نمایشی است. به سخن دیگر اصل حادثه یک بود تاریخی مقدس است و شعائر امروز نمود تکرارپذیر آن. از بخش اول که بگذریم، چون به بحث فعلی ما مربوط نمی‌شود، می‌توان از سه (صفحه ۲۷۰) جریان مشخص در بعد شعاری واقعه‌ی عاشورا یاد کرد. نخست: روضه‌خوانی و مرثیه‌سرایی. دوم: عزاداری در شکل دسته‌های سینه‌زن، زنجیر زن و مظاهر مربوط به آن از علم و کتل و پرچم و غیر ذلک. سوم تعزیه که صورت خاصی از تصویرسازی و بازسازی حادثه‌ی کربلا به شکل نمایشی است. طبعاً هر سه‌ی اینها به هم نزدیک است. (۱) حج، ۳۲.

ویژگی عمده‌ی این سه صورت شعاری

ویژگی عمده‌ی این سه صورت شعاری در واقع، ویژگی شعاری اینها که نمود یک بود الهی - تاریخی است، اساسی‌ترین ویژگی آن محسوب می‌شود. این امری است که در همه‌ی ادیان و همه‌ی فرهنگ‌هایی که صورت دینی دارد و در واقع در همه جا و میان همه‌ی اقوام و نیز اساطیر هست. دین یک ماد و جوهره دارد و یک صورت. این صورت و شعار، در مراسم مذهبی خود را نشان می‌دهد و به طور معمول در بیشتر موارد به صورت سالانه انجام می‌شود. در اسلام، نمود این شعائر بیش از هر جای دیگری در حج

آمده است. در آنجا داستان توحیدی زندگی ابراهیم به قالب مناسبک در آمده و تکرارپذیر شده است. هر مسلمانی که قادر به پرداخت هزینه‌های سفر حج هست، در عمرش یک بار باید این مناسک را تکرار کند. در حج مناسک ثابت است و حدود مشخص دارد؛ حتی اعیاد نیز چنین حالتی را دارند. هر سال روز خاصی، روز عید است که آن نیز به نوعی جنبه‌ی شعاری دارد. یعنی واقع‌نمایی از یک بود تاریخی مقدس است. درباره‌ی کربلا نیز ماجرا به همین صورت است. امام حسین علیه‌السلام در یک شرایط خاص تاریخی، دست به یک حماسه زده و این عمل، که نوعی بود الهی - تاریخی است، به صورت سالانه و در شکل‌های مختلف که تحت عنوان کلی عزاداری می‌تواند وصف شود، تکرار می‌شود. صورت تکراری آن در قالب تعزیه است، اما یاد و خاطره‌ی آن در مرثیه‌سرایی و روضه‌خوانی و عزاداری‌های عمومی حفظ می‌شود. در اینجا یک پرسش مطرح است و آن این که چه حادثه‌ای یا به عبارتی چه بودی (صفحه ۲۷۱) ممکن است نمود شعار پیدا کند. روشن است که شعار برای هر جوهره‌ای ساخته نمی‌شود. در اینجا تأکید بر الهی - تاریخی بودن نهضت امام حسین علیه‌السلام است. این الهی بودن جریانی است که زمینه‌ی حضور آن در سطح شعار، آن هم به صورت فراگیر، فراهم می‌کند. اگر امر الهی نباشد، اگر با قدسیت و معنویت و روابط ملکوتی پیوند نخورد، به این سادگی تبدیل به شعار نمی‌شود. حرکت امام حسین علیه‌السلام یک حرکت الهی است نه صرفاً یک حرکت اجتماعی - تاریخی. قصه ابراهیم و اسماعیل پشتوانه‌ی الهی دارد که در قرآن آمده و بعد هم این چنین در مناسک حج متجلی شده است. حتی اعیاد چنین حالتی دارد. همین نوروز در اساطیر نوعی صورت قدسیت برایش درست می‌شود. و حتی بعدها وقتی میان مسلمانان رایج می‌شود، نوعی پشتوانه‌ی دینی برایش دست و پا می‌شود. طبعاً هر واقعه‌ای به سادگی جنبه‌ی شعاری پیدا نمی‌کند.

ویژگی شعارها

ویژگی شعارها یک واقعه‌ی تاریخی، اگر صرفاً تاریخی باشد، و جایگاهی استوار در دین و قدسیت به عنوان یک امر الهی نداشته باشد، تاریخی می‌ماند و تکرار پذیری شعاری پیدا نمی‌کند. شعار به این معنا، نشان دادن تکرار پذیری آن در تثبیت نوعی از ارزشها، ایده‌ها و آرمانهاست. به معنای اثبات وجود برترین‌هاست، نشانگر وجود اسوه‌ها و ایده‌آلهاست. عرضه‌ی معیارها برای سنجش اعمال و رفتار و پرهیز از آلودگی‌ها و روزمرگی است. این شعارها، عواطف را با واقعیت ممزوج می‌کند، انسان را با خدا و طبیعت که مخلوق عمده‌ی خدا در اطراف انسان است، پیوند می‌دهد. اگر انسان با مطالعه‌ی تاریخ، عقلش را قانع می‌کند، در شعار، روحش را آرام و قانع می‌سازد و با آنچه که عقل تاریخی بیان کرده، هماهنگ می‌شود و حس خود را بر اساس آن ارزشها تقویت می‌کند. شعارها سبب می‌شود تا با مسأله‌ی تکرار روبرو شده و با بیان مکرر یک حادثه آن را زنده نگاه داریم. هر سال این واقعه در شکل‌های مختلف بیان می‌شود و احساسات را به نفع خود نگاه می‌دارد. مردم بیش از آن که از اندیشه‌های عقلانی بهره‌برند، با مسائلی که در ارتباط با (صفحه ۲۷۲) احساس آنهاست، زندگی می‌کنند. عاشورای عقلنی و فکری باید پشتوانه‌ی عاشورای احساسی باشد، به طوری که هیچ کدام اینها بدون دیگری کارساز نیست. شعائر یاد شده، روح و حیات را در عاشورای فکری می‌دمد و سبب رواج آن میانه‌ی عامه‌ی مردم و متن زندگی آنها می‌شود. در قرآن تعظیم شعائر، ناشی از تقوای قلوب خواننده شده است؛ قلب به درستی محل درک عشقی و عاطفی انسان است. دلیلش هم این است که با این تعظیم، انسان احساس قلبی ایمانی خود را نشان می‌دهد.

تغییر پذیری قالب شعائر

تغییر پذیری قالب شعائر حادثه‌ی کربلا در روایات اسلامی، بسان یک حادثه‌ی عادی و معمولی در بستر تاریخ مانند سایر حوادث تصویر نشده است؛ بلکه انبیای الهی نیز از قبل واقف به آن بوده و برای آن سوگواری کرده‌اند. اگر تصویری از این تصور به دست

آید، عظمت این رخداد فراتاریخی آشکار می‌شود. آنچه پس از رخ دادن آن پدید آمد، شعائر مختلفی بود که در ابعاد مختلف برای نشان دادن آن «بود» شکل گرفت. آداب زیارت، آداب روضه‌خوانی و پس از مدتی برگزاری مجالس سوگواری و حتی شبیه‌خوانی و تعزیه نمونه‌ای از آنهاست که بعضی به توصیه‌ی معصومین و برخی با ابتکار خود مسلمانان رواج یافته است. به مرور بر دامنه‌ی این کارها افزوده شد و با استفاده از روشهای جدید و بهره‌گیری از هنر و آداب و رسوم ملی، دایره‌ی آن توسعه یافته تا رسید به آنچه که امروزه به دست ما رسیده است. البته به تناسب شرایط اجتماعی، گاه از دامنه‌ی یک سبک کاسته شده و بر دامنه‌ی سبک دیگری افزوده شده است. روزگاری تعزیه نقش اول را داشت و بعد از افول آن، روضه‌خوانی اهمیت بیشتری پیدا کرد. به نظر می‌رسد تغییر و تحول در بعد صوری و شلکی واقعه‌ی کربلا- و تصویر آن برای عامه‌ی مردم وجود داشت و هنوز نیز می‌تواند داشته باشد. روزگاری نقاشی در خدمت کربلا بود؛ نقاشی‌های پرده‌ای؛ اما اکنون به فراموشی سپرده شده و جای آن را فیلم‌های تلویزیونی و نمایشنامه‌های رادیویی گرفته است. آن زمان که این قبیل وسایل (صفحه ۲۷۳) ارتباطی نبود، مردم کنار گذارها، پای توضیحات کسی که پرده‌های نقاشی را شرح می‌کرد، می‌ایستادند و به او گوش فرامی‌دادند. امروز نیز باید نقاشی را در خدمت کربلا درآورد. اما به گونه‌ای که صرفاً جنبه‌ی هنری نداشته باشد، بلکه بعد مذهبی و عاطفی آن جدی‌تر مطرح شود، به طوری که وقتی کسی پرده نقاشی را می‌بیند، اشک در چشمانش حلقه بزند؛ احساس قرابت با شخصیت‌های محبوبش داشته باشد و آن ارزشها را در خاطره‌اش تجدید کند.

شعائر و هنر

شعائر و هنر در واقع، هنر از مقوله‌ی احساس است. شعائر نیز با احساس سر و کار دارد. در این صورت ابزار هنر به بهترین وجه می‌تواند در اختیار طرح بهتر شعائر قرار گیرد. به خصوص در مورد مانند کربلا که صورت و شعار تعریف شده‌ی خاصی به جز اصل زیارت و سوگواری ندارد و خواهی نخواهی با هنر موجود در جامعه پیوند می‌خورد. اگر در این باره، به وضعیت موجود که خود حال اندیشه و عمل مردمان گذشته است، اکتفا نشود و تلاش برای یافتن صورت‌های جدید و شعارهای تازه برای معرفی آن جوهره صورت گیرد، مسلماً کاری شایسته انجام شده است. البته می‌دانیم که ارائه‌ی صورت‌های جدید کار ساده‌ای نیست. باید سالها بگذرد تا تعزیه برای مردم، امری عادی شده و مقبولیت یافته باشد. همین‌طور دسته‌های سینه‌زنی و یا اشکال دیگر که برخی از آنها به صورت سنتی وجود داشته و در خدمت جوهره‌ی جدید قرار گرفته است. برای مثال شعارسازی برای کربلا در هند قدری متفاوت با کشور ماست. در اینجا تکیه داریم در آنجا عاشورخانه. آن هم به شکل خاصی که در اینجا معمول نیست. در اینجا ما تعزیه را به معنای بازسازی حادثه‌ی کربلا به صورت نوعی نمایشنامه‌ی مذهبی می‌دانیم، در آنجا ساختن ماکت‌های کربلا و نجف و غیره تعزیه نام گرفته است. این حاصل تفکر و اندیشه و رویه‌ای است که شیعیان هند در حیدرآباد در پیش گرفته‌اند و از قضا بسیار هم موفق بوده است. آن قدر که نه تنها جامعه‌ی سنی مذهب را جذب کرده بلکه هندوها را نیز از همان زمان؛ یعنی دوران سلطنت قطب شاهی، به (صفحه ۲۷۴) اسلام متمایل کرده و حتی اگر مسلمان نشده‌اند، واقعیت ارزشی کربلا را پذیرفته‌اند. بنابراین می‌توان و باید هنر را به صورت عالمانه در خدمت شعائر قرار داد. بعد نمودی و شکلی حادثه‌ی کربلا- از طریق هنر، کیفیت بخشید و متناسب با تغییراتی که در روابط اجتماعی و زندگی شهرنشینی و معماری و غیره پدید می‌آید، صورت‌های تازه‌ای خلق کرد.

عوارض منفی شعائر تازه‌یاب

عوارض منفی شعائر تازه‌یاب شعار، همان اندازه که می‌تواند جوهره‌ی کار را در عرصه بسط دهد، و نمود بود را واضح و آشکار سازد، می‌تواند انسان را از جوهره و اساس بیگانه کند. یعنی ارتباط و پیوند میان بود و نمود را قطع کند. این زمانی صورت می‌گیرد

که شعار، از بعد فکر و هنری، تناسب خود را با اندیشه و تأمل در اصل رخداد و نتایج به دست آمده از آن قطع کند. یعنی شعار به گونه‌ای عرضه شود که به عنوان نمود، ارتباطش با بود خود قطع شود؛ یا دست کم، کسی که مشغول نشان داد این نمود است، آنگاه به این ارتباط نباشد. برای مثال، اگر یک حاجی در مکه، همه‌ی مراسم را انجام دهد، اما ارتباط آن را با توحید در نیابد، می‌توان تصور کرد که این شعارها، تأثیر مطلوب را برای او ندارد. گرچه نباید غفلت کرد که خدا حتی در همین شرایط انجام این مناسک را از چنین شخصی می‌خواهد و می‌پذیرد. این یک اصل فقهی است و حرمت آن محفوظ؛ زیرا قانونی است که اگر شکل قانونی و عموماً را از دست بدهد، در مواردی نیز که کارآمدی آن جدی است، ممکن است ترک شود. این نمونه غفلت، البته جزو عوارض منفی خود شعار نیست، بلکه مربوط به طرح شعار، کیفیت انجام آن و غفلت ارتباط میان بود و نمود است. اما در مواردی خود شعار ممکن است جنبه‌ی انحرافی به خود بگیرد. شعائری ساخته شود که با ساخت الهی - تاریخی حرکت امام حسین علیه‌السلام و نیز اهداف مقدس آن بزرگوار سازگار نیست. برای نمونه، اگر بیش از حد در شعار بر تقدس تکیه شود یا به عکس به صورت اهانت‌آمیزی عرض شود یا نوعی تحریف معنوی در آن صورت (صفحه ۲۷۵) گیرد، در اینجا می‌توان تصور کرد که در کار شعارسازی نوعی انحراف روی داده است. به عبارت دیگر، کربلا اهدافی دارد که در فرمایشات امام حسین علیه‌السلام بیان شده است. این اهداف در قالب جملاتی بیان شد که برخی از آنها به صورت شعار درآمده است. برای نمونه می‌توان از جمله هیئات من‌الذله یاد کرد. در چنین شرایطی اگر در شعائر طراحی شده و جنبه‌های شکلی حادثه‌ی کربلا نمودهایی از ذلت دیده شود. این مطلب با بنیاد و جوهره‌ی نهضت امام حسین علیه‌السلام منافات دارد. برای نمونه، عقیده‌ی استاد مطهری این است که داستان آب خواهی امام حسین علیه‌السلام و تصویری که در برخی روضه‌ها از آن ارائه میشود، با اهداف واقعی نهضت کربلا منافات دارد.

روضه‌خوانی و شعار

روضه‌خوانی و شعار باید گفت این درست است که روضه‌خوانی از جهتی بیان وقایع تاریخی است، اما به لحاظ شکل، هنر خاصی از نوع بیان در آن بکار رفته است. جنبه‌ی آوازی، انتخاب مطلب، تلفیق آنها با یکدیگر، استفاده از شعر و تعابیر عاطفی و... همه‌ی اینها، ماهیت روضه‌خوانی را از صورت تاریخی محض درآورده و آن را به نوعی کار هنری و شعاری تبدیل کرده است. یقین داریم که هر روضه‌خوانی، اگر صرفاً وقایع تاریخی را به طور عادی بیان کند، مانند نقل بسیاری از نقلهای تاریخی حتی سوزناک، اثر خاصی در روح مخاطب برجای نمی‌گذارد؛ گرچه ممکن است عبرت آفرین باشد و گاه دلی را به درد آورد؛ اما روضه‌خوانی از مقوله‌ی دیگری است. این نکته‌ای است که روضه‌خوانان مهم در تاریخ آن را دریافته‌اند و در بیان مطالب، به صورت گفتاری یا نوشتاری، به نوعی خاص دست به فضا سازی زده‌اند. کسی نباید کتابی مانند روضه‌الشهداء را یک کتاب تاریخی بداند. چنان که اصولاً در بسیاری از موارد تاریخی این کتاب، امکان آن که روش‌های دقیق تاریخی برای ارزیابی صحت و صقم نقلها و گفته‌ها بکار برده شود، وجود ندارد. در آنجا باید روی فضای قضیه، روح حاکم بر آن، و هنر بکار رفته و مقدار ارتباط هنری و احساسی و عاطفی این نمود با بود اصلی که جوهره‌ی کربلاست، تکیه شود. اگر در این مرحله نویسنده موفق بوده، باید مطالب او را در (صفحه ۲۷۶) همین چهارچوب پذیرفت. بنابراین، در روضه‌خوانی، تا آنجا که به نقل و قایع تاریخی پرداخته می‌شود، کسی حق افزودن بر مطالب تاریخی و جعل حادثه و اسم و غیره را ندارد. اما در حوزه‌ی خاص روضه‌خوان به عنوان یک هنرمند، اختیاراتی را دارد. در اینجا آنچه اهمیت دارد، کیفیت بیان حادثه است که البته خود این بیان، فضای بسیار بازی را می‌طلبد. وقتی شاعری، درخت یا گلی را وصف می‌کند، ممکن است صد بیت شعر بگوید. در اینجا یک گل را نباید دو گل بکند؛ یا اگر گل محمدی است نباید آن را گل یاس معرفی کند؛ اما همین گل را می‌تواند به هزار شکل وصف کند؛ می‌تواند بگوید این گل یاس، هم بوی گلی یاس می‌هد

هم بوی گل محمدی. حتی در وصف هم نباید، صفتی که می‌آورد متضاد با واقعیت موجود باشد؛ مثلاً اگر گل زیباست، آن را به زشتی وصف کنند. آنچه مهم است این است که ذهن شاعر، در قالبی محدود، رنگ و بو و زیبایی آن گل را با استفاده از دقت نظر خیالی خود و ایجاد ارتباط با خیال سایر مردم، به بهترین شکل وصف کند. اینجا دیگر حوزه هنر و ابتکار است. در کربلا، وصف حال یا زبان حال، چنین دامنه‌ای را دارد. شنونده می‌داند که چنین گفتگوهایی که روضه‌خوان، مرثیه‌سرا یا تعزیه‌خوان می‌خواند، میان شمر و امام حسین علیه‌السلام روی نداده است؛ اما زبان حال‌نویس یا شاعر مربوطه، با توجه به خصلت‌های این دو نفر، و نیز با توجه به رویداد کربلا و شناختی که از اینها دارد، گفتگویی را تنظیم می‌کند. این کار هنری می‌تواند سخت سوزناک و در عین حال آموزنده باشد. البته حوزه‌ی کار بسیار دقیق و نیازمند احتیاط فراوان است؛ به همین دلیل لازم است تا در این باره که پای امام معصوم و دین‌شناسی در میان است، دقت بیشتری در ارائه‌ی مطالب صورت گیرد. در این حوزه، دیگر نمی‌توان روضه‌خوان یا شاعر را دروغگو معرفی کرد؛ جایی که مردم می‌دانند که روشی که برای بیان رخداد بکار رفته، برگرفته از روحی شاعرانه است نه ذهنیت تاریخی. به همین دلیل، بسیاری از انتقادهایی که به طور معمول در این حوزه مطرح می‌شود، قابل قبول نیست. در این باره، در مبحث تحریفات عاشورا، توضیحات دیگری آمده است. (صفحه ۲۷۷)

بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین

بستر تاریخی عزاداری اهل سنت برای امام حسین این بحث، برای ارائه در مجلس تعزیت امام حسین علیه‌السلام در شهر زاهدان در روز ۲۵ محرم سال ۱۴۲۱ آماده گردید.

در آمد بحث

درآمد بحث یکی از آثار قیام امام حسین علیه‌السلام در گذر تاریخ، پدید آمدن قیام‌های علوی از اواخر دوره‌ی اموی و پس از آن در دوره‌ی عباسی است. این قیامها، ادامه‌ی طبیعی نهضت خونی کربلاست. علویان در امتداد کربلا، حرکت‌های انقلابی خود را ادامه دادند و بر این اصل پافشاری داشتند که امامت و خلافت حق طبیعی آنان است. زید بن علی نواده‌ی امام حسین علیه‌السلام بود که نخستین قیام علوی مهم را پس از کربلا به سال ۱۲۲ هجری رهبری کرد. پس از وی، رهبری به فرزندش یحیی رسید که در سال ۱۲۶ در خراسان کشته شد. به دنبال آن روی کار آمدن بنی‌هاشم در ادامه‌ی همین ماجرا بود که با فعالیت عباسیان، راهش از علویان به عباسیان، کج شد. پس از آن علویان حرکتشان را ادامه دادند و این بار بر ضد عباسیان وارد کارزار شدند. از آن پس، دو گروه در میان علویان پدید آمد یک گروه حسنی‌ها و گروه دیگر حسینی‌ها. این درست است که کربلا را امام حسین علیه‌السلام رهبری کرده بود، اما قاسم و عبدالله دو تن از فرزندان امام حسن علیه‌السلام نیز در کربلا به شهادت رسیدند. پس از روی کار آمدن عباسیان، جریان زیدیه شکل گرفت که حسنی‌ها انقلابی آن را رهبری می‌کردند. در کنار آن حسینی‌ها یا به تعبیری بیشتر حسینی‌ها، مشی امامی را پیش گرفتند و به دنبال فعالیت‌های فکری و فقهی و کلامی رفتند. (صفحه ۲۷۸) به هر روی، حرکت زیدیه ادامه یافت. مهم‌ترین ویژگی این حرکت در مقایسه با حرکت امامیه، یکی در حفظ رویه‌ی انقلابی بود که امامی‌مذهبان از آن دست کم در ظاهر پرهیز داشتند و دیگری عدم سخت‌گیری آنان در مباحث کلامی و فقهی بود. این یک واقعیت است و تا به امروز که زیدیه شیعه بودند و در مسائلی، آرای شیعی را کاملاً حفظ می‌کردند - مانند گفتن حی علی خیر العمل در اذان - اما بعدها با فرقه‌ی حنفی به مقدار زیادی نزدیک شدند. مطالعه‌ی زندگی عالمان قرن پنجم هجری به راحتی می‌تواند به ما نشان دهد که حنفی‌ها و معتزلی‌ها در زیدیه به هم رسیده‌اند. به عبارت دیگر، زیدیه در بسیاری از مسائل فقهی خود حنفی و از نظر کلامی معتزلی‌اند. البته همه‌ی حنفی‌ها، نه زیدی هستند و نه معتزلی، بلکه راه دیگری را انتخاب کرده و تنها در فقه، و نه در کلام و

سیاست، از ابوحنفیه پیروی کردند. پاسخ این که چرا زیدیه و حنفیه و معتزله به هم رسیدند، در تحولات انقلابی و فکری میانه‌ی قرن دوم هجری نهفته است. این زمان دو قیام زیدی، در مدینه و بصره، در سال ۱۴۵ و ۱۴۶، یکی به رهبری محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه و دیگری برادرش ابراهیم صورت گرفت. در قیام ابراهیم که در عراق بود، ابوحنفیه فتوای به لزوم خروج همراهی مردم با آن را داد؛ چنان که بسیاری از فقهای دیگر عراق چنین کردند و حتی خود هم شرکت کرده و کشته شدند. به علاوه برخی از رهبران معتزله نیز از این قیام حمایت کردند. به مرور این نزدیکی سبب شد تا فقه حنفی و کلام معتزلی در میان زیدیه رواج یابد. این پروسه نیاز به بررسی تاریخی بیشتری دارد که تا قرن هفتم هجری ادامه می‌یابد. در آغاز قرن چهارم، ابن عقده (م ۳۳۳) یکی از بزرگترین محدثان دنیای اسلام، که شیعه مذهب و زیدی جارودی است، کتاب اخبار ابی حنیفه و مسنده می‌نویسد که بسیاری از نقلهای آن بر جای مانده است. (۱) یکی از واضح‌ترین نمونه‌های آن، موفق بن احمد خوارزمی حنفی (م ۵۶۸) است که هم حنفی است هم معتزلی و هم زیدی. وی خطیب معروف خوارزم در نیمه‌ی نخست قرن ششم و نویسنده‌ی کتاب مقتل الحسین است که پس از این یاد خواهیم کرد. (صفحه ۲۷۹) آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، همراهی ابوحنفیه با قیام‌های علوی است که به تدریج سبب شد تا بعدها نیز برخی از حنفیان با این قیامها همراهی کنند؛ گرچه به صورتی که شایسته بود، این مسأله میان حنفیان جا نیفتاد. به عبارت دیگر، رویه‌ی انقلابی ابوحنفیه که شرح آن خواهد آمد، میان طرفداران وی ترک شد. به طور قطع در این مختصر نمی‌توان بیش از این در این باره سخن گفت. آنچه می‌ماند شواهد همراهی ابوحنفیه با قیام زید بن علی و ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن است. (۱) ابن عقده، کتاب الولایه، تحقیق عبدالرزاق حرز الدین، قم، دلیل، ۱۴۲۱، ص ۵۹ (مقدمه).

ابوحنفیه شیعه‌ی زیدی

ابوحنفیه شیعه‌ی زیدی شاید در ابتدا لازم باشد درباره‌ی تعبیر شیعه‌ی زیدی توضیحی داده شود. به طور اجمال و صریح می‌توان گفت که شیعه زیدی با اندکی تسامح بر کسی اطلاق می‌شود که جانبدار قیام‌های زیادی بوده و امامت سیاسی علویان را می‌پذیرد. چنین شخصی لزوم عقاید شیعی ندارد، اما به لحاظ سیاسی جانبدار دولت علوی است. البته اگر این تسامح برداشته شود، شیعه زیدی، به ویژه در قرن سوم و بعد از آن، بر کسی اطلاق می‌شود که به تدریج ترکیبی از فقه شیعه، فقه حنفی و کلام معتزلی دارد. اما زمان ابوحنفیه آن هم در دوره‌ای که تازه زید بن علی قیام کرده، هنوز زمان شکل‌گیری این عقاید در قالب یک فرقه‌ی مذهبی مانند زیدیه فراتر رسیده است. بنابراین تا این جا می‌توان گفت که وقتی شخصی مانند ابوحنفیه را شیعه‌ی زیدی می‌دانیم، دقیقاً برای اثبات آن، به شواهدی نیازی داریم که او را جانبدار رهبران علوی در دوره‌ی اموی و عباسی معرفی کنیم. نخستین شاهد، دفاع وی از زید بن علی بن الحسین است که در سال ۱۲۲ هجری در کوفه بر ضد دولت اموی قیام کرد. در این قیام، بسیاری از بزرگان و عالمان فراق شرکت داشتند. روایت مسندی که در این باره نقل شده، در مقاتل الطالبیین ابوالفرج علی بن الحسین اموی اصفهانی (۳۵۶-۲۸۴) که از قضا خود اموی‌نساب اما علوی‌الاعتقاد است، آمده است. وی به نقل از فضیل بن زبیر می‌نویسد: ابوحنفیه به من گفت: از فقها چه کسانی با زید همراهی کرده‌اند. من گفتم: سلمه بن کهیل، یزید بن ابی (صفحه ۲۸۰) زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی، حجاج بن دینار و جز آنان. ابوحنفیه گفت: قل لزید، لک عندی معونه و قوه علی جهاد عدوک، فاستعن بها أنت و اصحابک فی الکراع و السلاح، فضیل بن زبیر می‌افزاید: پس از آن اینها را به من داد تا به زید بسپارم و زید آنها را از من گرفت. (۱). اما در دوره‌ی عباسیان؛ ابوالفرج از حمایت زید از قیام ابراهیم بن عبدالله علوی سخن می‌گوید که به سال ۱۴۶ در بصره قیام کرد. برادر او نفس زکیه، سال ۱۴۵ در مدینه قیام کرد که قیامش سرکوب شد. درباره‌ی حمایت ابوحنفیه از قیام ابراهیم چندین شاهد تاریخی در دست است. نخست آن که زفر بن هذیل می‌گوید: کان أبوحنفیه یجهر فی أمر ابراهیم جهراً شدیداً، و یفتی الناس

بالخروج معه. همو می‌افزاید: ابوحنیفه و مسعر بن کدام به ابراهیم نوشتند که به کوفه بیاید، آنان تعهد می‌کنند تا وی را یاری کرده و مردم کوفه را با او همراه سازند. مرجئه از این بابت، به ابوحنیفه و مسعر، انتقاد می‌کردند. (۲) در جای دیگری هم آمده است که مرجئه در این باره، به شدت از ابوحنیفه انتقاد می‌کردند: و كانت المرجئة تنكر ذلك علي أبي حنيفة تعيبه به. (۳). روایت دیگر آن است که ابواسحاق فزاری می‌گوید: نزد ابوحنیفه آمدم و به وی اعتراض کرده گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسی که به بردار من فتوای خروج با ابراهیم را دادی تا به قتل رسید. ابوحنیفه در پاسخ گفت: قتل اخیک حیل قتل، يعدل قتله لو قتل يوم بدر، و شهادته مع ابراهیم خیر له من الحیاة. فزاری می‌گوید: از ابوحنیفه پرسیدم: چرا خودت نرفتی. ابوحنیفه گفت: ودائع الناس کانت عندی. (۴). در نقل دیگری آمده است که همین ابواسحاق فزاری - ابراهیم بن محمد بن حرث - میگفت: برادر من به فتوای ابوحنیفه همراه ابراهیم خروج کرد و کشته شد و من هرگز ابوحنیفه را دوست (صفحه ۲۸۱) نخواهم داشت: فلا أحب أبا حنيفة أبدا. (۵) عبدالله بن ادریس نیز می‌گوید: سمعت أبا حنيفة وهو قائم علي درجته، و رجلا من يستفتيانه في الخروج مع ابراهيم وهو يقول: أخرجنا. (۶) همچنین ابوالفرج به طور مستند از محمد بن منصور رازی به نقل از مشایخ او روایت کرده است که ابوحنیفه در نامه‌ای که به ابراهیم بن عبدالله نوشت، چنین آورد، وقتی بر دشمن غلبه کردی، به سیره‌ی جدت علی بن ابی طالب درباره‌ی اصحاب جمل با آنان رفتار نکن که شکست خورده را نکشت و اموال را برنداشت و فراری را دنبال نکرد و مجروح را از میان نبرد، زیرا آنها گروه حامی نداشتند؛ بلکه به سیره‌ی جدت در صفین عمل کن که اسیر می‌کرد و جریح را نابود می‌کرد و غنائم را تقسیم می‌نمود؛ زیرا پشت سر این سپاه اهل شام بودند و در آن جا زندگی می‌کردند. این نامه به دست ابوجعفر منصور افتاد؛ به همین خاطر ابوحنیفه را فراخوانده او را مسموم کرد که پس از آن در بغداد مدفون شد. (۷) ابوالفرج درباره‌ی مسموم کردن ابوحنیفه توسط منصور، روایت مستقل دیگری هم آورده است. (۸). ابراهیم بن سوید حنفی نیز می‌گوید: درایام خروج ابراهیم، ابوحنیفه میهمان من بود. از او پرسیدم: پس از فریضه‌ی حج واجب، آیا خروج با این شخص بهتر است یا حج مستحبی، ابوحنیفه گفت: غزوة بعد حجة الاسلام أفضل من خمسين حجة. (۹). همو نقل کرده است که زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: فرزند من قصد خروج با این مرد را دارد، من او را منع می‌کنم. چه می‌گویی؟ ابوحنیفه گفت: لا تمنیعه. حماد بن أعین نیز می‌گوید: كان أبوحنيفة يحض الناس على الخروج مع ابراهيم و يأمرهم باتباعه. (۱۰). (۱) مقاتل الطالبيين، ص ۱۴۱. (۲) همان، ص ۳۱۰. (۳) همان، ص ۳۱۴. (۴) همان، ص ۳۱۳. (۵) مقاتل الطالبيين، ص ۳۱۴. (۶) همان. (۷) همان، ص ۳۱۵، ابوحنیفه در سن هفتاد سالگی در سال ۱۵۰ هجری درگذشت. (۸) همان، ص ۳۱۶. (۹) همان، ص ۳۲۴. (۱۰) همان، ص ۳۲۵.

مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد

مرز تشیع و تسنن از قرن سوم به بعد از نظر تاریخی باید گفت در کنار شیوع مذهب عثمانیه در قرون نخستین اسلامی، یعنی کسانی که از اساس خلافت امام علی علیه‌السلام را مشروع نمی‌دانستند، کسانی که از علمای (صفحه ۲۸۲) اسلام، به ویژه در عراق، اصرار داشتند تا احادیث فضائل امام علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام را منتشر سازند. چنین کسانی که در کتب رجالی متقدم اهل سنت با عبارت فیه تشیع وصف شده‌اند و درست به دلیل نقل روایات اهل بیت علیهم‌السلام مورد انکار قرار گرفته‌اند. این در حالی است که بسیاری از آنان از علما و محدثان برجسته‌ی اهل سنت هستند که حتی در کتاب مسلم و بخاری نیز احادیث فراوانی از طریق آنان روایت شده است. ابن قتیبه از عالمان میانه‌ی قرن سوم، در کتاب کم حجم خود با عنوان الاختلاف فی اللفظ از اهل حدیث زمان خود (و در واقع گروه عثمانی مذهب آنها) که به انکار احادیث فضائل امام علی علیه‌السلام می‌پرداختند، سخت انتقاد می‌کند. نگاهی به میزان الاعتدال شمس الدین ذهبی می‌تواند چهره‌ی صدها نفر از محدثانی را نشان دهد که به دلیل نقل فضایل اهل بیت علیهم‌السلام متهم به تشیع شده‌اند. در ادامه این اقدام افراطی اهل حدیث، عالم بلند پایه‌ی اهل حدیث، احمد بن حنبل،

نقطه‌ی عاطفی از جهت چرخش به سمت پذیرش فضایل امام علی علیه‌السلام و تثبیت موقعیت آن امام همام به عنوان خلیفه‌ی رابع در میان اهل سنت (عقیده‌ی تربیع) به شمار می‌رود. وی در کتاب «مسند» خود، روایات بی‌شماری از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را مندرج ساخت؛ روایاتی که با کمال تأسف بسیاری از آنها در صحیحین و دیگر صحاح و سنن نیامده است! ابن حنبل افزون بر آنچه در مسند آورده است، در کتاب «فضائل الصحابه» نیز شمار زیادی از روایت فضایل، به ویژه حدیث غدیر را از طرق متعدد نقل کرده و بدین ترتیب در تعدیل مذهب عثمانیه کوشش قابل ستایشی از خود نشان داده است. (۱). پس از احمد بن حنبل، حنبله بغداد از شدت تعصب خود کاستند و به مرور در بغداد با فضای شیعی آن که نتیجه‌ی روی کار آمدن آل‌بویه بود، کنار آمدند. در اوائل، مقاومت زیادی کرده و طی یک صد و پنجاه سال، به سختی با مراسم عاشورای شیعیان درگیر می‌شدند، اما نشر فضائل امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام در میان آنان که با (صفحه ۲۸۳) احمد بن حنبل آغاز شده بود، از تعصب آنان کاست. حنبله در اواخر قرن سوم، مورخ بزرگ جهان اسلام، محمد بن جریر طبری را به خاطر گردآوری طرق حدیث غدیر طرد کردند، اما به مرور، در قرن پنجم هجری، تعصب را به کناری نهاده و میان آنان و مذهب تشیع، نوعی مسالمت و همزیستی پدید آمد. به هر روی با فروکش کردن این نزاعها در قرن ششم، نگارش کتابهایی درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام شتاب خاص خود را گرفت و آثار تعدیل در تسنن، در برخورد با ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بیش از پیش آشکار گردید. برآمدن سبط بن جوزی از خاندان ابن جوزی، که خود حنبلی سرسختی بود، مؤید تعدیل در حنبله بغداد است کتاب تذکره الخواص سبط بن جوزی یکی از بهترین شواهد برای ایجاد تعادل در تسنن افراطی است. هر چند متصبان او را شیعه دانسته‌اند، اما او خود را چنان می‌نماید که در مرز تشیع و تسنن ایستاده است. نمونه‌ی دیگری که مربوط به قرن ششم است امام ابوالفضل یحیی بن سلامه الحصفی (۲) (م ۵۵۴ یا ۵۵۳) است. بنا به نقل ابوطولون، او قصیده‌ای در مدح دوازده امام سروده است. بخشی از سروده‌ی او که نام دوازده امام در آن آمده چنین است: حیدره و الحسنان بعده ثم علی و ابنه محمد و جعفر الصادق و ابن جعفر موسی، و يتلوه علی السید اعنی الرضا، ثم ابنه محمد ثم علی و ابنه المسدد الحسن التالی و يتلو تلو محمد بن الحسن المعتقد (۳). حفصکی قصیده‌ای هم در رثای حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام دارد که مدخل آن چنین است: و مصرع الطف فلا أذکره ففی الحشی منه لهیب یقد (۴). یری الفرات ابن الرسول ظامیا یلقى الردی و ابن‌الدعی یرد (صفحه ۲۸۴) یا اهل بیت المصطفی یا عدتی و من علی حبه‌م أعتمد و الشافعی مذهبی مذهبه لانه فی قوله مؤید (۵). این تعداد و قرابت با شیعیان، منحصر به دسته خاصی از سنیان نبود. از میان شافعیان محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲) کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول را نوشت که با اندک تفاوتی گویی یک شیعه‌ی دوازده امامی آن را تألیف کرده است. هم چنان که محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی (م ۶۵۸) کفایه الطالب در فضایل امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم‌السلام نگاشت. در میان حنبله، ابومحمد عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی‌بکر عز الدین اربلی (م ۶۶۰) به درخواست بدرالدین لؤلؤ حاکم امامی مذهب موصل، مجموعه‌ای در فضایل امیر مؤمنان علیه‌السلام فراهم می‌آورد. صاحب کشف الغمه از این اثر بهره وافر برده است. (۶) ابومحمد عبدالعزیز بن محمد بن مبارک حنبلی جنابذی (م ۶۱۱) نیز کتاب معالم العتره النبویه و معارف اهل بیت الفاطمیه العلویه را در شرح حال امامان (تا امام یازدهم علیه‌السلام) نوشته است. (۷) ابن خلکان شافعی نیز در وفیات الاعیان زندگی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام را آورده است او البته شبیه دیگران نیست، اما نفس توجه به ائمه‌ی شیعه نشانگر حضور امامان در ذهنیت قرن اوست. در قرن هشتم حمدالله مستوفی (م بعد از ۷۵۰هـ) را داریم که در تاریخ گزیده، پس از یاد خلفان نخست با عناوین معمول و محترمانه، به یاد از امام علی علیه‌السلام پرداخته آن گاه از امام مجتبی به عنوان امیر المؤمنین، حافد رسول رب العالمین امام المجتبی حسن بن علی المرتضی یاد می‌کند. سپس فصلی می‌گشاید تحت عنوان: «در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که حجه الحق علی الخلق بودند» و «مدت امامتشان از رابع صفر سنه‌ی تسع و اربعین تا رمضان اربع و ستین و مأتین، دوست و پانزده سال و هفت ماه می‌شود». او می‌افزاید: ائمه معصوم اگر چه خلافت (صفحه ۲۸۵). نکردند اما چون مستحق، ایشان

بودند، تبرک را از احوال ایشان، شمه‌ای بر سیل ایجاز می‌رود. (۸) همین نویسنده در ظفرنامه‌ی (۹) خود نیز که شرح تاریخ زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خلفاست، به همین ترتیب مطالب را بیان کرده و شرح حال دوازده امام علیه‌السلام را نیز آورده است. در قرن نهم ابن صباغ مالکی (۸۵۵ - ۷۸۴) کتاب الفصول المهمه فی معرفة احوال الائمة را نگاشته است. در قرن دهم شمس‌الدین محمد بن طولون (م ۹۵۳) کتاب الشذرات الذهبیة فی تراجم لائمة الاثنی عشریة عند الامامیه را نگاشته است. او از عالمان علاقمند به تصوف و عرفان است. وی پس از بیان احوالات امامان از مصادر معتبر، شعری را که خود در وصف ائمه اثنا عشر سروده آورده است: علیک بالائمة الاثنی عشر من ال بیت لامصطفی خیر البشر ابوتراب حسن حسین و بغض زین العابدین شین محمد الباقر کم علی دری و الصادق ادع جعفر ا بین الوری موسی هو الکاظم و ابنه علی لقه بالرضا و قدره علی محمد التقی قلبه معمور علی التقی دره منثور و العسکری الحسن المطهر محمد و المهدی سوف یظهر (۱۰). باید به جمع آثاری که گذشت کتاب الاتحاف بحب الاشراف از شبرای (م ۱۱۷۲) نور الابصار از شبلنجی و ینابیع المودة از قندوزی حنفی (م ۱۲۹۴) را افزود. اثری دیگر با نام کنه الاخبار از قرن دهم برجای مانده که در آن نیز همانند بخی از آثار پیشگفته، شرح حالی از خلفا و دوازده امام آورده است. (۱۱) عنوان دیگری که در این زمینه قابل استناد است، کتاب المقصد الاقصی فی ترجمه المتسقی است. اصل کتاب به زبان عربی بوده و کمال‌الدین حسین خوارزمی آن را با عنوان فوق به فارسی در آورده است. این کتاب در شرح زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفا بوده، اما وی با وجود اعتقادش به مرام اهل (صفحه ۲۸۶) سنت، زندگی دوازده امام و نیز فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را بر آن افزوده است. (۱۲). نمونه‌ی دیگر کتاب روضات الجنان و جنات الجنان درویش محمد کربلایی است که با وجود داشتن اعتقادات سنی، شرح حال مفصل امامان شیعه را در مجلد دوم کتاب خویش آورده که بخش اعظم آن از کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارساست. این خواجه محمد هم، علی رغم اصرارش در تسنن، خود در این کتابش به تفصیل شرح حال امامان را آورده است. (۱۳) کتاب غایة الهمه فی ذکر الصحابة و الائمة یا رساله‌ی محمدیه از محمد علیم بن محمد موسی اله آبادی نیز در شرح حال رسول خدا صلی الله علیه و آله خلفای نخست و امامان شیعه علیهم‌السلام است. (۱۴). یکی از جالب‌ترین این آثار کتاب وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات بر چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی عالم سنی بسیاری معروف ایرانی است. وی در این کتاب، صلواتی‌های درباره‌ی چهارده معصوم انشاء کرده و به شرح تاریخی آن پرداخته است. بخشی از این کتاب نیز شرح حال امام حسین علیه‌السلام و وقایع کربلاست. یک نمونه از شعر فضل بن روزبهان چنین است: مهیما به حبیب محمد عربی به حق شاه ولایت علی عالی فن بهر دو سبط مبارک به شاه زین عباد به حق باقر و صادق به کاظم احسن به حق شاه رضا ساکن حظیره‌ی قدس به حق شاه تقی و نقی صبور محن به حق عسکری حجت خدا مهدی کزین دوازه ده نجات روح و بدن فدای خاک رضا باد صد روان امین که اوست چاره‌ی درد و شفیع ذلت من (۱) بنگرید مقاله‌ی ما تحت عنوان: نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت در «مقالات تاریخی» دفتر ششم، (قم، الهادی، ۱۳۷۸). (۲) درباره‌ی او نک: معجم الادباء ج ۲۰، ص ۱۸. (۳) الشذرات الذهبیة فیتراجم الائمة الاثنی عشر عند الامامیه (این اثر با عنوان الائمة الاثنی عشر با تحقیق صلاح‌الدین منجد چاپ شده) ص ۴۱ (بیروت دار صادر). (۴) یقده یعنی یشتعل. (۵) زفرات الثقلین، ج ۲، ص ۲۹۴ (به نقل از نسمة السحر، جواهر المطالب و المنتظم). (۶) نک: کشف الغمه (چاپ دو جلدی تبریز) ج ۱، صص ۳۲۶ - ۳۲۵، ۳۱۴، ۳۱، ۱۶۱، ۱۳۷، ۱۱۶، ۹۴، ۷۷. (۷) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه ص ۷۴ (قم ۱۳۷۲ کنگره شیخ مفید). (۸) تاریخ گزیده، صص ۲۰۱، ۱۹۸ تحقیق: عبدالحسین نوایی). (۹) ظفرنامه، ج ۲، ۱، به کوشش مهدی مدائنی، پروین باقری، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۰. (۱۰) الائمة الاثنی عشر، ص ۱۱۸. (۱۱) درباره‌ی آن نک: نشر دانش، سال چهاردهم، شماره‌ی اسفند، ص ۵۸. (۱۲) ادبیات فارسی استوری، ص ۷۷۵. (۱۳) این بخش از کتاب وی در میراث اسلامی ایران دفتر چهارم منتشر شده است. (۱۴) ادبیات فارسی استوری، ص ۹۴۹.

عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری

عزاداری سنیان از زبان عبدالجلیل در قرن ششم هجری عبدالجلیل رازی که کتاب خود را در حدود سال ۵۶۰ نگاشته است، در پاسخ یک نویسنده سنی اطلاعات بسیاری با ارزشی درباره‌ی سابقه عزاداری اهل سنت باری امام (صفحه ۲۸۷) حسین علیه‌السلام آورده است. ابتدا به نقل از آن نویسنده سنی می‌نویسد: این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فرح کنند، و رسم تعزیت را اقامت کنند. و مصیبت شهدای کربلا تازه گردانند بر منبرها، و قصه گویند، و علما سر برهنه کنند و عوام جامعه چاک کنند و زنان روی خراشند و مویه کنند. عبدالجلیل در پاسخ می‌نویسد: اولاً معلوم جهانیان است که بزرگان و معتبران ائمه‌ی فریقین از اصحاب امام مقدم بوحنیفه، و امام مکرم شافعی، و علما و فقهای طوایف، خلفا عن سلف، این سنت را رعایت کرده‌اند، و این طریقت نگاه داشته. اولاً خود شافعی که اصل است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب، او را در حسین و شهدای کربلا مراثنی بسیار است و یکی از آن قصیده‌ای است که می‌گوید: أبکی الحسین و أرثی منه جحاحا من أهل بیت رسول الله مصباحا تا آخر قصیده با مبالغتی تمام و کمال، و دیگر قصیده‌ای است که می‌گوید: تاوب همی فالقواد کئیب و أرق نومی فالرقاد عجیب (۱) تا آخر، همه‌ی مرثیه‌ی اوست به صفتی که بر چنان معانی دگران قادر نباشند. و مراثنی شهدای کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست، بی‌عدد و بی‌نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است و بر شافعی و اصحاب (صفحه ۲۸۸) ایشان؛ آنگه بر ما. پس از آن به بیان نمونه‌هایی از عزاداری‌های اهل سنت را اعم از حنفی و شافعی که این دو فرقه در ایران بودند، از قرن ششم ارائه داده می‌نویسد: آنگه چون فروتر آبی معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده (۲) به اصفهان که در مذهب سنت در عهد خود مقتدا بوده است. هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته‌اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انکار نکند. و آنگه بغداد که مدینه‌ی السلام و مقر دارالخلافه است، خواجه علی غزنوی حنیفی (۳) دانند که این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدی که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می‌کرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می‌پرسد که: معاویه را چگویی؟ آخر دانی که علی معاویه را چه گوید؟ و امیر عبادی (۴) که علامه‌ی روزگار و خواجه‌ی معنا و سلطان سخن بود او را در حضرت المقتدی لامرالله پرسیدند این روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سیوم گفت: ای خواجه! سؤال مبهم می‌پرسی. نمی‌دانم کدام معاویه را می‌گویی. این معاویه را که پدرش دندان مصطفی بشکست، و مادرش جگر حمزه بخائید، و او بیست و اند بار تیغ در روی علی کشید و پسرش سر حسن برید. این مسلمانان شما این معاویه را چه گوید؟ مردم در حضرت خلافت، حنیفی و سنی و شافعی زبان به لعنت و نفرین برگشودند. این مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد و با نوحه و فریاد. (صفحه ۲۸۹) و اما به همدان اگرچه مشبهه را غلبه برآشد برای حضور رایت سلطان و لشکر ترکان، هر سال، مجد الدین مذكر همدانی، (۵) در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد که قمیان را عجب آید. و خواجه امام نجم بوالمعالی بن ابی‌القاسم بزاری به نيسابور با آن که حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه کردی خاک پاشیدی و فریاد از حد بیرون کردی و به ری که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابوالفتوح نصر آبادی و خواجه محمد حدادی حنیفی و غیر ایشان در کاروانسرای کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده‌اند از ذکر تعزیت و لعنت ظالمان. و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمة ابونصر الهسنجانی کند و در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجهگان و حضور حنیفان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری کنند و این قصه خود به وجهی گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن. و خواجه امام بومنصور حفده (۶) که در اصحاب شافعی معتبر و متقدم است به وقت حضور او به روی دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغیخواند در جامع سرهنگ. و قاضی عمده‌ی ساوی حنیفی (۷) که صاحب

سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سر برهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و (صفحه ۲۹۰) مصنف این کتاب (یعنی همان نویسنده‌ی سنی) اگر رازی است دیده باشد و شنوده. و خواجه تاج اشعری حنبلی نیسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه‌ی خمس و خمسین و خمسمائه به اجازت قاضی با حضر کبراء و امراء. پس اگر این بدعت بودی، چنان که خواجه‌ی مجبر انتقالی (یعنی همان نویسنده‌ی سنی) گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمه روا نداشتندی. و اگر خواجه‌ی انتقالی به مجس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم در آید، ابتدا کند به مقتل عثمان و علی و روز عاشورا به مقتل حسین علی آرد تا سال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر أجل این قصه به وجهی گفت که بسی مردم جامه‌ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها کردند که حاضران گفتند: زیادت از آن بود که به زعفران جای کنند شیعیت. و گر این علما و قضات این معنی به تقیه و مداهنه می‌کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد و گر به اعتقاد می‌کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را و الا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند کردن، دگر همه‌ی حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند. پس خواجه پنداری از این هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید که به خوزستان و لرستان شود که خارجیان تا نیند و نشود که تعصب که او راست، کس را نیست و تعزیت حسین علی داشتن متابعت قول مصطفی است که گفت: من بکی علی الحسین او ابکی او تباکی، و جبت له الجنة، تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدا باشد و منکرش الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجی و مبغض فاطمه و آلش و علی و اولادش و الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون. (۸). به هر روی در بغداد قرن ششم، بیشتر عالمان اهل سنت، در مظلومیت امام حسین علیه‌السلام (صفحه ۲۹۱) سخن می‌گفتند و به هیچ روی تمایلی به گرایش متعصبانه‌ای که از زمان بنی‌امیه باقی مانده بود، نداشتند. البته استثناء‌هایی هم دیده می‌شد. شخصی با نام عبدالمغیث بن زهیر حنبلی کتابی در فضائل یزید نوشت و ابن‌الجوزی این عالم معروف سنی کتابی با عنوان الرد لعی المتعصب العنید المانع من ذم یزید در رد بر او نوشت. ابن‌اثیر درباره‌ی این شخص نوشته است: صنف کتابا فی فضائل یزید بن معاویه اتی فیہ بالعجائب (۹) ذهبی هم درباره او با کمال شگفتی نوشته است: و کان ثقة سنیاً. (۱۰) اما این گرایش ناچیز بود، همان طور که اکنون هم گاهی از این استثناء‌ها دیده می‌شود و واقعا ناچیز و غیر قابل اعتناست. همان‌طور که گذشت، در این زمان، دو واعظ معروف در بغداد بودند که در ایام عاشورا مجالس سوگواری داشتند. یکی از اینان علی بن حسین غزنوی حنفی بود که واعظ قهاری بوده و سلاطین در محفل روضه‌خوانی او شرکت داشتند. واعظ دیگر امیر عبادی بود که او نیز روز عاشورا مقتل خوانی داشت و همین ابن‌جوزی نیز گزارشهایی از منبرهای او و کلمات کوتاهش نقل کرده است. به نظر می‌رسد که برگزاری مراسم عاشورا در بغداد میان سنی و شیعه ادامه یافته و هیچ‌گاه تعطیل نشده است. (۱) کامل این قصید را خوارزمی حنفی در کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام ج ۲، ص ۱۳۶ آورده است و برخی دیگر از اشعار آن چنین است: و مما نفی نومی و شیب لمتی تنصاریف ایام لهن خطوب فمن مبلغ عنی الحسین رساله و ان کرهتها أنفس و قلوب قتیلا بلا جرم کان قمیصه صبیغ بماء الارجوان خضیب تزلزلت الدنیا لال محمد و کادت لهم صم الجبال تذوب و غارت نجوم و اقشعرت کواکب و هتک استار و شق جیوب همچنین این اشعار را جمال الدین زرندی مدنی در کتاب «معراج الوصول فی معرفه آل الرسول» (نسخه‌ی خطی برگ ۳۱ ب نقل از زفرات الثقلین، ج ۱، ص ۲۹۰) نیز آورده است. ابن شهر آشوب (مناقب ج ۳، ص ۲۹۶) نیز این اشعار را روایت کرده است. حمویی (م ۷۲۲) در فرائد السمطین (۲، ص ۲۶۶) دو بیت شعر از شافعی درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است: ویل لمن شفعاؤه خصمائهم و الصور فی حشر القیامه ینفخ لابد أن ترد القیامه فاطم و قمیصها بدم الحسین مضمخ. (۲) از علمای برجسته‌ی مذهب شافعی که سبکی در طبقات الشافعیه (۴: ۳۰۳) از او یاد کرده است. وی از علمای بزرگ اصفهان بوده و در ربیع‌الآخر سال ۵۳۶ در گذشته است. (۳) از واعظان بزرگ بغداد که سلطان مسعود سلجوقی در مجلس وعظ وی حاضر می‌شد.

در گذشت وی به سال ۵۵۱ هجری بوده است شرح حال او در بسیاری از منابع آمده است. از جمله بنگرید: البداية و النهایة، (۲۳۵-۲۳۶: ۱۲). (۴) قطب الدین مظفر معروف به امیر عبادی یکی از واعظان معروف بغداد بوده که شرح حال او را ابن خلکان به تفصیل در کتاب وفيات الاعیان (ج ۲، ص ۱۲۷) آورده است. (۵) مجد الدین ابوالفتح محمد بن ابی جعفر همدانی نویسنده‌ی کتاب الاربعین عن الاربعین، فقیه و محدث و واعظ بوده و به سال ۵۵۵ در گذشته است. شرح حال او را بنگرید، تلخیص مجمع الادب، حرف میم، صص ۲۴۶-۲۴۵ تعلیقات نقض، ص ۱۰۹۷. (۶) ابومنصور محمد بن أسعد طوسی معروف به حفده ملق به عمده الدین فقیه شافعی نیشابوری از علمای معروف نیشابور است که ابن خلکان شرح حال او را در وفيات الاعیان آورده است. مزار وی تا قرن‌ها محل زیارت مردم بوده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص ۱۰۹۹. (۷) از عالمان و واعظان معروف ساوه بوده و شرح حال او را عماد کاتب در کتاب خریدة القصر آورده است در گذشت وی به سال ۵۶۷ در شهر ساوه رخ داده است. بنگرید: تعلیقات نقض، ص ۱۱۰۰. (۸) کتاب نقض، صص ۳۷۳-۳۷۰. (۹) کامل، ج ۱۱، ص ۵۶۲. (۱۰) سیر اعلام النبوی، ج ۲۱، ص ۱۶۰.

خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین

خراسان تیموری و عزاداری برای امام حسین به نظر می‌رسد که طی دو قرن پیش از روی کار آمدن صفویه، در خراسان که مرکزی برای شیعیان و سنیان بوده، در ایام عاشورا، عزای امام حسین علیه‌السلام بر پا می‌شده است. از آن جا که این مراسم حتی در هرات نیز بوده است، خود نشانگر آن است که نه تنها شیعیان که سنیان هم این مراسم را برگزار می‌کرده‌اند. کتابی که بیش از هر کتابی در این منطقه وجود داشته، اثری با نام نور الائمة بوده که ترجمه گونه‌ای از کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام موفق بن احمد خوارزمی حنفی (۵۶۸ - ۴۸۴) بوده است. به جز این اثر، کتابهای دیگری هم در این زمینه بوده است. (صفحه ۲۹۲) در پایان این دوره، و درست هشت سال پیش از آمدن صفویه به این منطقه کتابی در باب مقتل الحسین تألیف شد که نویسنده‌ی آن فردی بود که چندان مرزی میان تشیع و تسنن قائل نبود. در هرات او را متهم به تشیع می‌کردند و در سبزوار به تسنن. وی ملاحسین کاشفی بود و در هرات دوره‌ی تیمور، محبوبیت زیادی داشت و در مجلس واعظ او بزرگان این دولت که سالها امیری آن را سلطان حسین بایقرا داشت، شرکت می‌کردند. وی کتاب خود را نیز به نام یکی از بزرگان این دربار نگاشت. ملاحسین کاشفی در همین کتاب روضه الشهداء خود (۱) به مناسبت، اشاره می‌نویسد: «هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام صلی الله علیه و آله کشیده می‌گردد و از زبان هاتف غیبی ندای عالم لا ربیبی به گوش هوش مصیبت داران اهل بیت و ماتمزدگان ایشان می‌رسد: کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید از پی آن تشنه لب بر خاک ریزید آب چشم در میان گریه، یاد آن لب خندان کنید کاشفی در ظاهر، به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سید میرزا» مصمم می‌شود تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره‌ی اهمیت گریه برای امام حسین علیه‌السلام و این که «من بکی علی الحسین و جبت له الجنة» می‌نویسد: برای این است که جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم در آید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دلها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده‌ها از غایت حیران سرگردان: زانده این ماتم جان گسل روان گردد از دیده‌ها خون دل کاشفی در ادامه، درباره‌ی آنچه در این مجالس خوانده می‌شده می‌نویسد: «و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه‌ی سینه بزاینند». مشکل کتابها این است که «و هر کتابی که در این باب نوشته‌اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است، اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفصیل احوال ایشان خالی است». این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر (صفحه ۲۹۳) حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه‌ای جامع که حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوال آل عبا بر سیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید». (۲). کتاب روضه

الشهداء نه تنها در دوره‌ی صفوی و میان شیعیان ایران، بلکه در میان سنیان اطراف مملکت ایران نیز نفوذی فراوان یافت. یکی از آخرین نشانه‌های تأثیر این نفوذ، اقدامی است که عبدالله زیور (م ۱۳۶۹ قمری) شاعر سنی عراقی کرد فارسی‌دان انجام داده و آن را به شعر فارسی در آورده است. وی بدون آن که تصریح کند، در واقع متن فارسی روضه الشهداء را در قالب شعر فارسی در آورده و نام آن را داستان سوزناک کربلاء نهاده است. در اینجا بی‌مناسبت نیز تا به موضع عبدالرحمن جامی (۸۹۸ - ۸۱۷) عالم، عارف و شاعر بزرگ خراسان که در مذهب یک سنی حنفی بوده و البته علائق صوفیانه‌ی عمیقی داشته، گذری داشته باشیم. وی در سلسله الذهب خود عقائد مذهبی‌اش را درباره‌ی خلافت بیان کرده و در آنجا خود را یک سنی معتقد و در عین حال، دوستدار اهل بیت می‌داند. وی هم درست مانند دیگر اهل سنت، معتقد است که سنی نباید به خاطر درگیری‌های صحابه، میان آنها خط کشی دوستی و دشمنی رسم کند؛ در عین حال باید بداند که در این اختلافات حق با علی بوده است: همه را اعتقاد نیکو کن دل زانکارشان به یک سو کن هر خصومت که بودشان با هم به تعصب مزین در آنجا دم بر انگشت اعتراض منه دین خود رایگان زدست مده حکم آن قصه با خدای گذار بندگی کن ترا به حکم چکار و آن خلافی که داشت با حیدر در خلافت صحابئی دیگر حق در آنجا به دست حیدر بود جنگ با او خطا و منکر بود (۳). گفتنی است که مهم‌ترین درگیری مذهبی جامی با مخالفان در عصرش، درگیری وی با شیعیان است که در خراسان نفوذی چشمگیر داشتند و دیدیم که به زودی نیز با آمدن (صفحه ۲۹۴) صفویان این مذهب در این منطقه حاکم شد. جامی حملات زیادی به شیعیان دارد و می‌کوشد تا جو هرات را بر اساس آموزه‌های تسنن حفظ کند. این گرایش است که امیر علیشیر نوایی هم دارد و البته اینان مخالفانی هم از اهل سنت متمایل به تشیع دارند. اما جامی با همه‌ی این احوال، می‌کوشد تا حدود را حفظ کند. در عین حال که از رفض و رافضه، به معنای کسانی که به صحابه دشنام می‌دهند متنفر است، اما همو شعر معروف شافعی را «لو كان رفضا حب آل محمد - فليشهد الثقلان اني رافضي» به فارسی در آورده، چنین می‌سراید: گر بود رفض حب آل رسول یا تولا- به خاندان بتول گو گوباش آدمی و پری که شدم من ز غیر رفض بری کیش من رفض و دین من رفض است رفع من رفض و مابقی خفض است (۴). جامی در میان شیعیان و سنیان درمانده شده بود. از یک طرف وقتی به بغداد رفت، به خاطر اشعارش درباره‌ی روافض مورد طعنه‌ی شیعیان بغداد قرار گرفت. اما از سوی دیگر، وقتی اشعاری در ستایش امیرمؤمنان علیه‌السلام سرود، سنیان خراسان او را مورد طعنه قرار دادند. خود می‌نویسد: چون در نظم سلسله الذهب حضرت امیر و اولاد بزرگوار ایشان را ستایش کردیم، از سنیان خراسان هراسان بودیم که ناگاه ما را به رفض نسبت نکنند، چه دانستیم که در بغداد به جفای روافض مبتلا خواهیم شد. (۵). همین جامی وقتی به عراق می‌رود، به زیارت عتبات عالیات می‌شتابد و در آنجا در وصف زیارت امام حسین علیه‌السلام چنین می‌سراید: کردم ز دیده، پای سوی مشهد حسین هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین خدام مرقدش به سرم گر نهند پای حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین (صفحه ۲۹۵) کعبه به گرد روضه‌ی او می‌کند طواف ركب الحجيج این تروchon این آین از قاف تا به قاف پرست از کرامتش آن به که حيله جوی کند ترک شید و شین آن را که بر عذار بود جعد مشکبار از موی مستعار چه حاجت به زیب وزین جامی گدای حضرت او باش تا شود با راحت وصال مبدل عذاب بین می‌ران ز دیده اشک که در مذهب کریم باشد قضای حاجت سائل، ادای دین (۶). وی در ادامه سفر که در اصل راهی حج بود، به زیارت مرقد امیرمؤمنان رفت و شعری زیبا سرود که مطلع آن چنین است: أصبحت زائرا لک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف تو قبله‌ی دعایی و اهل نیاز را روی امید سوی تو باشد زهر طرف. (۷). (۱) روضه الشهداء، ص ۳۵۴. (۲) روضه الشهداء، صص ۱۲-۱۳. (۳) سلسله الذهب، ص ۱۷۸. (۴) سلسله الذهب، ص ۱۴۶. (۵) رشحات، فخرالدین علی کاشفی، ج ۱، ص ۲۵۷؛ مقامات جامی، ص ۱۶۹ به نقل از جامی، نجیب مایل هروی، ص ۱۱۸. (۶) دیوان جامی، ص ۷۸. (۷) دیوان جامی، ص ۵۶.

برخی از آثار علمای حنفی درباره‌ی امام حسین آثار علمای اهل سنت، طی چهارده قرن، درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام خارج از حد شمار است. بسیاری از این آثار درباره‌ی فضائل و مناقب اهل بیت، به ویژه امیرمؤمنان و برخی نیز آثاری تاریخی پیرامون زندگی آن بزرگواران است. در اینجا شماری از آثار علمای حنفی را درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام برای نمونه معرفی می‌کنیم: - ضیاء‌الدین ابی‌المؤید الموفق بن احمد بن محمد المکی الخطیب الخورازمی الحنفی (۵۶۸-۴۸۴). وی بزرگترین عالم حنفی است که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام قلم زده و کتاب عظیم و بزرگ مقتل الحسین علیه‌السلام را نگاشته است. وی شاگرد زمخشری بوده و علوم ادب را نزد وی خوانده پس از آن به شهرهای مختلف دنیای اسلام سفر کرده و حدیث شنیده است. عماد کاتب که معاصر وی بوده شرح حال او را در خریدة القصر بخش مربوط به ایران آورده و او را در فقه و ادب ستوده است. قفطی در انباه الرواة (۳:۳۳۲) شرح حال او را آورده و سال درگذشت او را ۵۶۸ یاد کرده است. بسیاری از علمای بزرگ شرح‌النگار مانند ابن‌النجار، ابن‌الدیبی شرح حال او را آورده‌اند. وی کتابی با عنوان مناقب ابی‌حنیفه دارد که در سال ۱۳۲۱ در حیدرآباد چاپ شده است. نیز (صفحه ۲۹۶) کتابی با عنوان قضایا امیرالمؤمنین دارد که نمانده است. همچنین کتاب او با عنوان کتاب رد الشمس علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام او هم مفقود شده است. مهم‌ترین کتاب او مقتل الحسین است که بر جای مانده و دست کم سه نسخه‌ی خطی از آن برجای مانده است. این کتاب در نجف و بعداً در قم (سال ۱۳۹۹) و چاپ جدید آن توسط دارانور الهدی در قم (۱۴۱۸ ق) به چاپ رسیده است. گفتنی است که وی اشعاری نیز در ستایش ابوحنیفه دارد که در مقدمه‌ی مرحوم سماوی بر مقتل الحسین علیه‌السلام چاپ شده است. خوارزمی شعری هم در رثای اهل بیت سروده که چند بیت آن این است: لقد قتلوا علیاً مذ تجلی لاهل الحق فحلا فی الضراب و قد قتلوا الرضا الحسن المرجی جواد العرب بالسم المذاب و قد منعوا الحسین الماء ظلماً و جدل بالطعان و بالضراب و لولا- زینب قتلوا علیاً صغیر تفل بق او ذباب و قد صلبوا امام الحق زیدا فیا لله من ظلم عجاب بنات محمد فی الشمس عطشی و ال یزید فی ظل القباب لال یزید من آدم خیام و أصحاب الکساء بلاثیاب (۱). - عقیف الدین ابی‌السیادة عبدالله بن اراهیم طائفی حنفی (م ۱۲۰۷) که شرح حال او در عجایب الاثار جبرتی ۲: ۱۴۷ آمده و نسخه‌ای از کتابش هم در مکتبه‌ی سلیم آغا در استانبول موجود است) کتابی با عنوان اتحاف السعداء بمناقب سید الشهداء تألیف کرده است. - قادر بخش بن حسن علی حنفی هندی شهرسرامی (۱۳۳۷ - ۱۲۷۳) از علمای حنفی هند است که کتابی با عنوان جور الاشقیاء علی ریحانة سید الانبیاء نگاشته است. شرح حال وی در نزهة الخواطر ۸: ۳۷۰ آمده و همانجا از این کتاب او هم یاد شده است. - مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی (۱۲۳۹ - ۱۱۵۹) نیز کتابی با عنوان سر الشهداءین در فلسفه‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام نوشته که عربی آن در مجله‌ی الموسم ش ۱۲، (صفحه ۲۹۷) صص ۸۳-۹۱ چاپ شده و به اردو هم چاپ شده است. - شیخ علی انور بن علی اکبر بن حیدر علی علوی حنوفی کاکوروی (۱۳۲۴ - ۱۲۶۹) کتابی با عنوان شهادة الكونین فی مقتل سیدنا الحسین السبط نگاشته که ضمن شرح حال او در کتاب نزهة خاطر ۸: ۳۲۸ از آن یاد شده است. - محمد معین بن محمد امین السندی التتوی الحنفی (م ۱۱۶۱) کتابی با عنوان قره العین فی البکاء علی الحسین علیه‌السلام نگاشته و در آن بر لزوم گریه برای امام حسین علیه‌السلام سخن گفته و ثابت کرده است که اقامه‌ی عزا برای حسین علیه‌السلام تنها مخصوص شیعه نیست. - محمود بن عثمان بن علی بن الیاس حنفی رومی (۹۳۸-۸۷۸) کتابی با عنوان مقتل الامام الحسین بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما فی کربلاء نوشته است. اسماعیل باشا در کتاب هدیة العارفین ۲: ۴۱۲ از آن یاد کرده است. جدای از کتاب، بسیاری از شاعران اهل سنت، به ویژه از میان حنفیان عصر نخست، اشعاری در رثای حسین بن علی علیه‌السلام و حادثه‌ی عاشورا سروده‌اند که جالب توجه است. نمونه‌ای از این اشعار را خود خوارزمی در مقتل الحسین علیه‌السلام (۲) گردآوری کرده است. (۱) مقتل الحسین علیه‌السلام، خوارزمی، ص ۳۹۰ (در پایان بحث از مناقب امام علی علیه‌السلام). (۲) مقتل الحسین علیه‌السلام ج ۲، صص ۱۸۲-۱۴۳.

خاتمه امروزه در بسیاری از مناطق ایران، هند و پاکستان عزاداری امام حسین علیه‌السلام به طور مشترک یا حتی مستقل میان شیعیان و سنیان برگزار می‌شود. سنتی که در شرق ایران بوده، و بخشی از آن متعلق به خراسان کهن است، به سیستان نیز کشیده شده است. در هند و پاکستان، این سنت از حدود چهارصد سال پیش همزمان با روی کار آمدن دولتهای متأثر از ایران و شمال و جنوب هند، رواج یافته و امروزه در شهرهای بزرگی در هند مانند حیدرآباد و یا کراچی در پاکستان، شاهد برگزاری مراسم عاشورا میان هر دو گروه شیعه و سنی هستیم. قرن‌هاست که در هند، دامنه‌ی برگزاری این مراسم، حتی میان هندوها نیز کشیده شده و بسیاری از آنان نیز در این ایام‌ها، با سایر (صفحه ۲۹۸) مسلمانان همراهی دارند. در عراق و منطقه‌ی کردستان، این حرکت ادامه‌ی سنت گذشته است که ساکنان آن دیار همیشه برای امام حسین علیه‌السلام اعتبار و ارزش خاصی قائل بوده‌اند. مع‌الاسف، در چند دهه‌ی اخیر به دلیل شدت یافتن تعصب مذهبی در بخشی از جهان اسلام و حرکت برای تحمیل آن به سایر نقاط، حرکتی در جهت احیای نوع خاصی از تسنن رواج یافته است که می‌کوشد خط کشی‌های خاصی را میان مسلمانان ایجاد و تعمیق بخشد. به طور قطع، این حرکت، میراث دوره و زمانی است که گرایش تحت عنوان اهل حدیث یا مذهب عثمانی در قرن دوم و سوم، می‌کوشید تا با هر کسی که اندک تفاوتی با مشی آن دارد داشت فاصله بگیرد. به همین دلیل، برای هر گروهی نامی انتخاب کرده و آن را سبب طعن و قدح او می‌دانست. اتهام مرجئی، شیعی، معتزلی قدری و... که هم اکنون در بسیاری از کتابهای رجالی میراث آن دوره در زمینه‌ی قضاوت راویان آمده، یادآور آن روزگار است. آن جو به مرور به همت کسانی چون احمد بن حنبل در مرحله‌ی نخست و سپس عالمان دیگر شکسته شد. این جوی بود که حتی ابوحنیفه عامل و امام برجسته‌ی اهل سنت را نیز مورد حمله قرار داد و تحت عنوان مرجئی یا ضد حدیث و دیگر اتهامات بی‌پایه، برای قرن‌ها سرزنش می‌کرد. در برابر آن، تجربه‌ی چند صد ساله‌ای وجود دارد که این مرزها کم‌رنگ شده و در این میان، یکی از مهم‌ترین مرزها اعتنا و اعتبار و هر دو گروه به نهضت امام حسین علیه‌السلام است که نه فقط نهضتی اسلامی و متعلق به همه‌ی مسلمانان بلکه نهضتی انسانی و متعلق به همه‌ی انسان‌های آزاده و ضدظلم است. (صفحه ۲۹۹)

مسأله‌ی تحریف در نهضت عاشورا

مسأله‌ی تحریف در نهضت عاشورا در کتابهای لغت، تحریف به معنای گرداندن یک کلمه، به صورتی است که دو معنای متفاوت را بدهد به هدف آن که معنای غلط به جای معنای صحیح قابل طرح شود. شاید به طور واضح‌تر بتوان گفت، تحریف، مایل کردن یک کلمه یا مفعوم از معنای صریح آن به معنا و مقاصد حاشیه‌ای و نادرست است. این تحریف در اصل، به معنای حفظ صورت لفظ و منحرف کردن معنای آن است؛ اما بعدها درباره‌ی تغییر و تحریف در الفاظ هم بکار رفته است. به این معنا که وقتی می‌گوییم تاریخ تحریف شده، مطابق معنای اصلی تحریف، مقصود آن است که صورت واقعه را حفظ کرده، اما محتوای آن را به گونه‌ای دیگر آورده است. در حال حاضر، تحریف لفظی بیشتر مطرح است؛ به این معنا که تعبیر «تحریف تاریخ» به معنای ساختن واقعه دروغین، نسبت دادن الفاظ و کلمات به افرادی که آن مطالب را نگفته‌اند و چیزهایی مانند آن به کار می‌رود. به هر روی، تحریف را بر دو قسمت کرده‌اند: تحریف لفظی و تحریف معنایی. وقتی بحث تحریف درباره‌ی نهضت عاشورا مطرح می‌شود، بر اساس تحریف لفظی، مقصود این است که مطالبی به عنوان وقایع تاریخی ساخته شده و به عنوان رخدادهای واقعی کربلا عرضه شود. اعم از این که نسبت دادن گفته‌های نادرست به اشخاص باشد، یا افزودن نام افرادی در یک واقعه یا اضافه کردن رخداد مهمی که اصلاً اتفاق نیفتاده است. روشن است که واقعه‌سازی به معنای محدود یا گسترده‌ی آن تا چه اندازه می‌تواند تحلیل حادثه و تبیین اهداف آن را دچار مشکل کند. (صفحه ۳۰۰) اما مقصود از تحریف معنایی، آن است که در درجه‌ی نخست، اهداف

عاشورا و قیام حسینی به صورتی دیگر درآید. این مسأله به صورت‌های مختلفی می‌تواند باشد. حکومت بنی‌امیه، قیام عاشورا را به صورت یک شورش معرفی می‌کرد. کسانی هم بودند که حرکت امام حسین علیه‌السلام را نوعی خودکشی سیاسی غیر مفید تلقی می‌کردند. در این طرف، از میان خودی‌ها نیز کسانی بودند که هدف امام حسین علیه‌السلام را محدود به برخی از مسائل حاشیه‌ای می‌کردند. این‌ها نمونه‌ای از تحریفات معنایی است که در ادامه توضیح بیشتری درباره‌ی آن خواهیم داد.

زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا

زمان رسوخ تحریف در تاریخ عاشورا برای شناخت زمان رسوخ تحریف در عاشورا می‌بایست بدانیم کتاب‌های مربوط به عاشورا در چه زمانی تدوین شده و هر زمان چه شرایطی بر تألیف این قبیل آثار حکمفرما بوده است. آنچه به طور خلاصه می‌توانیم در این باره اظهار کنیم این است که به جز برخی از مسائلی که ناشی از غرض‌ورزی مورخان اموی مسلک بوده، به طور عمده، اخبار عاشورا توسط شیعیان و یا افرادی که تمایل به تشیع داشته‌اند، تدوین شده است. به همین دلیل، بیشتر اخبار موجود در کتابهای کهن که توسط مورخان عراقی در قرن دوم تا چهارم نوشته شده، مطالب درستی است، در این زمینه، برخی از داستانسرایی‌ها را باید استثناء کرد. اما از قرن ششم به بعد، نوشته‌های تاریخی قدری سست شده و تحت تأثیر بی‌دقتی رایج در همه‌ی عرصه‌های علوم اسلامی قرار گرفته است. در این میان، دانش تاریخ به مقدار زیادی قصه‌ای و داستانی شده است. علاوه بر آن، شخصیت‌های تاریخی، مانند مشایخ، صوفیه که از این زمان به بعد - یعنی در قرن هفتم تا دهم هجری - شخصیت‌های اسطوره‌ای یافتند و اخبار عجیب و غریب فراوان به آنها نسبت داده شد، رنگ تاریخ گذشته را نیز عوض کردند. کتاب‌هایی که در این فاصله نوشته شد، خالی از دقت تاریخی و بیشتر داستانی بوده است. بعدها هم این بی‌دقتی در تاریخ‌نویسی حفظ شد و دلیل عمده‌اش از دست رفتن مصادر کهن تاریخی یا در دسترس نبودن آنها بود. البته تاریخ‌های که در این (صفحه ۳۰۱) دوره‌ها، درباره‌ی رویدادهای معاصر مؤلف نوشته می‌شد دقیق بود، اما نسبت به تاریخ صدر اسلام، دقت لازم در کار نبود. این بی‌دقتی تا اواخر دوره‌ی قاجار، تاریخ‌نویسی قدیم جهان و از جمله تاریخ اسلام وجود داشت. به هر حال، تا آنجا که به تاریخ‌نویسی مربوط می‌شود، همین روال اجمالی نشان می‌دهد که از چه زمانی، زمینه‌ی تحریف در نوشته‌های تاریخی مربوط به نهضت عاشورا فراهم شده است.

انگیزه‌های تحریف در تاریخ عاشورا

انگیزه‌های تحریف در تاریخ عاشورا در این که کار جلع در موارد بسیاری از روی عمد بوده است، و طبعاً در این میان انگیزه‌های خاصی هم جریان داشته، تردیدی وجود ندارد. در اینجا مقصود انگیزه داشتن از ناحیه خودی‌ها برای جعل واقعه است. این انگیزه به نوبه‌ی خود می‌تواند انگیزه‌ای مادی باشد یا انگیزه‌ی به ظاهر معنوی. به عنوان مثال، شخصی برای بدست آوردن منافع مالی کوشش کند تا برای گرم کردن بازار سخن یا نوشته‌ی خود، مطالبی عرضه کند که جالب توجه و یا به اصطلاح در نفوس مستعین و خوانندگان، اثر چشمگیر داشته باشد. انگیزه‌ی به ظاهر معنوی نیز آن است که شخص، به قصد گریاندن بیشتر مردم، سوزناک‌تر نشان دادن حادثه‌ی عاشورا و جلب توجه مردم به امام حسین علیه‌السلام وقایعی را جعل کند. برای مردم بخواند یا بنویسد. این بخش، طرفداران زیادی داشته و بسیاری از کسانی که دست به تحریف وقایع تاریخی مربوط به عاشورا زده‌اند، به طور معمول از چنین انگیزه‌ای برخوردار بوده‌اند، یعنی به قصد انجام کار ثواب، دست به این اقدام زده‌اند. درباره‌ی تحریف وقایع عاشورا، باید به یک نکته‌ی مهم دیگر توجه داشت و آن این است که در ورای انگیزه‌های خاص، نوع بیان واقعه و چگونگی طرح آن در میان مردم و به سخن دیگر نوع ارتباط عاشقانه‌ی مردم با این واقعه، نقش مهمی در کار تحریف داشته است. کربلا یک واقعه تاریخی بی‌خاصیت نیست که فقط شرحی از آن در کتابها بنویسند. بخشی از تاریخ مقدس مذهبی است که در وجود جامعه‌ی شیعه، در

نفوس تک تک افراد، برای همیشه زنده بوده است. وقتی هر سال روز عاشورا مراسم (صفحه ۳۰۲) سوگواری برگزار می‌شود، درست مثل این است که عاشورا همین امسال رخ داده است. شعر محشتم کاشانی درباره‌ی جامعه‌ی شیعه کاشان و همه شهرهای شیعه آن روزگار و بعد از آن مؤید همین معناست: باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است برگزارای تعزیه نیز نشان زنده بودن حادثه‌ی عاشورا است. در چنین شرایطی، مردم چنان وابسته به این حادثه‌اند که گویا خودشان هم در آنجا سهم دارند. آنها در زیارت‌نامه خطاب به امام حسین علیه‌السلام و یارانش چنین می‌خوانند که ای کاش ما با شما بودیم و به فیض می‌رسیدیم. گاهی در این اشعار فرارسیدن ایام عزاداری امام حسین علیه‌السلام چنان تصویر می‌شود که گویی همه‌ی آسمان و زمین به سوگ می‌نشینند. در این قبیل نقل‌های تاریخی که چنین ارتباطی نزدیکی با مردم پیدا می‌کند و همه خود را سهم در آن می‌دانند، رسوخ تحریف کاری عادی و طبیعی است. اینجا دیگر تاریخ گذشته نیست، بلکه احساسات مذهبی مردم با تاریخ عجین می‌شود و ادبیات که نشانه‌ی بروز احساس مردمی است، در آن به ایفای نقش می‌پردازد. وقتی تاریخ با ادبیات و هنر آمیخته شد، دیگر نمی‌توان انتظار آن را داشت که تنها پای روایت صحیح تاریخ در میان باشد؛ باید احساسات مذهبی را نیز نشان دهد؛ این جاست که به سوی ساختگی بودن می‌رود تا ماجرا را غم‌انگیزتر، پرچاذبه‌تر و گیراتر نشان دهد. این به مانند همان دستکاری‌های فراوانی است که در اشعار فردوسی و مولانا و جز اینها صورت گرفته و اسباب تغییر و تفاوت نسخه‌ها و کثرت نسخه بدلها شده است.

نقلهای تاریخی و عاطفی

نقلهای تاریخی و عاطفی یک مسأله‌ی مهم این است که بیان تاریخ کربلا با احساسات مذهبی درآمیخته، تا چه اندازه می‌تواند در فضایی آزاد صورت گیرد. به نظر می‌رسد ابتدا می‌بایست حوزه‌ی کار را جدا کرد. اگر کسی بر آن است تا یک مقتل تاریخی متقن بنویسد یا بر منبر تاریخ بگوید، به عنوان نقل تاریخی، نه تنها باید از نقل وقایع ساختگی پرهیز کند بلکه (صفحه ۳۰۳) می‌بایست از کم و زیاد کردن تعبیرها و مفاهیم و کلماتی که سبب تغییر معنا می‌شود، خودداری ورزد. اما وقتی کسی شعر می‌سراید، در اینجا به طور طبیعی انتظار آن هست که مسائل به شکل دقیق تاریخی مطرح نشود. در شعر و ادبیات، کم و زیاد شدن سخنان که رد و بدل شده، وصف قیافه‌ی افراد، چگونگی رخ دادن حادثه و بسیاری از مسائل دیگر، متفاوت با نوشته‌های تاریخی است. حتی مرحوم نوری هم در کتاب لؤلؤ و مرجان این قبیل ارائه‌ی مطالب را دروغ نمی‌داند. به هر حال روضه‌خوانی، نوعی ادبیات مخصوص به خود را دارد. اگر روضه‌خوان قصد نقل وقایع را دارد، یا احساس شنونده آن است که آنچه روضه‌خوان نقل می‌کند، عین تاریخ است، به طور یقین، مطالبی که بیان می‌شود، می‌بایست مطابق با تاریخ باشد؛ اما اگر بحث به صورت زبان حال است و جنبه‌ی شعری و ادبی آن قوی‌تر است و شنونده هم به این جهت توجه دارد، این قبیل سخنان را نمی‌توان دروغ به شمار آورد. در واقع، روضه‌خوانی نوعی هنر است که زمینه را برای به گریه درآوردن بیشتر مستمع فراهم می‌کند. حتی در این قبیل موارد، ساختن نقل تاریخی، به هیچ رو روا نیست؛ اما در کیفیت نقل به صورت زبان حال یا چیزی شبیه آن، مشکل چندانی وجود ندارد. درباره‌ی عوامل تحریف، استاد مطهری از تمایل به افسانه‌سازی و اسطوره‌پردازی هم سخن گفته است که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام سخن درستی است. مردم از بس علاقه‌مند به امام بوده‌اند همیشه می‌خواستند یک شخصیت استثنایی از ایشان بسازند و این زمینه‌ساز دروغ‌های فراوانی شده است. خداوند در قرآن سخت تکیه دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله را یک انسان عادی مانند سایر انسانها معرفی کند؛ جز آن که به وی وحی می‌شود و امانت‌دار خداوند در القای وحی به مردم است. جهت این تأکید همین بوده است تا جلوی اسطوره شدن آن حضرت گرفته شود. اما متأسفانه در جامعه‌ی شیعه، چنین مسأله‌ای درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام پیش آمده و سبب شده است تا عده‌ای، برای گرم کردن بازار خود از آن استفاده کنند. در اینجا روی شجاعت یا

(صفحه ۳۰۴) چیزهایی از این قبیل تکیه فراوان شده و برای نشان دادن قدرت عباسی بن علی علیه‌السلام تعداد کسانی که به دست ایشان کشته شده‌اند تا چند ده هزار نفر گفته می‌شود؛ یا برای این که به شهادت امام حسین علیه‌السلام با آن همه شجاعت، توجیه شود، شمار سپاه دشمن را تا پانصد هزار نفر بالا می‌برند؛ چنان که روز عاشورا را تا هفتاد و دو ساعت می‌نویسند.

روضه الشهداء و مسأله‌ی تحریف

روضه‌الشهداء و مسأله‌ی تحریف ملاحسین کاشفی یکی از نویسندگان و سخنوران برجسته‌ی هرات در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است که به سال ۹۱۰ در گذشته است. وی گرچه بر کشیده‌ی سبزواری است اما به لحاظ فرهنگی متعلق به تمدن تیموری در هرات است و در عین حال، بخاطر سبزواری بودن، به تشیع هم پای‌بند. شغل اصلی وی سخنوری و نگارش متن‌های ادبی و تفسیر قرآن است. وی در اواخر عمر برای مجالس روضه‌خوانی امام حسین علیه‌السلام که در هرات و خراسان رواج داشته، کتاب روضه‌الشهداء را نوشته است. در مقدمه‌ی آن کتاب می‌نویسد که کتابهای دیگری هم بوده اما او خواسته است تا متن بهتری برای این مجالس تدوین کند. این کتاب نفوذ زیادی به دست آورد، به حدی که در مجالس سوگواری متن کتاب را می‌خواندند و مردم گریه می‌کردند. این متن خوانی تا به آنجا رفت که به تدریج روضه‌خوانی که عبارت از خواندن کتاب روضه‌الشهداء بوده، نامی رایج برای مجالس سوگواری شد. کتاب روضه‌الشهداء مسائل را به شکل تاریخی بحث کرده؛ اما متنش ادبی است. حوادث را لحظه به لحظه گزارش کرده و حتی برای نقلها، گاهی منبع هم ذکر می‌کند. اما متأسفانه سرشار از نقلهای ساختگی است که به احتمال از کتاب‌های دیگر برداشته است. بعدها این کتاب، منبعی برای آثار دیگران شد و از این طریق دروغ‌های زیادی در کتابهای بعدی وارد شده است. با یک مراجعه مختصر به این کتاب و مقایسه‌ی آن با سایر کتابها مهم مقتل، روشن می‌شود که مؤلف به مقدار زیادی داستانهای ساختگی آورده و بسیاری از اسامی اشخاص در آن تغییر کرده و رخدادها به گونه‌ای جدای از آنچه در کتابهای منبع آمده، گزارش شده است. یک نمونه داستان عروسی قاسم بن (صفحه ۳۰۵) حسن علیه‌السلام است که به صورتی که بیان کرده، اصالتی ندارد. کتاب روضه‌الشهداء در اصل پیش از دروه‌ی صفوی نوشته شده است. صفوی‌ها در سال ۹۱۶ تازه به خراسان رسیدند، زمانی که شش سال از مرگ کاشفی گذشته بود. به طور کلی فرهنگ این کتاب از سبزواری و هرات دوره تیموری گرفته شده است. البته در دوره‌ی صفوی، این کتاب، هم در ایران و هم در آسیای صغیر شهرت زیادی به دست آورد به زبان ترکی و حتی کردی هم ترجمه شد. به هر حال، برخلاف این که کسانی صفویه را متهم به جعل می‌کنند، این مطالب از قبل از آن وجود داشته و ربطی به صفویه ندارد. در اصل بیشتر داستان‌های دروغ و تحریف شده در وقایع عاشورا مربوط به زمانی پیش از کاشفی بوده که وی تدوین مجددی از آنها صورت داده است. طبعاً در دوره‌های بعد گام‌های تازه‌ای در تحریف برداشته شده است که نمونه‌ی شاخص آن اسرار الشهاده ملا آقا دربندی است کتابش را بر اساس ماخذ مجهول نگاشته و افزوده‌های فراوانی نسبت به متون کهن دارد که نیاز به بررسی دارد.

حکومت‌ها و مسأله‌ی تحریف در وقایع عاشورا

حکومت‌ها و مسأله‌ی تحریف در وقایع عاشورا درباره‌ی این موضوع باید گفت اگر مقصود از تحریف، تحریفی است که دستگاه حکومتی امویان درباره‌ی قیام عاشورا داشتند، البته به طور صریح پاسخ مثبت است. بنی‌امیه و طرفداران مکتب عثمانی، به دلیل اعتقادی که به اسلام اموی داشته‌اند و یا از روی ناآگاهی، اخبار نادرست و تحلیلهای غلط فراوانی را در آثار خویش آورده‌اند. هدف این گروه بر آن بوده است تا به نوعی قیام امام حسین علیه‌السلام را در حد یک شورش کور جلوه داده و در این میان، حتی شیعیان را بدنام سازند. از نظر تاریخی، تلاش این گروه بر آن است که تا یزید را در واقعه‌ی کربلا تطهیر کرده، مانند خود یزید

همه‌ی گناه را بر عهده‌ی عیدالله بن زیاد بگذارند. این تلاش خود یزید بود که کوشید با خوشرفتاری با اسرا و حتی برقراری مجلس سوگواری بر امام حسین علیه‌السلام در خانه‌اش، خود را تیرئه کند. با این حال، کمترین بازخواستی از ابن‌زیاد نکرد. همچنین برخی از همین مورخین نوشته‌اند که امام حسین علیه‌السلام در آخرین لحظات اصرار داشت تا اجازه دهند به (صفحه ۳۰۶) شام رفته درستش را دست یزید بگذارند؛ اما ابن‌زیاد اجازه نداد! این نیز تلاشی دیگر برای مخدوش کردن قیام امام حسین علیه‌السلام است. همین‌طور تلاش ابن‌تیمیه که در دفاع از امویان شهرت دارد، برای اثبات این که سر امام حسین علیه‌السلام اساساً به شام آورده نشده و حکایت چوب زدن یزید بر لبان حسین علیه‌السلام نادرست است، در ادامه‌ی همین تحریفاتی است که مورخان اموی مسلک دارند. (۱). یکی از تحریف‌های معنایی که درباره‌ی کربلا توسط امویان صورت گرفت، تلاش برای عید اعلام کردن روز عید بود که مع الاسف در اهل سنت به صورت یک سنت برجای ماند. امویان کوشیدند تا روز عاشورا را عید بگیرند و برای این منظور یکسری حرفهایی که معمولاً برای برخی از عیدها گفته می‌شد، به روز عاشورا نسبت می‌دادند. این که روز عاشورا، روزی است که کشتی نوحی بر زمین نشسته است یا روزی است که فرعونیان در دریا غرق شده‌اند. در زیارت عاشورا آمده است: اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنوأمیة و ابن آکلہ الاکباد؛ این اشاره به عید گرفتن این روز توسط امویان دارد. اصل مسأله هم ریشه در روزه گرفتن عاشورا توسط یهود داشت. آنان ده روز اول محرم را - که اکنون تقریباً در مهرماه است - روزه می‌گرفتند که به عاشورا ختم می‌شد. این روز را هم که «عید عاسورا» نام داشت، روزه می‌گرفتند و روزه گرفتن در آن برایشان بسیار با اهمیت بود. نوشته‌اند که رسول‌خدا پیش از نزول حکم روزه رمضان، به مانند همانچه درباره‌ی قبله بود، روزه‌ی روز عاشورا را توصیه کردند که پس از نزول حکم روزه‌ی رمضان آن حکم لغو شد؛ اما عید بودن آن همچنان مورد سوء استفاده‌ی امویان قرار گرفت. این مطلبی است که ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه بر آن تأکید کرده و باقی ماندن این سنت اموی را در میان سنیان، گوشزد کرده است. (۲). در برابر این تحریف، ائمه علیهم‌السلام موضع گرفتند. در روایتی آمده است که از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی روزه‌ی عاشورا پرسش کردند. حضرت فرمود: کلا و رب البیت الحرام؛ ما هو (صفحه ۳۰۷) یوم صوم و ما هو الا یوم حزن و مصیبة دخلت علی أهل السماء و أهل الارض و جمیع المؤمنین و یوم فرح و سرور لابن مرجانه و آل زیاد... فمن صامه او تبرک به حشره الله مع آل زیاد. (۳). همچنین از امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی روزه‌ی عاشورا پرسش شد. حضرت فرمود: عن صوم ابن مرجانه تسألنی؟ ذلک یوم صامه الادیاء من آل زیاد لقتل الحسین و هو یوم یتشاءم به آل محمد و یتشاءم به أهل الاسلام و الیوم الذی یتشاءم به أهل الاسلام لایصام و لا یتبرک به... فمن صامهما او تبرک بهما لقی الله تبارک و تعالی ممسوخ القلب و کان محشره مع الذین سنو صومهما و التبرک بهما. (۴). مع الاسف، برای روز عاشورا روایات فراوانی در آثار حدیثی سنیان وارد شده و عید گرفتن روز عاشورا همچنان برای بسیاری از آنان معتبر است. همچنین از نظر تحریف معنایی تلاش مورخان اموی مسلک آن بوده است تا چهره‌ای از امام حسین علیه‌السلام تصویر کنند که بر اساس آن، امام فردی جنگ‌طلب و خشونت‌خواه بوده و خونریزی را دوست داشته، و زبان‌ش نیز تند بوده است. اینان با بکارگیری برخی از اصول سیاسی مذهبی نادرست تلاش کرده‌اند تا مشروعیت قیام ابا عبدالله علیه‌السلام را مخدوش کنند. به هر روی، حکومت اموی و اموی مسلکان بعدی، از این قبیل تحریفات در نقلهای عاشورا دارند که با جستجوی بیشتر می‌توان نمونه‌های دیگری را هم به دست آورد. اما این که حکومت‌های خودی مانند صفویه یا قاجاریه دستی در تحریف وقایع عاشورا داشته یا نه، شاهدی وجود ندارد که به طور صریح، حکومت یا کسانی از وابستگان به آنان، طرحی یا برنامه‌ای برای تحریف داشته‌اند. در حقیقت، اشکال اصلی به وضع دانش تاریخ در جامعه‌ی علمی ما بر می‌گردد که پیش از این بدان اشاره کردیم. وقتی جامعه‌ی علمی شیعه، یا طبقه‌ی روضه‌خوان، حساسیتی روی نقلهای تاریخی و تحلیل درست ماجرا نداشته باشند، مجموعه‌ی جامعه و از جمله دولت نیز به این سمت حرکت خواهند کرد. (صفحه ۳۰۸) البته حکومت‌ها از این که می‌دیدند قیام امام حسین علیه‌السلام تلخیص سیاسی نمی‌شود و از آن نتیجه‌ای بر ضد برخی از رفتارهای ستمگرانه‌ی آنها صورت نمی‌گیرد، خوشحال

بودند. حتی حکومت پهلوی در سالهای پیش از انقلاب می‌کوشید تا به نوعی با برداشت سیاسی از نهضت عاشورا مخالفت کند. به این معنا شاید بتوان گفت که اصرار دولتها در کشاندن نهضت امام حسین علیه‌السلام به مجالس روضه‌خوانی و تعزیه‌گردانی، بی‌ارتباط با این نکته نبوده است. در عین حال، بانی این قبیل افکار کسانی بودند که در ذی اهل علم بوده و وظیفه‌ی آنان نظارت بر این افکار و اظهارات بوده است. (۱) بنگرید: رساله‌ی «راس الحسین» (از ابن تیمیه، چاپ شاه «با استشهاد الحسین» که بخش کربلای تاریخ طبری است) ص ۱۹۹. (۲) الاثار الباقیه، ص ۴۲۰. (۳) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۵. (۴) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۴.

راه‌های جلوگیری از تحریف در عاشورا

راه‌های جلوگیری از تحریف در عاشورا گفتیم که بخشی از تاریخ که با عقائد مردم پیوند می‌خورد به نوعی مقدس می‌شود و حالت اسطوره پیدا می‌کند، به طور طبیعی زمینه‌ی تحریف دارد. ما اصولاً در دین، ملزم هستیم تا در برابر غلو بایستیم. ایستادن در برابر غلو، یعنی جلوگیری از ساختن اسطوره‌های خیالی و دست‌نیافتنی و غیر عادی. در مسیحیت این غلو در شکل ارائه‌ی شخصیتی از حضرت عیسی علیه‌السلام ظهور کرد که او را در خدایی، با خالق هستی شریک کرده است. حتی از حوارین هم شخصیت شگرفی ساخته است. ما شاهدیم که خداوند مکرر بر بشر بودن انبیاء تکیه دارد؛ در این صورت تکلیف امامان هم روشن است. مبارزه با غلو چیزی است که هر روز باید بر آن تأکید کرد؛ چون همیشه زمینه‌ی تازه‌ای برای غلو در دین وجود دارد. مبارزه با غلو باید به صورت یک سنت مستمر در دین مطرح باشد تا دین به تحریف کشیده نشود. لزوم تقویت نگرش ضد غلو در جامعه‌ی شیعه که به خصوص از این حیث آسیب‌پذیری خاصی دارد، عاملی مهم در جهت مبارزه با تحریف است. علاوه بر آن باید روضه‌خوانان ما اعم از روحانیون و مداحان، تحصیلات عمومی و به ویژه تاریخی متقنی داشته باشند. می‌دانیم که این قبیل دروغ‌های تاریخی، به طور معمول از سوی روضه‌خوانان و مداحان بی‌سوادی عرضه می‌شود که با متون تاریخی آشنا نیستند و به روضه‌خوانی، تنها و تنها از دریچه‌ی گریاندن مردم (صفحه ۳۰۹) می‌نگرند. البته ما مداح باسواد، فراوان داریم، اما ناآگاهی به ویژه نسبت به تاریخ و آن هم آشنایی با متون اصیل، مشکل بزرگی است که جامعه‌ی مذهب ما و اندیشه‌های عاشورایی آن را تهدید می‌کند برای این کار می‌بایست برنامه‌ریزی دقیق و نظارت شایسته‌ای از ناحیه‌ی روحانیت و حتی خود جامعه‌ی مداحان در کار باشد تا مداحان ملزم به رعایت امانت، صداقت و اخلاص در نقل واقع تاریخی و روضه‌خوانی باشند. نکته دیگر، نشر کتاب‌های تاریخی دقیق درباره‌ی عاشورا است. وقتی کتاب خوب تاریخ در این باره نباشد، مشکل استفاده از کتاب‌های نادقیق وجود دارد. هنوز در برخی از مناطق جنوبی کشور، برای روضه‌خوانی کتاب روضه‌الشهداء خوانده می‌شود. افزون بر این‌ها، باید به قشر روضه‌خوان تفهیم کرد، تا مممکن است روضه را از روی نوشته و متن مقتل بخواند. طبیعی است که وقتی از حفظ بخوانند، حرف‌های تازه‌ای به میان می‌آید و همین خود منشأ نوعی تحریف خواهد شد. در قدیم، مقتل خوانی بوده، یعنی از روزی مقتل، مطالب را می‌خواندند. روضه‌خوانان عراقی تا به امروزه این رسم را حفظ کرده‌اند؛ اما در ایران، از رو خواندن رسم نیست و این نکته‌ی بسیار مهمی در کنترل نشدن مطالب است. نظارت مردمان فهمیده نیز می‌تواند نقش مهمی در جلوگیری از تحریف داشته باشد. زمانی که آنها روضه‌ی جدیدی را می‌شنوند، نباید به صرف این که روضه‌خوان چنین می‌گوید در فلان جا شنیده یا خوانده، اکتفا کنند، بلکه می‌بایست کوشش کنند تا ماخذ اصلی را بشناسند و مداح یا روضه‌خوان را وادار کنند تا با آگاهی کامل مطالب را مطرح کند و از نقل اخبار ضعیف جدا پرهیز نماید.

تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا

تحریف معنایی و معنوی در اخبار نهضت عاشورا مهم‌ترین رکن تحریف معنایی درباره‌ی نهضت عاشورا، تغییر محتوای پیام

عاشورا است. تحریف در پیام ممکن است در چندین جهت باشد. به عنوان نمونه، حرکت عاشورا نشانگر مردانگی و مقاومت شماری از بهترین انسانها درباره‌ی دنائت مشتی انسان پست فطرت است. در این صورت، اگر تصویر حادثه به گونه‌ای باشد که (صفحه ۳۱۰) این مردانگی و استواری را، نه تنها نشان ندهد بلکه به نوعی باشد که آنها را در برابر دشمن عاجز تصویر کند، در اینجا یک تحریف معنایی رخ داده است. در این موارد، معمولاً- تحریف لفظی، منشأ تحریف معنایی است. در صورتی که هدف عاشورا، قیام بر ضد ظلم و ستم و در جهت احیای دین باشد، اگر از بیان این هدف که در بیشتر فرمایشات امام حسین علیه‌السلام منعکس شده فاصله بگیریم، طبعاً نهضت حسینی گرفتار تحریف معنایی شده است. بیشتر تحریف معنایی، در زمینه‌ی دگرگونی اهداف اصلی امام حسین علیه‌السلام از نهضت رخ داده است. در همین کتاب کاشفی، تحلیلی که از نهضت حسینی به دست داده می‌شود، تحمل درد و رنج برای اولیاءالله است. یعنی خداوند با خلق حادثه‌ی کربلا، یکی از بندگان برگزیده‌ی خود را گرفتار رنج و بلا کرده است تا او را به مقامات عالی برساند. این یک سنت الهی دانسته شده که همه‌ی اولیای خدا باید از جام بلا بنوشند و هر کس عزیزتر است، از این جام بلا- بیشتر به او می‌دهند. در اینجا صحبت از تشکیل حکومت حق، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت و احیای دین نیست، بلکه بحث بر سر مسأله‌ای است که صوفیه مطرح کرده‌اند و گرچه در مواردی سخن درستی است و روایاتی هم به آن اشعار دارد، اما تعمیم آن، ناقض بسیاری از اصول دیگر است. البته این درست است که گریه برای امام حسین علیه‌السلام ثواب دارد، اما خلاصه کردن نهضت عظیم حسینی در این مسأله، نوعی تحریف معنایی است که رواج بسیار زیادی در میان شیعیان داشته است. شاید سیاسی کردن بیش از حد حادثه‌ی عاشورا نیز که طی چند دهه‌ی اخیر رواج یافته، خود نوعی تحریف معنایی در نهضت عاشورا باشد. یکی از مصداق‌های تحریف معنایی در تحلیل کربلا، تأثیر غزل فارسی، بر تفکر دینی مذهبی در ایران است؛ چیزی که درست عکس برداشت سیاسی افراطی از حادثه‌ی کربلاست. نگرش حاکم بر غزل نگرشی عارفانه - صوفیانه است که بر بسیاری از بنیادهای فکری - دینی کشور ما تأثیر اساسی گذاشته است. برای نمونه مفاهیم اساسی موجود در این تفکر نوعی فضای عاشقانه را با معیارهای و ملاکهای خاص خود (صفحه ۳۱۱) پدید می‌آورد که بر همه‌ی اجزاء تفکر در جامعه تأثیر می‌گذاشت. بیشتر نویسندگان قرن هفتم هجری به بعد تا روی کار آمدن صفویان، تحت تأثیر تصوف و غزل فارسی بودند و نگرش صوفیانه را بر تمامی زوایای فکری خود منعکس می‌ساختند. به یک بیت که ملا حسین کاشفی درباره‌ی کربلا آورده توجه کنید: فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد (۱). و این بیت: وادی عشق که جز کشته دور نایابست ریگش از خون دل تشنه‌لبان سیرابست (۲). محتشم هم درباره‌ی همین نگرش درباره‌ی آزار و اذیتی که به اولیاء و از جمله امامان علیهم‌السلام رسیده می‌گوید: بر خوان غم چون عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله‌ی انبیاء زدند نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند مناسب است به این عبارت در کتاب هم‌وغم فی شهر المحرم از آثار دوره‌ی قاجاری توجه کنیم که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام می‌نویسد: شاید بتوان گفت آنچه در کتب فقه و حدیث و تفسیر نوشته شده، همه‌ی آنها به قول مردم سازهایی است که از برای آن حضرت زده می‌شود و باطن آنها آن حضرت است و تأویل آنها به آن حضرت برمی‌گردد! (۳). (۱) روضه‌الشهداء ص ۲۶۱. (۲) روضه‌الشهداء ص ۲۶۰. (۳) هم‌وغم فی شهر المحرم، ص ۱۷۹ (نسخه‌ی مرعشی، ش ۵۶۲۷).

پیشینه‌ی مبارزه با تحریف درباره‌ی عاشورا

پیشینه‌ی مبارزه با تحریف درباره‌ی عاشورا گفتیم که تحریفات تاریخی از قرن هفتم هجری به مرور آغاز شده است. متأسفانه نقد تاریخی در این روزگار چندان معنا نداشت و همه‌ی فضای جامعه را داستان‌های غیر عادی را پر کرده بود. البته جامعه‌ی شیعه

چندان گسترده بود و ما کتاب زیادی از این دوره در دست نداریم که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام نوشته شده باشد. کار مهم ترجمه‌ی فتوح ابن‌اعثم است که بخش مهمی از آنچه که مربوط به امام حسین علیه‌السلام است به فارسی درآمده است. با این حال، از معدود کتاب‌های تاریخی این دوره به دست می‌آید که (صفحه ۳۱۲) جامعه‌ی آن زمان، آماده قبول این همه تحریف تاریخی بوده است. سرگذشت کتاب روضه‌الشهداء ملاحسین کاشفی و فراگیر شدن آن نشان می‌دهد که کسی قادر به نقد تاریخی نبوده و حتی در دوره‌ی صفوی کسی به این کتاب اعتراض چندانی نکرده است. البته در دوره‌ی صفوی تألیفاتی به چشم می‌خورد که اصولی‌تر از نوشته‌هایی است که در دوره‌ی پیش و پس از آن؛ یعنی دوره‌ی قاجاری نوشته شده است. در دوره‌ی قاجاری کتابهای بی‌پایه‌ی زیادی نوشته شد که مهم‌ترین آنها از نظر مفصل بودن و دروغ فراوان داشتن کتاب اسرار الشهاده ملا آقا دربندی است. نقادای تاریخی واقعی، از اواخر دوره‌ی قاجار آغاز شد. بینادگذار این نقادای میرزا حسین نوری بود که به درستی نمی‌دانیم با چه زمینه‌ای متوجه این نقد تاریخی شده است. هر چه هست او عالمی کتابشناس بود و به ارزش کتابها و این که در چه زمانی تألیف شده و توسط چه کسانی و چه مآخذی بهره برده شده، آگاه بود. این حساسیت سبب شد تا وی به نگارش کتاب لؤلؤ و مرجان روی آورد و در این کتاب به نقادای پردازد. در این زمان، در نجف، عالمان دیگری هم در این باره فعالیت داشته‌اند که احتمال می‌دهیم حرکشان در نقد اخبار عاشورا به تأثیر از میرزای نوری بوده است. عالمی با نام علی بن محمد تقی قزوینی نجفی در سال ۱۳۲۴ قمری کتابی با نام اسرار المصائب و نکات النوائب فی ذکر غرایب ماصب الاطایب من آل ابی‌طالب نوشت که به خط خود او در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی (ش ۷۸۳۲) موجود است. وی این کتاب را در رد بر کسانی نوشت که در نقل وقایع عاشورا، روایات ساختگی و جعلی نقل می‌کنند و در عزاداری‌ها کارهای موهن انجام می‌دهند. بعد از این، یکی از شاگردان میرزای نوری با نام مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ قمری) به پیروی از استادش، حساسیت خاصی روی روایات و نقلهای ساختگی داشت و تلاش کرد تا خود اثری خالی از تحریف ارائه دهد. کتاب نفس المهموم یکی از آثار مرحوم حاج شیخ عباس قمی است که وی در آن کوشش کرده است تا بر اساس متون صحیح، حادثه‌ی کربلا را بازسازی کند. مرحوم قمی این کتاب خود را بر اساس متون قدیمی مانند ابومخنف (متن موجود در طبری) فتوح، مقاتل (صفحه ۳۱۳) الطالین، عقد الفرید، مروج الذهب، کامل ابن‌اثیر، کشف الغمه گذاشته و آن را با استفاده از روایات اهل بیت علیهم‌السلام که بطور پراکنده در آثار حقیقی، تألیف کرده است. مرحوم قمی در مقدمه‌ی کتاب نفس المهموم منابع خود را نام می‌برد که در میان آنها کتابهای مهمی از مؤلفان سنی و شیعه درباره‌ی تاریخ اسلام و نهضت عاشورا است. یکی از ماخذ ایشان کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام از ابومخنف است. کتاب ابومخنف از میان رفته اما بخش‌های مهم آن در تاریخ طبری موجود است. در قرن هفتم، یک متن نو به نام ابومخنف شیوع یافت که گرچه برخی مطالب آنها درست بود، اما روایات ساختگی فراوان داشت. مرحوم حاج شیخ عباس برای این که روشن کند از متن اصلی ابومخنف نقل کرده نه این متن ساختگی، در مقدمه‌ی نفس المهموم می‌نویسد: از مقتل ابی‌مخنف به توسط طبری و از سید ابن طاووس تعبیر می‌کنم به سید، و از ابن‌اثیر به جزری، و از محمد بن جریر طبری به طبری، و از ابی‌مخنف به ازدی، تا مردم گمان نبردند از این مقتل معروف به ابی‌مخنف که با عاشر بحار به طبع رسیده است. آن را نقل کرده‌ام؛ چون نزد من ثابت و محقق گردیده است که این مقتل از آن ابی‌مخنف معروف و یا مورخ معتبر دیگر نیست و چیزی که در آن مقتل یافت شود، و دیگری نقل نکرده باشد، اعتماد را نشاید... و اکثر بلکه جل منقولات تاریخ طبری در مقتل، از ابی‌مخنف گرفته شده است و هر کس این مقتل معروف را با آنچه طبری نقل کرده است، مقابله و تأمل کنند، داند که این مقتل از وی نیست. (۱). یکی دیگر از کسانی که درباره‌ی عزاداری‌ها و اصلاح روضه‌خوانی تلاش کرد، مرحوم سید محمد امین بود. البته در این باره اختلافی در نجف صورت گرفته و در این باره که آیا عزاداری باید به چه سبکی صورت گیرد، نزاع علمی گستره‌ای برپا شد. سید محسن به نوعی اصلاح‌طلبی در این مسائل شهرت یافت و رساله‌ی کوچکی با نام التنزیه لاعمال الشیبه نوشت (بیروت، مطبعة العرافان، ۱۳۴۷ ق) که

ترجمه‌ی آن در سال ۱۳۲۲ شمسی به قلم جلال آل احمد انتشار یافت. (۲) مجموعه‌ای از خود رساله و نقدها (صفحه ۳۱۴) و دیدگاه‌هایی که درباره‌ی آن مطرح شده در کتاب *ثورة التنزیه* آمده است. (۳) زمانی که این کتاب که در اصل درباره‌ی تعزیه بود منتشر شد، چندین کتاب در رد بر آن انتشار یافت. (۴) علامه شیخ آقا بزرگ از *العشائر الحسینیة و اقاله العاثر و النظره الدامعه* به عنوان کتاب‌هایی که در رد بر سید محسن امین نوشته شده، یاد کرده است. علامه‌ی امین با همین زاویه‌ی دید کتابی با عنوان *المجالس السنیة مناقب و مصائب العتره النبویه* نگاشت. ایشان در مقدمه این کتاب می‌نویسد: بسیاری از ذاکرین امام حسین علیه‌السلام در اخبار مصائب اختلاف کرده و مطالبی می‌گویند که هیچ مورخ و مؤلفی آنها را نگفته است. آنها برخی از احادیث صحیح را نیز مسخ کرده و اخبار را برای تأثیرگذاری آنها بر قلوب شنوندگان خود، کم و زیاد می‌کنند. این در حالی است که هیچ مانعی در برابر نشر اکاذیب در این باره وجود ندارد. (۵). (۱) *نفس المهموم*، ص ۱۰. (۲) این ترجمه اخیراً تحت عنوان «عزاداری‌ها نامشروع» با مقدمه‌ی سید قاسم یا حسینی به چاپ رسیده است. (بوشهر، شروه، ۱۳۷۱). (۳) *ثورة التنزیه*، محمد القاسم الحسینی النجفی، بیروت، دارالجدید، ۱۹۹۶. (۴) حکایت تفصیل و اکشهایی که در برابر این کتاب و پیروان آن و مخالفین در حوزه‌ی نجف پدید آمد، در کتاب «هكذا عرفتهم» جعفر الخلیلی (قم، منشورات شریف الرضی) آمده است. (۵) *المجالس السنیة*، ج ۱، صص ۱۲ - ۱۱.

میرزا حسین نوری و مسأله‌ی تحریف در عاشورا

میرزا حسین نوری و مسأله‌ی تحریف در عاشورا انگیزه‌ی اصلی مرحوم میرزا حسین نوری در نوشتن کتاب *لؤلؤ و مرجان* در آداب منبر، (۱) این بود که یکی از علمای هند به نام سید محمد مرتضی جانپوری نزد ایشان شکایت برد که ذاکرین و روضه‌خوانان هند «در دروغ حریص و بی‌باک و اصرار تام در نشر اکاذیب و مجعولات دارند، بلکه نزدیک به آن رسیده که آنرا جایز دانند و مباح شمارند و چون سبب گریانیدن مؤمنین است از دائره‌ی عصیان و قبح او را بیرون دانند». به همین جهت مرحوم نوری تصمیم گرفت تا کتابی در این باره بنگارد. نظر ایشان این است که «اگر اهل علم مسامحه نمی‌کردند و مراقب تمیز صحیح و سقیم و (صفحه ۳۱۵) صدق و کذب گفتار این طایفه می‌شدند و از گفتن اکاذیب می‌کردند، کار خرابی به اینجا نمی‌رسید و به این حد بی‌باک و متجری نمی‌شدند». ایشان در مقدمه بحثی درباره‌ی گریانیدن و فضیلت آن آورده و پس آن به بحث درباره‌ی شرایط و آداب اهل منبر پرداخته، از اصولی چون «اخلاص»، صداقت به تفصیل سخن گفته است. در همین قسمت، به نقد برخی از نقل‌های تاریخی پرداخته و نمونه‌های را مثال زده است. وی در این کتاب به مناسبت، از برخی از نقل‌های تاریخی نادرست دیگر و یا نادرستی محل قبور برخی از اصحاب نیز سخن گفته است. نوری بحثی هم به اربعین اول و نادرستی آن اختصاص داده است. نکته‌ی مهمی که ایشان نقل کرده است، حکایت کتاب *مبهم و بی‌سر و تهی* است که کسی نزد مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی آورده و گفته است که این کتاب از فلاّن عالم جبل عامل از شاگردان صاحب معالم است. مرحوم تهرانی بعد از آن که کتاب را که ملاحظه کرد، بر ایشان معلوم شد که کتاب یاد شده «از کثرت اشتغال آن بر اکاذیب و اخباه واهیة احتمال نمی‌رود که از مؤلفات عالمی باشد». در اسامی تألیفات آن عالم هم نامی از این کتاب نبود. مرحوم نوری می‌افزاید که چندی بعد، مؤلف اسرار الشهادة، این کتاب پر دروغ را گرفت و چون مشغول تألیف کتابش بود، مطالب آن را در کتاب خویش «درج کرد و بر عدد اخبار واهیة مجعوله بشمار آن افزود و برای مخالفین ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود و همتش او را به آنجا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده رساند و برای جماعت روضه‌خوانان میدانی وسیع مهیا نمود». (۲). افزون بر اینها، ایشان به نکته‌ی جالبی توجه می‌دهد که آن زمان هم رایج بوده است. و آن این که عده‌ای از عوام روضه‌خوان دست به تألیف می‌زدند که این خود منشأ رسوخ بیشتر تحریفات در تاریخ عاشورا شده است. در دوره‌ی قاجاری دهها کتاب مقتل به عناوین مختلف نوشته شد که

نویسندگان آنها اصلاً شمس تاریخی درست دو فهم تاریخی منطقی نداشتند. بسیاری از آنهایی نقلهایی که این طرف و آن طرف شنیده بودند، (صفحه ۳۱۶) جمع آوری می‌کردند یا روی منبر می‌خواندند و دیگران از قول آنها روایت می‌کردند ترکیب اینها، مجموعه‌ای از اخبار نادرست را فراهم کرد به قول مرحوم نوری فلاینی می‌گفت از «مجموع والد» نقل می‌کنم، دیگری می‌گفت از «جنگ استاد مغفور» نقل می‌کنم یا «در مقتل فاضل کذایی» چنین آمده است. همه‌ی اینها مجموعه‌ای را می‌ساخت که در ابتدا شفاهی بود و کم‌کم مکتوب می‌شد و وقتی به چاپ سنگی می‌رسید، گویی مستند می‌شد! و به دنبال آن، مورد استفاده طبقه‌ی روضه‌خوان قرار می‌گرفت و در مجالست هم خوانده می‌شد. به هر روی بیشتر اشاره‌های مرحوم نوری به کتاب اسرار اشهادة یا اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات از ملا آغا بن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی (م ۱۲۸۵) است که هر چه اخبار باطل و نادرست و جعلی بوده از این طرف و آن طرف گردآوری و در کتاب خود آورده است. (۳) نباید شگفت زده شد که گاه در همین کتاب، مؤلف به نقد برخی از اخباری پرداخته است که آن روزگار در مناظر خوانده می‌شده است. نقل یک نمونه جالب است. مؤلف این مسأله را به صورت یک پرسش مطرح می‌کند: آیا مطلبی که برخی از قراء و مرثیه‌سرایان در جریان شهادت علی‌اکبر نقل کرده‌اند درست است که وقتی علی‌اکبر شهید شد، سید الشهداء علیه‌السلام قسم خورد که آن قدر از کفار و اشرار خواهد کشت که خون آنان مانند سیل روی زمین جاری شود، به طوری که به رکاب اسب‌ها برسد؛ آن‌گاه، با دست چپ و راست خود دو نفر را می‌گرفت، آنها به هم می‌کوفت و باز دو نفر دیگر تا آن که بین دوازده تا پانزده هزار نفر را کشت و خون آنان به رکاب اسب‌ها رسید؟ سپس جواب می‌دهد مکه این مطلب در کتابهای مقتل نیامده و به حسب عادی هم بعید است درست باشد! ذاکرینی هم که این را می‌گویند منبع خود را نقل نمی‌کنند؛ گرچه برخی از آنان مدعی هستند که این مطلب در کتاب مقتل شیخ حاذق علامه آل‌عصفور بحرانی آمده است. برخی نقل کرده‌اند که وی در کتابش شمار مخالفین و اشرار را که در کربلا برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام (صفحه ۳۱۷) حاضر شده بودند، پانصد هزار نفر نوشته است. (۴). برای مثال از یکی از این کتابهایی که دوره‌ی قاجاری درباره‌ی کربلا نوشته است، یاد می‌کنیم؛ کتابی با نام هم‌وغم فی شهر محرم از حسین بن علی حسن بن عبدالعلی که مجموعه‌ای از آنچه را که «در مجالس علما و صلحا... می‌خواند و می‌گریست و ایشان را می‌گریانید» در این کتاب فراهم آورده است. وی مطلبی از شیخ احمد احسائی باوصف «استاد عارف ما» نقل می‌کند. وی از ابومخنف! نقل کرده است که در کربلا یک صد و بیست هزار نفر سپاه دشمن بوده است: هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده. (۵) همچنین نوشته است که زهیر بن قین، به یک روایت، نوزده نفر و به روایت دیگری صد و بیست نفر را به درک واصل کرد. حبیب بن مظاهر، به یک روایت سی و یک نفر و یک روایت شصت و دو نفر را روانه‌ی منزل سفر نمود. (۶) درباره‌ی ساعات روز عاشورا هم نوشته است که هفتاد ساعت بوده است. به علاوه در آن آمده است که به روایت صحیح آمده که حضرت هزار و نهصد زخم برداشتند. (۷). (۱) این کتاب اخیراً با عنوان «چشم‌اندازی به تحریفات عاشورا: لؤلؤ و مرجان» به کوشش مصطفی درایتی به چاپ رسیده است (قم، ۱۳۷۹). (۲) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۶۸-۱۶۷. (۳) این کتاب با این مشخصات در سه مجلد (۹۴۸ به اضافه ۸۲۰ به اضافه ۷۱۲ صص) چاپ شده است: تصحیح الشیخ محمد جمع بادی، عباس ملاعطیه الجمری، بحرین، شرکة المصطفی للخدمات الثقافية، ۱۴۱۵ ق. (۴) اکسیر العبادات، ج ۲، صص ۶۵۴-۶۵۳ مصحح در پاورقی یادآور شده است که چنین مطلبی در کتاب آل‌عصفور نیامده و این‌ها شفاهی نقل می‌شده است. (۵) هم و غم فی شهر المحرم ص ۳۱ (نسخه‌ی مرعشی، ش ۵۶۲۷). (۶) همان، ص ۴۵. (۷) همان، ص ۱۷۹.

استاد مطهری و مسأله‌ی تحریف

استاد مطهری و مسأله‌ی تحریف استاد شهید مطهری در سال ۱۳۴۸ شمسی، چهار سخنرانی درباره‌ی تحریفات عاشورا در حسینیه‌ی ارشاد ایراد کردند که نشان می‌دهد از سالها قبل روی این موضوع حساسیت داشته‌اند. ایشان در سخنرانی‌ها متأثر از کتاب مرحوم

نوری بوده و خودشان نیز تحلیل‌های جالبی در این باره آورده‌اند. ایشان در آنجا می‌گویند که «اگر بخواهیم روضه‌های دروغی را که می‌خوانند جمع‌آوری کنیم، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای بشود». ایشان علاوه بر نمونه‌هایی که از میرزای نوری نقل می‌کند، برخی از تجربه‌های خودشان را نیز بر آن می‌افزایند. قصه حضور لیلا در کربلا، قصه عروسی قاسم که از روضه‌الشهداء نقل شده، قصه نذر لیلا که اگر علی اکبر زنده بماند از (صفحه ۳۱۸) کربلا تا مدینه را ریحان خواهند کاشت! از این دست است. ایشان یک سخنرانی را به تعریف تحریف، دیگری را به عوامل تحریف و سومی را به تحریف معنوی و چهارمین سخنرانی را به وظیفه‌ی ما در برابر تحریفها اختصاص داده‌اند. مجموعه‌ی اینها در کتاب حماسه‌ی حسینی به چاپ رسیده است. می‌توان گفت که ایشان مطالب مرحوم حاجی نوری را با تحلیلهای خود یک جا عرضه کرده‌اند و بحث منظم و بسیاری خوبی درباره‌ی تحریف به دست داده‌اند. استاد مطهری در این زمینه و بیشتر در تحلیل رخداد کربلا، متأثر از مرحوم دکتر آیتی نیز بوده و در مواردی از ایشان با احترام یاد کرده است. کتاب دکتر محمد ابراهیم آیتی تحت عنوان بررسی تاریخ عاشورا به سال ۱۳۴۷ ش به چاپ رسید و این درست یکسال پیش از سخنرانی‌های استاد شهید مطهری درباره‌ی عاشورا است. داستان مقابله با تحریف به ویژه تحریف معنوی به شکل دیگری نیز پیش از انقلاب مطرح گردید. بسیاری از نویسندگان مذهبی از پس از مشروطه به این سو، تلاش کردند تا تصویر سیاسی‌تری از کربلا- به دست بدهند تا پاسخی برای کسانی باشد که تحت عنوان مبارزه با خرافات می‌کوشیدند تا با عزاداری و سوگواری و مراسم محرم مقابل کنند. مرووری بر مجلات مذهبی سالهای ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۸ ش و پس از آن مجلاتی که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران نشر شد، می‌تواند دامنه‌ی وسیع نوشته‌هایی را که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و نهضت کربلا به سبک و سیاق روز تألیف می‌شد، نشان دهد. این حرکت پس از قیام پانزده خرداد سال ۴۲ وسعت بیشتری یافت و آثار متعددی در فاصله‌ی سال ۴۲ تا ۵۷ و پس از آن انتشار یافت که مرور بر آنها، مجال و مقالی مستقل را طلب کند. تنها به اشارت کافی است که گفته شود که در بیشتر کتابهایی که در پانزده ساله پیش از انقلاب انتشار یافت. انتقاد از نگاه سنتی به عاشورا به چشم می‌خورد. این انتقادات، نه تنها از سوی کسانی است که با نگاه خرافه‌زدایی به دین گاه به افراط می‌افتند، (۱) بلکه از سوی بسیاری از روحانیون و نویسندگان انقلابی این دوره مطرح می‌شده است. (صفحه ۳۱۹) (۱) کسانی مانند مصطفی حسینی طباطبائی که کتابچه‌ای با عنوان «سعادت و شهادت، درسی که از نهضت امام حسین بن علی علیه‌السلام باید آموخت» را نوشت. (۱۵ صفحه‌ی جیبی، تهران، ۱۳۸۲ ق ۱۳۴۲ ش.).

روضه‌الشهداء ملاحسین کاشفی

روضه‌الشهداء ملاحسین کاشفی قرن‌ها پس از آنکه کتاب روضه‌الشهداء به عنوان متنی رایج در مجالس سوگواری، توسط روضه‌خوانان - یعنی کسانی که همین کتاب روضه‌الشهداء را می‌خواندند - نفوذ خود را حفظ کرده بود، و در دستان سوگواران امام حسین علیه‌السلام دست به دست می‌گشته و صدها بلکه هزارها نسخه از آن را کاتبان می‌نگاشتند، در اوائل قرن چهاردهم هجری، میرزا حسین نوری، درباره‌ی آن و کتاب اسرار الهشاده، تردیدهایی را ابراز کرد. او بویژه، درباره‌ی قصه دامادی قاسم و داستانهای مشابه به روضه اعتراض کرد. (۱) بعد از او کسانی، از معاصران، نظیر مرحوم استاد مرتضی مطهری (۲)، انتقاداتی را بر کتاب کاشفی مطرح کردند. خواهیم دید که افندی، در قرن دوازدهم هجری، منابع کتاب روضه‌الشهداء را مورد انتقاد قرار داده بود. نفوذ چنین کتابی در طول قریب به چهار تا پنج قرن در فرهنگ مناطق شرقی و ترجمه‌ی آن به چندین زبان، بررسی کوتاهی را طلب می‌کند. این بررسی می‌بایست در چند محور انجام شود. نخست بررسی زندگی ملاحسین کاشفی و آثار اوست. بخش دیگر درباره‌ی گرایشات مذهبی است که می‌بایست ضمن آن، به گرایشات مذهبی موجود در خراسان و هرات آن روزگار پرداخت شود. و بخش مهمتر، بررسی منابع کتاب روضه‌الشهداء است که برای شناخت آن کتاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در

بخش پایانی به برخی از ویژگیها و آثار این کتاب پرداخته شده است. در این مقال برآنیم تا به اختصار به این مباحث بپردازیم. (صفحه ۳۲۰) (۱) لؤلؤ و مرجان ص ۱۹۴. (۲) حماسه‌ی حسینی، ۴۵-۴۶: ۱.

احوال کاشفی

احوال کاشفی ملا «حسین» کاشفی، ملقب به «واعظ» و «کمال الدین» در شعر «کاشفی» تخلص می‌کرده و به همین دلیل به «کاشفی» مشهور شده است. سال تولد واعظ کاشفی روشن نیست و علی‌رغم آنکه می‌دانیم وی در سال ۹۱۰ در گذشته (خواندمیر: چون مقتضای اجل موعد رسید، فی سنه‌ی عشر و تسعمائه، مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت) (۱)، نمی‌دانیم که چه مقدار عمر وی به درازا کشیده است. فرزند کاشفی نقل کرده که پدرش در سال ۸۶۰ در مشهد، سعد الدین کاشغری را به خواب دیده که از او خواسته احوال و اقبال بردارد و به خانه‌ای که او برایش مهیا کرده برود. پس از تحقیق کاشفی، روشن می‌شود که سعد الدین همان ایام در هرات از دنیا رفته است. بعد از چندگاه به هرات می‌رود بر مزار سعد الدین، جامی را می‌بیند و ملازمت وی را اختیار می‌کند. (۲) بنابراین وی در سال ۸۶۰ جوانی رشید بوده و ما باد تولد او را تقریباً در حول و حوش ۸۴۰ بدانیم. وی در مقدمه‌ی روضه‌الشهداء که آن را دو تا سه سال قبل از مرگش نگاشته، به کهولت سن خود اشاره کرده است. وی این مدت عمر را در سبزواری، مشهد و هرات طی کرده است. مدت اقامت در هرات که نیمه‌ی آخر زندگی وی بوده، احتمالاً قریب ۳۴ سال به درازا کشیده است. شاهد این سخن آن است که امیر علیشیر که مجالس خود را در سال ۸۹۶ تألیف کرده، می‌نویسد: «مدت بیست سال است که در هرات ساکن است». (۳). وی در هرات ملازمت ملا- عبدالرحمان جامی و امیر علیشیر نوایی را یافته و بویژه با جامی خویشی یافت. در نوع این خویشاوندی، این اختلاف وجود دارد که آیا ملاحسین شوهر خواهر جامی بوده یا تنها فرزند ملا حسین با جناب جامی شده (صفحه ۳۲۱) است. (۴) آنچه مسلم است این که جامی، دختر خواجه کلان، فرزند سعد الدین کاشغری را داشت و فخر الدین صفی علی فرزند کاشفی نیز دختر دیگر خواجه کلان را گرفت. اشاره خواهیم کرد که این ملازمت آثار ویژه‌ای بر فکر و اندیشه‌ی مذهبی کاشفی داشته است. گویا قدیمی‌ترین شرح حال که برای وی از زبان یکی از دوستانش برای او نوشته شده چند سطری است که امیر علیشیر، شخصیت دوم سیاسی - فکری هرات (بعد از میرزا حسین بایقرا و عبدالرحمان جامی) آن روزگار، در مجالس النفاثس (تألیف بسال ۸۹۶) درباره‌ی او نوشته است: مولانا حسین واعظ، کاشفی تخلص می‌کند و از ولایت سبزواری است و مدت بیست سال است که در شهر هرات ساکن است. مولانا به غایت ذوفنون و پرکار واقع شده و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد؛ خصوصاً وعظ و انشا و نجوم که حق اوست و در هر یک از این کارهای مشهور و قوفی تمام دارد. (۵) وی در جای دیگری، باز به شرح احوال مولانا، کاشف مشکلات و معضلات علوم بوده. (۶) در جای دیگری درباره‌ی او گوید: و مولانا حسین واعظ، نه چنان مشهور است که وصف او توان کرد، لاجرم ترک وصف او اولی است. (۷). واصفی نیز در ضمن تمجیداتی که از وی کرده، کاشفی را از جمله پنج عالم مشهور خراسان که به عنوان «خمس‌ی متحیره‌ی فلک لاجوردی در روش و رفتار خود در برج زیرجدی متحیراند» یاد کرده است. اینان عبارت بودند از: جامی، مولانا کمال الدین شیخ حسین، مولانا شمس الدین صاحب کشف، مولانا داود و مولانا معین تونی. «به نوشته واصفی، «این پنج کس بودند که هیچ ذوی العقولی ششم ایشان را تجویز نمی‌کرده». (۸). تخصص اصلی ملاحسین در وعظ و انشا بوده و کار وی نیز اقامه‌ی وعظ در مراکز (صفحه ۳۲۲) حساس حکومتی و فرهنگی هرات آن زمان بوده است. امیر علیشیر درباره‌ی وی می‌نویسد: و مولانا، چنانکه همه کس را معلوم است، واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم، واعظی به خوبی او نبوده و نیست و در مجلس وعظ او هر چند که فسیح و گشاده باشد، از کثرت جمعیت مردمان، جای اکثر نیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت این است که آواز و انشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده و به حقیقت معنی حضرت داود علیه‌السلام در او تجلی نموده و در

امت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده... و در مجلس وعظ او کسی بوده که مضمون وعظ مولانا را تمام به نظم می آورده و بعد از اتمام وعظ او بر مردم نظم آن را خوانده. و می گویند که روزی مولانا وعظ می گفته، یکی از مستعلمان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته به دست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ گشاد و بیت را خوانده که: واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند به خلوت می روند آن کاردیگر می کنند در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و غضب ترک وعظ کرده و مدت دو ماه طالب آن کس بوده و او را نیافته است. (۹). خواند میر آگاهیهای جالبی درباره‌ی مجالس وعظ وی داده است. او می نویسد: «ملا- حسین واعظ» به آواز خوش و صوت دلکش به امر وعظ و نصیحت می پرداخت و به عبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی - ص - را مبین می ساخت. صباح روز جمعه در دار السلطنه‌ی سلطانی که در سر چهار سوق بلده‌ی هرات واقع است به وعظ مشغولی می کرد. و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر نیز در لوازم آن کار شرط اهتمام به جای می آورد. در روز شنبه در مدرسه‌ی سلطانی وعظ می گفت. و چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد می رفت. و نیز در اواخر وفات حیات، چند گاه در حظیره‌ی سلطان احمد میرزا به آن امر می پرداخت. (۱۰) درباره‌ی وعظ ملاحسین بر سر حظیره‌ی خواجه محمد (صفحه ۳۲۳) ابوالولید، واصفی نیز که از شاگردان ملا حسین بوده، گزارشی نقل کرده است (۱۱) همو از استاد خود به عنوان «جناب افصح البلغاء و ابلغ الفصحاء واقف غوامض آیات الکلام، عارف دقایق احادیث سید الانام» یاد می کند. (۱۲). واصفی در حکایتی نقل می کند که زین العابدین نیشاپوری به وی می گفت: سالهاست که مادر آروزی وعظ مولانا حسین واعظ بوده ایم. (۱۳) مجالس وعظ ملا حسین، چنان بوده که سلطان حسین بایقرا و سایر درباریان نیز در آن حاضر می شدند. واصفی از یکی از این محفله‌ها یاد کرده است که «سلطان حسین میرزا با جمیع فرزندان و امرا و وزرا و ارکان دولت حاضر بودند» و «چنان منقول است که در آن روز، هژده پوستین کبش به جناب مولانا مشارالیه داده بوده اند.» (۱۴). از دیگر معاصران کاشفی که اشاراتی به شرح احوال وی کرده، عبدالواسع نظامی باخرزی است. او در کتاب مقامات جامی، در چندموضع به دانش کاشفی و همنشینی وی با جامی اشاره کرده است. در یک مورد گوید: از خواص زمره‌ی اصحاب او (شیخ رواسی) مولانا کمال الدین حسین الواعظ السبزواری المتخلص بالكاشفی که در سخنان تصوف، تصرفی به صواب نموده، صاحب فن نجوم بود و نقوش روایات و اخبار رقوم حکایات و آثار بر لوح نگاشته به ترتیب مجالس نصح و موعظت به غایت مسأئس می نمود،...» (۱۵). در جای دیگری، کرامتی از قول واعظ کاشفی درباره‌ی جامی نقل می کند. کاشفی می گوید که درباره‌ی آیه‌ی «و آیه لهم اللیل...» فکری به خاطر رسید، اندیشیدم تا برای جامی باز گویم. روز بعد که نزد جامی رفتم، پرسیدند که شما را در مطالعه‌ی تفاسیر هیچ وقتی چنان می باشد که در بعضی از آیات قرآنی معنی مناسب به خاطر رسد که در کتب قوم به نظر نرسیده باشد، تقریر کنید و من به شرح آن مقدمات متعرض گشتم!» (۱۶). باخرزی از مجلس سوگواری جامی نیز که امیر علیشیر برپا کرده سخن میگوید و (صفحه ۳۲۴) این که خطیب آن مجلس، ملاحسین کاشفی بوده «و در آن روز قیامت علامت، مولانا کمال الدین حسین واعظ، که هیچ آینده‌ای ریاض مجالس نصح و موعظت را چنان بلبل سراینده نشان نمی دهد، ابیات مرثیه‌ی عدیم النظیر، که عالی جناب ممکت پناهی در خلال آن احوال به نظم آورده بود، بر فراز منبر بلند پایه، به نوعی ادا نمود که نعمات هایل آن سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان انداخت و نقرات مشکل آن مسماع و ابصار کبار و صغار را تیره و خیره ساخت.» (۱۷). نقلی دیگر از پسر کاشفی، حکایت از آن دارد که وقتی یکی از مشایخ، از او پرسد که فرزند کیست، و او پاسخ داد، پسر ملاحسین واعظ کاشفی، آن شیخ با ابراز این که او را می شناسد، گفت: می گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظه‌ی وی مقبول خواص و عوام است. (۱۸). تخصص دیگری که شرح حال نویسان پس از وعظ و انشا، برای او یاد کرده اند، آگاهی وی به دانش نجوم (و علوم غریبه) است. این مطلب را امیر علیشیر (۱۹) و دیگران یاد آور شده اند. میرخواند (در سال ۹۲۹) درباره‌ی او نوشته است: در علم نجوم و انشا، بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز به

امثال و اقران دعوی برابری می نمود. (۲۰). آثار سبعی نجومی او در این زمینه می باشد. (۲۱) کارهای تفسیری او نیز نشانگر علاقه‌ی وی به قرآن و آشنائیش از نوع تفسیر تأویلی است. با این حال باید تخصص وی را بویژه در ادبیات و تاریخ ستود، تخصصی که به سبب شده تا او کار تاریخی خود را نیز ترکیبی از کار تاریخی و ادبی قرار داده و بیش از آنکه به دقت علمی تاریخی پردازد، به نثر زیبا و دلکش بیندیشد. از وی پسری با نام فخر الدین صفی علی برجای مانده که او نیز آثار و تألیفاتی از خود برجای گذاشته است. صفی در سال ۸۶۷ تولد یافته و در ۹۳۹ در گذشته است. مهمترین اثر وی رشحات عین الحیاء است که از برجسته‌ترین آثار صوفیانه نیمه‌ی اول (صفحه ۳۲۵) قرن دهم هجری بوده و آگاهیهای فراوانی درباره‌ی جامی، عیدالله احرار و دیگر مشایخ صوفیه در این عهد دارد. از ملاحسین کاشفی، یک اجازه‌ی روایت برای وی در پشت نسخه‌ای از صحیفه‌ی الرضا نوشته شده که در کتابخانه‌ی مسجد اعظم قم موجود است. گراور این اجازه در پایان چاپ روضه‌الشهداء نیز آمده است. (۱) روضه‌الصفاء: ۲۷۷. (۲) طرائق الحقائق، ۱۱۵:۳. (۳) مجالس النفائس، ص ۹۳. (۴) در این باره نک: مقدمه‌ی رشحات عین الحیاء، ۷۰-۷۵: ۱. (۵) مجالس النفائس، ص ۹۳. (۶) همان، ص ۲۶۸. (۷) همان، ص ۲۶۹. (۸) بدایع الوقایع، ۳۱۶-۳۱۷: ۲. (۹) مجالس النفائس، ص ۳۶۹ و نک: ص ۹۳. (۱۰) روضه‌الصفاء، ۲۷۷:۷. (۱۱) بدایع الوقایع، ۱: ۴۴۸. (۱۲) همان، ۲: ۱۵۷. (۱۳) همان، ۲: ۲۶۷. (۱۴) همان، ۲: ۱۵۷. (۱۵) مقامات جامی، ص ۱۱۱. (۱۶) مقامات جامی، ص ۲۵۳. (۱۷) مقامات جامی، ص ۲۶۱. (۱۸) رشحات علین الحیاء، ۲: ۴۹۱. (۱۹) مجالس النفائس، ص ۲۶۹، ۹۳. (۲۰) روضه‌الصفاء، ج ۷، ص ۲۷۷. (۲۱) نک: ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۸۷.

آثار کاشفی

آثار کاشفی در این مقال کوتاه جای پرداختن به بررسی آثار وی نیست، تنها گزارشی از آنچه دیگران، بطور کلی درباره‌ی برخی از آثار یا فهرست آنها گفته‌اند خواهیم داشت. آشکار است که بررسی دقیق آثار وی و شمارش آنها، مقال مفصلی را می‌طلبد. آثار کاشفی، متنوع، دلچسب و ملیح بوده و از همان زمان در میان مردم انتشار یافته است. بسیاری از آنها در عثمانی به ترکی نیز ترجمه شده و در آنجا نیز رواج کامل یافته. از آنجا که وی گرایش صریحی در تسنن و تشیع نداشته و اصولاً آثارش نیز در زمینه‌هایی جز مباحث امامت و ولایت بوده، آثار او در سراسر مناطق فارسی از آن شیوع یافته است. خواند میر که شرح حال وی را در سال ۹۲۹؛ یعنی نوزده سال پس از وی نگاشته، با یاد از تألیفات وی، اشاره به شهرت برخی از آثار وی میان مردم دارد. او بویژه از جواهر التفسیر، مواهب علیه، روضه‌الشهداء، انوار سهیلی، مخزن الانشاء، اخلاق محسنی، و اختیارات که مسمی به لواح القمر است اشاره کرده است. (۱) از جمله کسانی که به تفصیل درباره‌ی آثار وی سخن گفته، میرزا عبدالله افندی است. (۲) صاحب کشف الظنون (۳) و سپس هدیه‌ی العارفین تألیفات او را فهرست کرده‌اند. سعید نفیسی در مقدمه‌ی لب اللباب از سی و هفت کتاب وی یاد کرده است. شیخ آقا بزرگ (۴) به شماری از آثار او اشاره کرده و در ذریعه به تناسب در هر جا تألیفات او را آورده است. غلامحسین یوسفی در ذیل شرح حال مختصر وی در (ncyclopaedia of Islam) از چهل اثر او با ترجمه‌هایی که به زبانهای مختلف ترکی یا اروپایی شده یاد کرده است. در لغتنامه‌ی (صفحه ۳۲۶) دهخدا نیز از سی و پنج اثر او یاد شده و درباره‌ی هر یک توضیحاتی داده شده است. یکی از مهمترین آثار وی کتاب تفسیری او تحت عنوان جواهر التفسیر لتحفه‌الامیر است که درباره‌ی کم و کیف آن به فهرست دانشگاه (۵) می‌توان مراجعه کرد. مواهب العلیه که به عنوان تفسیر الحسینی هم نامیده شده در تفسیر قرآن است. این کتاب مکرر در مکرر در هند به چاپ رسیده و به عنوان تألیفی عمومی و دلپذیر در اختیار عموم مردم بوده است. امیر علیشیر، که این کتاب به نام خود وی نگاشته شده، درباره‌ی آن نوشته است: از مصنفاتش یکی جواهر التفسیر است که سوره‌ی البقره را یک مجلد نوشته که به قطع منصف، صد جزو نزدیک است (مجالس النفائس، ص ۹۳). واله اصفهانی در خلد برین (تألیف بسال ۱۰۷۸) از تفسیر او چنین یاد می‌کند که «نخست جواهر التفسیر است که گوهری به آن حسن و بها از درج تبحر هیچ یک از

علما بر بساط ظهور جلوه‌نما نگشته. دیگر از مصنفاتش روضه‌الشهدا است که مثنویات تألیف آن از برای مولانا ذخیره‌ی روز جزاست. (۶). این تفسیر که به گفته افندی بر اساس مذهب اهل سنت و مطالب صوفیه نوشته شده، به دستور شاه عباس ثانی، توسط فیض کاشانی اصلاح شده است. نام کتاب (۷) فیض، تنویر الموابه است که به عنوان حواشی فیض بر الموابه العلیه کاشفی معرفی شده است. اته، بعد از ترجمه‌ی تفسیر طبری، آن را دومین تفسیر قابل ذکر در فارسی می‌داند که از نظر شیوه‌ی زیان و پرمغز بودن قابل اعتنا است. (۸) از جمله آثار وی اخلاق محسنی است که مؤلف در تاریخ تألیف آن، دو بیت شعر گفته که عبارت از سال ۹۰۰ هجری است. (۹) از تألیفات ادبی او مخزن الانشاء است که بعدها در اثر دیگری با نام صحیفه‌ی شاهی تلخیص کرده است. (۱۰). از مشهورترین کارهای وی که سبب شهرت او در شرق و غرب شده، انوار سهیلی است که بازنویسی داستان کلیه و دمنه است. این اثر به زبانهای مختلفی ترجمه شده (صفحه ۳۲۷) است. (۱۱) یکی از آثار او در علوم غریبه و شعبه بازی اسرار قاسمی است که فخرالدین علی پس ملاحسین آن را با نام کشف الاسرار القاسمی تلخیص کرده و در برلن چاپ شده است. (۱۲) درباره‌ی روضه‌الشهداء جداگانه توضیحاتی خواهیم داد. بطور کلی می‌توان آثار او را در چند بخش ادب در شاخه‌های انشاء، قصه و شرح شعر، تفسیر، تصوف، نجوم، اخلاق، علوم غریبه، حدیث و تاریخ عنوان کرد. (۱) روضه‌الصفاء، ج ۷ ص ۲۷۷. (۲) ریاض العلماء، ج ۲، صص ۱۸۸-۱۹۲. (۳) کشف الظنون، ج ۵، ص ۳۱۶. (۴) احیاء الداثر، ص ۷۰. (۵) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲، صص ۷۰۰-۷۰۲. (۶) خلد برین، ص ۳۱۱. (۷) ریاض العلماء، ۲: ۱۹۰. (۸) تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۹۷. (۹) تذکره‌ی نصرآبادی، ص ۴۷۱. (۱۰) نک:، فهرست دانشگاه، ۱۵۵-۱۵۶: ۲. (۱۱) نک: (Encyclopaedia of Islam)؛ ادبیات کلاسیک فارسی، ص ۳۷۱؛ و درباره‌ی چگونگی تدوین این کتاب نک: (ریاض العلماء؛ ۱۹۱-۱۹۲: ۲). (۱۲) نک: دانشگاه، ۱: ۱۰۲.

مذهب کاشفی

مذهب کاشفی درباره‌ی مرام مذهبی وی به سادگی نمی‌توان اظهار نظر کرد. نام او حسین است و از شهر سبزوار. اینها حکایت از تولد او در خاندانی شیعی دارد، چرا که شهر سبزوار از زمانهای دور به تشیع شهرت داشت و همان زمان نیز قصه‌هایی برای تشیع آن زبانزد خاص و عام. (۱) اما از سبزوار به هرات رفت و دوستانی برای خود برگزید که همه گرچه به اهل بیت علاقه‌ی وافری داشتند، از رفض بیزار بودند. دو نمونه مهم و مؤثر در وی امیر علیشیر و عبدالرحمان جامی هستند که از صوفیان نقشبندی بودند و به تبع خواجه محمد پارسا از رفض بر وی بیزار. فرقه‌ی نقشبندی از فرقه‌های صوفی است که در تسنن اصرار دارد و کوشید تا از بدعتهای صوفیان دور باشد. این فرقه، در میان فرق صوفیه، تنها فرقه‌ای است که ابوبکر را سر سلسله‌ی خویش دانسته است. بدنامی جامی برای شیعیان از آنجا آشکار می‌شود که بدانیم، زمانی که شاه اسماعیل به هرات رفت، دستور داد تا هر کجا نام جامی ثبت شد، نقطه‌ی جیم را پاک کرده و در بالای آن بنویسند. یعنی «جامی» را «خامی» کنند. به دنبال همین کار بود که به نقل حکمت (۲) هاتفی شاعر، خواهرزاده‌ی جامی در شعری گفت: پس عجب دارم زانصاف شه کشورگشای آنکه عمری بر درش گردون غلامی کرده است (صفحه ۳۲۸) کز برای خاطر جمعی لوند ناتراش نقطه‌ی «جامی» تراشیده است و «خامی» کرده است ملاحسین با جامی همنشین شده و همانگونه که گذشت با وی خویشاوند شد. فخرالدین علی فرزند کاشفی در جای دیگری نیز حیکایت ملازمت پدر را به جامی براساس خوابی که پدرش دیده و به همان دلیل به هرات رفته، آورده است. پیش از این به اجمال به آن اشاره شد. (۳). شاید سخن خود امیر علیشیر در مقدمه‌ی این بحث جالب باشد که درباره‌ی کاشفی نوشته است: و مولانا، سبزواری است و لیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، لیکن از تهمت بری نیست! (۴) سخن اخیر او اشاره به آن دارد که کاشفی علی‌رغم این همنشینی‌ها، تا به آخر، در هرات متهم به رفض بوده است. همانطور که در سبزوار متهم به تسنن، حنفی‌گری یا

شافعی گری بوده است. افندی با اذکر این اتهام می‌افزاید: اکثر تصانیفه سیما تفسیراه، مؤلفه علی طریقه اهل السنه و أدرج فیها طراقتق الاخابث الصوفیه. (۵) جالب این که با این تصریحات، افندی می‌گوید که تشیع او نزد من واضح است. (۶). کاشفی در هرات با دستگاه دولتی کنار آمده و در آنجا نفوذ چشمگیر یافته و در میان مردم به کار و عظمی پرداخته است. در چنین شرایطی، جز آنکه اظهار تسنن کند، کاری نمی‌توانسته انجام دهد. اما آیا چنین اقدامی از روی تقیه بوده است؟ در نزد عالمی چونان قاضی نورالله که به عنوان شیخ شیعه‌شناس شهرت یافته، این قبیل عالمان علی رغم وجود هر گونه شاهد ضمنی بر تسننشان، باید شیعه تلقی شوند. شاید این اقدام بیش از هر چیز بر مبنای تفسیری ویژه از تشیع استوار باشد، تفسیری که تشیع را تنها نه در حد تعاریف رسمی بلکه حتی شامل علائق ویژه به اهل بیت می‌داند. با این حال قاضی اصرار دارد تا بر مبنای تقیه، به دفع اشکالات موجود در ارتباط با تسنن این افراد بپردازد. یک از آنها ملاحسین کاشفی است. شاهدی که (صفحه ۳۲۹) قاضی برای تشیع وی آورده، شعری است از کاشفی در منقبت امام علی علیه‌السلام که از جمله شامل نکته‌ای است که شیعه در اثبات امامت امامان، به آن استناد می‌کنند: (۷). ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان و ز لاینال عهد جوابش بکن ادا گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا در برابر این شواهد، شواهد نقل شده که وجود تسنن را در او نشان می‌دهد. از جمله آنکه پسر او در رشحات عین الحیات تصریح کرده است که پدرش در طریقه‌ی نقشبندی درآمده است. (۸). تسنن برخی از شاگردان وی همراه با موضع ضد شیعی آنها، شاهد دیگری بر گرایش سنی وی باشد. زین‌الدین محمود واصفی از جمله شاگردان اوست که در قضایای ورود قزلباشان به هرات و نواحی خراسان، مجبور به گریز شد، زیرا با وجود سوابق او و دوستانش در برخورد با شیعیان هرات، بطور یقین به دست قزلباشان کشته می‌شد. وی خود شرحی از این گریز خود را قصه‌وار نقل کرده است. (۹). او خود را از شاگردان ملاحسین واعظ می‌داند و از وی ستایشی در حق خود نقل می‌کند. (۱۰) زمانی نیز که در جریان فرار از دست قزلباشان به نیشابور آمد، وقتی خود را به عنوان واصفی معرفی کرد، زین‌العابدین نیشاپوری به وی گفت: آن واصفی که شاگرد مولانا حسین واعظ است. پیر افزود: اشتیاق مردم نیشاپور به ملازمان شما، به مرتبه‌ای است که معلوم نیست که به مهدی آن مقدار بوده باشد. (۱۱) با خرسی نیز که از علاقمندان جامی بوده و در مقامات جامی گرایش ضد شیعی از خود نشان می‌دهد (۱۲) از ملاحسین واعظی ستایش دارد و هیچ‌گونه قدحی درباره‌ی وی نکرده است. به هر روی آنچه مسلم است این که او در هرات بر مذهب تسنن بوده و از مذاهب فقهی بر مذهب حنفی بوده است. افندی در ریاض از برخی از فوائد میرداماد نقل کرده (صفحه ۳۳۰) است که ملاحسین صاحب روضه الشهداء را حنفی‌المذهب دانسته بوده است. (۱۳) کامل شیبی با استناد به هدیه العارفین (۱۴) گفته است که کاشفی رساله‌ای در فقه حنفی دارد، اما با مراجعه معلوم نشد که کدامیک از کتابهایی که در آنجا یاد شده، در فقه حنفی است. اگر پذیرفته شود که او بر مذهب تسنن بوده، باید علائق شیعی که در برخی از آثار وی بویژه روضه‌الشهدا وجود دارد توجیه شود. توجیه طبیعی آن این است که گرایش تسنن دوازده امامی که این زمان در بسیاری از نقاط ایران و ماوراءالنهر وجود داشت، اقتضای چنین گرایشی را در آثار کاشفی ایجاد کرده است. این پاسخ تا اندازه‌ای درست است، زیرا همانطور که در جای دیگر اشاره کرده‌ایم، کتاب فصل الخطاب خواجه‌ی پارسا، شواهد النبوه جامی و وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهاره معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی، همین گرایش را با شدت و ضعف در خود دارد. نمونه‌ی دیگر از این آثار کتاب با ارزش روضات الجنان و جنات الجنان از حافظ حسین کربلائی تبریزی است. این اثر که در اواخر دهم هجری نگاشته شده، و شدیداً در بخشهایی از آن متأثر از فصل الخطاب است، در چهار چوب گرایش «تسنن دوازده امامی» مباحث خویش را مطرح کرده است. از جمله در روضه‌ی هشتم کتاب، شرح حال ائمه اثنا عشر را به تفصیل (صص ۳۷۲-۴۴۸) آورده است. این گرایشی است که خود جامی که گفته‌اند کاشفی را به طریق نقشبندی داخل کرده، داشته است. شواهد النبوه او مشتمل بر شرح حال ائمه اطهار نیز هست. روشی که بطور معمول از قرن هفتم و هشتم به بعد در میان این قبیل سنیان شیعی مرسوم بوده، آن است که ابتدای سخن را با ذکر ستایش خدا، صلوات بر رسول آغاز

کرده، سپس از خلفای چهارگانه یاد کرده و آنگاه از امامان یاد می‌کنند. این شیوه‌ای است که ملاحسین کاشفی نیز در کتاب «فتوت نامه سلطانی» خود، از آن پیروی کرده است. (۱۵) توجه به این نکته جالب است که عبدالواسع باخرزی نیز که اشاره به گرایش (صفحه ۳۳۱) ضد شیعی او به تبع جامی کردیم، وقتی سخن از شیخ قاینی می‌گوید که به دلیل اظهار رفض مورد طرد قرار گرفت، درباره‌ی عقیده‌ی رفض می‌گوید که «هرگز اهل بیت رسول که عبارت از ائمه‌ی اثنا عشراند علیهم السلام بر این اعتقاد نپاک نبوده‌اند! (۱۶) به این ترتیب، از دید این مخالف شیعه نیز، اهل بیت رسول خدا - ص - عبارت از امامان دوازده گانه‌اند. یکی از آثار واعظ کاشفی که رنگ تشیع دارد، فتوتنامه‌ی سلطانی است. کاشفی در این کتاب، آداب فتوت و شرایط آن را بیان کرده است. در آنجا آمده است که برای ورود افراد به دایره‌ی فتوت، اسامی دوازده امام خوانده می‌شود. تنها در دیباچه این کتاب، نام خلفای چهارگانه آمده است. اما تا به آخر، حتی یکبار اسامی خلفای سه گانه نیامده، این در حالی است که اسامی دوازده امام مکرر آمده است و فصل نهم این کتاب، اختصاص به «در کیفیت میان بستن» دارد. این رسمی خاص میان فتوتیان است که ملاحسین آداب آن را بازگو کرده است. برای شناخت مذهب وی مناسب است قسمتی از عبارت او نقل شود: بدان که در فصول قبل مجمل میان بستن مذکور بود. در این فصل مفصل آن مسطور خواهد شد، بر وجهی که از استادان مشاهده کرده. چون استاد خواهد که میان کسی ببندد، اول باید که مجلس سازد در مکان وسیع پاکیزه، پس فرزند طریقت در مجلس پیر و پدر عهدالله و استاد شد تعیین کند و نقیب فرماید که این عزیزان فلاں روز در آن محفل شیخ و نقیب و برداران طریق حاضر گردند. آن گه، سجاده شیخ را روی به قبله باندازند، پس سجاده‌ی شد را باندازند و هر دو سجاده را گوشه به گوشه پیوسته باید و سجاده‌ی (شیخ باید که بر دست راست) باشد و شیخ بر سجاده بنشیند و استاد طریقت که پدر عهدالله گویند، رو به روی شیخ بنشیند و دو برادر طریقت بر دست چپ عهدالله بنشیند، به پهلو ی یکدیگر و اگر شیخ حاضر نباشد، مصحف تمام بر روی سجاده‌ی شیخ نهند و کاسه‌ی آب صافی در مجلس حاضر گردانند و قدر نمک سفید پاک که هیچ چیز با وی آمیخته نباشد و نقیب برخیزد و آن نمک را در آب اندازد...» این رسوم ادامه دارد تا آنکه موضع خطبه خواندن می‌رسد. «...پس سلام باز (صفحه ۳۳۲) دهد و شیخ آنجا خطبه‌ی طریقت بخواند و اگر نقیب هم بخواند، جایز باشد. اما اگر نقیب میان کسی بر بندد، اولی آن است که دیگر بخواند و خطبه‌ی طریقت به انواع است. ما از کتاب صاحب تأویلات خطبه‌ای آوردیم و آن این است: الحمد لله الذی فضل الانسان علی سایر الاکوان و شرف من بینهم بشرف المکارم عصبه الفتیان، فزین نفسهم بزینة و العدل و الاحسان.... و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له... و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المبعوث فی آخر الزمان لتتمیم مکارم الاخلاق و اظهار دین الحق علی سار الادیان صلی الله علیه و آله و أصحابه و خلفائه و نقبائه و الذین اتبعوهم باحسان، خصوصا علی الولی الاظهر و المجتبی الاظهر و الشهید الاشهر و العابد الازهر و الباقر الاجر و الصادق الاکبر و الکاظم الانور و الرضا الابهر و التقی الاتقی و النقی الانقی و الزکی الازکی و حجة الله علی أهل الارض و السماء صاحب الزمان و قاطع البرهان» پس از نقل این خطبه، اشاره می‌کند که خطبه‌ی دیگری نیز در این باره نقل شده است: «خطبه‌ی دیگری مختصر که حضرات سادات عظام نجف و کربلا - ادام الله ظلالمهم - می‌خوانند و این دوازده کلمه است که شد سیرت گویند و ذکر آن گذشت و این از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است.» این خطبه‌ی دوم کاملا- شیعی است و ضمن آن، پس از یاد از امامان اثنا عشر آمده است: «بهم أتولی و من أعدائهم نتبری» (۱۷). این دو خطبه، حکایت از قوت تشیع امامی در کاشفی دارد، بویژه که تأیید شده است که حضرات نجف و کربلا آن زمان به یقین شیعه‌ی اثنا عشری بوده‌اند، این خطبه را تأیید کرده‌اند. در میان آثار ملاحسین کاشفی، روضه‌الشهداء بیش از همه رنگ تشیع دارد. این کتاب اجمالی از تاریخ انبیا را در آغاز آورده، سپس شرحی از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و به دنبال آن، به بیان زندگی سایر امامان پرداخته است که البته بخش مربوط به کربلا هدف اصلی مؤلف در نگارش کتاب بوده، مفصلتر از دیگر بخشهاست. ویژگی این کتاب، همانند نظایر آن، از زاویه‌ی دید مذهبی، آن است که علی‌رغم اظهار شدید مسأله‌ی «تولای» نسبت به خاندان

رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسأله‌ی «تبرای» از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بری (صفحه ۳۳۳) نیست. این دقیقاً همان روشی است که فضل الله بن روزبهان در کتاب چهارده معصوم دنبال کرده است. در آنجا نیز شرح حال چهارده معصوم، دقیقاً بر اساس منابع و روشی که شیعه‌ی امامی دارد آمده، اما کمترین اشاره به مخالفان نشده است. البته کاشفی تفاوت مهمی با ابن روزبهان دارد و آن این که فضل در آثار دیگر خود، بر تشیع، یا به قول خودش رفض حمله کرده و حتی کتابی در رد بر علامه‌ی حلی نوشته است، در حالی که کاشفی چنین روشی را در سایر کتابها دنبال نکرده است. به عکس، در همین روضه‌الشهداء، از ماجرای تصرف حکومت و فدک نیز یاد شده است، البته بدون هیچ گونه لحن تند و توضیحی: آورده‌اند که (بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله)... فاطمه را هیچ رنجی نبود و جز غم فراق پدر و تقدم اصحاب بر علی و تصرف ایشان در فدک، هیچ المی نداشت (روضه، ص ۱۳۷). شاید دلیل دو پهلویی وی در این اقدامات این بوده است که کاشفی نمی‌خواست به طور کامل گرایش‌های مذهبی خود را آشکار کند، یا به تعبیری، بر آن بوده تا از یکسو در هرات و از سوی دیگر در سبزوار، زادگاه خود، موقعیت خود را داشته باشد. داستان زیر که شهرت بسیاری دارد، تا اندازه‌ای ما به این جهت گیری رهنمون می‌کنند. واله اصفهانی می‌نویسد: مشهور است که نوبتی از راه اضطرار، بنا بر تقلب روزگار و تصاریف لیل و نهار، جناب واعظ الانام به کام و ناکام از سبزوار سفر هرات پیش گرفت و رعایت و مراقبت سزاوار از امیر علیشیر دیده، بعد از مدتی به دیار خود بازگشت. سبزواریان اندیشیدند که مبادا جناب مولوی در مدت غیبت به مذهب اهل سنت رغبت کرده باشد؛ لاجرم با یکدیگر مقرر کردند که در حینی که مولوی بر فراز منبر برآمده، به موعظه مشغول گردد، درصدد تحقیق عقیده‌ی وی درآیند و منتظر بودند تا مجلس وعظ مولوی در جمعه‌ای از جمعاعات منعقد گردید و خلق سبزوار به جهت تحقیق این مقدمه، خود را به مسجد کشیدند و چون مولانا به موعظه مشغول شد، پیری کهنسال از ارباب فضل و کمال از میان مردمان برپای خاست و به آواز بلند از مولوی پرسید که جبرئیل (صفحه ۳۳۴) امین چند نوبت بر امیرالمؤمنین نازل شد؟ مولانا بدون تفرقه و اضطراب جواب داد که صد و چهل هزار بار. پیر سؤال فرمود که مولوی را در این باب سندی هست؟ مولانا فرمود که، سندی بهتر از حدیث صحیح «انا مدینه العلم و علی بابها» می‌خواهید؟ چه به تحقیق پیوسته که جبرئیل امین علیه‌السلام هفتاد هزار بار بر جناب رسالت ماب صلی الله علیه و اهل نازل شده و چون چنین باشد در هر آمد و رفت، به مقتضای و اتو البیوت من ابوابها، (۱۸) دوبار به در خانه‌ی علم نازل شده خواهد بود. و به این جواب صواب، سبزواریان خاطر از صحت عقیده‌ی جناب مولوی مطمئن ساختند. (۱۹). فرزند ملا حسین کاشفی نیز وضعیتی شبیه پدر دارد، جز آنکه او بیش از پدر با صوفیان نقشبندی محشور شده است. به همان اندازه که فتوتنامه‌ی سلطانی پدر رنگ تشیع دارد، رشحات علی الحیات رنگ تسنن دارد. مصصح کتاب رشحات نوشته است: هر کس کتاب رشحات را به قصد تتبع و تحقیق بخواند... و حشر و نشر دائم و مستمر او را با جامی و خانواده‌ی خواجه سعد الدین کاشغری که از بزرگان و مشایخ طریقه‌ی نقشبندیه‌اند واقف شود، بی هیچ شک و تردیدی حکم می‌کند که مولانا فخر الدین علی مؤلف رشحات یک نفر مسلمان سنی مذهب خالص است. «همین مؤلف در ادامه تصریح می‌کند، با توجه به غلبه‌ی قزلباش بر هرات و ادامه‌ی نفوذ فرزند کاشفی، معلوم می‌شود که او مرام تسنن را کنار گذاشته و همانند بسیاری دیگری به مذهب امامیه گروش پیدا کرده است. این گرایش در لطائف الطوائف او کاملاً هویداست. محمد قزوینی در پشت نسخه‌ای از لطائف الطوائف نوشته است: مؤلف این کتاب شیعه‌ی اثنا عشری خالص مخلص بی‌شائبه بوده است و برای دوازده امام در اوایل کتاب، فصلی مفید پرداخته و علامت ظهور حضرت قائم را در فصل مخصوص بدو ذکر کرده است. (۲۰) مصصح رشحات بخشی از جملات وی را در ارتباط با امامان در همان (صفحه ۳۳۵) مقدمه‌ی پیشگفته، (صص ۸۷-۸۸) آورده است. نظیر همین رویه در کتاب حرز الامان من فتن الزمان او نیز به کار رفته است. او کتاب خود را در پنج مقاله و هر مقاله شامل پنج باب و هر باب دوازده فصل دارد. وی تصریح کرده است که عدد پنج اشاره به عدد آل عبا و دوازده اشاره به دوازده امام است. (۲۱) معینان در مقدمه‌ی رشحات (۲۲) جملاتی از این کتاب نیز در ارتباط با تشیع او آورده است. (۱) رشحات عین الحیاء،

ج ۲، ص ۴۸۹-۴۹۰. (۲) جامی، صص ۱۴۱ - ۱۴۲، ۵۲ - ۵۲. (۳) نک: طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۵. (۴) مجالس النفاوس، ۲۶۸. (۵) ریاض، ج ۲، صص ۱۸۶ و ۱۹۰. (۶) همان، ص ۱۹۰. (۷) مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۸؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۸۹. (۸) یوسفی ص ۷۰۴. (۹) بدایع الوقایع، ج ۲، ص ۲۶۰. (۱۰) بدایع، ج ۱، ص ۱۲۰. (۱۱) بدایع، ج ۲، صص ۲۶۵ - ۲۶۶. (۱۲) مقامات جامی، صص ۱۴۸ به بعد، ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۵۵، ۱۵۸. (۱۳) ریاض، ج ۲، ص ۱۸۶. (۱۴) هدیه العارفین، ج ۵، ص ۳۱۶. (۱۵) نک تشیع و تصوف، ص ۳۲۸. (۱۶) مقامات جامی، ص ۱۵۷. (۱۷) فتوتنامه‌ی سلطانی، صص ۱۳۱ - ۱۳۶. (۱۸) بقره، ۱۸۹. (۱۹) خلد برین، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ مجالس المؤمنین، ۱: ۱۱۴، ریاض، ۲: ۱۸۶. (۲۰) مقدمه‌ی رشحات عین الحیاء، ص ۸۶. (۲۱) فهرست دانشگاه ۱: ۱۰۲. (۲۲) رشحات عین الحیات، ص ۸۹.

کاشفی و تألیف روضه الشهداء

کاشفی و تألیف روضه الشهداء کاشفی به عنوان یک واعظ متبحر، با دانشهای بسیاری آشنا بوه است. یکی از ضروری‌ترین دانشها برای یک واعظ، آگاهی از تاریخ بویژه تاریخ دینی - شامل تاریخ انبیاء و امامان و اصحاب - است. کاشفی در این زمینه آگاهیهای خوبی داشته و با کتابهایی که در آن زمان در دسترس بوده، مکرر سر و کار داشته است. بطور حتم، حتی اگر کاشفی پس از وعظ خود در جامع هرات، روضه خوانی نمی کرده، اما از سبزواری که سالهای نخست زندگی خویش را در آنجا بسر برده و قطعا بعدها نیز رفت و شدی نیز داشته، با مجالس سوگواری آشنا بوده است. آنچه مسلم است این که، این مجالس نه تنها در سبزواری که در هرات نیز بر پا بوده و قاعدتا در آنها اشعار و مرثی خوانده می شده و نوحه سرایی انجام می شده است. (۱) در این باره آنچه دانستی است این که نمی توان پذیرفت که با وجود چنین رسمی، متنهای آماده‌ای برای این کار نبوده است. کاشفی در جایی از کتاب (۲) به مناسبت، اشاره می کند که «هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام صلی الله علیه و آله کشیده می گردد. و از زبان هاتف غیبی ندای عالم لاریبی به گوش هوش مصیبت‌داران اهل بیت و ماتمزدگان ایشان می رسد: (صفحه ۳۳۶) کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید از پی آن تشنه لب بر خاک ریزید آب چشم در میان گریه، یاد آن لب خندان کنید کاشفی در ظاهر به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سید میرزا» مصمم می شود تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره‌ی اهمیت گریه برای امام حسین علیه السلام و این که «من بکی علی الحسین و جبت له الجنة» می نویسد: برای این است که جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم در آید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دلها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده‌ها از غایت حیران سرگردان: زاننده این ماتم جان گسل روان گردد از دیده‌ها خون دل کاشفی در ادامه، درباره‌ی آنچه در این مجالس خوانده می شده می نویسد: «و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه‌ی سینه بزدایند». مشکل این کتابها این است که «و هر کتابی که در این باب نوشته‌اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفصیل احوال ایشان خالی است» این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر حسین الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه‌ای جامع که حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوال آل عبا بر سیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید». (۳). این عبارت صریح در این نکته است که پیش از کار کاشفی هم، روضه خوانی رواج داشته - گرچه این اسم پس از تألیف کتاب روضه الشهداء رواج یافته - و هم متنهایی در اختیار بوده که در این مجالس خوانده می شده است. ملاحسین کاشفی در جای دیگری درباره‌ی دلیل و شکل تألیف کتاب روضه الشهداء و این که بنا دارد تا جزئیات شهادت هفتاد و دو تن را نقل کند، می نویسد: «و در اغلب رسایل که داستان این مقتل (صفحه ۳۳۷) مرقوم شده، تفصیل این مبارزان و کیفیت مبارزات ایشان مذکور نیست و به مجرد نامی و شعری اکتفا

کرده‌اند و این کمینه، تفحص و تصفح بسیار کرده تا تفصیل آن واقعه را به طریق خیر الکلام در این اوراق ایراد نموده و رجز هر مبارزی را که می‌خوانده چون پارسی زبان را از آن فایده‌ای نیست و سر رشته‌ی سخن به سبب آن انقطاع می‌یابد، اینجا نیاورده، مگر جایی که ضرورت باشد و اشعاری که ترجمه‌ی آن رجزها از گفتار قدما بود و مناسب اذهان لطیفه‌ی اهل این زمان نمی‌بود آن نیز منظوم شد الا آنچه ایراد آن بی‌فایده نباشد. (۴) این سخن حکایت از کثرت متون نظم و نثر فارسی مربوط به کربلا- پیش از تألیف کتاب روضه دارد. مؤلف در چندین مورد اشاره دارد که از ذکر اشعار عربی پرهیز کرده است. از جمله می‌گوید: «و چون در مبدأ تألیف این اوراق مقرر شده که متصدی ایراد ابیات عربی نگردد مگر آنچه ذکر آن ضرورت بود، چه استماع آن در اثنای اخبار فارسی زبان سبب توزیع ضمیر می‌باشد.» (۵) همانجا اشعار عربی ججاج بن مسروق جعفی را به فارسی درآورده است. از این عبارت چنین معلوم می‌شود که از همان ابتدا قرار بوده تا متن مزبور در مجالس خوانده شود، در چنین شرایطی، شعر عربی در یک متن فارسی، مناسب نمی‌نموده است، این امر کاشفی را بر آن داشته تا رجزهای عربی را به فارسی درآورد. البته ترجمه‌های فارسی اشعار عربی نیز از منابع کهن یا به قول خودش «قدما» گرفته شده است. فرد شاخصی که مکرر از ترجمه‌های او یاد شده، ابوالمفاخر رازی است. در بیشتر موارد از مترجم رجزهای عربی به شعر فارسی یاد نشده و گاه کاشفی می‌گوید که ترجمه را از «عزیزی» نقل می‌کند. (۶). کاشفی کتاب خود را در اواخر عمر خویش تألیف کرده، آنگاه که «بواسطه‌ی کبر سن و دیگر موانع» نمی‌توانسته «رایت فصاحت در میدان بلاغت» برافرازد. این تألیف مربوط به سال ۹۰۸ هجری است. زمانی از «روز شهادت امام حسین علیه‌السلام - ع - تا تاریخ تألیف این کتاب که قریب هشتصد و چهل و هفت سال است» (صفحه ۳۳۸) (۸۴۷ ۶۱ ۹۰۸) (۷) شاید هم اوائل ۹۰۹ فهرست کتاب روضه نشان می‌دهد که مؤلف کوشیده تا در این کتاب از زندگی حضرت آدم علیه‌السلام آغاز کرده تا امام دوازدهم ادامه دهد. باب اول در ابتلای بعضی از انبیا؛ باب دوم در جفای قریش با حضرت رسالت؛ باب سوم در وفات حضرت سید المرسلین؛ باب چهارم در حالات حضرت فاطمه‌ی زهرا؛ باب پنجم در اخبار علی مرتضی علیه‌السلام باب ششم در فضایل امام حسن علیه‌السلام و برخی احوال وی تا شهادت؛ باب هفتم در مناقب امام حسین علیه‌السلام و ولادت آن بزرگوار؛ باب هشتم در شهادت مسلم بن عقیل؛ باب نهم در رسیدن امام حسین علیه‌السلام به کربلا و محاربه‌ی وی با اعدا و شهادت آن حضرت با اولاد و اقربا و سایر شهدا؛ باب دهم در وقایعی که بعد از حرب کربلا مر اهل بیت را واقع افتاد و عقوبت مخالفان که مباشر آن حرب شدند. خاتمه در ذکر اولاد سبطین و سلسله‌ی نسب بعضی از ایشان. در این خاتمه به اجمال زندگی امامان آمده است. از این فهرست آشکار است که هدف اصلی نگارش کتاب، بیان چگونگی واقعه‌ی کربلا- بوده است. پرداختن به زندگی انبیا صرفاً برای ابراز نگرش مؤلف درباره‌ی مسأله‌ی «ابتلا و بلا» است. افزون بر این، او در پایان زندگی هر پیغمبری، گریزی به واقعه‌ی کربلا می‌زند. زندگی دیگر امامان نیز در خاتمه آمده است. کاشفی در جایی از روضه (۸) می‌گوید: «و چون مطاوی این اوراق گنجایش تفصیل صفات مرتضوی ندارد و مقصد اصلی از تألیف این کتاب ذکر احوال شهدای اهل بیت است بر این قدر اختصار افتاد.» همین برخورد در ذکر احوال امام حسین علیه‌السلام شده است. (۹). کتاب روضه‌الشهداء از همان ابتدا در ایران انتشار یافت و به دنبال رواج تشیع در ایران، کتاب مزبور، بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. اکنون در کمترین کتابخانه‌ای از کتابخانه‌های مشتمل بر آثار خطی است که نسخه یا نسخه‌هایی از این کتاب یافت نشود. چاپهای مکرری نیز از آن صورت گرفته که فعلاً- رایج‌ترین آن تصحیح محمد (صفحه ۳۳۹) رضانی و تصحیح مرحوم شعرانی است، گرچه هنوز از حیث اصول تصحیح، کار سنگینی را می‌طلبد. روضه‌ی در سال ۹۲۸، یعنی قریب بیست سال پس از تألیف، توسط حسین ندایی یزدی نیشابوری، در دو هزار بیت به نظم درآمده که نسخه‌هایی از آن موجود است. نام این اثر سیف النبوة یا مشهد الشهداء است که مؤلف آن را به نام شاه اسماعیل سروده است. (۱۰) وی در آنجا می‌گوید: کردم آن را به نام پادشهی که شکسته به حمله‌ای سپهی حیدر عهد شاه اسماعیل که چو او بت‌شکن ندیده خلیل همچنین، روضه چندین بار به ترکی ترجمه شده، با نامهای سعادتنامه در نیمه‌های قرن دهم هجری، حدیقه السعداء از

شاعر برجسته فضولی بغدادی که همراه با افزود گیها و اصلاحات انجام شده است. این حدیقه مکرر چاپ شده است. شهدانامه نیز روایت منظوم ترکی روضه‌الشهداء است. ترجمه‌ی آذربایجانی نیز آن توسط علی عسکر خوبی مشهدی در سال ۱۲۴۲ انجام شده است. ترجمه‌ی ترکی آسیای میانه‌ای آن نیز از شاعری که تخلص وی صابر است، انجام شده و نسخه‌های فراوانی از آن در تاشکند و و جایهایی دیگر موجود است. ترجمه‌ی دکنی در سال ۱۱۳۰ انجام شد و ترجمه‌ی ارویدی آن با نام گنج شهیدان چاپ شده است. (۱۱). (۱) در وقفنامه‌ی امیر علیشیر نوائی از جمله مصارف رقبات وقف شده یکی هم آن است که روز عاشورا چهل من گوشت با مصالح دیگر به قدر ضرورت آش پخته با پنجاه من نان قسمت کنند. تذکره‌ی المجالس، ص ۳۳۶. آیا ممکن است این مسأله مربوط به مبارکی روز عاشورا نزد سنیان بوده و ربطی به امام حسین علیه‌السلام و شهادت آن حضرت نداشته باشد؟ (۲) روضه‌الشهداء، ص ۳۵۴. (۳) روضه‌الشهداء، صص ۱۲-۱۳. (۴) روضه‌الشهداء ص ۱۷۷. (۵) همان، ص ۲۵۴. (۶) همان، ص ۳۳۶. (۷) روضه‌الشهداء، ص ۳۵۴. (۸) همان، ص ۱۵۷. (۹) همان، ص ۱۷۷. (۱۰) نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌ی ۶۳۵۸ موجود است که در فهرست ج ۱۲، ص ۲۶۶۸ شناسانده شده است. (۱۱) ادبیات فارسی، استوری، صص ۹۰۳ - ۹۱۲.

منابع کاشفی در روضه‌الشهداء

منابع کاشفی در روضه‌الشهداء یکی از راههای ارزیابی روضه‌الشهداء شناخت مصادر و منابع این کتاب است. متأسفانه، ملا حسین آگاهیهای مفصلی از مآخذ کار خود به دست نداده است. اما از همان مقدار نیز که آورده می‌توان حدس زد که صرفنظر از گرایش او به داستانی کردن رخدادها، علاقمند بوده است. تا مطالب خویش را از مصادر موجود برگیرد یا حداقل چنین وانمود کند که مطالبش متکی به منابع دیگر است. به علاوه، همانگونه که (صفحه ۳۴۰) خواهیم دید، گاه و بیگاه به کار نقد و بررسی برخی نقلها نشسته است. با این حال، و صرفنظر از آنکه در بیشتر موارد و بویژه موارد حساس، هیچ مصدري را یاد نکرده، مصادر نقل شده، خود محل اشکال واقع شده‌اند. به سخن دیگر، نگاهی به نام مصدري که وی بیش از همه از آنها نقل کرده، نشان می‌دهد. که او از آثار غیر معتبر و نامشهور بهره گرفته است. در این باره، اظهار نظر افندی کتابشناس بلند پایه‌ی شیعی حجتی تمام است. وی پس از آن که اشاره می‌کند که کاشفی از برخی از کتابهای شیعی چون عیون اخبار الرضا از صدوق و ارشاد از مفید و اعلام الوری از طبرسی و کتاب الال ابن خالویه استفاده کرده می‌نویسد: «و لکن اکثر روایات هذا الكتاب بل جمعها مأخوذة من كتب غیر مشهوره بل غیر معول علیها». (۱) با یکدور مطالعه کتاب به قصد استخراج منابع، اسامی زیر به عنوان کتابهایی که کاشفی از آنها بهره گرفته بدست آمد. موارد استفاده‌ی وی از آنها در برابر هر عنوان اشاره شده و در مواردی درباره‌ی خود کتاب نیز توضیحی آمده است. در موارد دیگر یا شهرت کتاب و یا عدم اطلاع ما سبب شده تا توضیحی داده نشود. ۱- کتاب الآل، ۱۲۲. در عبارت آمده است که: و ابن بابویه در کتاب آل آورده، در حالی که ابن خالویه در دست است. قاعدتاً این نقل با واسطه‌ای از کتاب دیگری مثل کشف الغمه صورت گرفت است. (۲). ۲- اسباب النزول، واحدی، ۱۵۴ ۳- بشائر المصطفی، ۱۴۶. این نقل نیز باید به واسطه‌ی کتاب دیگری باشد. اربلی در کشف الغمه دوبار از کتاب بشائر المصطفی نام می‌برد. محتمل است که مقصود کتاب بشاره‌ی المصطفی لشیعۀ المرتضی باشد. (۳). ۴- تاریخ ابوحنیفه دینوری (اخبار الطوال)، ۳۶۰. ۵- تاریخ اعثم کوفی، (الفتوح)، ۳۵۳، ۲۱۷. ۶- تاریخ طبری، ۱۶۷. (صفحه ۳۴۱) ۷- تاریخ العالم، ۳۸۹، ۴۰۷. ۸- ترجمه‌ی (و شرح) سوره‌ی یوسف، امام رکن الدین محمد المشهور به امامزاده، ۳۶ ۹- تفسیر سوره‌ی فاتحه، امام نجم الدین نسفی، ۱۳۲، ۱۹۶. ۱۰- تکلمه؟، ۲۳ ۱۱ - درج الدرر (فی میلاد سید البشر) ۹۸، ۸۲. این کتاب از امیر اصیل الدین ابوالمخافر عبدالله بن عبدالرحمان حسینی دشتکی شیرازی شافعی است. او به درخواست سلطان ابوسعید به هرات رفت. او در سال ۸۸۳ در گذشته است. از این کتاب نسخه‌های مختلفی در کتابخانه‌های جهان از جمله کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی و آستان قدس موجود است. (ادبیات فارسی استوری، ص ۷۹۱). نسخه‌ای نیز در کتابخانه‌ی آیة

المرعشی به شماره‌ی ۷۰۷۰ موجود است. ۱۲ - دلائل النبوه، ابونعیم اصفهانی، ۱۵۸ (در عبارت به ابوالشیخ اصفهانی نسبت داده شده!) ۱۳ - روح الارواح، ۱۴۲۱۲، ۱۰ - روضه الاحباب (فی سیر النبى و الال و الاصحاب)، ۹۸، ۸۱، ۷۱ (سه بیت شعر) ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۰۴. این کتاب از امیر جمال الدین عطاء الله بن فضل الله حسینی دشتکی است. کتاب مزبور در سال ۹۰۰ تألیف شده است. نسخه‌های بیشماری از آن در کتابخانه‌های جهان و از جمله ایران موجود است. یکبار نیز در لکهنو به چاپ رسیده است. ۱۵ - روضه الاسلام، قاضی سدید الدین جیرفتی، ۱۰۷ ۱۶ - روضه الواعظین، ۱۱۷ (در عبارت آمده است که شیخ مفید در روضه الواعظین آورده!) ۱۷ - زلال الصفا (فی احوال المصطفی)، ۷۰. این کتاب از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی بکر الکارسانی؟ است. وی چندی در کرمان در دربار پادشاه خاتون بوده (سال ۶۹۳) پس از آن به یمن رفته و این کتاب را برای ابوالنصر دیباج بن فیلساه فرمانروای (صفحه ۳۴۲) گیلان نوشته است. نسخه‌ای از آن در لنینگراد موجود است. (۴). ۱۸ - زهره الرياض، ۳۹۲. کتابهای مختلفی با این نام وجود دارد. در میان آنها کتابی با نام زهره الرياض و زهره القلوب المراض وجود دارد که به نقل شیخ آقا بزرگ، (۵) کشف الظنون از آن یاد کرده و نوشته است که ملاحسین کاشی در تحفه الصلوات از آن یاد کرده است هم افزوده که کتاب در مواعظ است اما معتبر نیست. ۱۹ - ستین الجامع للطایف البساتین، امام سیف النظر ابوبکر طوسی، ۱۳۰ (خود کاشفی کتابی با عنوان الجامع الستین در تفسیر سوره‌ی یوسف دارد). ۲۰ - سنن ترمذی، ۱۷۵، ۱۵۳ ۲۱ - سیر امام شهید امام اسماعیل خوارزمی، ۳۵۷. ۱۰۷ در این مورد به عنوان تفسیر کبیر امام اسماعیل بخاری یاد شده که محتملاً سیر، تفسیر شده است. ۳۵۷ (مؤلف: امام اسماعیل بخاری رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که امام زاهد - قدس سره - در مجلس عاشورا می گفت... (این محمد اسماعیل روای مشهور قصص انبیاست. (۶) ۲۲ - سیر کبیر، ۲۴۴) مؤلف نوشته است: و امام طبری در سیر کبیر آورده که...؛ شاید تاریخ طبری مراد باشد، چنانکه شاید مقصود شماره‌ی پیش باشد. (۲۳ - شرح تعرف، ۱۵۳ ۲۴ - الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، ۲۵ ۲۵ - شواهد النبوه، ۱۵۱، ۱۴۵، ۱۲۷، ۹۴، ۹۰ ۲۶ (از دلایل امام مستغفری) ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲ (دو مورد)، ۳۵۷، ۲۷۱، ۲۴۷، ۲۴۳، (از ربیع الایرار زمخشری)، ۴۱۸، ۴۰۷، ۳۹۹، ۳۹۷، ۳۶۴، ۳۶۳ (دو مورد)، شواهد النبوه لتقویة یقین اهل الفتوه عنوان کتابی است که کاشفی بهره‌ی فراوانی از آن گرفته است. این کتاب از ملا عبدالرحمن جامی است که در سال ۸۵۵، به خواهش امیر علیشیر نوائی در هرات تألیف شده است. موضوع آن بیان شواهد و دلایل نبوت رسول خدا - ص - و اموری است که در این زمینه به صحابه، امامان و تابعین مربوط (صفحه ۳۴۳) می شود. رکن اول آن در شواهد و دلایل پیش از ولادت آن حضرت. رکن دوم از ولادت تا بعثت؛ رکن سوم از بعثت تا هجرت؛ رکن چهارم از هجرت تا وفات؛ رکن پنجم آنچه مخصوص به دوره‌ی خاصی نبوده؛ رکن ششم شواهدی که از ائمه‌ی اطهار و صحابه به ظهور آمده؛ رکن هفتم شواهد مربوط به تابعین و طبقات صوفیه و خاتمه در عقوبت اعداء. شواهد النبوه در سال ۱۳۰۲ در هند به چاپ رسیده و نسخه‌ی چاپی آن در کتابخانه‌ی آیه مرعشی به شماره مسلسل ۱۰۲۳۹۶ موجود است. علی اصغر حکمت نیز شرحی از این کتاب در کتاب جامی خود (تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۳۸) به دست داده است. (۷). ناشر چاپ هند در خاتمه الطبع نوشته است: هر چند در کتب دیگر مانند مدارج النبوه و معارج النبوه و غیره به مثابه همچنین تقاریر ضبط کرده‌اند، لیکن همانا این چنین توضیحات لائق و فائق خصوص شواهد احوال حضرات ائمه اطهار و اصحاب کبار کس نگاشته. (صفحه‌ی آخر چاپ هند). ۲۶ - صحیح نسائی، ۱۵۳ ۲۷ - صحیفه‌ی رضویه، ۲۲) در صحیفه‌ی رضویه که احادیث آن مسند به حضرت سلطان خراسان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و آن حضرت از آبای کرام عظام خود نقل فرموده، ۱۷۴، ۳۹۴ (دو مورد) گفتنی است که نسخه‌ای از صحیفه الرضا در کتابخانه‌ی مسجد اعظم قم وجود دارد که بر روی آن اجازه روایاتی به خط ملاحسین کاشفی برای فرزندش آمده و عینا در پایان چاپ روضه تصحیح شعرانی گراور شده است. ۲۸ - عیون اخبار الرضا علیه السلام ۳۵۵، ۱۹۴، ۹۰، ۶۷، ۱۹ (دو مورد)، ۳۹۳. ۲۹ - فصل الخطاب، ۱۹۷ این کتاب از خواجه محمد پارسا، بنیادگذار طریقه‌ی نقشبندی است که در زمان کاشفی اکابر هرات بر این طریقه بوده و به نقل فرزند کاشفی، خود ملاحسین نیز از

آن پیروی می‌کرده است. خواجه محمد در این کتاب علاوه بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شرحی از خلفا و امامان دوازده گانه دارد. گرچه در آنجا به روافض سخت حمله کرده و درباره‌ی (صفحه ۳۴۴) امام زمان علیه‌السلام نیز مطالبی جز آنچه نزد شیعه شناخته شده است. آورده است. کتاب وی باید مبنای عقیده‌ی نقشبندیه درباره‌ی خلفا و امامان باشد. ۳۰- کتب سماوی، ۶۸، ۳۱- کنز الغرایب، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۷۸، ۳۵۹، ۲۴۲، ۲۰۷، ۱۹۵، ۷۳، ۲۳ (دو مورد)، ۳۹۷ نام اصلی این کتاب، کنز الغرایب فی قصص العجایب است که در شرح حال خلفای چهارگانه و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام به سال ۸۸۲ نوشته شده است. مؤلف آن نجم الدین قاسم بن محمد مدمکینی است. درباره‌ی آن نک: ادبیات فارسی، استوری، ص ۱۰۳۴، از این کتاب در مفتاح الجنه نیز در نقل برخی از معجزات استفاده شده است. (ذریعه، ۱۸: ۱۶۰). ۳۲- گل و هرمز، فرید الدین عطار، ص ۱۷۵. ۳۳- (کتاب) مبکیات، امام وقار رحمه الله، ۷۸. ۳۴- مختارنامه، ۳۶۵، کتابهای متعددی با این نام شهرت دارد. یکی از آنها که در سال ۹۴۶ به فارسی ترجمه شده، تألیفش به زمان ملاحسن نزدیک است. ۳۵- مرآة الجنان (یافعی)، ۳۹۸، ۱۱ (دو مورد). ۳۶- مسند احمد بن حنبل، ۱۵۰، ۲۵. ۳۷- مصابیح القلوب، ۲۴۵، ۱۱. رو ملو به اشتباه این کتاب را از خود کاشفی دانسته (احسن التواریخ، ص ۱۱۷) در حالی که کتاب از مولی حسین شیعی سبزواری است. (ریاض، ۲: ۱۸۷). ۳۸- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ۲۴۳. ۳۹- معارج النبوه، (فی مدارج الفتوه) ۱۳۳، ۱۳۱. این کتاب از معین الدین فراهی متوفای ۹۰۷ هجری است. نام دیگر کتاب سیر شریف و سیر معینی است. کتاب مزبور عمدتاً تاریخ زندگی و معجزات رسول خداست. تألیف این کتاب در سال ۸۹۱ آغاز شده است. (ادبیات فارسی استوری، ص ۸۰۳). ۴۰- مقتل الشهداء، ۲۰۵ (در اینجا مؤلف گفته: و ابوالمفاخر رازی در مقتلی که نوشته چند بیت از منظومات خود از قبل اهل کوفه آورده است و دو بیت از آن اینجا (صفحه ۳۴۵) افتاد). ۳۶۵، ۳۵۳، ۳۴۳، ۳۳۸، ۳۳۰- ۳۲۹، ۳۲۳- ۳۲۲، ۳۰۹، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۴، ۲۸۸، ۲۸۱، ۲۷۹- ۲۷۸، ۲۶۳ (دو مورد اخیر نثر است نه نظم)، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۸۱. از آنچه کاشفی از این کتاب نقل کرده - و متأسفانه تا کنون منبع دیگری درباره‌ی این کتاب نمی‌شناسیم - چنین بر می‌آید که کار عمده‌ی ابوالمفاخر، ترجمه‌ی ارجاز عربی بوده که به برخی از شهدای کربلا- منسوب بوده است. با این حال همانگونه که در موارد نقل اشاره کردیم، مطالبی به نثر نیز در آن بوده است. ابوالمفاخر از ادیبان شیعی دوازده امامی قرن ششم هجری بوده که قصیده‌ی جاودانه‌ی درباره‌ی امام رضا علیه‌السلام سروده است. ما در جای دیگری از آنچه درباره‌ی وی نقل شده سخن گفته‌ایم. (۸) گفتنی است که کاشفی ترجمه‌ی برخی دیگر از رجزهای عربی را آورده اما قید نکرده است که آنها نیز از ابوالمفاخر است. (۹) اشاره‌ی وی در جای دیگر تصریح دارد که ترجمه‌ها از متون کهن بوده و تازه از همانها نیز مقداری را حذف کرده است. (۱۰). ۴۱- مقتل امام اسماعیل، ۳۵۱، ۲۸۷ (مؤلف: امام اسماعیل بخاری آورده. مطلب نقل شده نمی‌تواند به صحیح بخاری ربطی داشته باشد چون درباره‌ی ماجرای بریدن سر امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه است). ۳۷۱ (امام اسماعیل آورده)، ۴۲- مناقب خوارزمی، ۱۲۷. ۴۳- موالید (الائمه) ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۱۷ (در این دو مورد از ابن‌الخشاب نقل کرده) ۴۴- نورالائمه (مقتل)، خوارزمی، ۲۵۴، ۲۳۰، ۲۰۵، ۱۱۳، ۹۹ (مؤلف در اینجا می‌گوید: چنانچه در تاریخ ابوالمؤید موفق به احمد مکی مسطور شده). ۲۵۹ (سه بیت شعر فارسی از نور الائمة نقل شده) ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۰ (مؤلف: نورالائمة دو سه بیتی از ترجمه‌ی رجز او را آورده:...)، ۳۳۶، ۳۱۶، ۳۱۵ (ابوالمؤید خوارزمی آورده)، ۳۳۶ (سه بیت شعر فارسی)، ۳۴۴ (سه بیت شعر فارسی)، ۳۴۶ (نورالائمة از امام جارالله علامه نقل می‌کند)، ۳۵۳ (ابوالمؤید خوارزمی آورده). ۳۹۱، ۳۸۰، ۳۶۴، ۳۵۸، ۳۵۷ (سه مورد اخیر از ابوالمؤید)، به هر (صفحه ۳۴۶) روی باید دانست که نور الائمة از مهمترین آثاری است که کاشفی در تألیف کتاب خود از آن بهره برده است. متأسفانه با جستجوی مختصری که انجام شد، روشن نشد که این متن آیا ترجمه‌ی مقتل خوارزمی است یا چیز دیگر. احتمال می‌رود که اشعار ابوالمفاخر را هم از این کتاب گرفته باشد. علاوه بر مواردی که کاشفی نام کتابی را به عنوان مأخذ خود یاد کرده، در چند مورد محدودی از افرادی که صاحب کتابی هستند مطلبی نقل کرده اما نامی از کتاب آنها به میان نیاورده است. از جمله: از

امام رضی بخاری (۱۲)، ابن اسحاق (۷۴)، شیخ مفید (۱۹۳، ۱۴۴) حاکم خثعمی (۲۸۱) شیخ اوحدی (۳۶۸) امام ترمذی (۳۹۸)، شرف الدین نسابه (۳۹۹)، ابن عنبه (۴۰۰)، ندافی نسابه (۴۰۲)، ابن یمین (۴۱۶)، نسابه‌ی دینوری (۴۱۷). (۱) ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۹۰. (۲) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص ۱۰۱. (۳) نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، صص ۱۰۴-۱۰۵. (۴) ادبیات فارسی استوری، ۲: ۷۷۷. (۵) ذریعه، ج ۱۲، صص ۷۴-۷۵. (۶) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی گنج بخش، ج ۴، ص ۱۹۹۶. (۷) درباره‌ی نسخه‌های خطی و چاپی آن نک: ادبیات فارسی، استوری، صص ۷۹۷-۸۰۲. (۸) نک: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، صص ۱۹-۲۸. (۹) برای نمونه بنگرید: روضه‌الشهداء، ص ۲۵۴. (۱۰) روضه‌الشهداء، صص ۲۷۷-۲۷۶.

کاشفی و نقد و بررسی نقلها

کاشفی و نقد و بررسی نقلها با توجه به روال طبیعی کتاب روضه‌الشهداء در عدم دقت در نقل و گرایش به مؤلف به حکایت قصه‌ای ماجرا به صورت یک تراژدی، مواردی در کتاب وجود دارد که نوعی بررسی در نقل و نقد را نشان می‌دهد. باید توجه داشت، همین که مؤلف در مواردی مطالب خود را مستند به برخی کتابها کرده، حکایت از آن دارد که نخواستہ تا چندان بی‌استناد سخن گفته باشد. این فرض را نیز نباید از نظر دور داشت که این اقدام می‌توانسته برای القای این امر صورت گرفته باشد که به هر حال کتاب مستند نوشته شده در صورتی که در اصل چنین نیست! جدای از مواردی که از هیچ مصدری یاد نشده، و در مواردی نام کتاب خاصی آمده، مواردی وجود دارد که با تعبیرهای خاصی نشان داده شده که مطلب را از جای خاصی نقل کرده است. برخی از این تعبیرات عبارتند از: «اهل تاریخ بر آنند که...» (۱۶۱)؛ «و در بعضی از تواریخ مذکور است که...» (۳۰۵)؛ در بیشتر تواریخ مذکور است که...» (۳۳۶)؛ «در بعضی از تفاسیر آمده» (۱۳۴)؛ «در بعضی کتب معتبره مذکور است که...» (۱۶۷)؛ «آورده‌اند که...» (۲۸۲)؛ «راوی گوید» (۳۱۶) (تعبیر راوی گوید (صفحه ۳۴۷) نسبتاً فراوان است). «در بعضی از کتب آورده‌اند که...» (۱۲۳، ۱۱۰)؛ «و در اکثر کتب مذکور است که...» (۳۰۹). «راویان معتبر آورده‌اند که...» (۳۹۷). مواردی وجود دارد که دو نقل مختلف را نقل کرده و گاه به ضعف یک نقل تصریح کرده است. در یک مورد درباره‌ی اخبار تزویج حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده است: «و در باب تزویج فاطمه به علی علیه‌السلام روایات بسیار است و اینجا به نقل اشهر از کتب معتبر ایراد کرده می‌شود». در جای دیگر آمده است: «راویان صادق الراویه و مخبران ظاهر الدرایه آورده‌اند که...» (۱۳۵). و در جای دیگر: «به صحت رسیده» (۱۳۶)؛ و در جای دیگر: «و نقل اصح آن است که...» (۱۸۹)؛ در نقل شهادت هانی پس از نقلی آمده: و روایتی آن است که او را بر سر بازار برده گردن زدند و...» (۲۲۱)؛ در موردی از قول عبیدالله نقل شده که به مسلم گفت: «اگر حسین قصد ما نکند ما نیز قصد او نکنیم، و اگر متعرض امر خلافت گردد خاموش نشینیم.» به دنبال آن می‌گوید: «و روایتی آن است که گفت: اگر حسین ما نطلبد ما وی را نطلبیم و سخنان دیگر میان پسر زیاد و مسلم گذشته که گفتن و شنودن آن موجب ملال است.» (۲۲۹). در مورد دیگر درباره‌ی قاتل مسلم ابتدا روایتی را نقل کرده که پسر بکیر بن حرمان قصد کشتن داشت اما دستش خشک شد بعد می‌گوید: «و روایتی آن است که لب خود را به دندان گرفته بود... (پسر زیاد) یکی دیگر را فرستاد.» بعد می‌افزاید: «قول اصح آن است که پسر بکیر او را به قتل رسانید.» (۲۳۱-۲۳۰). درباره‌ی دو فرزند مسلم آورده است که: «راوی گوید که به کرامتی که اهل بیت رسول الله - ص - را می‌باشد آن تنها را آب برآمدند و هر سری بر تنه‌ی خود چسبید، دست در گردن یکدیگر آورده و به آب فرو رفتند.» بعد می‌گوید: «و روایتی است که هر دو را از آب بیرون کرده و در آن سال قبری کنده به خاک کردند.» (۲۴۱). و در جای دیگر می‌گوید: «و روایتی ضعیف هست که آن ضعیفه (همسر وهب بن عبدالله کلبی) روی به میدان نهاد و خود را در خون شوهر می‌گردانید.» (۲۹۳)؛ درباره‌ی شهادت ابوبکر فرزند امام علی علیه‌السلام آورده است که: «... و آخر به طعن نیزه‌ی قدامه موصلی و گفته‌اند: به زخم عبدالله بن عقبه غنوی یا زجر بن بدر نخعی» (۳۳۰). (صفحه ۳۴۸) درباره‌ی شهادت عمر بن علی علیه‌السلام نیز می‌نویسد: «پس از

محرارت بسیار به سبب غلبه‌ی فجار و اشرار از عالم غدار رخت بر بسته و در روضه رضای پروردگار قرار گرفت، رضوان الله علیه. و بعضی گفته‌اند که عمر بن علی در آن حرب حاضر نبوده و این قول، نزد علما اصلح است اما مشهور آن است که در آن روز به سعادت شهادت فایز گشته. (۳۳۰). درباره‌ی شهربانو، بعد از نقل این خبر که امام حسین علیه‌السلام به او فرمود که پس از شهادت من اسب من خواهد آمد و تو سوار شو: «که او تو را از میان قوم بیرون برده بجایی که خداوند خواهد برساند» می‌گوید: «اما اصح آن است که شهربانو همراه اهل بیت به شام رفته بود.» (۳۴۹). در مورد دیگری درباره‌ی کیفیت رفتن اسرا به شام می‌گوید: «و آنکه در بعضی کتب نوشته‌اند که سر و پای برهنه بر شتران بی‌جهاز نشانده می‌بردند، قولی ضعیف است و به صحت نرسیده.» (۳۶۳). مؤلف پس از نقل حکایتی از برخورد اسرا با یزید در مجلس وی، می‌نویسد: «و در بعضی کتب مذکور است که این صورت در مجلس ابن‌زیاد واقع شده، و الله اعلم.» بعد می‌افزاید: «پس یزید رو به امرای کوفه کرد، حسین را چگونه کشتید؟ زحر بن قیس و به روایتی شمر بن ذی‌الجوشن آغاز تکلم کرده گفت:...» (۳۸۰).

نفوذ دیرپای روضه‌الشهداء

نفوذ دیرپای روضه‌الشهداء اشاره شد که این کتاب برای قرن‌ها در مجالس سوگواری خوانده می‌شده است. در وقفنامه‌ی مدرسه‌ی شفیعیه‌ی اصفهان آمده است که ماه مبارک رمضان همه ساله در مدرسه‌ی مزبوره روضه‌الشهداء خوانده شود. (۱) اکنون یکی از سؤالاتی که درباره‌ی این کتاب وجود دارد این است که چگونه چنین کتابی در میان شیعیان و حتی سنیان متمایل به اهل بیت (با توجه به ترجمه‌های ترکی آن). این چنین جاودانه مانده و چنین تأثیر شگرفی از خود برجای نهاد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله آن است که نثر شیوا و گیرای این (صفحه ۳۴۹) کتاب مهمترین عامل جاودانگی این کتاب در میان شیعیان بوده است. به یقین، اگر چنین نثری نمی‌داشت و این چنین در فصاحت و بلاغت، مطالب ابراز نمی‌شد، امکان چنین موفقیتی برای آن، در این حد وجود نداشت. کاشفی از برجسته‌ترین نثرنویسان نیمه‌ی دوم قرن نهم هجری است. آثار او در انشاء، نه تنها سرمشق شاگردان ادب است، بلکه برای مدرسان این فن نیز الگویی بوده که می‌بایست مورد تقلید قرار می‌گرفته است. عبارت پردازیه‌ها کاشفی در این اثر، در حالی صورت گرفته که او شادابی جوانی را پشت سر گذاشته و در حال کبر سن و کهولت این اثر جاودانه را تألیف کرده است. او خود می‌نویسد که «بواسطه‌ی کبر سن و دیگر موانع» نتوانسته است تا «رایت فصاحت را در میدان بلاغت» برافرازد. (۱۳) انتخاب و گزینش جملات زیبا از این کتب کار دشواری است. چه هر کجای آن انتخاب شود، احساس می‌شود که موارد دیگری وجود دارد که زیباتر و شیواتر نگاشته شده است. انتخاب بهترین و سوزناکترین اشعار به هر مناسبت، کتاب را در موضوع خود دلپذیرتر کرده است. در اینجا تنها برای نمونه چند عبارت از آن نقل می‌شود تا کسانی که احیانا کتاب مزبور را تورقی نکرده‌اند، با نمونه‌ی نثر آن آشنا شوند. در جایی که درباره‌ی «بلاکشان عالم» می‌نویسد: «بلا» نه شربت شیرین است که اطفال طریقت را دهند، بلکه قدح زهر هلاهل است که بر دست بالغان راه نهند... در راه ابتلای او، هزار هزار دل کباب است و از کشاکش محنت و بلای او هزار هزار دیده پر آب. در هر بادیه او را کشته‌ای است به حسرت افتاده، و در هر زاویه سوخته‌ای از سطوت کبریای او جان داده، تن کدام ولی است که نه گداخته‌ی زباله‌ی آتش کبریایی اوست و دل کدام نبی است که نه پرداخته‌ی نشانه‌ی تیر بلای اوست؟ آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه‌ی نوح نجی و در آتش انداختن ابراهیم خلیل و قربان کردن اسماعیل نبیل و کربت یعقوب در بیت‌الاحزان و بلیت یوسف در چاه و زندان و شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی‌تیماری ایوب سقیم و اره شکافنده بر فرق زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیا و جگر پاره پاره حمزه سیدالشهداء و محنت اهل بیت (صفحه ۳۵۰) رسالت و مصیبت خانواده‌ی عصمت و طهارت و سرشک دردآلود بتول عذرا و فرق خون‌آلود علی مرتضی، و لب زهر چشیده نور دیده‌ی زهرا و رخ به خون آغشته‌ی شهید کربلا و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت رسیدگان

عالی همت، همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سر تا پای سوخته. (۲). در شرح حال حضرت آدم علیه السلام می نویسد: پس آدم به هوای محبت، از فضای بهشت به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت، رو به گرداب ملامت نهاد و از گلشن فرح متوجه گلخن ترخ شد. گلزار نعمت را به خارستان نعمت مبدل ساخت و از ذروه‌ی محبت به حسیض محنت افتاد. از مرتبه‌ی قربت رو به بادیه‌ی غربت آورد و درکات کلفت را بر درجات انس و الفت اختیار کرد. قدم از صومعه‌ی شادکامی بیرون نهاد ساکن غمگده بدنامی شد، زیرا که عشق و نیکنمایی با یکدیگر راست نیاید. (۳). کاشفی در مقدمه‌ی سخن از وفات سید المرسلین - ص - می نویسد: ای عزیز! گل این جهان رفیق خار است و ملش قرین خمار، گنجش به رنج پیوسته، عیشش به زیش بازبسته، راحتش با زحمت همخانه، محبتش با محنت در یک کاشانه، قربتش با کربت آمیخته و مسرتش با مضرت درآویخته، نوش لطفش با نیش قهر است و اثر تریاقش با ضرر زهر؛ وفاش با نفاق هم وثاقت و تلاقش را با افتراق اتفاق؛ عشرتش، بی‌عسرت وجود نگیرد و فرحش بی‌ترخ وقوع نپذیرد. (۴). در جای دیگری در نقل حکایتی درباره‌ی علی مرتضی و فاطمه زهرا، در سخن گفتن آن دو با یکدیگر، چنین می نویسد: روزی علی مرتضی علیه السلام به حجره درآمد؛ فاطمه را دید که قدری آرد خمیر کرده بود تا نان پزد و مقداری گل تر می ساخت تا سر فرزندان بشوید و ساز شستن جامه‌ی اولاد امجاد بزرگوار عالی مقدار خود می کرد. علی علیه السلام از آن حال متعجب شده از روی تحیر گفت: ای مخدومه‌ی دو جهان، و ای معصومه‌ی اخرالزمان، ای دو جبه‌ی دو یحیی و ای مریم دو عیسی و ای بلقیس حجره‌ی تقدیس و جلال و ای آسیه عالم تکمیل و کمال و ای زهرای مرضیه و ای حوری انسیه، ای مادر دو (صفحه ۳۵۱) مظلوم و ای دختر یک معصوم، ای عروس کم جهاز وای خاتون حجله‌ی اعزاز و ای سیاره‌ی راه قبول و ای ستاره‌ی جلوه گاه رسول و ای بضعه‌ی احمد و ای بضاعت محمد صلی الله علیه و آله یا زهره الزهراء فی افق العلی و الدرّة البیضاء فی صدق النهی ... در این مدت هرگز از تو مشاهده نکرده‌ام که در یک روز، دو کار دنیا پیش گرفته باشی، امروز می بینم که به سه کار اشتغال می نمایی. در این چه حکمتست؟ فاطمه که این سخن استماع نمود، قطرات عبرات از دیده ببارید و گفت: ای تاجدار سوره‌ی هل اتی، و ای شهسوار عرصه‌ی لافتی، و ای خطیب منبر سلونی و ای وارث مرتبه‌ی هارونی و ای طراز حله‌ی صفا و ای رازدار حضرت مصطفی، ای شیر بیشه‌ی شریعت و ای کشتی لجه‌ی حقیقت و ای شکوفه‌ی باغ ابوطالب و ای نواخته‌ی لقب اسدالله الغالب... هذا فراق بینی و بینک. (۵). و در شهادت سعد بن حنظله تمیمی در کربلا می نویسد: روی به میدان نهاد، مرغ تیر پران از قفس جعبه آزاد کرد و گوهر تیغ بران را از معدن نیام بیرون آورد و روی هوا را از بخار حرارت هیجازنگاری و صحن زمین را از کثرت خون اعدا گلناری ساخت. بعد از کشش بسیار و کوشش بی شمار، نامردی بر وی تاخت و بنیاد حیاتش را به شمشیر قاطع برانداخت. (۶). در شهادت علی اکبر می نویسد: دریغا که هلال نورگستر آسمان ولایت که از افق امامت و هدایت طلوع یافته بود و، هنوز بر مدارج معارج کمال بدریت مرتقی و مشتعل ناگشته، به حجاب غروب و نقاب افول محتجب و مختفی گشت و نهال طوبی مثال بوستان کرامت که بر کنار جوینار فتوت و شهامت نشو و نما پذیرفته بود، پیش از اظهار ازهار فضائل و اثمار معالی به صرصر اجل از پای درآمد. تا دامن آن تازه گل از دست برون شد چون غنچه دلم ته بته آغشته به خون شد سوزش این درد غمزده‌ای داند که به واقعه‌ی غم‌اندوز مهاجرت فرزندی سوخته (صفحه ۳۵۲) باشد و خراشش این زخم را مصیبت رسیده‌ای شناسد که به حادثه‌ی جگرسوز مفارقت دل‌بندی مبتلا گشته بود. (۳۴۱). در شهادت امام حسین علیه السلام می نویسد: و در این حال غلغله در صوامع ملکوت افتاد، ولوله از اهل حظایر جبروت برآمد، آفتاب عالم افروز از تاب باز ایستاد و ماه جهان‌آرای در چاه محاق افتاد. زهره برای دل زهرا دست از طرب بازداشت. کیوان بر بالای هفت ایوان اتفاق مصیبت زدگان را از لوای تعزیت برافراشت. فرشتگان در جوف هوا ناله برداشتند، جنیان از نواحی کربلا به گریه درآمدند، آسمان دامن از خون پر گردانید، زمین از غضب الهی بر خویش بلرزید و مرغان هوا از آشیانها متفرق شده نعره‌ی غراب‌البین برکشیدند، ماهیان دریا از آب بیرون آمده بر خاک حواری می‌طلبیدند، دریاها موج حسرت به اوج فلک رسانیدند، کوهها به صدای درد‌آمیز و نوای محنت‌انگیز بنالیدند، آواز گریه از جوانب و اطراف

برخاست، کس نمی‌دانست که آن فغان کیست و آن تعزیت چیست... دل پیروان احمد مختار صلی الله علیه و آله از وقوع این حادثه‌هایله در مقام تحیر، دایره‌وار سرگردانست و جان هواداران اهل بیت از اظهار حدوث این واقعه‌ی نازله در محبس تفکر، چون نقطه‌ی مرکز پای بند احزان. هر گاه که شعله‌ی این حکایت در کانون سینه بر می‌افزود، دل محرومان را کباب می‌سازد و جگر پر خون می‌سوزد. (۷). باید توجه داشت که سبک قصه‌ای - تاریخی، سبکی است که کاشفی برای بیان این رخداد مهم و دیگر مسائل تاریخی انتخاب کرده است. او در قالب نقلهای تاریخی محدود نمی‌ماند، گرچه هدفش نقل تاریخ است. در جای جای کتاب، چنان صحنه را داستانی توصیف می‌کند، که آشکارا فراتر از تاریخ‌نگاری عالمانه، مستند است. چنین سبکی برای توده‌ی مردم در حد بسیار عالی پذیرفتنی و دوست داشتنی است. این گونه عبارت پردازی نه تنها عقل که روان آدمی را نیز تحریک می‌کند و تمام وجود خواننده را به همراه خود می‌کشد. به عنوان نمونه در موارد متعددی به وصف قیافه‌ی افراد و یا (صفحه ۳۵۳) صحنه‌ی جنگ می‌پردازد. در نقل ماجرای شهادت وهب بن عبدالله کلبی می‌نویسد: او جوانی بود زیباروی و نیکوخوی با رخساره‌ای چون ماه و موی مانند سنبل تر و مشک سیاه قدرت به قلم و صور کم فاحسن صور کم نقش روی او برکشیده و بر لوح فی احسن تقویم چهره گشائی کرده (۲۸۹). کاشفی در کار تصویر ماجرای کربلا، در نهایت زیبایی، از مفاهیم حماسی بهره گرفته است. او درباره شهادت حماد بن انس می‌نویسد: بعد از آن حماد بن انس به میدان درآمده، اسب می‌تاخت و لوای نصرت بر می‌افراخت و به تیغ مبارزت سر دشمنان از تن جدا می‌ساخت و آن را به چوگان نصرت، چون گوی می‌باخت و بنای صبر و قرار از دل اشرار بر می‌انداخت. عاقبت خدنگ اجل، دیده‌ی املش بر بست و با دلی شادان و جانی به محبت آبادان، به شهیدان راه حق پیوست. (۸). آشفته می‌کند دل مسکین بلبلی هر لحظه باد می‌برد گلی استفاده از مفهوم «شهید» و «شهادت» تا اندازه‌ای در این کتاب گسترده است که کمتر بتوان نظیر آن را در متون فارسی آن عهد یافت. شاید بتوان گفت: کاشفی، علی‌رغم آنکه برداشت غیر سیاسی از کربلا دارد، ناخواست با ترویج هر چه تمامتر مفهوم شهادت، زبان فارسی را از این مفهوم اشباع کرده است. به یک نمونه شعر سنگین او در وصف شهادت و شهید بنگرید: شهیدان را به چشم کم مبین کایشان به زخمی که اینجا یافتند آنجا ز رحمت مرحمی دارند اگر رفتند با درد و الم زین عالم ناخوش به دارالخلد بی‌درد و الم، خوش عالمی دارند (۱) تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۳۵۳. (۲) روضه‌الشهداء، ص ۱۱، ۱۰. (۳) همان، ص ۱۷. (۴) همان، ص ۹۵. (۵) روضه‌الشهداء، ص ۱۳۸. (۶) همان، ص ۲۹۴. (۷) روضه‌الشهداء ص ۳۵۳. (۸) روضه‌الشهداء، ص ۲۹۵.

روضه‌الشهداء جایگزین ابومسلم نامه‌ها

روضه‌الشهداء جایگزین ابومسلم نامه‌ها بی‌شبهه داستانهای دروغینی در روضه‌الشهداء وجود دارد که سبب شده است تا این (صفحه ۳۵۴) کتاب بی‌بهره از اعتبار علمی باشد. قصه‌های نظیر شهادت هاشم بن عبته در کربلا (روضه، صص ۳۰۳ - ۳۰۳) که سالها پیش از آن در صفین به شهادت رسیده بود، و نظایر آن، از مواردی است که نشان می‌دهد که کاشفی از منابع بی‌پایه‌ای بهره برده و یا آن خود وی به انشای آن پرداخته است. آنچه باید در این باره مورد توجه قرار گیرد، تلقی روضه نه به عنوان یک کتاب «تاریخی» بلکه باید به عنوان یک اثر ادبی و «رمان تاریخی» مطرح شود. ویژگی رمان تاریخی، در تعریفی که در اینجا مورد نظر ماست، این است که ترکیبی از نقلهای درست تاریخی با خود ساخته‌ها آمیخته انجام شده و متنی خواندنی عرضه کند. چنین رمانهایی در ادب فارسی شایع بوده و نمونه آنها همین ابومسلم‌نامه، حمزه‌نامه‌ها و آثاری دیگر از این قبیل است. زمانی که روضه‌الشهداء نگاشته شد، این گونه آثار فراوان بوده است. به احتمال، کاشفی که خود قصه‌نویسی از این نوع داشته دست بکار تألیف روضه‌الشهداء شده است تا در مجالس سوگواری خوانده شود، همانطور که ابومسلم‌نامه در محافل خاصی خوانده می‌شده است. نمونه‌ی قصه‌نویسی ملاحسین کاشفی، کتابی است که درباره‌ی حاتم طائی نگاشته است. این کتاب به عنوان «قصص و آثار حاتم طائی» یا «رساله‌ی حاتمیه»

نامیده شده است. کاشفی کتاب مزبور را در سال ۸۹۱ تألیف کرده است. پیش از کاشفی نیز حاتم نامه‌هایی وجود داشته که عنوان «قصه‌ی هفت سیر حاتم» داشته است. (۱) اگر ما فضای روضه‌الشهداء را که نوعی رمان تاریخی است، با این روحیه‌ی کاشفی مقایسه کنیم، قصه‌ای بودن کار او را بهتر درک خواهیم کرد. به این نکته اساسی نیز باید توجه داشت که تألیفات کتاب روضه‌الشهداء در فضایی بوده که ابومسلم‌نامه و حمزه‌نامه فراوان در دسترس مردم بوده و توان گفت که پس از کنار رفتن این گونه آثار به دلایلی در جای دیگر به آن پرداخته‌ایم، (۲) کتاب کاشفی جایگزین آنها شد. در آن عهد، نه در محافل علمی ماوراءالنهر و نه ایران، تحقیق علمی وجود نداشت تا به این بررسی و نقد این آثار پردازد. سالها طول کشید تا (صفحه ۳۵۵) کتابشناسی چون افندی، درباره‌ی روضه‌الشهداء بنویسد که این کتاب بر پایه‌ی منابع غیر قابل اعتماد نگاشته شده است. جالب است که بسیاری از علمای عهد صفوی، هنوز با شخصیت نابخردانه ابومسلم خراسانی در ارتباط با اهل بیت و تشیع آشنایی نداشته و از ابومسلم‌نامه‌ها که مثنی قصه دروغ بود حمایت می‌کردند. مخالفان نیز آثار برای رد این اندیشه تنها آثاری چون مروج الذهب را در اختیار داشته و با این همه کتابهایی که ماهیت ابومسلم را در دفاع از عباسیان نشان می‌دهد، آشنایی نداشتند. در چنین فضایی، طبیعی بود که به هر حال، روضه‌الشهداء جایگزین ابومسلم‌نامه‌ها شود. (۱) تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۱۷. (۲) بنگرید: قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران، رسول جعفریان، قم، دلیل، ۱۳۷۸.

روضه‌الشهداء و رواج تشیع در ایران

روضه‌الشهداء و رواج تشیع در ایران یکی از دلایل قطعی نفوذ تشیع در ایران، ظهور جریان تسنن دوازده امامی در ایران قرن هفتم به بعد است. این حرکت سبب شده تا نام ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در آثار این دوره رواج یافته و مناقب و فضایل و کرامات آن بزرگواران میان مردم منتشر شود. این حرکت به تدریج سبب شد تا جایگاه امام علی علیه‌السلام و بویژه امام حسین علیه‌السلام در میان مردم مشرق اسلامی فزونی یافت و به مرور وسیله‌ای برای اثبات محکومیت کسانی باشد که از سوی شیعیان مسبب فاجعه‌ی کربلا بوده‌اند. منابع کسانی از سنیان که دوست داشتند تا به زندگی امامان شیعه پردازند، آثار شیعه بود، به عنوان نمونه کتاب عیون اخبار الرضا، مأخذی مهم برای حیات امام رضا علیه‌السلام بود، امامی که سنیان خراسان بویژه صوفیان آن دیار شدیداً به او عشق می‌ورزیدند. زمانی که قرار می‌شد تا از کتاب شیخ صدوق، امام رضا علیه‌السلام معرفی شود، بطور طبیعی دیر دیدگاههای شیعه نیز نشر می‌یافت. صوفیان نقشبندی که کوشیده بودند تا از تسنن دفاع بیشتری کنند، میان تشیع و رفض جدایی انداخته و با تأیید تشیع کلی، از رفض بیزاری جستند. اما این اقدامات نمی‌توانست در نهایت حرکت رو به رشد تشیع را کن کند. گفته شده که تنها با اصرار امیر علیشیر و جامی بوده که سلطان حسین بایقرا بر مذهب سنت باقی ماند، در حالی که او را از ابتداء بر آن بود تا خطبه به نام دوازده امام بخواند. (صفحه ۳۵۶) تقدیر چنین بود که در چنین فضایی، کاشفی قدم بزرگی دارد. گرچه کاشفی سبزواری را به قصر هرات ترک کرد و در آنجا تمایلات مذهبی جامی و امیر علیشیر را پذیرفت، اما با تألیف روضه‌الشهداء حرکت ایجاد شده را تسریع کرد. در آن زمان، همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراءالنهر، مراسمی برپا می‌شده و این پیش از تألیف روضه‌الشهداء بوده است. چه خود کاشفی در مقدمه‌ی کتاب خود هدف از تألیف این کتاب را آماده کردن متنی برای این سوگواریها دانسته است. (۱). بنابراین روضه‌الشهداء نقش مهمی را در روند شیعی شدن بیشتر مردمان این نواحی و اندکی بعد تمامی ایران ایفا کرد. در این باره دکتر شیبی اشاره کرده که به احتمال در آن زمان به دنبال ملغی شدن مجالس ذکر صوفیانه، گریه بر امام حسین علیه‌السلام جانشین آن شده بوده است. سپس می‌نویسد: اگر این نتیجه‌گیری درست باشد نشانه‌ای است که از وسعت آمادگی مردم برای پذیرش تشیع در قرن نهم. و نیز شاید خیلی مبالغه‌آمیز نباشد اگر خود کتاب روضه‌الشهداء را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم. (۲) اشاره کردیم که روضه‌الشهداء جانشین قصه خوانی‌های رایجی شد که

پیش از صفویان تحت عنوان ابومسلم نام و... وجود داشت. به هر حال باید پذیرفت که دستگاه صفوی از احساسات بسیاری از مسلمانان نسبت به عاشورا بهره برد. اندکی بعد که روضه‌الشهداء رواج یافت، این احساسات رو به فزونی نهاد. (۱) روضه‌الشهداء، ص ۱۳. (۲) تشیع و تصوف، ص ۳۲۷.

روضه‌ی الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست

روضه‌ی الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست اهمیت روضه‌الشهداء و فراگیری آن در ایران دوره‌ی صفوی سبب شده است تا برخی آن را نخستین مقتل فارسی بدانند. گاهی قید شده است که با این گونه نظم و ترتیب، بدان صورت که نثر و نظم همراه باشد، اثری وجود نداشته است (۱) حماسه‌ی حسینی، ۱: ص ۴۵ «استاد نوشته‌اند: اولین کتابی است که در مرثیه به فارسی نوشته» مقدمه‌ی رشحات (صفحه ۳۵۷) عین الحیاء، ص ۶۷. چنین سخنی با توجه به منابعی که خود ملاحسین به آنها ارجاع داده، ناصواب به نظر می‌رسد. آثاری که خود کاشفی در زمینه رخداد کربلا در ادب فارسی از آنها بهره گرفته، نشانه‌ی پیشینه‌ی حضور ادب سوگواری کربلا- در میان فارسی زبانان است. جدای از مصابیح القول از مولی حسن شیعی سبزواری که کاشفی از آن بهره گرفته، مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی با اشعار نغز آن، بر پایه‌ی آنچه کاشفی از آن نقل کرده، یکی از مهمترین آثار فارسی در زمینه ادب کربلا در مشرق اسلامی بوده است. گفتنی است که ابوالمفاخر رازی از دانشمندان امامی مذهب قرن ششم - هفتم هجری است. در کتاب ابوالمفاخر نثر و نظم هر دو وجود داشته و کاشفی از هر دو بخش آن نقل کرده است. افزون بر آن، نورالائمه نیز که علاوه بر نقلهای تاریخی، اشعاری فارسی نیز از آن نقل شده، مصدر مهمی بوده که در دسترس مردمان آن زمان بوده است. این نکته‌ی مهم آن است که چنین حجم گسترده از اشعار فارسی درباره‌ی کربلا، خود نشانگر وجود آثاری ویژه در این زمینه است، گرچه ممکن است حکایت از مقتل مکتوبی نکند. متأسفانه کاشی درباره‌ی شاعر بیش از نود درصد اشعاری که در روضه‌الشهداء آورده، توضیحی نداده است. کتاب دیگری نیز به عنوان مقتل الشهداء به زبان فارسی موجود است که تاریخ کتابت آن ۸۸۷ هجری است و بنابراین مقدم بر روضه‌الشهداء. تخلص مؤلف آن عاصی است. (۲) کاشفی در جایی از کتاب روضه (۲۷۶) به وجود رسایل مقتل اشاره کرده است. به هر روی باید به این حقیقت اشاره کرد که روضه‌الشهداء سند مهمی است بر این که مجالس سالانه‌ی سوگواری عاشورا به شکل بسیار حاد در آن زمان شایع بوده است. همانگونه که اشاره شد، نه تنها از اشاره خود کاشفی به این مطلب در مقدمه‌ی روضه‌الشهداء می‌توان این مطلب را دریافت، بلکه ساختار کتاب وی حکایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری که در این کتاب نقل شده، حکایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. رجزها، نوحه‌ها آنچنان در این کتاب شایع و گسترده (صفحه ۳۵۸) است، که جای هیچ گونه تردیدی را در این امر باقی نمی‌گذارد که مجالس سوگواری به شکل بسیار گسترده‌ای در مشرق اسلامی وجود داشته است. در اصل روضه‌خوانی - نامی که پس از شهرت روضه‌الشهداء شایع گردید (۳) - مربوط به زمانی پیش از صفویه بوده است. در این باره‌ی نکته‌ی قابل توجه آن است که کاشفی حتی در بخشی از کتاب خود که داستان انبیا را بازگو می‌کند، پس از یاد از داستان هر پیغمبری، گریزی به کربلا می‌زند. این مسأله بدون استثناء درباره‌ی همه‌ی انبیا تکرار شده است. روشن است که کاشفی در این حد، نمی‌توانسته مبدع باشد و به احتمال بسیار قوی از رسمی مرسوم پیروی کرده است. (۱) روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۰. (۲) ذریعه، ج ۲۴، ص ۳۳. (۳) روضات، ج ۳، ص ۲۳۰.

کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا

کاشفی و رواج برداشت معنوی از کربلا زمانی که یک صوفی به تحقیق تاریخی پردازد یا به ذکر شرح حال عالمان و سیاستمداران بنشیند، چه بینشی بر نوشته او حاکم خواهد بود؟ آیا جز این انتظاری از او هست که دیدگاهش را درباره‌ی جهان و آنچه در آن

است، بر این تحقیق غلبه داده و تاریخ را از منظر تصوف بنگرد؟ مسلم چنین خواهد بود. کاشفی، هم واعظ است، هم صوفی است، هم شیعه است، هم داستان‌نویس و هم ادیب و شاعر. همه‌ی این عناصر سهمی در پیدایش روضه‌الشهداء داشته است. از میان این عناصر، کدام یک بعد فکری قضیه را سامان داده است؟ طبیعی است که باید از دو عنصر تشیع و تصوف یاد کرد. طبیعت تصوف چنین اقتضا می‌کند تا تحلیل‌گر صوفی، قضایای رخداده را از جدیت سیاسی جدا کرده، برای هر حادثه و رخدادی ماهیتی فوق طبیعی دست و پا کند. در این نگرش، هر حادثه‌ای انجام می‌شود تا به دنبال آن تأثیر معنوی ویژه‌ی خود را داشته باشد. زمانی که این حوادث به تاریخ امور دینی برسد، این قبیل تحلیل، شدت یافته و کمتر به ابعاد مادی قضیه پرداخته می‌شود. کاشفی در آغاز کتاب مبنای تحلیل خویش را ارائه کرده است. صوفی دنیا را بر خود سخت می‌گیرد، تا از لحاظ معنوی مقامات (صفحه ۳۵۹) بالاتری بیابد. به علاوه خداوند نیز انبیا و اولیا را گرفتار بلا می‌کند تا او را عزیزتر کند. تاریخ مذهبی عالم، سلسله‌ای از این ابتلائات است و همه‌ی انبیا و اولیا در این «بلا» گرفتار آمده‌اند. هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند و آنکه ز دلبر نظر خاص یافت داغ عنا بر جگرش می‌نهند برای تأیید این نظر به سخن حلاج استناد می‌کند که روزی در مناجات خود می‌گفت که خدایا بحق و حقیقت تو سوگند که در خزانه‌ی بلا بر من بگشائی و چهره‌ی محنتهای گوناگون به من بنمائی و خلعت و اندوه در من پوشانی و جرعه‌ی غم و ملال به من نوشانی بلاها را بر من مضاعف گردانی و تحفه رنج و کلال در هر دم و در هر قدم به من رسانی و دلم را کوی میدان بلیت سازی و به چوگان قهر به هر طرف که می‌خواهی اندازی و چون مرا هدف تیر محن و نشانه سهام الم و حزن ساخته باشی به من نظری فرمائی اگر دلم ذره‌ای از دوستی تو عدول کرده باشد حکم کن که حسین حلاج مرتد طریقت است و در دعوی خود دروغ گفت به خدایی تو که اگر به مقرض ریاضت ذره ذره از جای وجودم قطع کنند جز در ازدیاد محبت تو نخواهند کوشید و جز کوس محبت بر سر کوی تمنا فرونخواهد کوفت. (۱). تا پایان کتاب، کمترین سخنی از ماهیت قائم کربلا بویژه اهداف سیاسی این نهضت، به میان نمی‌آید. تا آنجا که به شهیدان کربلا مربوط می‌شود، جایگاه آنها در دنیا بد بوده و اکنون به جای بهتری رفته‌اند، پس چرا باید در این دنیا می‌مانند؟ و تا آنجا که به علاقمندان به آن امام مربوط می‌شود، بهترین چیزی که باقی مانده، گریه‌ی نجات‌بخش است. (۳۹۳) دیده کز بهر شهید کربلا شد اشکبار یابد از نور سعادت روشنی روز شمار از عمیق تشنه‌ی شاه شهیدان یاد کن گوهر اشکی ز بحر دیده‌ی خونین بار هر که او امروز گریانست از بهر حسین با لب خندان بود فردا به صدر اقتدار (۱) روضه‌الشهداء، ص ۲۱۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

